
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

۶

مخزن العرفان

در تفسیر قرآن

تعلم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی



Presented by: https://Jafrilibrary.com

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلا- تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد ششم]

اشاره

صفحه : ۲

مخزن العرفان در علوم القرآن از سورهٔ التوبهٔ جزو دهم تا آخر سورهٔ یوسف جزو سیزدهم بقلم:

کمترین خادمهٔی از خدام آل رسول (ص) و کوچکترنی ذرهٔی از ذراری بتول (ع) و امهٔ من اماء اللّه تعالی

سورهٔ التوبهٔ

اشاره

مدنیة و هی مائة و تسع و عشرون آیة

[سوره التوبة (۹): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بَراءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی الَّذِینَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِکِینَ (۱) فَسِیحُوا فِی الأَرضِ أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ اعلَمُوا أَنَّکُم غَیرُ مُعجِزِی اللّهِ وَ أَنَّ اللّهَ مُخزِی الکافِرِینَ (۲) وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النّاسِ یَومَ الحَجِّ الأَکبَرِ أَنَّ اللّهَ بَرِیءٌ مِنَ المُشرِکِینَ وَ رَسُولُهُ فَإِن تُبتُم فَهُوَ خَیرٌ لَکُم وَ إِن تَوَلَّیتُم فَاعلَمُوا أَنَّکُم غَیرُ مُعجِزِی اللّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِیمٍ (۳) إِلاَّ الَّذِینَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِکِینَ ثُمَّ لَم یَنقُصُوکُم شَیئاً وَ لَم یُظاهِرُوا عَلَیکُم أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَیهِم عَهدَهُم إِلی مُدَّتِهِم إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ (۴) فَإِذَا انسَلَخَ الأَشهُرُ الحُرُمُ فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ حَیثُ وَجَدتُمُوهُم وَ خُذُوهُم وَ احصُرُوهُم وَ اقعُدُوا لَهُم کُلَّ مَرصَدٍ فَإِن تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ فَخَلُّوا سَبِیلَهُم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۵)
وَ إِن أَحَدٌ مِنَ المُشرِکِینَ استَجارَکَ فَأَجِرهُ حَتّی یَسمَعَ کَلامَ اللّهِ ثُمَّ أَبلِغهُ مَأمَنَهُ ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَعلَمُونَ (۶) کَیفَ یَکُونُ لِلمُشرِکِینَ عَهدٌ عِندَ اللّهِ وَ عِندَ رَسُولِهِ إِلاَّ الَّذِینَ عاهَدتُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ فَمَا استَقامُوا لَکُم فَاستَقِیمُوا لَهُم إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ (۷) کَیفَ وَ إِن یَظهَرُوا عَلَیکُم لا یَرقُبُوا فِیکُم إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً یُرضُونَکُم بِأَفواهِهِم وَ تَأبی قُلُوبُهُم وَ أَکثَرُهُم فاسِقُونَ (۸)

صفحه : ۳

اینکه سوره را سوره برائة و سوره توبه نامیده‌اند و اسمهای دیگری هم دارد و بعدد کوفی صد و بیست و نه آیه است، و بعدد بصری و مدنی صد و سی آیه، قتاده و مجاهد و عثمان گفته‌اند: اینکه آخر سوره‌ئی است که در مدینه نازل گردیده، و کلمات آن بیست و چهار هزار و نود و هفت است و حروفش ده هزار و یکصد و هشتاد و هفت میباشد.

[ترجمه آیات]

از خدا و رسول او بیزاری است از آن مشرکین که شما با آنها پیمان بستید
پس (خطاب بمشرکین نموده که) چهار ماه در زمین سیر کنید و بدانید شما عاجز کننده خدا نیستید و نیز بدانید خدا و رسوا کننده کافرین است (۲)
و از خدا و رسولش بسوی مردم روز حج بزرگ اعلامی است که خدای تعالی از مشرکین بریء و بیزار است، پس اگر شما توبه کردید آن برای شما خیر و خوبی است و اگر اعراض کردید بدانید که شما خدا را عاجز نتوانید نمود، و بآنهائیکه کافر شدند مژده بده بعذاب الیم (۳)
مگر آنکسانی از مشرکین که شما با آنها معاهده کردید و آنان نقض عهد

صفحه : ۴

نکردند (یعنی بعهدشان وفا کردند) و چیزی از عهدشان کم ننمودند و بر علیه و ضرر شما احدی را پشتیبان نگرفتند، پس عهدی را

که با آنها بسته‌اید تا آن مدت معین تمام کنید همانا خدا متقین را دوست میدارد (۴)

و وقتی ماههای حرام بپایان رسید، هر جا مشرکین را یافتید بکشید و آنان را بگیرید و ببندید و در هر ممری و رصدی بنشینید که آنها را بگیرید) پس اگر توبه کردند و نماز را بپای داشتند و زکوهٔ دادند از آنها دست بردارید همانا خداوند آمرزنده و مهربان است (۵)

و اگر یکی از مشرکین از تو امان خواست باو ایمنی بده تا اینکه کلام خدا را بشنود پس از آن اگر ایمان نیاورد او را بمنزلش برسان اینکه طور امان و اذن برای اینکه است که اینها جماعتی میباشند که دانش ندارند (۶)

چگونه برای مشرکین نزد خدا و رسولش پیمانی است مگر آنهائیکه نزد مسجد الحرام عهد بستند، مادامیکه آنان بعهد خود استقامت نمودند شما هم برای آنها استقامت نمائید زیرا که خدا پرهیزکاران را دوست میدارد (۷)

چگونه مشرکین بر عهد خود باشند در حالیکه اگر بر شما ظفر یافتند بر شما نگاه ندارند نه حق قرابت و نه وفای بعهد را، بزبانهای خود شما را خشنود مینمایند و قلبهای آنها اباء و امتناع دارد، و بیشتر آنها از دائره فرمان برداری بیرونند و اندکی آنان برای بدنام نشدن از نقض عهد احتراز مینمایند

.

صفحه : ۵

(توضیح آیات)

بَراءَةٌ مِنَ‌اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی الَّذِینَ‌عاهَدتُم مِنَ‌المُشرِکِینَ‌فَسِیحُوا فِی الأَرضِ أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ اعلَمُوا أَنَّکُم غَیرُ مُعجِزِی اللّهِ الخ (برائة) خبر مبتدای محذوف و (من) برای ابتدای غایت و (الی) برای انتهاء است، یعنی برائة و بیزاری از خدا و رسولش نسبت بآن مشرکین میباشد که شما با آنها عهد بستید، و ممکن است (برائة) مبتداء باشد و اگر چه نکره است لکن بصفت خودش تخصیص داده شده، و خبرش (إِلَی الَّذِینَ‌عاهَدتُم) و اینکه مثل اینست که گفته شود (رجل من قریش فی الدار) و مقصود اینکه است که خدا و رسولش بری و بیزارند از آن عهدی که شما با مشرکین بستید.

پس از آن خطاب بمشرکین فرموده که در زمین چهار ماه سیر کنید که در اینکه چهار ماه مهلت دارید و ایمن میباشید، و در ابتداء و انتهای اینکه چهار ماه اختلاف است و در آن سه قول نقل شده:

اول- ابتدای آن از یوم نحر یعنی عید قربان بود، و آخر آن دهم ربیع الاخر، و اینکه قول مجاهد و محمّد بن کعب است و همین قول از حضرت ابی عبد اللّه ع روایت شده.

دوم- ابتداء مهلت آنها از اول شوال بود تا آخر محرم زیرا که اینکه آیه در شوال نازل گردیده، و اینکه قول إبن عباس و زهری است.

سوم- ابتدای اینکه چهار ماه روز نحر بوده که در آن سال روز نحر بیستم ذی القعده بود و انتهای آن بیستم ربیع الاول زیرا که در آن سال حج در آن وقت بوده پس از آن در سال بعد در ذی الحجه قرار گرفت. (مجمع البیان) و باجماع مفسرین وقتی سوره برائت نازل گردید حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم اول آنرا بابو بکر داد که بر مشرکین بخواند، پس از آن وی گرفت و بعلی ع داد، و در تفصیلش اختلاف است. (طبرسی)

صفحه : ۶

و بعضی از مفسرین گفته در سنه نهم بعد از هجرت که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم خواست طواف کند فرمود مشرکین نیز برای طواف حاضر میشوند و چون برهنه طواف میکنند، من خوشم نمیآید، ابو بکر را طلبید و چهل آیه از اول سوره برائهٔ بوی داد و او را بر چهل مرد امیر نمود و گفت در موسم حج بر آنها بخوان چون او رفت جبرئیل آمد و گفت تو بوظیفه خود عمل نمیکنی مگر اینکه خودت یا مردیکه از خودت باشد اینکه آیات را بر مشرکین بخوانید حضرت رسول (ص) امیر المؤمنین (ع) را طلبید و تمام سوره را باو داد و فرمود برو و بر اهل موسم بخوان و ابو بکر را خبر بده اگر خواهد با تو بیاید و اگر خواهد برگردد، امیر المؤمنین ع بر ناقه غضباء رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سوار شد و رفت و ابو بکر را در ذو الحلیفه ملاقات نمود و آیات را از او گرفت و گفت رسول اللّه (ص) تمام آیات را بمن داده و فرموده بر مشرکین بخوانم و عهد آنها را بیندازم ابو بکر گفت مرا چه امر فرمود علی (ع) گفت تو خواهی با من بیا و خواهی برگرد ابو بکر برگشت و آمد نزد حضرت رسول (ص) و گفت مرا امر نمودی بچیزیکه گردنها بسوی آن کشیده شد و وقتی بعض راه را طی نمودم مرا عزل نمودی، رسول [ص] فرمود من چنین نکردم بامر خدا بود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت خدا فرموده آیات را یا باید خودت ببری یا کسیکه از تو باشد اینکه بود که من علی [ع] فرستادم که او از من است، و گفته‌اند امیر المؤمنین ع در روز نحر در محلی ایستاد و خطبهٔی خواند و پس از آنکه خدا را حمد و ثناء نمود مردم را خبردار گردانید از نقض عهد آنها و اینکه سوره برائهٔ را بر آنها خواند و فرمود عهد شما شکسته گردید هر کس با رسول اللّه [ص] عهد بسته تا چهار ماه او را مهلت است اگر ایمان آوردند که هیچ و الّا بقتل و اسیری گرفتار خواهد گردید و آنان که بعهد وفاء نکردند دیگر مهلتی بر آنها نخواهد بود باید برهنه طواف نکنند و گرد خانه کعبه نگردند، مشرکین گفتند ما از عهد تو و پسر عم تو بیزاریم کار ما با شمشیر و نیزه است.

صفحه : ۷

وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النّاسِ یَومَ الحَجِّ الأَکبَرِ أَنَّ اللّهَ بَرِیءٌ مِنَ المُشرِکِینَ وَ رَسُولُهُ (و اذان) عطف است بر (بَراءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ) و اذان بمعنی اعلام است، بعضی از مفسرین گفته در اینجا تکرار نیست بلکه برائهٔ و ابلاغ بمشرکین است که خدا از مشرکین بیزاری جسته بدلیل قوله (إِلَی الَّذِینَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِکِینَ) و اعلام دوم خطاب بسوی مردم است که همه بدانند خدا از مشرکین بیزاری جسته و عهد آنها را شکسته و پس از اشهر حرم بایستی مؤمنین با آنها بجنگند و آنها را هر جا یافتند بکشند، و حجه الوداع سال بعد آن بود نه در آن سال (یوم الحج الاکبر) در آن سه قول است:

اول- اینکه روز عرفه است، و اینکه قول از عمر و سعید بن المسیب و عطاء و طاوس و مجاهد و همین قول از علی ع روایت شده، و از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز همین طور روایت شده، و عطاء گفته حج اکبر اینکه است که در آن وقوف بعرفات باشد، و حج اصغر اینکه است که در آن وقوف نباشد و آنکه در آن وقوف بعرفات نیست عمره است.

دوم- حج اکبر روز نحر است، یعنی روز عید که در آن قربانی میکنند و اینکه قول از إبن عباس و علی ع و سعید بن جبیر و چند نفر دیگر نقل شده، و همین قول از ابی عبد اللّه [ع] نیز روایت شده، و حسن گفته اینکه حج اکبرش نامیدند برای اینکه بود که مسلمین و مشرکین با هم حج کردند.

سوم- جمیع ایّام حج است، و اینکه قول از مجاهد و سفیان نقل شده، یعنی تمام ایّام حج در آن سال، حج اکبر است مثل اینکه میگویند (یوم الجمل) و یوم (صفین) و مقصودشان تمام آن زمان است زیرا که معلوم است هر یک از اینکه جنگ ادامه داشت و در روزهای بسیار طول کشید.

[مجمع البیان]

صفحه : ۸

فَإِن تُبتُم فَهُوَ خَیرٌ لَکُم وَ إِن تَوَلَّیتُم فَاعلَمُوا أَنَّکُم غَیرُ مُعجِزِی اللّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِیمٍ شما مشرکین اگر از شرک بایمان باز آئید برای شما بهتر است اشاره به اینکه که از قتل و غارت و اسارت در امانید در دنیا و هم در آخرت اجر و پاداش بزرگی نصیب شما خواهد شد و اگر اعراض نمودید بدانید که شما نتوانید خدا را عاجز گردانید و عذاب را از خود رفع کنید دست خدا بالای دستها است ای رسول بآنهائی که کافر شدند خبر بده بعذاب دردناک، بشارت اینجا از باب تحکم است که باز ای عبادت بتها برای شما عذاب سخت تهیه شده.

إِلّا الَّذِینَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِکِینَ ثُمَّ لَم یَنقُصُوکُم شَیئاً وَ لَم یُظاهِرُوا عَلَیکُم أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَیهِم عَهدَهُم إِلی مُدَّتِهِم إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ (إِلّا) استثناء است (سخنان مفسرین در اینکه اینکه استثناء از کیست و مقصود از مستثناء آن کیانند) ۱- زجاج گفته استثناء از برائت است یعنی خدا و رسولش از تمام مشرکین بیزارند مگر آنهائیکه بعهد خود وفاء نمودند و نقض عهد نکردند و بر علیه مسلمانها با کفار همدست نشدند.

۲- فراء گفته استثنای منقطع است و مراد جماعتی میباشند از بنی کنانه و بنی ضمر که تا آخر مدت آنها نه ماه مانده بود که خدای تعالی فرمود آنها را تا آخر مدتشان مهلت بده و بعد از چهار ماه هم از آنها مؤاخذه مکن، و بنا بر اینکه قول استثناء راجع میگردد بقوله تعالی (فَسِیحُوا فِی الأَرضِ أَربَعَةَ أَشهُرٍ).

۳- مجاهد گفته جماعتی از خزاعه و مدلج بودند.

۴- إبن عباس گفته مقصود هر کسی است که میان او و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عهدی بوده پیش از نزول اینکه سوره و آنان جماعتی بودند که مخالفت رسول اللّه [ص] را ننمودند و معاونت دشمنان مسلمین را نیز نکردند و نیز گروهی از اهل ذمه میباشند که رسول با آنها عهد هدنه بسته بود و با آنها صلح کرده بود وقتی

صفحه : ۹

رسول [ص] بتبوک میرفت در راه جماعت بسیاری مثل اهل هجر و اهل بحرین و اهل ایله و آنها جماعتی از یهودیان بودند و حضرت برای آنها صلح نامه نوشتند و آنها در ذمه گرفتند و جزیه بر آنها قرار دادند و آنها بر عهد خود ثابت ماندند تا حضرت از دنیا رحلت نمود.

۵- قتاده گفته آنها مردانی بودند که در سال حدیبیه با رسول عهد بسته بودند و بمدت انقضاء عهد آنها چهار ماه مانده بود.

خلاصه مقصود اینکه است که آنهائیکه از کافرین و مشرکین نقض عهد نکردند و بر علیه شما با دشمنانتان همدست نشدند شما هم عهد آنها را نگاه دارید تا مدت آنها یعنی تا انقضای مدت دست از آنها بردارید و متعرض آنها نشوید زیرا که خدا پرهیزکاران را دوست میدارد.

فَإِذَا انسَلَخَ الأَشهُرُ الحُرُمُ فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ حَیثُ وَجَدتُمُوهُم وَ خُذُوهُم وَ احصُرُوهُم وَ اقعُدُوا لَهُم کُلَّ مَرصَدٍ چون آیات واضح است و ترجمه‌اش نیز شده محتاج بتوضیح نیست، در اینکه آیه اکیدا امر فرموده که پس از ماههای حرام که در آنها جنگ و جهاد ممنوع است در باقی اوقات هر جا و هر موقعی و هر زمانی که مشرکین را یافتید آنها را بکشید، آیه چنین در کشتن مشرکین تأکید کرده که مشعر بر اینست که هر جا آنها را یافتید و لو اینکه در حرم باشد آنها را بگیرید و نگاه دارید و در هر راهی و رصدگاهی بنشینید و نگذارید آنها فرار کنند.

فَإِن تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ فَخَلُّوا سَبِیلَهُم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ ای مؤمنین بایستی اینکه طود مراقب مشرکین باشید اگر توبه نمودند و نماز کردند و زکوة دادند راه آنها را باز نمائید و آنان را رها کنید همانا خداوند پذیرنده توبه و مهربان است.

(وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ) عصف به (تابوا) است، معلوم میشود بمجرد اداء شهادتین بدون اداء نماز و زكوة توبه قبول نمیشود و ظاهرا نظر بهمین

صفحه : ۱۰

آيه است كه گفته‌اند تارك الصلوة واجب القتل است لكن چون بناى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و سلّم بر اينكه بوده كه هر كافرى كه در حضورش شهادتين ميگفته حكم باسلامش مينموده بدون اينكه معلّق نمايد بنماز و زكوة زيرا كه نماز و زكوة از فروع دين محسوب ميشود نه از اصول.

و شايد در اينجا كه نماز و زكوة را عطف بتوبه داده براى اينكه است كه معلوم شود آنها واقعا توبه نموده‌اند آرى ترك نماز و زكوة كه از فروع دين ميباشند اگر از روى انكار باشد حكم بكفر منكرش ميشود و همچنين است تمام ضروريات اسلام كه منكرش مرتد و واجب القتل است لكن اگر از روى انكار نباشد بلكه از روى جهالت يا تن پرورى باشد ظاهرا تاركش را كافر و مرتد و واجب القتل ندانند بلكه او را فاسق و گنهكار گويند، و گفته‌اند حد تارك نماز عمدا قتل است در دفعه سوم و تعزير است در دفعه اول و دوم.

وَ إِن أَحَدٌ مِنَ‌الْمُشرِكِينَ‌ استَجارَكَ‌ فَأَجِرهُ‌ حَتّى يَسمَعَ‌ كَلامَ‌ اللّهِ ثُمَّ أَبلِغهُ‌ مَأمَنَهُ‌ آيه ارشاد بر اينكه است كه پيش از اتمام حجت و تنبه مشركين و كافرين قتل و غارت آنها جايز نيست زيرا كه غرض از ارسال انبياء و انزال كتب براى راه نمائى خلق است بطريق هدايتشان اينكه است كه وظيفه انبياء در وهله اول اظهار معجزه و اثبات حقانيّت خودشان است.

در اينكه آيه امر برسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم شده كه اگر يكى از مشركين بتو پناه جويد براى اينكه كلام خدا را بشنود پناهش بده و پس از آن او را برگردان بجاى خودش، شايد اشاره باين باشد كه بمجرد اينكه آيات را شنيد اگر ايمان نياورد متعرض قتل او نشويد شايد در آن تأمل كند و حقانيّت قرآن بر او ظاهر گردد و از روى دانستگى و فهميدگى ايمان آورد.

ذلِكَ بِأَنَّهُم قَومٌ‌ لا يَعلَمُونَ‌ مؤيد همين توجيه است كه جماعت مشركين كسانى ميباشند يا در آنها كسانى هستند كه دانش ندارند و از روى ندانستگى ايمان نمى‌آورند وقتى فهميدند

صفحه : ۱۱

و از روى كبر و نخوت ايمان نياوردند واجب القتلند.

كَيفَ‌ يَكُونُ‌ لِلمُشرِكِينَ‌ عَهدٌ عِندَ اللّهِ وَ عِندَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ‌ عاهَدتُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ كيف سؤال از حال است و در موضع استفهام منفى آمده مشركين را چگونه عهدى است نزد خدا و نزد رسول او يعنى آنها را عهدى نيست مثل اينكه در گفتگوهاى عرفى يكى بديگرى گويد چگونه اينكه مطلب احتمال دارد يعنى احتمال ندارد و ممكن نيست، مسجد محلّ‌ سجود و مسجد الحرام كه در مكه است چگونه براى مشركين عهدى است نزد خدا و رسول او يعنى براى آنان عهدى نيست (الّا) استثناء است يعنى مگر آن مشركين كه با شما نزد مسجد الحرام عهد بستند.

فَمَا استَقامُوا لَكُم فَاستَقِيمُوا لَهُم إِنَ‌ اللّهَ‌ يُحِبُ‌ الْمُتَّقِينَ‌ آنهائيكه از مشركين عهد بستند اگر بر عهد خود استقامت نمودند مثل بنى كنانه و بنى ضمرة شما نيز استقامت نمائيد يعنى بعهدى كه با رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بسته‌اند استقامت و پايدار باشيد و متعرض آنها نشويد همانا خدا پرهيزكاران را دوست ميدارد.

كَيفَ‌ وَ إِن يَظهَرُوا عَلَيكُم لا يَرقُبُوا فِيكُم إِلًّا وَ لا ذِمَّةً يُرضُونَكُم بِأَفواهِهِم وَ تَأبى قُلُوبُهُم وَ أَكثَرُهُم فاسِقُونَ‌ جمله‌ئى در آيه حذف است و در معنى چگونه براى مشركين عهدى است در حاليكه اينها در باره شما مؤمنين هيچ حقّى را مراعات ننمايند نه حق سوگند

و نه حق خویشی و نه وفاء بعهد (إِلًّا وَ لا ذِمَّةً) یعنی اینها چنین میباشند که در باره شما نه حق قرابت را حفظ کنند و نه حق عهدی که نموده‌اند مراعات مینمایند در باطن چنینند لکن شما را بزبانشان راضی میکنند در حالیکه قلبشان اباء دارد و بیشتر آنها فاسقند و ظاهرا مقصود از اینکه جماعت منافقینند.

صفحه : ۱۲

[سوره التوبة (۹): آیات ۹ تا ۱۹]

اشاره

اشْتَرَوا بِآیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَصَدُّوا عَن سَبِیلِهِ إِنَّهُم ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۹) لا یَرقُبُونَ فِی مُؤمِنٍ إِلًّا وَ لا ذِمَّةً وَ أُولئِکَ هُمُ المُعتَدُونَ (۱۰) فَإِن تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ فَإِخوانُکُم فِی الدِّینِ وَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَومٍ یَعلَمُونَ (۱۱) وَ إِن نَکَثُوا أَیمانَهُم مِن بَعدِ عَهدِهِم وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُم فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الکُفرِ إِنَّهُم لا أَیمانَ لَهُم لَعَلَّهُم یَنتَهُونَ (۱۲) أَ لا تُقاتِلُونَ قَوماً نَکَثُوا أَیمانَهُم وَ هَمُّوا بِإِخراجِ الرَّسُولِ وَ هُم بَدَؤُکُم أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخشَونَهُم فَاللّهُ أَحَقُّ أَن تَخشَوهُ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۱۳)
قاتِلُوهُم یُعَذِّبهُمُ اللّهُ بِأَیدِیکُم وَ یُخزِهِم وَ یَنصُرکُم عَلَیهِم وَ یَشفِ صُدُورَ قَومٍ مُؤمِنِینَ (۱۴) وَ یُذهِب غَیظَ قُلُوبِهِم وَ یَتُوبُ اللّهُ عَلی مَن یَشاءُ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۱۵) أَم حَسِبتُم أَن تُترَکُوا وَ لَمّا یَعلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنکُم وَ لَم یَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لا المُؤمِنِینَ وَلِیجَةً وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۱۶) ما کانَ لِلمُشرِکِینَ أَن یَعمُرُوا مَساجِدَ اللّهِ شاهِدِینَ عَلی أَنفُسِهِم بِالکُفرِ أُولئِکَ حَبِطَت أَعمالُهُم وَ فِی النّارِ هُم خالِدُونَ (۱۷) إِنَّما یَعمُرُ مَساجِدَ اللّهِ مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ لَم یَخشَ إِلاَّ اللّهَ فَعَسی أُولئِکَ أَن یَکُونُوا مِنَ المُهتَدِینَ (۱۸)
أَ جَعَلتُم سِقایَةَ الحاجِّ وَ عِمارَةَ المَسجِدِ الحَرامِ کَمَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ لا یَستَوُونَ عِندَ اللّهِ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ (۱۹)

صفحه : ۱۳

[ترجمه آیات]

آیات خدا را ببهای اندک معامله کردند پس راه بسوی او را بستند و براستی آنچه را که آنها عمل مینمودند بد بود [۹]

در باره هیچ مؤمنین مراعات نمیکنند نه قسم و نه عهد را و آن گروه تجاوز کنندگانند [۱۰]

پس اگر (آنان) توبه کردند و نماز را بپای داشتند و زکوة دادند پس آنها برادرهای دینی شما هستند و ما آیات را تفصیل میدهیم برای جماعتی که میدانند [۱۱]

و اگر (مشرکین) نقض پیمان نمودند پس از آنکه عهد بسته بودند و در دین شما طعنه زدند شما پیشوایان کفر را بکشید زیرا که برای آنها قسمی نیست شاید اینها باز ایستند [۱۲]

آیا چرا جنگ نمیکنید با گروهی که بشکستند پیمانها که با شما بسته بودند و قصد بیرون کردن رسول را نمودند در حالیکه آنها اول (پیمان را شکستند) آیا شما از آنها میترسید پس خدا سزاوارتر است برای اینکه از او بترسید اگر با ایمان میباشید [۱۳]

آنها را بکشید خدا آنها را بدستهای شما عذاب کند و آنها را رسوا سازد و شما را بر آنها مظفر گرداند و قلبهای جماعت مؤمنین را

شفا بخشد [۱۴]

و غیظ قلبهای آنها را ببرد و خدا بپذیرد توبه هر کس را که بخواهد و خدا داناتر و درستکارتر است [۱۵]

آیا شما گمان کردید که شما را وامیگذارند و حال آنکه ببیند خدا کسانی را از شما که مجاهده میکنند و فرا نمی‌گیرند بغیر خدا و رسول او و مؤمنین دوست نهانی و خدا دانا است

صفحه : ۱۴

بآنچه عمل میکنند [۱۶]

برای مشرکین سزاوار نبود اینکه مساجد خدا را تعمیر کنند در حالیکه گواهان باشند بر نفسهای خودشان بکفر اینها جماعتی هستند که اعمالشان حبط گردیده و در آتش جاویدانند [۱۷]

جز اینکه نیست که تعمیر مساجد خدا میکنند کسانی که بخدا ایمان آورده‌اند و بروز قیامت (هم ایمان آورده‌اند) و نماز را بپای میدارند و زکوهٔ میدهند و نمیترسند مگر از خدا پس آن گروه شاید از هدایت یافته‌شده‌گان باشند [۱۸]

آیا شما قرار دادید آب دادن حاجیان را و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل کسیکه بخدا و روز قیامت ایمان آورده و جهاد در راه خدا کرده اینها نزد خدا مساوی نمیباشند و خدا جماعت ستمکاران را هدایت نمیکند [۱۹]

.

صفحه : ۱۵

(توضیح آیات)

اشاره

اشتَرَوا بِآیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلًا فَصَدُّوا عَن سَبِیلِهِ إِنَّهُم ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ اینکه آیه و آیه بعدش تفسیر و بیان حال فاسقین در آیه قبل است که در مقام بیان صفات و اعمال رکیک آنها است که عملشان چنین بوده آیات خدا را ببهاء اندك میفروختند.

مفسرین گفته‌اند آیه در باره ابو سفیان فرود آمده که کفار را طعام میداد و میگفت بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان نیاورید، و نیز گفته‌اند بزرگان قریش را طعام میداد و بمؤمنین طعام نمیداد.

از إبن عباس نقل میکنند که گفته مقصود اهل طائفند که بر آنها کمك فرستادند که با پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جنگ کنند.

جبائی گفته آنان یهودیانند که عهد رسول [ص] ببهای اندك که از قریش میگرفتند شکستند و مردم را از راه خدا یعنی اسلام باز داشتند.

ماء (ما کانوا) نکره موصوفه است و در محلّ نصب و تمیز آمده یعنی بد عملی بوده که فاسقین میکردند.

لا یَرقُبُونَ فِی مُؤمِنٍ إِلًّا وَ لا ذِمَّةً ظاهرا مرجع ضمیر (یرقبون) همان اشخاص فاسقی هستند که در آیات بالا شرح حال آنها را گفته که آیات خدا را ببهای اندك یعنی متاع ناقابل دنیا معاوضه نمودند و اینکه فاسقین که یا یهودیان باشند یا مشرکین که عهد رسول را نقض نمودند اینها راجع بمؤمنین و در باره آنها مراعات هیچ حقّی را ننمودند نه حق قرابت را نگاه داشتند و نه رعایت حق الهی و

نه عهدی که در ذمه خود گرفته بودند، اینکه تفصیل آیه بالا و بیان کار آنها است.

وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ و آن جماعت فاسقین که عمل اینها چنین بود که آیات خدا را ببهای ناچیز

صفحه : ۱۶

دنیوی فروختند در کفر و فسق از حد گذشتند یعنی در کفر و فسق زیادروی کردند فَإِن تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَإِخوانُكُم فِي الدِّينِ وَ نُفَصِّلُ الآياتِ لِقَومٍ يَعلَمُونَ پس اگر مشرکین یا یهودیان که در فسق تعدی نمودند توبه کنند و از اعمال رکیکشان دست بردارند و نماز را بپای دارند و زکوهٔ مالشان را بدهند آنها برادران ایمانی شما میشوند و تفصیل میدهیم آیات را برای آنها که علم دارند.

وَ إِن نَكَثُوا أَيمانَهُم مِن بَعدِ عَهدِهِم وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُم و اگر اینکه کفار یا اینکه فساق عهدی که با رسول بسته بودند شکستند (نکث) بمعنی وا تابیدن غزل است قوله تعالی (وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَت غَزلَها مِن بَعدِ قُوَّةٍ أَنكاثاً) یعنی شما مثل آن زنی نباشید که ریسمان می‌تابید و پس از آن تاب ریسمان را باز میکرد و اینها چنین میباشند که عهد و قسم و پیمان خود را میشکنند و اگر اینکه فاسقین در دین شما طعنه زدند و عیب‌جوئی نمودند فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الكُفرِ إِنَّهُم لا أَيمانَ لَهُم لَعَلَّهُم يَنتَهُونَ بفاء تفریع اینکه جمله را متفرع میگرداند بر جمله بالا و بمؤمنین امر مینماید که با پیشوایان کفر اینهائیکه نقض عهد کردند جنگ کنید زیرا که پس از نقض عهد دیگر برای آنها قسم و معاهده‌ئی نیست شما با آنها مبارزه و جهاد کنید شاید آنها از شرك یا طعنه زدن در دین شما باز ایستند.

آیه مشعر بر اینکه است که مقصود از جنگ و جهاد با کفار فساد در زمین و خون‌ریزی و علوّ و برتری بر غیر نیست، بلکه مقصود بازداشتن اشرار و فساق و کسانی است که مقصودشان فساد در زمین و خاموش گردانیدن نور هدایت است اینکه است که در آیه فرموده با آنها جنگ کنید و آنها را بکشید شاید کفار از شرك و طعنه‌زدن در دین باز ایستند و دست از اذیت شما بردارند.

مفسرین از إبن عباس نقل میکنند که گفته مقصود از ائمه کفر ابو سفیان حرب و حارث بن هشام و سهل بن عمر و عکرمهٔ بن ابی جهل و دیگران از رؤساء

صفحه : ۱۷

قریش بودند که عهد رسول را شکستند و اینها بودند که در بیرون کردن رسول همت نمودند.

مجاهد گفته اهل روم و پارس بودند، حذیفهٔ بن یمان گفته اهل اینکه آیه هنوز نیستند مقصودش زمان خودش بوده و بعد از اینکه خواهند آمد وقتی آمدند با آنها جنگ کنید.

أَ لا تُقاتِلُونَ قَوماً نَكَثُوا أَيمانَهُم وَ هَمُّوا بِإِخراجِ الرَّسُولِ وَ هُم بَدَؤُكُم أَوَّلَ مَرَّةٍ همزه استفهام انکاری با (لاء) نافیه برای ایجاب است و بمعنی (هلا) میشود یعنی آیا چرا جنگ نمیکنید، و در اینجا مقصود مبالغه در قتال و جنگ با اشرار است یعنی آیا چرا شما جنگ نمی‌کنید با آنهائیکه نقض عهد نمودند و عزم کردند بر بیرون کردن رسول از مدینه و نیز اینها کسانی میباشند که اول شروع بجنگ یا نقض عهد نمودند.

أَ تَخشَونَهُم فَاللّهُ أَحَقُّ أَن تَخشَوهُ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ ای مؤمنین آیا شما از کفار و کسانیکه نکث عهد نمودند و اهتمام و کوشش نمودند در بیرون کردن رسول [ص] از مدینه و اول کسی بودند که با شما جنگ کردند یا نقض عهد نمودند میترسید در صورتی که خدا سزاوارتر است از اینکه از او بترسید اگر واقعا مؤمن باشید و ایمان در قلب شما نفوذ نموده باشد میدانید که (هو القاهر فوق عباده) دست خدا بالای دستها است.

قاتِلُوهُم یُعَذِّبهُمُ اللّه بِأَیدِیکَم وَ یُخزِهِم وَ یَنصُرکُم عَلَیهِم وَ یَشفِ صُدُورَ قَومٍ مُؤمِنِین، وَ یُذهِب غَیظَ قُلُوبِهِم خطاب بمؤمنین است که ای مؤمنین با اینها جنگ کنید خدا اینها را بدست شما عذاب میکند یعنی بدست شما کشته میگردند و نیز بدست شما آنها را بقتل و اسارت ذلیل میگرداند و شما را یاری میکند و بر آنها غالب میگرداند و قلبهای مؤمنین را شفاء میدهد و از غیظ بآنها خالی میکند یعنی پس از انتقام

صفحه : ۱۸

کشیدن از دشمن دل آنها آرام میگردد و اینکه خود یکی از پیش گوئیهای قرآن است که بمؤمنین وعده داده که شما جنگ کنید مظفر و کامیاب خواهید گردید اینکه آیه نظیر قوله تعالی است که موقع مبارزه نمودن موسی با سحره بموسی خطاب میکند (أَلقِ عَصاکَ) عصا را بینداز و نترس تو غالبی.

وَ یَتُوبُ اللّه عَلی مَن یَشاءُ وَ اللّه عَلِیمٌ حَکِیمٌ و خدا می‌پذیرد توبه هر کس را که بخواهد، شاید مقصود آنهائی باشند که او اول یکقدری از رفتن بجنگ تأنی و سستی نمودند و خدا دانا و درستکار است أَم حَسِبتُم أَن تُترَکُوا وَ لَمّا یَعلَمِ اللّه الَّذِینَ جاهَدُوا مِنکُم وَ لَم یَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا المُؤمِنِینَ وَلِیجَةً وَ اللّه خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (ام) حرف عطف است و برای عطف به استفهام میآورند و (ام حسبتم) معطوف است بر (الا تقاتلون) یعنی آیا گمان کردید که واگذارده میشوید بدون اینکه مکلف بجهاد شوید، و حال آنکه ظاهر نشده است حال شما بلکه شما در مورد امتحان واقع میگردید تا اینکه تمیز داده شود بین کسانیکه از شما اظهار ایمان کرده‌اند و خالصند در ایمان و آنها اشخاصی می‌باشند که در راه خدا و لوجه اللّه با کفار جهاد میکنند و غیر از خدا و رسول و مؤمنین دوستی نمی گیرند.

بعضی از مفسرین برای توضیح آیه چنین گفته: حاصل آیه اینکه است که دنیا دار امتحان و ابتلاء است و نفوس آدمیان قابل خیر و شرّ و سعادت و شقاوت است و در ابتداء وجودش ساذج و مبهم است و مراتب قرب و بعد بدل میگردد بازاء ایمان خالص بخدا و آیات او و صفای ایمان ظاهر نمیگردد مگر بامتحان و امتحان در موقع عمل ظاهر میگردد تا اینکه بامتحان تمیز داده شود بین طیب و خبیث و آنکه دارای ایمان خالص است و آنکه چنین نیست بلکه مجرد ادعاء است.

اینکه است که لازم است مدعیانیکه ادعاء میکنند که نفسها و اموالشان را

صفحه : ۱۹

معامله کرده‌اند ببهشت در مورد ابتلاء واقع گردند بمثل جهاد تا اینکه صادق از کاذب تمیز داده شود و اینکه روابط محبّت وصله خود را از دشمنان خدا قطع نمایند پس بر مؤمنین است که امر جهاد را امتثال نمایند و در آن مسارعت کنند و سبقت گیرند تا اینکه صفاء جوهرشان و حقیقت ایمانشان ظاهر گردد و بآن بر پروردگارشان احتجاج نمایند در روز که نجاتی در آن نیست مگر بحجت حق.

پس قوله تعالی (أَم حَسِبتُم أَن تُترَکُوا) یعنی آیا شما گمان کردید که واگذارده میشوید بر حالیکه بر آن بودید (از شرک و کفر) در صورتی که حقیقهٔ صدق ایمان شما هنوز ظاهر نگردیده.

(وَ لَمّا یَعلَمِ اللّه الخ) یعنی هنوز در خارج ظاهر نگردیده نه جهاد شما و نه دوری جستن از غیر خدا و رسول او (وَ لَا المُؤمِنِینَ وَلِیجَةً) [یعنی برای مؤمنین سزاوار نیست دوست پنهانی گرفتن] پس وقتی که اشیاء تحقق پیدا نماید خدا آنرا میداند الخ.

[تفسیر المیزان] در جای خود ثابت گردیده که علم حق تعالی بتمام اشیاء گذشته و آینده و حاضر یکسان است یعنی علم او تعالی حضوری است نه حصولی و در اینجا و امثال اینکه موارد چنین نیست که خدا نمیدانسته و پس از وقوع عالم گردیده، در مجمع

گفته معنى (و لما يعلم اللّه) اينكه است كه هنوز ظاهر نگرديده آنچه حق تعالى در ازل عالم بآن است.

ابو الفتوح رازى در توجيه آيه (وَ لَمّا يَعلَمِ اللّه) گفته علم را بجاى معلوم گذارده براى اينكه (لما) فعلى را نفى ميكند كه طمع در وقوعش باشد و در معنى چنين ميشود (ام حسبتم ان تتركوا و لما تجاهدوا).

و گفته معنى اينكه است كه خداى تعالى با شما معامله آنهائى را كرده كه باختبار و امتحان استفسار احوال غيرى را كنند كه ندانند تا اينكه بدانند.

و وجه ديگر گفته‌اند علم در اينجا بمعنى رؤيت است چنانچه در بسيارى از جاها علم بمعنى رؤيت آمده و بنا بر اينكه معنى آيه چنين ميشود (و لما يرى اللّه

صفحه : ۲۰

المجاهدين منكم و الّذين لم يتخذوا من دون اللّه) و بهر حال تا شيئى مرئى و موجود نباشد خداى تعالى او را نبيند و خودش گفت اينكه وجهى مليح است [پايان] و بنا بر آنچه دانشمندان علم خدا را حضورى دانسته‌اند توجيه اول و سوم از سه وجهى كه گفته علم را بمعنى معلوم گيريم يا بمعنى رؤيت هيچكدام مناسب علم حضورى نيست.

لكن توجيه دوم كه گفته‌اند معنى اينكه است كه خدا با شما معامله كسانى را كرد كه باختبار و امتحان احوال غير را معلوم ميكنند تا اينكه آن چيزى را كه نميدانند بدانند اينكه معنى بحقيقت نزديك‌تر است.

[و اللّه العالم] وَ اللّهُ خَبِيرٌ بِما تَعمَلُونَ خدا خبير است يعنى خبردار است بآنچه شما بعدا عمل ميكنيد، مشعر بر اينكه است كه چيزى بر او مخفى نيست لكن با شما معامله كسى را ميكند كه خبردار نيست و ميخواهد بفهمد.

ما كانَ لِلمُشرِكِينَ أَن يَعمُرُوا مَساجِدَ اللّهِ شاهِدِينَ عَلى أَنفُسِهِم بِالكُفرِ أُولئِكَ حَبِطَت أَعمالُهُم وَ فِي النّارِ هُم خالِدُونَ تا مِنَ المُهتَدِينَ ترجمه آيات شده و محتاج بتوضيح نيست واضح است كه مشركين را منع ميكند از تعمير كردن مسجدها و در مقام توبيخ و سرزنش آنها برآمده كه در صورتى كه خودشان با آن كفريكه در باطن خود اندوخته‌اند ميدانند چگونه متصدى تعمير مساجد كه مخصوص بموحدين است بر ميآيند، تعمير مساجد مخصوص بكسى است كه بخدا و روز قيامت مؤمن باشد و نماز را بپا دارد و زكوة بدهد و نترسد مگر از خدا (فَعَسى أُولئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ المُهتَدِينَ) پس شايد اينها رستگاران باشند.

أَ جَعَلتُم سِقايَةَ الحاجِّ وَ عِمارَةَ المَسجِدِ الحَرامِ كَمَن آمَنَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ وَ جاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّهِ لا يَستَوُونَ عِندَ اللّهِ وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الظّالِمِينَ

[در شأن نزول آيه از مفسرين چند وجه نقل شده]

صفحه : ۲۱

در تبصره گفته كه عباس بن عبد المطلب و طلحة بن شيبه در مقام مفاخرت برآمدند و بامير المؤمنين ع سخنانى ميگفتند طلحه ميگفت من صاحب خانه‌ام يعنى كعبه و كليد آن بدست من است پس من از شما افضلم، عباس ميگفت من حاج را آب ميدهم، امير المؤمنين ع فرمود من نميدانم چه ميگوئيد اينكه افتخار شما بر من وجهى ندارد من بخدا و رسول ايمان آورده‌ام و تصديق بروز قيامت كرده‌ام ديگر گفت جهاد در راه خدا از همه فاضل‌تر است، عمر گفت نزاع نكنيد من از رسول سؤال ميكنم كدام افضل است اينكه بود كه اينكه آيه نازل گرديد كه آب دادن اهل حاج و تعمير مسجد الحرام مثل كسى نيست و مساوى نيست با كسى كه بخدا

ایمان آورده و در راه خدا جهاد کند.

صفحه : ۲۲

[سوره التوبة (۹): آيات ۲۰ تا ۲۸]

اشاره

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم أَعظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الفائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُم رَبُّهُم بِرَحمَةٍ مِنهُ وَ رِضوانٍ وَ جَنّاتٍ لَهُم فِيها نَعِيمٌ مُقِيمٌ (۲۱) خالِدِينَ فِيها أَبَداً إِنَّ اللّهَ عِندَهُ أَجرٌ عَظِيمٌ (۲۲) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَكُم وَ إِخوانَكُم أَولِياءَ إِنِ استَحَبُّوا الكُفرَ عَلَى الإِيمانِ وَ مَن يَتَوَلَّهُم مِنكُم فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۲۳) قُل إِن كانَ آباؤُكُم وَ أَبناؤُكُم وَ إِخوانُكُم وَ أَزواجُكُم وَ عَشِيرَتُكُم وَ أَموالٌ اقتَرَفتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخشَونَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرضَونَها أَحَبَّ إِلَيكُم مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّى يَأتِيَ اللّهُ بِأَمرِهِ وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الفاسِقِينَ (۲۴)

لَقَد نَصَرَكُمُ اللّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَومَ حُنَينٍ إِذ أَعجَبَتكُم كَثرَتُكُم فَلَم تُغنِ عَنكُم شَيئاً وَ ضاقَت عَلَيكُمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت ثُمَّ وَلَّيتُم مُدبِرِينَ (۲۵) ثُمَّ أَنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى المُؤمِنِينَ وَ أَنزَلَ جُنُوداً لَم تَرَوها وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذلِكَ جَزاءُ الكافِرِينَ (۲۶) ثُمَّ يَتُوبُ اللّهُ مِن بَعدِ ذلِكَ عَلى مَن يَشاءُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا المُشرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقرَبُوا المَسجِدَ الحَرامَ بَعدَ عامِهِم هذا وَ إِن خِفتُم عَيلَةً فَسَوفَ يُغنِيكُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ إِن شاءَ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸)

صفحه : ۲۳

[ترجمه آيات]

آنکسانیکه ایمان آوردند و (از وطنشان) هجرت کردند و در راه خدا بمالها و نفسهای خود جهاد نمودند درجه آنها نزد خدا عظیم‌تر است و آن جماعت ظفر یافته‌گانند در دنیا و آخرت [۲۰]

پروردگارشان مژده میدهد بآنها برحمتی از خود و خوشنودی و بهشتهائی که برای آنها مهیا گردیده از برای آنها در آن باغها نعمتی است دائمی [۲۱]

در آن بهشتها همیشه جاویدانند و همانا نزد خدا است اجر بزرگ [۲۲]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید پدرها و برادرهای خود را دوستان نگیرید اگر اینها کفر را بر ایمان ترجیح میدهند و کسیکه از شما آنها را دوست دارد پس آنها ستمکارانند [۲۳]

ای پیغمبر بگو اگر هست پدرهای شما و پسرهای شما و برادرهای شما و زنهای شما و عشیره شما و مالهائی را که جمع کرده‌اید و تجارتیکه میترسید از کساد آن و منزلهائی که می‌پسندید محبوب‌تر است نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه او پس منتظر باشید تا بیاورد خدا عقابش را و خدا هدایت نمیکند جماعت فاسقین را [۲۴]

همانا حقیقهٔ خدا شما را در جاهای بسیاری یاری نمود و در جنگ (حنین) وقتی کثرت لشگر شما را بعجب آورد پس دفع نکرد آن کثرت شما چیزی را از صولت دشمن و زمین با فراخی آن بر شما تنگ گردید پس پشت بر دشمن نموده و فرار کردید [۲۵]

پس از آن خدا سکینت و اطمینان را بر رسولش و بر مؤمنین نازل گردانید و فرود آورد قشونی را که شما آنها را نمیدیدید و عذاب

نمود آنها را كه كافر شدند و اينكه است پاداش كافرين [۲۶]
پس از آن خداوند قبول توبه ميكند از هر كس كه ميخواهد و خدا آمرزنده و مهربان است [۲۷]
اى كسانيكه ايمان

صفحه : ۲۴

آورده‌ايد جز اينكه نيست كه مشركين نجس ميباشند و نبايد پس از اينكه سال نزديك بمسجد الحرام بشوند و اگر از نيامدن آنها ميترسيد فقير شويد پس زود باشد كه خدا از فضل و كرم خودش شما را بى‌نياز گرداند همانا كه خدا دانا و درستكار است [۲۸]

(توضيح آيات)

اشاره

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم آيه تتمه آيه بالا است كه چنانچه در صفحه پيش گفته شد مشاجره و نزاع افتاد بين عباس عموى پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و طلحه كه هر يك ادعاى افضليت ميكردند حضرت امير ع آنها را نزد رسول اكرم [ص] برد اينكه آيه نازل گرديد كه آنهائيكه ايمان آوردند و از وطنشان هجرت نمودند و بمال و نفسهايشان مجاهده نمودند أَعظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الفائِزُونَ (اعظم) افعل التفضيل است و مشعر بر اينكه است كه اگر اينكه دو عمل كه كليد دار خانه كعبه و آب دادن حاج باشد فى نفسه فضيلت دارد لكن اولا فضيلت عمل متفرع بر ايمان است و ثانيا نميتوان اينكه دو عمل را مقابل نمود با ايمان بخدا و مجاهده نمودن بمال و جان در راه خدا و براى يارى پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم زيرا كه عظمت و مقام مجاهدين نزد خدا بسيار بزرگ است و كسيكه ايمان نياورده هيچ فضيلتى براى او و عمل وى نيست بطوريكه غير از اينها هر قدر عمل فى نفسه خوب بشمار رود در مقابل ايمان و جهاد در راه خدا چيزى نميباشد و اينهائيكه چنين ميباشند فائز گرديدند بفيوضات الهى، و جماعت الهيه و بعضى از اهل تسنن گفته‌اند مقصود از اينكه آيه على ع است زيرا كه مصداق كامل آن همان شخص بزرگوار است كه در ايمان و عمل بر همه سبقت داشت و نيز در عمل

صفحه : ۲۵

و جهاد پيش دستى مينمود و در عمل اول كسى از مردها بود كه با حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله و سلّم نماز خواند و اول كسى بود كه در رختخواب رسول [ص] خوابيد و براى محافظت وجود مبارك حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم جانش را در معرض خطر قرار داد پس چگونه ميتوان عمل او را با عمل ديگرى مقايسه نمود تا اينكه گفته شود عمل او بزرگتر است اصلا اعمال ديگر در مقابل آن ناچيز است.
يُبَشِّرُهُم رَبُّهُم بِرَحمَةٍ مِنهُ وَ رِضوانٍ وَ جَنّاتٍ لَهُم فِيها نَعِيمٌ مُقِيمٌ در مقابل اعمال مؤمنين و مهاجرين و مجاهدين بمال و نفس نظر به اينكه كه بايد جزاء و پاداش مقابل عمل باشد، اول ايمان، دوم هجرت، سوم مجاهده در راه خدا بمال و نفسهايشان سه نوع پاداش براى آنها تذكر ميدهد:
اول (برحمة منه) كه مشمول رحمت خدا ميباشند. دوم (رضوان) كه خوشنودى خدا است و از هر فضيلتى بالاتر است. سوم- بهشتها (جنات) جمع جنة است يعنى نه يك بهشت بلكه بهشتهائى براى آنها آماده شده كه جايگاه هميشه گى آنها است و در آن اقامت

دارند و کلام را مؤکّد فرموده به:
خالِدِینَ فِیها أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجرٌ عَظِیمٌ که اینکه اشخاص مخلّد در آن بهشتها میباشند بدرستیکه نزد خدا است بر اعمال بندگان جزای عظیم.
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَکُم وَ إِخوانَکُم أَولِیاءَ إِنِ استَحَبُّوا الکُفرَ عَلَی الإِیمانِ وَ مَن یَتَوَلَّهُم مِنکُم فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نگیرید پدران و برادران خود را دوست خودتان اگر آنها ترجیح میدهند کفر را بر ایمان و هر کس از شما مؤمنین که آنها را دوست بگیرد پس آنها ظالم و ستمکار هستند، و در آیه بعد نهی را مؤکد گردانیده بقوله تعالی:
قُل إِن کانَ آباؤُکُم وَ أَبناؤُکُم وَ إِخوانُکُم وَ أَزواجُکُم وَ عَشِیرَتُکُم الخ خطاب برسول فرموده که بگو اگر پدران شما و پسران شما و برادران

صفحه : ۲۶

شما و زنهای شما و عشیره‌های شما و مالهائی که جمع کرده‌اید و تجارتیکه از کساد آن میترسید و منزلهائی را که دوست میدارید نزد شما محبوب‌تر باشد از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا پس منتظر باشید تا اینکه خدا بیاورد حکمش را در باره شما و خدا هدایت نمیکند فاسقین را.
مفسرین گفته‌اند قبل از فتح مکه وقتی مؤمنین مأمور بهجرت شدند و خواستند مهاجرت نمایند بعضی را زنش باو میچسبید که ما را چگونه رها میکنی، بعضی را پدر و مادر و اولاد مانع میشدند و آنها را از هجرت جلوگیری میکردند و آن مؤمنین برای آنها هجرت را ترک مینمودند اینکه بود که حق تعالی در اینکه آیه آنان را توبیخ مینماید که امر دین مقدم بر نسب است و وقتی بدلالت آیه بالا قطع قرابت و الدین در آنجائیکه کفر را دوست‌تر دارند از ایمان جایز باشد در مورد غیر آنها قطع قرابت بطریق اولی واجب است و در مورد دوستی خدا و رسولش باید قطع تعلق از آنها نمود زیرا که دین مقدم بر نسب است.
در حدیث است که احدی از شما طعم ایمان را نمی‌چشد مگر وقتی که دوستی او فی اللّه و بغض او فی اللّه باشد، و بعضی (عشیرتکم) را (عشیراتکم) بلفظ جمع قرائت نموده، و دیگری بر او اشکال کرده به اینکه که عرب (عشیره) را اگر خواست جمع ببندد (عشائر) میگوید نه (عشیرات) [مجمع البیان] فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ حسن گفته آن وعید است بعقوبت نزدیک و اینکه آیه تکلیف شدیدی است برای مؤمن که بایستی از پدرها و اولادها و عشیره‌ها و تمام حظوظ دنیا برای دین مجرد بشود، اللهم وفقنا لما یوافق رضاک حتّی نحبه فیک الابعدین و نبغض فیک الاقربین.
[طبرسی] لَقَد نَصَرَکُمُ اللّهُ فِی مَواطِنَ کَثِیرَةٍ وَ یَومَ حُنَینٍ، تا آخر قبلا آیه ترجمه شده و برای فهم آن قدری محتاج بتوضیح است در داستان جنگ حنین باختلاف نقل کرده‌اند و ما در اینجا مختصرتر آنرا

صفحه : ۲۷

از جامع الجوامع طبرسی ترجمه مینمائیم.
مواطن حرب مقامات و موارد و محلّ آن است، و (حنین) وادی است بین مکه و طائف که در آن موضع حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با لشگر هوازن و ثقیف جنگ نمودند و لشگر اسلام در آنوقت دوازده هزار بودند، ده هزار نفر آنها در فتح مکه حاضر شدند و با آنها از طلقاء دو هزار نفر ضمیمه گردید، و لشگر هوازن و ثقیف چهار هزار نفر بودند وقتی دو لشگر یکدیگر را مشاهده نمودند مردی از مسلمانها از کثرت قشون مؤمنین تعجب کرد، گفته‌اند که او ابو بکر بود و گفت هرگز آنها بر ما غالب نخواهند گردید و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از اینکه سخن بدش آمد قوله تعالی:

إِذ أَعجَبَتكُم كَثرَتُكُم فَلَم تُغنِ عَنكُم شَيئاً یعنی شما مسلمانان از کثرت خودتان تعجب نمودید و ندانستید که کثرت نفرات شما از شما بدی را دفع نمیکند، پس جنگ شدیدی واقع گردید و مسلمانها کلمه اعجابشان را درک نمودند (یعنی دانستند که کثرت عدد آنها را بی‌نیاز نگردانید) و مغلوب گردیدند و رو بفرار گذاردند و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مرکز خود باقی ماند و علی ع با علم و با دشمن جنگ میکرد، و عباس بن عبد المطلب از طرف راست دهنه قاطر رسول اللّه [ص] را گرفته بود و ابو سفیان بن حرث بن عبد المطلب از طرف چپ، و نه نفر از بنی هاشم و دهم آنها ایمن بن ام ایمن بود که در آن جنگ کشته شد، رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعباس چون صدای بلندی داشت فرمود قشون را صدا کن، عباس بصدای بلند گفت ای جماعت مهاجرین و انصار ای اهل بیعت شجره ای اهل سورة البقره بکجا فرار کردید اینکه رسول خدا است عباس ندا را مکرر کرد آنها میگفتند لبیک لبیک و ملائکه با آنها نازل گردید پس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نظر بکشته‌های مسلمین کرد و جلو لشگر آمد و گفت من پیمبرم دروغ نیست من پسر عبد المطلبم و از جانب خدا نصرت و مظفریت برای او آمد و هوازن مغلوب گردیدند و رو بفرار گذاردند.

صفحه : ۲۸

وَ ضاقَت عَلَيكُمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت ثُمَّ وَلَّيتُم مُدبِرِينَ (بما رحبت) ماء، مصدریه است و (باء) بمعنی (مع) است یعنی (مع رحبها) و جار و مجرور در موضع حال است یعنی قشون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از شدت ترس زمین با فراخی آن گویا بر آنان تنگ گردید نمیدانستند بکجا فرار کنند و پشت کردند و رفتند پس از آن خدای تعالی رحمت و سکینت را بر پیمبرش و بر مؤمنین آنهائیکه با او بودند نازل گردانید.

وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذلِكَ جَزاءُ الكافِرِينَ و عذاب کرد آنهائی را که کافر بودند بقتل و اسارت زنها و اولادهایشان و گرفتن مالشان (ثم یتوب اللّه) یعنی بعد از آن مردمانی از آنها اسلام آوردند و خدای تعالی توبه آنها را قبول نمود، و گفته‌اند در آن روز شش هزار نفر اسیر شدند و از شتر و گوسفند بقدری مسلمانها از آنها بغنیمت گرفتند که بشمار نمیآید [پایان] يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا المُشرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقرَبُوا المَسجِدَ الحَرامَ بَعدَ عامِهِم هذا نجس مصدر است و عرب هر اسمی را که بمصدر وصف کند برای مبالغه است مثل اینکه گفته میشود صوم و عدل و فطر و رضاء، یعنی عادل و صائم و مفطر و مرضی و نیز وقتی چیزی را بمصدر وصف کنند واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث آن بیک لفظ گفته میشود مثل اینکه گفته میشود: رجل نجس بفتح جیم، و رجال نجس، و امرأة نجس بفتح جیم، و چنین است باقی مشتقات آن، و هر چیز پلید را نجس گویند مثل اینکه گفته میشود: رجل نجس و امرأة نجس و قوم نجس.

و چون از محبّت و دوستی با مشرکین نهی رسید و امر شد بمنع کردن آنها را از دخول در مسجد الحرام، شاید آیه در مقام علت نهی برآمده که دوری شما از آنها برای اینکه است که آنها نجس العین میباشند چه نجاستی تصور میشود و چه

صفحه : ۲۹

قذارتی را میتوان مقابل نمود که مثل شرک بخدا و کفر و عدم ایمان بمقام کبریائی باشد و گویند مقصود از عام سال نهم هجرت است که پس از نزول سوره برائة بود که بر آنها بتوسط علی ع خوانده شد.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

اختلاف است در نجاست عينى كافر، جماعتى از فقهاء گفته‌اند كافر نجس العين است و دليل آنها ظاهر آيه است، و بروايت إبن عباس عين آنها نجس است مثل سگها و خنازير، و از امام صادق ع چنين روايت شده كسيكه با كافرى مصافحه كند و دستش تر باشد بايد دستش را تطهير كند و اگر دستش خشك باشد بديوار بمالد، و از حسن كه يكى از مفسرين سنيها است نيز همين طور نقل شده و ظاهرا در مذهب اماميّه اجماعى است كه مشرك و كافر نجسند و در آيه منع ميكند از داخل گرديدن آنها در مسجد الحرام كه پس از سال نهم هجرت مشركين داخل مسجد الحرام نشوند و حج ننمايند.

وَ إِن خِفتُم عَيلَةً فَسَوفَ يُغنِيكُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ إِن شاءَ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ خطاب بمؤمنين نموده كه اگر شما از منع آنها در دخول مسجد الحرام از تنگ دستى و فقر ميترسيد زيرا كه در آمدن آنها ارزاق زياد ميشود و در نيامدنشان كم ميشود خداوند بزودى هر كس از شما را كه بخواهد روزى او را وسيع ميكند و شما را از فضل خودش از آنها بى‌نياز ميگرداند همانا خداى شما دانا و درستكار است بهر كس آنچه را كه شايسته آن است عطاء ميكند.

صفحه : ۳۰

[سوره التوبة (۹): آيات ۲۹ تا ۳۵]

اشاره

قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِاليَومِ الآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ حَتّى يُعطُوا الجِزيَةَ عَن يَدٍ وَ هُم صاغِرُونَ (۲۹) وَ قالَتِ اليَهُودُ عُزَيرٌ ابنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصارى المَسِيحُ ابنُ اللّهِ ذلِكَ قَولُهُم بِأَفواهِهِم يُضاهِؤُنَ قَولَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبلُ قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّى يُؤفَكُونَ (۳۰) اتَّخَذُوا أَحبارَهُم وَ رُهبانَهُم أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ وَ المَسِيحَ ابنَ مَريَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلّا لِيَعبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلّا هُوَ سُبحانَهُ عَمّا يُشرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَن يُطفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفواهِهِم وَ يَأبَى اللّهُ إِلّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَو كَرِهَ الكافِرُونَ (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدى وَ دِينِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَو كَرِهَ المُشرِكُونَ (۳۳)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الأَحبارِ وَ الرُّهبانِ لَيَأكُلُونَ أَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَ الَّذِينَ يَكنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لا يُنفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِيمٍ (۳۴) يَومَ يُحمى عَلَيها فِي نارِ جَهَنَّمَ فَتُكوى بِها جِباهُهُم وَ جُنُوبُهُم وَ ظُهُورُهُم هذا ما كَنَزتُم لِأَنفُسِكُم فَذُوقُوا ما كُنتُم تَكنِزُونَ (۳۵)

صفحه : ۳۱

[ترجمه]

جنگ كنيد با آنكسانى كه بخدا ايمان نميآورند و نه بروز قيامت و حرام نميدانند آنچه را كه خدا و رسولش حرام كرده‌اند و نمى‌پذيرند دين حق را (و آنها) از كسانى هستند كه بآنها كتاب عطاء شده تا وقتى كه از دست خودشان جزيه بدهند در حاليكه آنان خوار شدگانند [۲۹]

يهوديها گفتند عزير پسر خدا است و نصارى گفتند مسيح پسر خدا است اينكه قول آنها است بدهنهايشان مشابه ميسازند سخن خود را بسخن كسانيكه پيش از ايشان كافر شدند خدا آنها را بكشد چگونه بر گردانيده ميشوند از حق بباطل [۳۰]

علماء و رهبانان را بغير خدا بربوبيت گرفتند و همچنين مسيح پسر مريم را و امر نشده‌اند مگر اينكه عبادت نمايند خداى واحد را

نیست الهی مگر او منزه و مبراء است خدا از آنچه برای او شریک میآورند [۳۱]
اراده میکننـد که نور خـدا را بـدهنهایشان خاموش کننـد و خدا اباء دارد مگر اینکه نور خود را تمام نماید و لو اینکه کافرها کراهت دارند [۳۲]
خدا آنکسـی است که محمّد [صـلی اللّه علیه و آله و سلّم] را فرستاد بهدایت یعنی بقرآن و دین حق که اسلام است تا ظاهر و غالب گرداند اسلام را بر تمام دین‌ها و اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند [۳۳]
ای کسانیکه ایمان آورده‌اید همانا بسیاری از علماء و رهبانان مالهای مردم را بباطل میخورند و راه خدا را می‌بندند و کسانی که طلا و نقره را دفینه میکنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند مژده بده آنها را بعذاب دردناک [۳۴]
در روز که گرم میکننـد آنرا در آتش جهنّم و پیشانی و پهلو و پشت او را داغ میکننـد و ملائکه بآنها گویند اینکه همانست که برای خودتان ذخیره نموده بودید پس بچشید عذاب آنچه را که اندوخته کرده بودید [۳۵]

صفحه : ۳۲

(توضیح آیات)

قـاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالیَومِ الآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الحَقِّ در اینکه آیه خـدای تعالی بمؤمنین امر بقتال فرموده با آنهائیکه ایمان بخـدا ندارنـد و نه بروز قیامت معترفنـد و نیز حرام نمیدانند آنچه را که خدا حرام نموده و متـدین بـدین حق نیسـتند و مقصود از اینها اهل کتاب از یهودیان و نصـرانیانند مجاهد گفته پس از نزول اینکه آیه رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم داخل در جهاد تبوک شد، کلبی گفته بجنگ بنی قریظه و بنی النظیر روانه گردید و آنها با حضرت صلح کردند و آن اول جزیه‌ئی بود که اسلام از یهودیها گرفت و اول ذلتی بود که بر آنان وارد گردید.
و اینکه در آیه یهودیان و نصـرانیان را توصیف نموده که بخدا و روز قیامت ایمان ندارند برای اینستکه آنها بزبان خدا میگویند لکن معرفت بخدا ندارند، یهودیها بتشبیه قائلند و نصـرانیها بتثلیث، وقتی اینکه دو دسـته از اهل دیانات راجع بتوحید اینکه طور کج باشند بـاقی فرق کفـار حالشـان معلوم است و ظاهر است که جز دین اسـلام و مؤمنین دینی نیست که ایمان بخـدا و روز قیامت بـدرستی و حقیقت داشته باشد، و نیز برای خدا فرزند قائلند با اینکه نسبت فرزند بهر معنائی که باشد بر خدا روا نیست اینکه است که اینها بخدا یعنی بتوحید ایمان ندارند و نیز بقیامت اگر چه بزبان میگویند لکن بباطن و از روی دلیل معتقد نیسـتند بدلیل اینکه اگر معتقد بمعاد بودنـد در مقـام جسـتن دین حق برمیآمدنـد مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتـابَ حَتّی یُعطُوا الجِزیَةَ عَن یَدٍ وَ هُم صـاغِرُونَ یعنی از اهـل کتـاب آنهـائیکه بآنهـا کتـاب عطـاء شـده مثل یهود و نصاری و او (وَ هُم صاغِرُونَ) حالیه است یعنی با آنها جنگ کنیـد تا جزیه بدهنـد در حالی که ذلیل باشند زیرا که آنها از ترس جانشان راضی میشوند که بمسلمانها جزیه

صفحه : ۳۳

بدهند و ظاهرا از سه دسته اهل دیانات جزیه میگرفتند: یهود و نصاری و مجوس که آنها با اینکه پیمبرشان و کتابشان معلوم نیست با اینکه حال از اهل دیانات محسوب گردیده‌اند و از آنها جزیه میگرفتند.
وَ قالَتِ الیَهُودُ عُزَیرٌ ابنُ اللّهِ خـدای تعالی سـخنان شـنیع یهود و نصاری را بیان میکنـد که یهود عزیر را پسر خـدا گفته‌انـد و نصاری مسیح را پسـر خدا دانسته‌اند و آیه دلیل بر اینکه است که اهل دیانات باید کشته شوند و یا جزیه بدهند بدلیل اینکه معروفین از اهل دیانات یهودیان و نصـرانیانند و اینها بخدا و بتوحید که اس اساس ایمان است ایمان ندارند زیرا که توحید با ولد داشتن منافات دارد

و یهودیها عزیر را إبن اللّه گفته‌انـد و نصاری مسیح را إبن اللّه گوینـد و سـخنان اینها شبیه بسـخنان کسانی است که قبلا کافر شدند خدا آنها را لعنت کند چگونه دروغ بر خدا می‌بندند و چون اینها کافر شدند اینکه است که کفرشان قتل آنها را ایجاب نمود.

در مجمع البیـان گفته (قـالَتِ الیَهُودُ عُزَیرٌ ابنُ‌اللّهِ) از إبن عباس است که قائل باین قول جماعتی از آنها بودنـد که نزد نبی صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم آمدند بعضـی از آنها سلام بن مشکم و نعمان بن اوفی و شاس بن قیس و مالک بن الضنیف اینها گفتند عزیر پسر خدا است، و بقولی جماعتی از یهودیها در زمان پیش اینکه طور میگفتند و بعد آنان منقرض گردیدند، و عزیر کسی بود که تورات را از حفـظ قرائت مینمود و جبرئیـل بـاو تعلیم نموده بود اینکه بود که گفتنـد (عُزَیرٌ ابنُ‌اللّهِ) و خـدای تعـالی اینکه قول را بتمامشـان نسبت داد لکن امروز یهودیها چنین نمیگوینـد مثل اینکه گفته میشود خوارج قائلنـد که اطفال مشـرکین معذبند در صورتی که همه آنها نمیگوینـد بلکه فقط ازارقه از آنها چنین میگوینـد، و دلیل بر اینکه جماعتی از آنها قائل باین قول بودنـد اینکه است وقتی اینکه آیه را شنیدند با شدت حرصشان بر تکذیب رسول انکار ننمودند.

صفحه : ۳۴

وَ قـالَتِ النَّصـاری المَسِیحُ‌ابنُ‌اللّهِ ذلِکَ قَولُهُم بِأَفواهِهِم یعنی اینها چیزی بزبان گفتنـد که نه کتابی بر آن آمـده و نه بر آن حجت و برهـانی است و نه صـحیح است، و بقولی اینهـا قولشـان موافق بـا قلبشان نیست و اینکه سـخن زور و بی‌معنی است که (بر آن برهانی ندارند) قوله تعالی (یَقُولُونَ بِأَفواهِهِم ما لَیسَ فِی قُلُوبِهِم).

یُضـاهِؤُنَ قَولَ‌الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَبلُ‌قـاتَلَهُمُ‌اللّهُ أَنّی یُؤفَکُونَ (یُضـاهِؤُنَ) یعنی (یشـابهون) از إبن عبـاس و موافقت کرده او را حسن، (قَولَ‌الَّذِینَ کَفَرُوا) یعنی [قول نصاری] شبیه قول کسانی است که (لات و عزی و مناهٔ الثالثهٔ الاخری) را عبادت میکنند. [إبن عباس و مجاهـد و فراء] و بقولی قول آنهـا شبیه آنهـائی است که ملائکه را عبـادت میکننـد و گوینـد اینهـا بنات اللّه‌انـد (مِن قَبلُ) یعنی قول نصاری شبیه قول یهودیان پیش است پس نصاری گفتنـد (المَسِیحُ‌ابنُ‌اللّهِ) همان طوری که قبلا یهود میگفتند (عُزَیرٌ ابنُ‌اللّهِ) اسـت (قاتَلَهُمُ‌اللّهُ) یعنی خدا آنها را لعنت کند، إبن عباس.

از إبن انبـازی نقـل شـده که گفته (اصل المقاتله) از قتل است وقتی بخـدا نسـبت داده شود بمعنی لعنت است زیرا کسـی را که خـدا لعنت کند بمنزله کسـی است که کشته شده باشد (أَنّی یُؤفَکُونَ) چگونه از حق برگشته‌اند و دروغ باو می‌بندند و گفته داعی آنها بر اینکه نسبت چیست.

(اتَّخَذُوا أَحبـارَهُم) یعنی علمـائهم (وَ رُهبـانَهُم) یعنی عبـادهم (أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ) از ابی جعفر ع و ابی عبـد اللّه ع روایت شـده که گفته‌انـد [و اللّه اینهـا روزه نمیگیرنـد و نمـاز نمیخواننـد لکن برای خود حلال را حرام کردنـد و حرام را حلال نمودنـد و اینها تابع رهبانیین گردیدند (و عبدوهم من حیث لا یشعرون) از روی نفهمی آنها را عبادت نمودند].

از ثعلبی نقل میکننـد که او بسـند خود عن عـدی بن حاتم روایت کرده که گفته آمـدم نزد رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم و در گردن من صلیبی از طلا بود بمن گفت ای عدی اینکه

صفحه : ۳۵

بت که در گردن خودت میباشـد بینداز، عـدی گفت من آنرا انـداختم پس از آن حضـرت از سورهٔ البرائهٔ اینکه آیه را قرائت نمود (اتَّخَذُوا أَحبارَهُم وَ رُهبانَهُم أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ الـخ) عـدی بن حاتم گفته من گفتم ما آنان را پرسـتش نمیکنیم فرمود آیا نیست که حرام کرده‌انـد آنچه را که خدا حلال کرده و شـما آنرا حرام میدانید و حلال کرده‌اند آنچه را خدا حرام گردانیده و شـما آنرا حلال میدانید عدی گفته گفتم آری فرمود اینکه است عبادت آنها.

(وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ) یعنی بغیر خدا مسیح را اله گرفتند (وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً) یعنی معبود واحد (لا إِلهَ إِلَّا هُوَ) مستحق عبادت نیست غیر او و عبادت محقق نمیگردد مگر برای او (سُبْحانَهُ) تنزیه او است (عَمَّا يُشْرِكُونَ) یعنی او منزه است از آنچه شرک میآورند و منزه و مبراء است از آنچه باو نسبت میدهند و از آنچه لایق مقام قدس او نیست.

[پایان] يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ جماعت کفار و مشرکین باین الفاظ و سخنان رکیک که از دهنشان بیرون میآید مراد و مقصودشان اینکه است که نور خدا را خاموش کنند.

بقولی مقصود از نور خدا در اینجا دین اسلام است، و بقولی قرآنست، و بقولی کلمه توحید است و بمناسبت آیه بالا که در مقام مذمت یهود و نصاری بود که توحید خدا را منکر بودند اینکه قول مناسب‌تر مینماید.

و در مجمع البیان گفته بیان اینکه کلام عجیب است و با اینکه حال متضمن کوچکی آنها و ضعف کید آنان است زیرا که دهن تأثیر نمیکند مگر در نور ضعیف مثل نور چراغ نه نور عظیم.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ او است خدائی که رسولش یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را فرستاد با اسباب هدایت

صفحه : ۳۶

از قرآن و قوانین محکم و ثابت و معجزات ظاهره و دین حق یعنی دینی که بر حق و مشتمل بر حقایق و از عین حقیقت صادر گردیده تا اینکه چنین دین محکم و پاینده را بر تمام ادیان عالم غالب گرداند و بر کل آنها مظفر و منصور گردد و لو اینکه مشرکین کاره باشند یعنی بر خلاف میل آنها که اراده دارند بدهنهای ناچیز خود نور خدا را خاموش گردانند، نور خدا یعنی دین اسلام غالب بر همه ادیان است.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه] إبن عباس در تفسیر آیه گفته حق تعالی محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را بر تمام شرایع مطلع گردانید.

۲- اکثر مفسرین گفته‌اند که [ها] در (لِيُظْهِرَهُ) راجع بدین حق است ابو هریره و ضحاک گفته‌اند معنی آیه اینست: تا اینکه دین حق را بر تمام دینها برتری بدهد و اینکه وقتی است که عیسی ع از آسمان فرود آید، سدی گفته اینکه وقت خروج مهدی [عج] است که همه دینها یکی شود و هیچکس نماند که اسلام نیاورد یا بطوع و رغبت یا بکره و اجبار یا بگردن او جزیه نهند و در اخبار موافق و مخالف چنین آمده، و اینکه قول از حضرت باقر [ع] و صادق [ع] و جمله اهل بیت علیهم السّلام روایت شده.

کلبی گفته هنوز تأویل آیه پدید نشده و قیامت بر پا نگردد تا پدید نشود [یعنی تا دین اسلام عالم را فرا نگیرد قیامت برپا نخواهد گردید].

مقداد اسود از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین حدیث میکند که فرموده بر پشت زمین باقی نمیماند خانه‌ئی مگر اینکه کلمه اسلام در آن داخل میگردد

(اما بعز عزیز او بذل ذلیل)

یعنی یا خدا آنها را بتوفیق قبول اسلام عزیز گرداند که بطوع و رغبت ایمان آورند و اهل آن شوند و بآن عزیز گردند یا آنها را ذلیل میگرداند تا حق را بعنف گردن نهند.

[ابو الفتوح رازی] اخبار و احادیث از طرق شیعه و سنی راجع بظهور مهدی عجل اللّه تعالی فرجه

صفحه : ۳۷

و نزول عیسی ع از آسمان لا تعد و لا تحصی وارد گردیده، و حدیث

(یملأ الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا)

را میتوان گفت از متواترات است و آن در آخر الزمان خواهد بود.

و اینکه مطلب باضافه بر متواترات احادیث روی قاعده تکامل که بوجدان مشاهده میکنیم هر چیزی را که در عالم آفریده شده غایت و فایده‌ئی دارد و تا سیر استکمالی او بمنتهی نرسد تحول پیدا نمیکند البته برای زمین ما هم غایت و فایده‌ئی است که بایستی بکمال لایق بخود برسد و معلوم است که فائده زمین و اهل زمین اینست که کلمه توحید و اسلام سرتاسر آنرا فرا بگیرد و اینکه هنوز واقع نگردیده و نظر به اینکه که (وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبدِیلًا) سوره احزاب آیه ۶۲، بایستی بغایت برسد و بعد منحل گردد بعالم قیامت و آن همان موقع ظهور مهدی عجل اللّه تعالی فرجه است.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ کَثِیراً مِنَ الأَحبارِ وَ الرُّهبانِ لَیَأکُلُونَ أَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ وَ یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ اینکه آیه توضیح آیه بالا است و بیان عمل احبار و رهبانیین است که عمل اینها چنین است که بدون حق مالهای مردم را میگیرند، و شاید مقصود اینکه باشد که آنها در احکام و شرایع مغالطه میکنند و رشوه میگیرند و در عمل تدلیس مینمایند و باطل را بصورت حق بر عوام جلوه میدهند و اینان از راه تدلیس که باطل را بصورت حق جلوه میدهند راه خدا را می‌بندند و مردم را گمراه میگردانند و نمیگذارند که اسلام بیاورند.

وَ الَّذِینَ یَکنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لا یُنفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللّهِ فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ شاید آیه اشاره باشد بهمان رهبانیین که اوصاف آنها را بیان نموده اگر چه ظاهر آیه اختصاص بآنها ندارد زیرا که (الَّذِینَ) از موصولات است و عموم دارد شامل میگردد هر کسی را که طلا و نقره را کنز کند و انفاق ننماید و ظاهرا

صفحه : ۳۸

مقصود از ترک انفاق منع زکوة است زیرا که در حدیث رسیده کسیکه زکوة مالش را اداء کند آیه شامل او نمیگردد اگر چه مالش زیاد باشد و آنرا دفینه کند در مجمع از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکند که وقتی اینکه آیه نازل گردید گفت

(تبا للذهب تبا للفضة)

و سه مرتبه مکرر نمود و اینکه مطلب بر اصحاب مشکل آمد عمر سؤال کرد ما چه مالی را بگیریم حضرت فرمود [زبان ذاکر و قلب شاکر و زوجه مؤمنه که شما را در دین کمک نماید] و نیز از امیر المؤمنین ع است که آنچه زیادتر از چهار هزار است آن کنز است خواه زکوة آنرا داده باشد یا زکوة نداده باشد.

و از امالی نقل شده که چون اینکه آیه نازل گردید رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت هر مالی که زکوة آن داده شده باشد آن کنز نیست اگر چه تحت هفت طبقه زمین باشد و هر مالیکه زکوة آن داده نشده باشد آن کنز است اگر چه روی زمین باشد یَومَ یُحمی عَلَیها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکوی بِها جِباهُهُم وَ جُنُوبُهُم وَ ظُهُورُهُم هذا ما کَنَزتُم لِأَنفُسِکُم فَذُوقُوا ما کُنتُم تَکنِزُونَ یعنی بشارت بده گنج کنندگان را بعذاب در روز که بر آن گنجها در دوزخ آتش برافروزند پس بآن دینار و درهم سوزان پیشانی‌ها و پهلوها و پشتهای آنها داغ کرده شود و بآنها گفته میشود اینست که برای خودتان گنج کرده بودید پس بچشید وبال آنچه را که ذخیره میکردید.

و از خود آیه معلوم میشود که آن مالیکه زکاتش داده نشده باشد و بدون مصرف جمع شده باشد چنین مالی است که در قیامت (یُحمی عَلَیها) در دنیا خوش بنظر میآید و در قیامت که هر چیزی بحقیقت جوهری خود ظاهر میگردد بصورت آتش شدید میگردد و بپیشانی و پهلو و پشت صاحبش داغ میزنند اینکه حقیقت طلا و نقره است اینکه است که در آیه کنز را مقید نموده بعدم انفاق و

مناط همان مالی است که جمع شده و زکاتش داده نشده باشد.

صفحه : ۳۹

[سوره التوبة (۹): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثنا عَشَرَ شَهراً فِی کِتابِ اللّهِ یَومَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ مِنها أَربَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ فَلا تَظلِمُوا فِیهِنَّ أَنفُسَکُم وَ قاتِلُوا المُشرِکِینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُم کَافَّةً وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ المُتَّقِینَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی الکُفرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللّهُ فَیُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللّهُ زُیِّنَ لَهُم سُوءُ أَعمالِهِم وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ (۳۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ما لَکُم إِذا قِیلَ لَکُمُ انفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ اثّاقَلتُم إِلَی الأَرضِ أَ رَضِیتُم بِالحَیاةِ الدُّنیا مِنَ الآخِرَةِ فَما مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا فِی الآخِرَةِ إِلاّ قَلِیلٌ (۳۸) إِلاّ تَنفِرُوا یُعَذِّبکُم عَذاباً أَلِیماً وَ یَستَبدِل قَوماً غَیرَکُم وَ لا تَضُرُّوهُ شَیئاً وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۳۹) إِلاّ تَنصُرُوهُ فَقَد نَصَرَهُ اللّهُ إِذ أَخرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثنَینِ إِذ هُما فِی الغارِ إِذ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحزَن إِنَّ اللّهَ مَعَنا فَأَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَم تَرَوها وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفلی وَ کَلِمَةُ اللّهِ هِیَ العُلیا وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۴۰)

صفحه : ۴۰

[ترجمه]

همانا عدد ماهها نزد خدا دوازده ماهست در کتاب خدا در روز که آسمانها و زمین را آفرید از آنها است چهار ماه حرام اینکه است حساب استوار پس در اینکه ماهها بنفس خود ستم نکنید با تمام مشرکین جنگ کنید همین طوری که آنها با تمام شما جنگ میکنند و بدانید حقیقهٔ خدا با پرهیزکاران است [۳۶]

همانا تأخیر انداختن حرمت ماهی بماه دیگر زیاد کردن کفر است بر کفر آنهائیکه کافر شدند باین کار گردانیده میشوند در گمراهی زیاد بر زیاد از ماههای حرام یک ماه را در سالی حلال میکنند و در سال دیگر همان ماه را حرام تا مطابق سازند با آن عدد چهار ماه را که خدا حرام کرده پس حلال میکنند آنچه را خدا حرام کرده برای آنان سوء عملشان آراسته گردیده و خدا قوم کافرین را هدایت نمیگرداند [۳۷]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید چیست شما را که وقتی بشما گفته میشود در راه خدا جهاد کنید بر زمین سنگین میشوید آیا بحیاهٔ دنیا راضی شدید عوض از آخرت پس نیست متاع دنیا نسبت بآخرت مگر اندک [۳۸]

اگر در راه خدا جهاد نکنید (خدا) شما را عذاب میکند عذاب دردناك و تبدیل میکند شما را بطائفه دیگر که فرمان ببرند و ضرری بر او وارد نمیگردد و خدا بر هر چیزی توانا است [۳۹]

اگر شما او را [پیمبرش را] یاری نکنید همانا خدا او را یاری نمود وقتی که کفار او را (از مکه) بیرون کردند دومی از دو تا [ابو بکر] که آن دو تا در غار بودند وقتی که (رسول) بهمراهش میگفت محزون مباش خدا با ما است پس خداوند سکینه و اطمینان را بر رسولش نازل گردانید و او را مؤید گردانید بقشونی که شما آنرا ندیدید و قرار داد کلمه کسانیکه کافر شدند ناچیز و در زیر و کلمه خدا بلند و اعلی است و خدا غالب و درستکار است [۴۰]

صفحه : ۴۱

(توضیح آیات)

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّهِ اثنا عَشَرَ شَهراً فِی کِتابِ اللّهِ یَومَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ مِنها أَربَعَةٌ حُرُمٌ اشاره به اینکه که در کتاب تکوینی در ابتداء خلقت اجسام عالم مطابق حکمت و علم بصلاح ماههای سال دوازده عدد تنظیم شده و چهار عدد آنها ماه حرام است که در آن جنگ و قتال حرام است و اینکه چهار ماه سه عدد آنها ذی القعده و ذی الحجه و محرم است که اینکه سه ماه دنبال هم میباشند و ماه رجب که از ماههای حرام است جدا افتاده.

ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ فَلا تَظلِمُوا فِیهِنَّ أَنفُسَکُم وَ قاتِلُوا المُشرِکِینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُم کَافَّةً اینکه حسابی است پاینده و خطاب بمؤمنین است که بنفسهای خود ستم نکنید به اینکه که هتک حرمت ماههای حرام کنید و مرتکب حرام گردید و پس از تمام شدن چهار ماه حرام با تمام مشرکین جنگ کنید همان طوری که آنها در مقام قتال با تمام شماها میباشند، و قمی از حضرت باقر ع روایت کرده که (کَافَّةً) یعنی جمیعا.

وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ المُتَّقِینَ بشارت برای مؤمنین با تقوی است فرموده بدانید که خدا با متقین است یعنی همانا خدا با اشخاص با تقوی است که گویا خدای تعالی برای مؤمنین با تقوی ضمانت نموده که شما اگر متقی و صالح باشید نصرت و مظفریت نصیب شما خواهد گردید زیرا که خدا یاور و مدد دهنده شما است.

إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی الکُفرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا عمل مشرکین و کافرین چنین بوده که ماههای حرام را عقب می‌انداختند بماههای دیگر که جنگ در آن جایز بود و البته غرض آنها تغییر دادن حکم خدا

صفحه : ۴۲

بوده اینکه است که فرموده اینکه عملشان زیادتی در کفر آنها است و باین عمل گمراه میگردند آنهائیکه کافر شدند و تغییر آنها چنین است:

یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللّهُ یعنی قرار میدهند ماه حرام را حلال در یک سال اگر محتاج بجنگ نشوند و میگویند اینکه ماه بعوض آن ماه و آن ماه حلال را حرام میگیرند در سال بعد که عدد ماههای حرام مطابق چهار عدد باشد.

در تفسیر کاشفی گفته چون طبیعت اهل جاهلیت بقتل و غارت عادت داشت و در ماههای حرام جنگ نمیکردند و از اینکه سه ماه متصل بهم جنگ حرام بود تنگ آمدند و گفتند ما سه ماه پی در پی بدون تاراج و غنیمت تحمل نداریم قلمس کنانی در موسم حج در موقف آمد و ایستاد و خطبه‌ئی خواند و گفت ای جماعت عرب خدای شما در اینکه سال محرم را حلال گردانیده و حرمت آنرا تأخیر انداخته بماه صفر مردم قول او را قبول کردند، باز سال دیگر ندا داد که خدای تعالی محرم را حرام گردانید و صفر را حلال کرد و گاهی در اثنای محاربات حرام را نو میکرد و حرمت او را تأخیر میانداخت بماهی بعد از آن و آنرا حلال میکرد و در هر سالی چهار ماه را حرام میدانستند لکن بماههای حرام اختصاص نمیدادند همین عدد را اختیار میکردند و اینکه عمل را نسیئی مینامیدند اینکه است که فرموده

(انما النسیئی زیادة فی الکفر)

همانا تأخیر ماهی بماه دیگر افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم اللّه و تحریم ما حلل اللّه کفری دیگر مزید بر کفرشان گردید.

[پایان] زُیِّنَ لَهُم سُوءُ أَعمالِهِم وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ آن کافرین بدی اعمالشان در نظرشان آراسته گردید و قبح اعمالشان را نیکو گمان کردند و خدا جماعت کافرین را هدایت نمیکند.
هدایت نکردنشان شاید برای اینکه باشد که کافرین اعمال بدشان در نظرشان نیکو جلوه میکند و کفر در حاق قلبشان جای گزین گردیده و ملکه نفسانی آنها

صفحه : ۴۳

شده اینکه است که دیگر قابل هدایت نمیباشند و چون دیگر استعداد ایمان ندارند خدای تعالی آنها را هدایت نمیکند.
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ما لَکُم إِذا قِیلَ لَکُمُ انفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ اثّاقَلتُم إِلَی الأَرضِ الخ در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیه راجع بجنگ تبوک است در سنه عشر پس از باز گشت مسلمانها از طائف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنها را طلبید و گفت برای جهاد با کفار بیرون روید در آنموقع قحطی و شدت گرما و راه دور با کثرت عدد کفار توأم گردیده بود اینکه بود که اینکه امر بر مؤمنین دشوار آمد و تهاون و سستی کردند، و گویند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سفری نکرده بود که دورتر و شدیدتر از اینکه سفر باشد آنوقت اینکه آیه نازل گردید.
(اثّاقَلتُم) در اصل (تثاقلتم) بوده [تا] را در [ثا] ادغام کردند چون قریب المخرج بودند پس الف وصل در ابتدایش در آوردند تا ممکن باشد ابتداء بآن.
(ما لَکُم) [بما] استفهامی عتاب مینماید و مؤمنین را توبیخ میکند که ای مؤمنین چیست شما را که وقتی بشما گفته شد بیرون روید و در راه خدا جهاد نمائید شما تهاون و سستی مینمائید و بزمین دل بسته‌اید و حیات دنیای دنی خود را برمیگزینید بر حیات آخرت یعنی دنیای پست فانی را گرفته‌اید و آخرت باقی را رها کرده‌اید در صورتی که حیات دنیا نسبت بحیات جاودانی نیست مگر چیزی اندک.
إِلّا تَنفِرُوا یُعَذِّبکُم عَذاباً أَلِیماً وَ یَستَبدِل قَوماً غَیرَکُم وَ لا تَضُرُّوهُ شَیئاً وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ در اینکه آیه تهدید سخت نموده بآنهائیکه در امر جهاد تهاون و تکاسل نمودند که اگر برای جهاد بیرون نروید خدای تعالی شما را عذاب میکند عذاب سخت و پس از هلاکت شما جماعت دیگری را بجای شما جای گزین میگرداند و چیزی

صفحه : ۴۴

باو ضرر نمیرساند و خدا بر هر چیزی توانا است، و در مرجع ضمیر (لا تَضُرُّوهُ) دو قول است: بقولی (الله) است، و بقولی (رسول) است یعنی برسول ضرری نمیرسانید و (یستبدل و یعذبکم) جزاء شرط است یعنی اگر بیرون نروید برای جهاد چنین میشود که هم شما را عذاب میکند و هم تبدیل میشوید بجماعت دیگری زیرا که خداوند بر همه چیز توانا است.
إِلّا تَنصُرُوهُ فَقَد نَصَرَهُ اللّهُ إِذ أَخرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثنَینِ إِذ هُما فِی الغارِ إِذ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحزَن إِنَّ اللّهَ مَعَنا ظاهرا خطاب بهمان جماعتی است که از امر جهاد تهاون نمودند یعنی اگر شما یاری رسول ما را نکنید بزودی خدای تعالی او را یاری میکند همان طوری که او را یاری نمود آنوقتیکه کفار مکه او را بیرون کردند و با او نبود مگر یک مردی در غار و آن غار کوهی بود در طرف راست مکه و دوری آن از مکه یک ساعت راه است و او برفیق خود ابو بکر میگفت محزون مباش همانا خدا با ما است، در تفسیر صافی از کافی از حضرت باقرع روایت میکند که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم در غار رو بابو بکر نمود و فرمود مطمئن باش خدا با ما است در حالیکه ترس ابو بکر را فرا گرفته بود و چون حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اضطراب او را دید گفت میخواهی ببینی مجالس اصحاب خودم را از انصار که دور هم نشسته‌اند و حدیث میکنند و ببینی جعفر و اصحابش را

که در دریا سیر میکنند گفت آری حضرت دست بصورت او مالید آنوقت ابو بکر نظر کرد باصحاب و دید دور هم نشسته و حدیث میکنند و جعفر در دریا سیر میکند در آنوقت در دل ابو بکر گذشت که او ساحر است (فَأَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیهِ) در کافی از حضرت رضا ع اینکه طور قرائت نموده (علی رسوله) و حضرت فرمود ما اینکه طور قرائت میکنیم و اینکه چنین نازل گردیده، و نیز عیاشی از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود آنهائیکه بر ما دلیل میآورند بقوله تعالی (ثانِیَ اثنَینِ إِذ هُما فِی الغارِ) بر اینها آیه حجتی نیست قسم بخدا قال اللّه تعالی (فَأَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ) گفت آیا نمی‌بینی

صفحه : ۴۵

که سکینه بر رسول نازل گردیده، و در جوامع، قراء نسبت بصادق [ع] داده‌اند که فرموده (وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَم تَرَوها) یعنی ملائکه.

[پایان] وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفلی وَ کَلِمَةُ اللّهِ هِیَ العُلیا شاید (کلمه) کنایه باشد از شأن و منزلت یعنی خدای تعالی قرار داد دین و آئین کفار را در پائین‌تر از فرومایگان و دین حق و کلمه توحید را در بالاترین مراتب قرار داد و دین و شرع که آن کلمه علیا است همیشه بلند بوده و همیشه بلند خواهد بود، از إبن عباس نقل شده که کلمهٔ کفار کفر است و شرک و کلمهٔ خدای تعالی ایمان است و گفتن (لا اله الا الله).

وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ خدا غالب و درستکار است و البته پیمبرش را یاری میکند محتاج بیاری کردن دیگری نیست و معلوم است که از روی حکمت پیمبرش را ارشاد نمود که از شر کفار در غار پنهان گردد.

مفسرین گفته‌اند چون رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در غار رفت و نام آن [غار ثور] بود کبوتری آمد و درب غار خانه گذارد وقتی سراقهٔ بن مالك آنجا رسید و او در پی گرفتن رسول بود و مردی از طائفه خزاعه بنام ابو کرز با آنها بود و او جای پای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را میدید و بدنبال آن میرفت تا رسید بدرب غار پس گفت اینکه جای قدم محمّد [ص] است قسم بخدا که مثل جای قدمی است که در مقام ابراهیم علیه السلام است و گفت اینکه جای پای ابی قحافه یا پسر او است و گفت از اینجا تجاوز نکرده‌اند یا بآسمان بالا رفته‌اند یا بزمین فرو شده‌اند.

و نیز خداوند بعنکبوت الهام نمود که فورا آنجا تار دمید اینکه بود که وقتی کفار چنین دیدند یقین کردند که حضرت در غار نرفته گفته تا اینجا جای قدم او است از اینجا یا بآسمان رفته یا بزمین فرو شده زیرا که تار عنکبوت و خانه کبوتر شهادت میدهد که در غار نرفته است.

صفحه : ۴۶

[سوره التوبهٔ (۹): آیات ۴۱ تا ۴۸]

اشاره

انفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَموالِکُم وَ أَنفُسِکُم فِی سَبِیلِ اللّهِ ذلِکُم خَیرٌ لَکُم إِن کُنتُم تَعلَمُونَ (۴۱) لَو کانَ عَرَضاً قَرِیباً وَ سَفَراً قاصِداً لاتَّبَعُوكَ وَ لکِن بَعُدَت عَلَیهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ استَطَعنا لَخَرَجنا مَعَکُم یُهلِکُونَ أَنفُسَهُم وَ اللّهُ یَعلَمُ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ (۴۲) عَفَا اللّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُم حَتّی یَتَبَیَّنَ لَكَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعلَمَ الکاذِبِینَ (۴۳) لا یَستَأذِنُكَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ أَن یُجاهِدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالمُتَّقِینَ (۴۴) إِنَّما یَستَأذِنُكَ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ ارتابَت قُلُوبُهُم فَهُم فِی رَیبِهِم یَتَرَدَّدُونَ (۴۵)

وَ لَو أرادُوا الخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لكِن كَرِهَ اللّهُ انبِعاثَهُم فَثَبَّطَهُم وَ قِيلَ اقعُدُوا مَعَ القاعِدِينَ (۴۶) لَو خَرَجُوا فِيكُم ما زادُوكُم إِلاّ خَبالاً وَ لَأَوضَعُوا خِلالَكُم يَبغُونَكُمُ الفِتنَةَ وَ فِيكُم سَمّاعُونَ لَهُم وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ (۴۷) لَقَدِ ابتَغَوُا الفِتنَةَ مِن قَبلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الأُمُورَ حَتّى جاءَ الحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمرُ اللّهِ وَ هُم كارِهُونَ (۴۸)

صفحه : ۴۷

[ترجمه]

برای جنگ با کفار سبک باران و مجهزانه بیرون روید و در راه خدا بمال و جانتان مجاهده کنید و اینکه عمل برای شما خیر است اگر بوده باشید که بدانید [۴۱]

اگر خواسته دنیوی و سفری میانه و نزدیک بود همانا تو را بطمع مال پیروی میکردند و لکن بر اینها دور است مسافتی که باید بمشقت طی کنند، بزودی بخدا قسم یاد میکنند که اگر استطاعت داشتیم با شما بیرون میآمدیم اینان نفسهای خود را هلاک میکنند و خدا میداند که اینها دروغگویانند [۴۲]

خدا تو را عفو نمود برای چه باینها اذن دادی اگر اذن نمیدادی تا بر تو ظاهر گردد آنهائیکه راست گفتند و دانا گردی بآنهائیکه دروغگویانند [۴۳]

از تو طلب رخصت نمیکنند کسانیکه بخدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند در اینکه با مالهایشان و نفسهایشان جهاد کنند و خدا بپرهیزکاران دانا است [۴۴]

جز اینکه نیست که از تو طلب اذن میکنند کسانیکه بخدا و روز آخرت ایمان ندارند، و قلبهای آنها در شک افتاده پس آنان در شک خود سرگردانند

و اگر آنان اراده کرده بودند که برای جهاد بیرون روند همانا اسباب سفر را آماده کرده بودند لکن خدا از موفق گردانیدن آنها و برانگیختن آنها کراهت داشت پس آنها را بازداشت و گفته شد بنشینید با نشسته گان [۴۶]

اگر اینکه منافقین با شما مؤمنین بیرون می‌آمدند برای شما زیاد نمیکردند جز تباهی و بدی و عذر و همانا بین شما مخالفت می‌انداختند و برای شما فتنه می‌جستند و در بین شما برای آنها جاسوسانند و خدا بستمکاران دانا است [۴۷]

همانا محققا منافقین پیش از اینکه در طلب فتنه بودند که امر را بر تو بگردانند تا اینکه حق آمد و امر خدا ظاهر گردید در حالی که آنها کراهت داشتند [۴۸]

.

صفحه : ۴۸

(توضیح آیات)

اشاره

انفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالًا وَ جاهِدُوا بِأَموالِكُم وَ أَنفُسِكُم فِي سَبِيلِ اللّهِ ذلِكُم خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم تَعلَمُونَ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- اول آیه‌ئی بود از سوره برائهٔ که بر رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آمد [ابو الضحی] ۲- (خِفافاً وَ ثِقالًا) پیر باشید یا جوان، یعنی اگر پیر باشید یا جوان باید بروید.
[مجاهد و عکرمه و بعض دیگر از مفسرین] ۳- خفافا من المال، اگر توانگرید یا درویش باید بیرون بروید [ابو صالح] ۴- ثقال، آنهائیکه مشغول بصنعت باشند یا بیکار. [إبن زید] ۵- سواره باشید یا پیاده، و آراء دیگری نیز در معنی (خِفافاً وَ ثِقالًا) گفته‌اند و از مفسرین نقل کرده‌اند که در بیان آن چندان فائده‌ئی بنظر نمیآید.
خلاصه از آیه چنین برمیآید که در امر جهاد مخصوصا جنگ تبوک که برای سختی آن عذر میآورند تأکید بیشتری شده که بهر حالی هستید باید بروید و در راه خدا بمال و جانتان جهاد نمائید و اگر شما مؤمنین آن فوائدیکه در جهاد نصیب شما میشود میدانستید در امر جنگ تبوک تهاون و سستی نمی‌نمودید.
لَو کانَ عَرَضاً قَرِیباً وَ سَفَراً قاصِداً لَاتَّبَعُوکَ وَ لکِن بَعُدَت عَلَیهِمُ الشُّقَّهُ اسم کان محذوف است یعنی (لو کان ما دعوتهم الیه عرضا قریبا) اگر اینکه آنها را بآن دعوت میکنی یعنی جهادی که بآنها امر میکنی اگر غنیمتی نزدیک بود (قاصدا) در اینجا بمعنی ذو قصد است یعنی اگر سفری بود میانه که نه خیلی دور بود و نه نزدیک همانا متابعت تو را مینمودند لکن چون اینکه راهی که آنها را امر بآن میکنی راهی است دور یعنی تبوک و بمشقت و سختی باید طی نمود اینکه است که سستی مینمایند.
از عیاشی نقل میکنند که از حضرت صادق ع روایت میکند که فرموده

صفحه : ۴۹
است خدا میدانست که اگر غنیمتی بود نزدیک و سفری متوسط عمل میکردند وَ سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ استَطَعنا لَخَرَجنا مَعَکُم اینکه یکی از پیش گوئیهای قرآن بشمار میرود که برسولش خبر میدهد که آنهائیکه در امر جهاد تبوک تهاون و سستی نمودند وقتی شما از جنگ برگشتید در مقام عذرخواهی برمیآیند و قسم بخدا یاد میکنند که اگر ما استطاعت داشتیم با شما بیرون میآمدیم برای جهاد.
یُهلِکُونَ أَنفُسَهُم وَ اللّهُ یَعلَمُ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ در کتاب توحید صدوق از حضرت صادق ع روایت شده که گفت خدا قول آنها را تکذیب نموده که گفتند ما اگر استطاعت داشتیم با شما بیرون میآمدیم آنها دروغ گفتند که ما استطاعت برای خروج نداشتیم استطاعت داشتند عَفَا اللّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُم حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعلَمَ الکاذِبِینَ قمی از حضرت باقر ع روایت کرده تا اینکه بشناسی اهل غدر و آنهائی که بدون عذر نشستند.
در تفسیر صافی از جوامع نقل میکند که گفته اینکه معاتبه که خدای تعالی رسولش را عتاب میکند معاتبه لطیفی است که قبل از عتاب ابتداء بعفو میکند و جایز است عتاب از خدا در چیزیکه غیر آن بهتر است یعنی اگر اذن نداده بودی قبل از تبین آن اولی بود نه اینکه گناه کردی خصوصا نسبت بانبیاء و اینکه طور نیست که از جنایت باشد حاشا سید الانبیاء از اینکه جنایت باو نسبت داده بشود.
در عیون اخبار الرضا ع در جواب سؤال مأمون از عصمت انبیاء که فرمود اینکه از آن چیزهائی است که نازل شده از قبیل (ایاک اعنی و اسمعی یا جارهٔ) خدا خطاب بپیمبرش نموده و مرادش امّت او بودند، و مثال فارسی آن اینکه است که میگویند (بدر میزنم دیوار تو بشنو).

صفحه : ۵۰

لا يَستَأذِنُكَ الَّذِينَ يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ أن يُجاهِدُوا بِأموالِهِم وَ أَنفُسِهِم وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالمُتَّقِينَ اینکه آیه معیار و تمیز دادن بین مؤمن را از غیر مؤمن اینکه طور بیان مینماید که آنکسیکه واقعا و حقیقهٔ بخدا و روز قیامت ایمان دارد علامت چنین ایمانی اینکه است که در امر جهاد بلکه در هر امر خیری سبقت میگیرد و بمجرد اینکه فرمان جهان صادر گردید با مال و جان خود در راه خدا جهاد میکند و از تو طلب اذن نمیکند زیرا که مؤمن خود را موظف میداند که مطیع امر مولی باشد و خدا عالم و دانا است بکسانیکه متقی و پرهیزکارند.

إِنَّما يَستَأذِنُكَ الَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ وَ ارتابَت قُلُوبُهُم فَهُم فِي رَيبِهِم يَتَرَدَّدُونَ خدای تعالی برسولش خبر میدهد و سبب لمی اذن خواهان را اینکه طور تذکر میدهد که آنهائیکه از تو در قعود و نرفتن بجنگ اذن میطلبند آنان کسانی میباشند که بخدا و قیامت ایمان ندارند و در قلبشان شک است و در شکشان مترددند یعنی ایمان در قلبشان تمرکز ننموده گاهی مایل بایمان و گاهی مایل بکفرند وَ لَو أرادُوا الخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لكِن كَرِهَ اللّهُ انبِعاثَهُم فَثَبَّطَهُم وَ قِيلَ اقعُدُوا مَعَ القاعِدِينَ اگر اینکه منافقین میخواستند با مؤمنین برای جهاد بیرون روند البته زاد و توشه سفر را مهیا مینمودند و لكن خدا حركت آنها را كراهت داشت و نخواست با مؤمنین در جنگ همراهی نمایند اینکه بود که خوف را بر آنها غالب گردانید و آنها را از حرکت بازداشت و بآنان گفته شد بنشینید با نشسته‌گان یعنی زنها و بچه‌ها و مریضها و اینکه اشاره بکمال پستی آنها است.

لَو خَرَجُوا فِيكُم ما زادُوكُم إِلّا خَبالًا وَ لَأَوضَعُوا خِلالَكُم يَبغُونَكُمُ الفِتنَةَ وَ فِيكُم سَمّاعُونَ لَهُم وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ آیه توقع دخل است که گفته نشود خدا خودش خواسته بود که آن جماعت

صفحه : ۵۱

از آن فیض عظمی یعنی جهاد باز شوند زیرا که آیه صریح در اینکه است که خدا کراهت داشت یعنی نمیخواست که آنها حرکت کنند و البته وقتی خدا نمیخواست چگونه بر آنها قدرت حرکت بود، آیه پیش بینی نموده و فرموده اگر اینکه منافقین با شما مؤمنین خارج میشدند و داخل جنگ میگردیدند بر شما افزوده نمیگردید مگر تباهی و بدی یعنی چون اینها در دل دشمن اسلام بودند اگر داخل جنگ میشدند مکراندیشی مینمودند و بین شما تفرقه میانداختند و بنای سخن چینی و جاسوسی میگذاردند و فساد مینمودند تا اینکه بین شما فتنه و فساد واقع گردد و بین شما (سماعون لهم) جماعتی هستند که جاسوسی میکنند برای منافقین و رموز جنگی شما را بدشمنانتان میرسانند تا اینکه بین شما فتنه اندازند و جمعیت شما را تبدیل بتفرقه نمایند برای اینکه باین وسیله دشمن بر شما غالب گردد و شما شکست بخورید و خدا عالم و دانا است و ستمکاران را میشناسد.

لَقَدِ ابتَغَوُا الفِتنَةَ مِن قَبلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الأُمُورَ حَتّى جاءَ الحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمرُ اللّهِ وَ هُم كارِهُونَ خدای تعالی رسولش را متذکر میگرداند که اینکه منافقین همانهائی میباشند که قبلا در صدد فتنه و فساد بودند و بمکر و تدلیس کارهای تو را دگرگون میکردند و مسلمانها را متفرق میگردانیدند مثل اینکه در جنگ احد از جنگ فرار کردند و در جنگ خندق گفتند (یا اهل یثرب لا مقام لکم) و نیز در جاهای دیگر در ابطال کار تو حیله‌ها نمودند تا وقتی که حق آمد یعنی نصرت الهی و تأیید ربانی شامل حال تو گردید و ظاهر و غالب شد امر خدائی و اعلاء کلمهٔ حق بر اهل عالم ظاهر گردید و حال آنکه اینکه منافقین کاره بودند و نمیخواستند که مؤمنین غالب شوند.

صفحه : ۵۲

[سوره التوبة (۹): آیات ۴۹ تا ۵۵]

اشاره

وَ مِنهُم مَن یَقُولُ ائذَن لِی وَ لا تَفتِنِّی أَلا فِی الفِتنَهِٔ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌٔ بِالکافِرِینَ (۴۹) إِن تُصِبکَ حَسَنَهٌٔ تَسُؤهُم وَ إِن تُصِبکَ مُصِیبَهٌٔ یَقُولُوا قَد أَخَذنا أَمرَنا مِن قَبلُ وَ یَتَوَلَّوا وَ هُم فَرِحُونَ (۵۰) قُل لَن یُصِیبَنا إِلاّ ما کَتَبَ اللّهُ لَنا هُوَ مَولانا وَ عَلَی اللّهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ (۵۱) قُل هَل تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاّ إِحدَی الحُسنَیَینِ وَ نَحنُ نَتَرَبَّصُ بِکُم أَن یُصِیبَکُمُ اللّهُ بِعَذابٍ مِن عِندِهِ أَو بِأَیدِینا فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَکُم مُتَرَبِّصُونَ (۵۲) قُل أَنفِقُوا طَوعاً أَو کَرهاً لَن یُتَقَبَّلَ مِنکُم إِنَّکُم کُنتُم قَوماً فاسِقِینَ (۵۳)
وَ ما مَنَعَهُم أَن تُقبَلَ مِنهُم نَفَقاتُهُم إِلاّ أَنَّهُم کَفَرُوا بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا یَأتُونَ الصَّلاهَٔ إِلاّ وَ هُم کُسالی وَ لا یُنفِقُونَ إِلاّ وَ هُم کارِهُونَ (۵۴) فَلا تُعجِبکَ أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُم بِها فِی الحَیاهِٔ الدُّنیا وَ تَزهَقَ أَنفُسُهُم وَ هُم کافِرُونَ (۵۵)

صفحه : ۵۳

[ترجمه]

و از منافقین کسی باشد که (برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) گوید بمن اذن بده که نیایم بجهاد و مرا در فتنه مینداز آگاه باش که در فتنه افتاده‌اند و همانا جهنّم بکافرین احاطه دارد [۴۹]
اگر برسد بتو نیکوئی بدشان میآید و اگر برسد بتو مصیبتی میگویند ما در کار خود پیش‌بینی کرده بودیم و اعراض میکنند در حالی که شادمانند [۵۰]
(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو هرگز بما نمیرسد مگر آنچه را که خدا برای ما نوشته است خدا یار و سازنده کار ما است و باید مؤمنین بر خدا توکل نمایند [۵۱]
آیا شما انتظار می‌برید که بما یکی از دو نیکی برسد و ما منتظریم که بشما از نزد خدا عذابی برسد یا بدست ما پس انتظار ببرید ما هم با شما از انتظار برندگانیم [۵۲]
باینها بگو انفاق کنید از روی میل یا از روی کراهت هرگز از شما قبول نخواهد شد زیرا که شما گروه فاسقینید [۵۳]
و چیزی مانع نگردیده از قبولی انفاقات آنها مگر اینکه آنان بخدا و برسولش کافر شدند و بنماز جماعت نمیآیند مگر در حالیکه کسل میباشند و انفاق نمیکنند مگر اینکه کراهت دارند [۵۴]
پس تو را بعجب نیاورد مال آنها و نه اولاد آنها همانا خدا اراده نموده که آنانرا بمال و اولاد در دنیا عذاب کند و روحشان از بدنشان بیرون رود در حالیکه کافرند [۵۵]
.

صفحه : ۵۴

(توضیح آیات)

اشاره

وَ مِنهُم مَن يَقُولُ ائذَن لِي وَ لا تَفتِنِّي أَلا فِي الفِتنَةِ سَقَطُوا مقول قول بعض منافقين است و شايد مقصود همانهائى بودند كه از جنگ تبوک سرپيچى نمودند و آن منافقين ميخواستند نفاق خود را بپوشانند اينكه بود كه نزد پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آمديد، گفته‌اند مقصود (جد بن قيس است) كه رسول [ص] باو فرمود بيا بجنگ روميها گفت من مردى هستم مشتاق زنها ميترسم دخترهاى آنها را ببينم و بفتنه افتم، و شايد مقصودشان اينكه بود ما را در گناه ترک امر خود مينداز تا اينكه مخالفت امر تو عذاب بر ما ايجاب نمايد، آگاه باشيد كه اينها در فتنه سقوط نموده و واقع گرديده‌اند زيرا كه نفاق آنها ظاهر گرديده يا در فتنه و آزمايش تخلف از جنگ واقع گرديده‌اند.

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالكافِرِينَ شايد آيه اشاره باين باشد خواه باينها امر بجهاد با كفار بشود يا نشود و خواه بظاهر از ترس شمشير مؤمنين تابع بشوند يا نشوند اينها در فتنه واقع گرديده‌اند و جهنّم در باطن اينها بحقيقت افروخته شده و واقع در آنند و لو اينكه در صورت نمايان نيست لكن آثار جهنّم در آنها نمايان است بطوريكه گويا در وسط آن قرار گرفته‌اند.

إِن تُصِبكَ حَسَنَةٌ تَسُؤهُم وَ إِن تُصِبكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَد أَخَذنا أَمرَنا مِن قَبلُ وَ يَتَوَلَّوا وَ هُم فَرِحُونَ خداى تعالى باين آيات خباثت نفس منافقين را برسولش تذكر ميدهد كه اينكه جماعت چنينند هرگاه بتو حسنه‌ئى برسد بدشان ميآيد، ظاهرا مقصود از حسنه فتح و غنيمت و مظفريت است و اگر بتو مصيبتى برسد از غلبه كفار و غارت گويند ما كار خود را پيش‌بينى كرده بوديم كه داخل فتنه نشديم و شادى كنان برميگردند بخانه‌هاى خودشان.

صفحه : ۵۵

قُل لَن يُصِيبَنا إِلّا ما كَتَبَ اللّهُ لَنا هُوَ مَولانا اى محمّد باين منافقين كه منتظرند بتو و مؤمنين آسيبى برسد بگو هرگز بما از فتح و فيروزى يا سختى و دشوارى نخواهد رسيد مگر آنچه را كه خدا در لوح محفوظ و دفتر آفرينش در ازل نوشته و ثبت گردانيده (لا تبديل لسنة اللّه) اشاره به اينكه كه خواست شما در ضرر و نفع ما تغييرى در تقديرات ازلى حق تعالى نميدهد و آنچه براى ما از روى حكمت و علم بصلاح خواسته و نوشته تغييرپذير نخواهد بود او است صاحب و مولاى ما آنچه بر ما مقرّر گردانيده بجان و دل مى‌پذيريم.

وَ عَلَى اللّهِ فَليَتَوَكَّلِ المُؤمِنُونَ و مؤمنين باقتضاى ايمانشان بايستى اتكاء و اميدشان بخدا باشد نه بر مظفريت و غلبه بر اعداء و بدانند كه آنچه خداوند بر آنها نوشته و در عالم قضاء مقرّر گردانيده خواه غلبه و مظفريت باشد يا مغلوبيت تماما بنفع و صلاح آنها تمام ميشود و نيز آنچه موافق ميل و خواهش نفسانى آنها باشد يا نباشد خواه موافق ميل منافقين باشد يا نباشد وظيفه شخص مؤمن كه ايمان در قلبش نفوذ نموده چنين است.

قُل هَل تَرَبَّصُونَ بِنا إِلّا إِحدَى الحُسنَيَينِ وَ نَحنُ نَتَرَبَّصُ بِكُم أَن يُصِيبَكُمُ اللّهُ بِعَذابٍ مِن عِندِهِ أَو بِأَيدِينا فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَكُم مُتَرَبِّصُونَ (تربص) انتظار چيزى را گويند چه متاعى باشد كه انتظار گرانى يا ارزانى آنرا داشته باشند يا امرى كه در انتظار زوال يا حصول آن باشند.

باين منافقين بگو كه آيا انتظار ميبريد براى ما مگر يكى از دو نيكى را شايد مقصود از (حسنيين) يا كشته شدن در راه خدا و فوز ببهشت باشد يا فتح و غلبه و فيروزى و بدست آوردن غنيمت، و ما نيز منتظريم كه يا عذاب بر شما نازل گردد يعنى عذاب استيصالى آن طورى كه براى امتهاى پيشينيان وارد گرديده و يا بدست مؤمنين كشته گرديد.

صفحه : ۵۶

در تفسير صافى از نهج البلاغه و در كافى از امير المؤمنين ع روايت ميكند كه فرموده مرد مؤمن مبراء از خيانت است و انتظار ميبرد

یکی از دو امر نیک را یا داعی خدا را یعنی مرگ را پس آخرت برای او بهتر است و یا رزق خدا را پس او و صاحب عیال و مال میشود و با او است دین او و حسب او.

و در کافی از حضرت باقر ع (الا احدی الحسنیین) یا موت است در طاعت خدا یا ادراک ظهور امام و ما هم انتظار میکشیم یا آنچه در آن از شدت است اینکه بآنها از نزد خدا عذاب برسد گفت آن مسخ است یا بدست ما و آن قتل است.

[پایان] قُل أَنفِقُوا طَوعاً أَو كَرهاً لَن يُتَقَبَّلَ مِنكُم إِنَّكُم كُنتُم قَوماً فاسِقِينَ ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باینها بگو شما هر چه انفاق کنید خواه از روی رغبت و میل نفسانی باشد یا از روی کره و بی‌رغبتی انجام گیرد هرگز از شما قبول نخواهد گردید زیرا که شما منافقید و البته منافق فاسق است.

آری اگر عمل از روی ایمان و تقوی صادر گردد برای صاحبش اجر جزیل مهیا میگردد و اگر از روی نفاق و عدم خلوص واقع گردد هر قدر هم زیاد باشد ذره‌ئی نتیجه بخش نخواهد گردید قولی تعالی (إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِينَ) شاهد بر اینکه است.

وَ ما مَنَعَهُم أَن تُقبَلَ مِنهُم نَفَقاتُهُم إِلّا أَنَّهُم كَفَرُوا بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا يَأتُونَ الصَّلاةَ إِلّا وَ هُم كُسالى وَ لا يُنفِقُونَ إِلّا وَ هُم كارِهُونَ در اینکه آیه سبب لمی عدم قبول اعمال منافقین را تذکر میدهد و بیان میکند آنچه را که سبب عدم قبولی اعمال آنها و انفاقات آنها است، اس اساس آن کفر و عدم ایمان است که کفر بخدا و برسول اعمال را هر قدر هم نیک بنظر آید حبط میکند و همین کفر منافقین بوده که آنها از ترس شمشیر مؤمنین اظهار ایمان مینمودند و در نماز جماعت حاضر میگردیدند در حالیکه کسل بودند زیرا که ایمان در قلب آنان جای گزین نشده بود و نیز از روی کراهت و دشواری

صفحه : ۵۷

انفاق مینمودند زیرا که امید بوعده‌هائی که بپاداش انفاق کننده داده معتقد نبودند در کافی از حضرت صادق ع چنین روایت کرده (که با ایمان هیچ عملی ضرر نمیرساند و با کفر هیچ عملی نفع ندارد آیا نمی‌بینی اینکه خدای تعالی گفته (و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الّا انهم کفروا باللّه و برسوله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) و عیاشی نیز همین معنی را گفته، [تفسیر صافی] فَلا تُعجِبكَ أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِها فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ تَزهَقَ أَنفُسُهُم وَ هُم كافِرُونَ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- در آیه تقدیم و تأخیر است (فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم فی الحیاة الدنیا انما یرید اللّه لیعذبهم بها فی الآخرة).

[إبن عباس و قتاده] ۲- تعذیب آنها در دنیا بسبب مال و اولاد از جهت سختی تکلیف آنها است در امر بزکوة و اداء کردن آن و کشته شدن اولادشان در جنگ [حسن و بلخی] ۳- عذاب آنها از جهت حفظ اولاد و اموال و شدائدی که از قبل آنها وارد میگردد یا محروم شدن منفعت بردن از آنها. [إبن زید] ۴- عذاب آنها در دنیا از جهت اسیر شدن اولاد و بغنیمت بردن مال آنها است. [جبائی] ۵- عذاب بجمع کردن مال و حفظ و بخل آن و اولاد و حب آن و حزن بر تلف و موت آن و مفارقت از اینها.

[خلاصه از مجمع البیان]

صفحه : ۵۸

[سوره التوبة (۹): آیات ۵۶ تا ۶۳]

اشاره

وَ یَحلِفُونَ بِاللّهِ إِنَّهُم لَمِنکُم وَ ما هُم مِنکُم وَ لکِنَّهُم قَومٌ یَفرَقُونَ (۵۶) لَو یَجِدُونَ مَلجَأً أَو مَغاراتٍ أَو مُدَّخَلًا لَوَلَّوا إِلَیهِ وَ هُم یَجمَحُونَ (۵۷) وَ مِنهُم مَن یَلمِزُکَ فِی الصَّدَقاتِ فَإِن أُعطُوا مِنها رَضُوا وَ إِن لَم یُعطَوا مِنها إِذا هُم یَسخَطُونَ (۵۸) وَ لَو أَنَّهُم رَضُوا ما آتاهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسبُنَا اللّهُ سَیُؤتِینَا اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنّا إِلَی اللّهِ راغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَ المَساکِینِ وَ العامِلِینَ عَلَیها وَ المُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم وَ فِی الرِّقابِ وَ الغارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ ابنِ السَّبِیلِ فَرِیضَةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۶۰)
وَ مِنهُمُ الَّذِینَ یُؤذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُل أُذُنُ خَیرٍ لَکُم یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ یُؤمِنُ لِلمُؤمِنِینَ وَ رَحمَةٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنکُم وَ الَّذِینَ یُؤذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۶۱) یَحلِفُونَ بِاللّهِ لَکُم لِیُرضُوکُم وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَن یُرضُوهُ إِن کانُوا مُؤمِنِینَ (۶۲) أَ لَم یَعلَمُوا أَنَّهُ مَن یُحادِدِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِیها ذلِکَ الخِزیُ العَظِیمُ (۶۳)

صفحه : ۵۹

[ترجمه]

و بخدا سوگند میخورند که ایشان از جمله شما مسلمانان میباشند و آنها از شما نیستند و لکن آنان گروهی هستند که از شما میترسند [۵۶]
اگر پناهگاهی یا غاری در کوه یا سوراخی که در آن پنهان شوند بیابند از شما اعراض میکنند و بسوی آن میشتابند [۵۷]
و بعضی از آنان کسی است که در تقسیم صدقات از تو عیب‌جوئی میکند اگر بآنها داده شود خوشنود میگردند و اگر بآنها عطا نشد خشم گیرند [۵۸]
اگر آنها بآنچه خدا و رسولش بآنها داده راضی میشدند و میگفتند خدا برای ما کافی است و خدا بزودی از فضل خود و رسولش بما عطاء مینماید همانا ما بسوی خدا رغبت کنندگانیم [۵۹]
جز اینکه نیست که صدقات (زکوة) مخصوص بفقراء و مساکین و عمل کنندگان بر آن است و برای آنهائیکه قلبهای آنها باسلام الفت بگیرد و برای آزاد کردن غلامان و برای وام دادن مفلس و انفاق در راه خدا و مسافرین بی‌مال، برای اینها فرض است از جانب خدا و خدا عالم و درستکار است [۶۰]
و از منافقین کسانی هستند که پیمبر را اذیت میکنند و گویند او گوشی است (یعنی خوش شنوا است) بگو خوش شنوائی برای شما خیر است گفتار خدا را تصدیق میکند و گفتار مؤمنین را تصدیق مینماید و برای کسانیکه از شما بظاهر ایمان آورده‌اند رحمت است و آنهائیکه رسول خدا را میرنجانند برای آنان است عذاب دردناک [۶۱]
برای شما بخدا قسم میخورند که شما را راضی کنند اگر مؤمن باشند خدا و رسولش سزاوارترند که آنها را راضی کنند [۶۲]
آیا نمیدانند کسیکه با خدا و رسول او خلاف کند در آتش جهنّم جاویدانست و اینکه است رسوائی بزرگ [۶۳]

.

صفحه : ۶۰

(توضیح آیات)

وَ یَحلِفُونَ بِاللّهِ إِنَّهُم لَمِنکُم وَ ما هُم مِنکُم وَ لکِنَّهُم قَومٌ یَفرَقُونَ لَو یَجِدُونَ مَلجَأً أَو مَغاراتٍ أَو مُدَّخَلًا لَوَلَّوا إِلَیهِ وَ هُم یَجمَحُونَ (ملجأ) محملی است که در موقع ترس و فرار از دشمن بآن متوسل میشوند و مغارات جمع مغاره و آن نام اطاق مانندی است در کوه از باب افتعال و راهی است که در کوه داخل میگردند.

معنی اینکه دو آیه واضح است و محتاج بتوضیح نیست خلاصه در مقام شرح حال منافقین برآمده که اینها قسم یاد میکنند که ما از شمائیم در صورتی که دروغ میگویند و از شما مؤمنین نیستند لکن اینها جماعتی هستند که از ترس کشته شدن و اسیر گردیدن اظهار اسلام کرده‌اند و اگر پناهگاهی یا غاری یا سوراخی در زمین پیدا میکردند از شما اعراض کرده و بسرعت از شما فرار میکردند و اینان گمان میکنند بقسم دروغشان میتوانند نفاق خود را مخفی دارند دیگر نمیدانند که (علام الغیوب) از باطن آنان آگاهست و رسولش را بنفاق آنها مطلع میگرداند.

وَ مِنهُم مَن یَلمِزُکَ فِی الصَّدَقاتِ فَإِن أُعطُوا مِنها رَضُوا وَ إِن لَم یُعطَوا مِنها إِذا هُم یَسخَطُونَ و نیز از جمله اوصاق نکوهیده منافقین اینکه است که ای رسول تو را در قسمت کردن صدقات تعییب میکنند و اگر تو از صدقات موافق میلشان بدهی از تو راضی میگردند و اگر بآنها مطابق دل خواهشان ندهی بسخط میآیند و از تو عیب‌جوئی میکنند.

در شأن نزول آیه گفته‌اند که اینکه آیه در باره حرقوجین زهیر که سرکرده خوارج نهروان بود در وقت قسمت کردن غنیمت هوازن در روز حنین نازل گردید که چون رسول برای تألیف قلوب بعض مسلمانان قسمتی وافر از غنائم بآنها داد

صفحه : ۶۱

با طلای خالص که امیر المؤمنین ع از یمن فرستاده بود حضرت تمام آنها را بچهار نفر از اشراف عرب داد حرقوجین گفت (اعدل یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) حضرت در پاسخ او فرمود وای بر تو اگر من بعدل عمل نکنم چه کسی بعدل رفتار میکند عمر گفت اذن بده گردنش را بزنم، حضرت فرمود او را رها کن، او بعد از اینکه یارانی پیدا میکند که نماز و روزه زیاد دارند و از دین خارج میشوند آنچنان که تیر از کمان خارج میگردد، اینکه بود که آنها را مارقین لقب دادند و گفت ای علی تو با اینکه قوم جنگ خواهی کرد.

جواب (لو) محذوف و در تقدیر است یعنی و اگر اینکه منافقین راضی میشدند بآنچه بآنها دادی و میگفتند ما را بس است خدا برای آنها بهتر بود.

سَیُؤتِینَا اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنّا إِلَی اللّهِ راغِبُونَ شاید مقصود چنین باشد که بایستی منافقین چنین گویند ما راغبیم بسوی خدا و رسولش که از غنیمت دیگر بما عطا فرمایند آنچه ما را کفایت نماید و از فضل و کرمش ما را بی‌نیاز گرداند.

إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَ المَساکِینِ وَ العامِلِینَ عَلَیها وَ المُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم وَ فِی الرِّقابِ وَ الغارِمِینَ الخ باجماع امامیّه مقصود از صدقات در اینجا زکوة است نه مطلق صدقات یعنی زکوة مخصوص باین عدد است:

اول و دوم- فقیر و مسکین، در کافی عیاشی از حضرت صادق ع روایت میکند که فرمود فقیر آنکسی است که سؤال نمیکند، و مسکین

(اجهد منه و البائس اجهدهم)

و در مجمع از حضرت باقر ع فقیر آن شخص عفیفی است که سؤال نمیکند و مسکین آنست که سؤال میکند، وقتی از صادق پس از آنکه از حضرتش سؤال شد (من هم) آنها کیانند فرمود فقیر کسانی میباشند که سؤال نمیکنند و بر عهده آنها است مؤنات عیالشان، و دلیل بر اینکه فقراء کسانی میباشند که سؤال نمیکنند قوله تعالی در سوره بقره (لِلفُقَراءِ الَّذِینَ أُحصِرُوا

صفحه : ۶۲

فِي سَبِيلِ اللّهِ لا يَستَطِيعُونَ ضَرباً فِي الأَرضِ يَحسَبُهُمُ الجاهِلُ أَغنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعرِفُهُم بِسِيماهُم لا يَسئَلُونَ النّاسَ إِلحافاً).
و مساكين اهل الزمانة يعنى اهل آفت از كوران و شلها و آنهائيكه مبتلا بجذام ميباشند و تمام اصناف مبتلاها بانواع مرضها و زمين گيران از مردها و زنها و كودكان.

[تفسير صافى] سوم (وَ العامِلِينَ عَلَيها) آنهايند كه صدقات را ميگيرند و بمستحقين ميدهند چهارم (وَ المُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم) اشراف عربند كه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قسمتى از زكوة بآنها ميداد براى تأليف قلب آنها بر اينكه ايمان آورند و آن وقتى بود كه عده مسلمين كم بود.

پنجم- (وَ فِي الرِّقابِ) مكاتبونند كه خواهند از قيد بندگى آزاد گردند در وقتى كه در شدت باشند از مال زكوة آنها را بخرند و آزاد شوند.

ششم- (وَ الغارِمِينَ) و آنها قرض دارانند كه دينشان نه در راه معصيت بوده و نه اسراف.

هفتم- (وَ فِي سَبِيلِ اللّهِ) و آن جهاد است و آنچه صلاح مسلمانها بر آنست هشتم- (وَ ابنِ السَّبِيلِ) و آن مسافرى است كه در سفر مالش تمام شده و محتاج است اگر چه در وطن خودش مال دار و غنى باشد.

(فريضةً) مصدر مؤكّد است بقوله تعالى (إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ) يعنى خداى تعالى صدقات را براى اينها واجب گردانيده و همانا در چهار عدد اخير از (لام) به (فى) عدول نموده تا اينكه دلالت كند بر اينكه اينها سزاوارترند از (چهار عدد اول) كه صدقات در مورد اينها گذارده شود، زيرا كه (فى) را براى وعاء آورند و اينكه آيه را در اثناء ذكر منافقين آورده براى اينكه دلالت كند كه اصناف صدقات همين جماعتند و منافقين از مستحقين زكوة نميباشند.

[جامع الجوامع طبرسى]

صفحه : ۶۳

وَ مِنهُمُ الَّذِينَ يُؤذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُل أُذُنُ خَيرٍ لَكُم يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ يُؤمِنُ لِلمُؤمِنِينَ و نيز در وصف منافقين است كه بعضى از آنها رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را ميرنجانند مثل آنهائيكه در آيه بالا گفته (وَ مِنهُم مَن يَلمِزُكَ فِي الصَّدَقاتِ) كه برسولش خبر ميدهد كه همين طورى كه بعضى از منافقين از تو عيب‌جوئى ميكنند در تقسيم صدقات همين طور تو را ميرنجانند و گويند او گوشى است يعنى هر كس هر چه بگويد قبول ميكند.

از مفسرين در توجيه آيه دو طور نقل شده: بقولى جماعت منافقين در غيبت رسول اللّه ناسزا گفتند يكى گفت اگر بگوش او برسد ما در فتنه مى‌افتيم گفتند ما اكنون هر چه خواهيم ميگوئيم بعد ميرويم پيش او و انكار ميكنيم و عذرخواهى مينمائيم او از ما راضى ميشود زيرا كه او گوشى است.

بقول ديگر مردى از منافقين بنام نفيل بن حارث او مردى بود سياه، مويها سربالا، سرخ چشم، بد صورت و آن كسى بود كه گويند رسول در باره او فرمود اگر كسى بخواهد بشيطان نظر كند بنوفل بن الحارث نظر كند، و او حكايت رسول ميكرد باو گفتند اگر رسول بشنود تو را ملامت ميكند گفت او (اذن سامعه) است او مردى است شنونده و زود قبول ميكند اگر قبول نكرد قسم ياد ميكنم.

قُل أُذُنُ خَيرٍ لَكُم يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ يُؤمِنُ لِلمُؤمِنِينَ وَ رَحمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُم وَ الَّذِينَ يُؤذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بـاين منافقين بگو گوشى بودن و زود باور كردن براى شما خير است، و در بيان خيريت آن سه فائده تذكر ميدهد: ۱- بخدا ايمان آورد شايد مقصود اينكه باشد كه آنچه بتوسط جبرئيل يا بالهام بر او القاء گردد قبول ميكند. ۲- قول مؤمنين

را قبول میکند و از آنها می‌پذیرد. ۳- برای مؤمنین رحمت است که کلام آنها را ردّ نمیکند و اعمال و افعال و گفتار آنها

صفحه : ۶۴

را حمل بر صحت میکند آن منافقین غرضشان عیب‌جوئی و مذمّت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود حق تعالی چنین صفتی را نیکو بشمار آورده و آنهائیکه باین کلمات ناهنجار رسول خدا [ص] را میرنجانند برای آنها عذاب دردناک مهیا گردیده.

یَحلِفُونَ بِاللّهِ لَکُم لِیُرضُوکُم وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَن یُرضُوهُ إِن کانُوا مُؤمِنِینَ از قمی نقل شده که منافقین نزد جماعت مؤمنین قسم یاد میکردند که ما از شمائیم تا اینکه مؤمنین را راضی کنند آیه در مقام اینکه است که خدا و رسولش سزاوارترند که از شما راضی گردند اگر شما مؤمن باشید یعنی اگر واقعا شما ایمان آورده‌اید بایستی رضایت خدا و رسولش را تأمین نمائید و آن وقتی است که واقعا و حقیقتا ایمان آورده باشید.

أَ لَم یَعلَمُوا أَنَّهُ مَن یُحادِدِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ الخ آیا اینکه منافقین نمیدانند که هر کس محاده و ضدّیت نماید با خدا و رسول او محققا برای او است آتش جهنّم و در آن جاویدانست اینکه است رسوائی بزرگ

صفحه : ۶۵

[سوره التوبة (۹): آیات ۶۴ تا ۷۰]

اشاره

یَحذَرُ المُنافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَیهِم سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِما فِی قُلُوبِهِم قُلِ استَهزِؤُا إِنَّ اللّهَ مُخرِجٌ ما تَحذَرُونَ (۶۴) وَ لَئِن سَأَلتَهُم لَیَقُولُنَّ إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَ نَلعَبُ قُل أَ بِاللّهِ وَ آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنتُم تَستَهزِؤُنَ (۶۵) لا تَعتَذِرُوا قَد کَفَرتُم بَعدَ إِیمانِکُم إِن نَعفُ عَن طائِفَةٍ مِنکُم نُعَذِّب طائِفَةً بِأَنَّهُم کانُوا مُجرِمِینَ (۶۶) المُنافِقُونَ وَ المُنافِقاتُ بَعضُهُم مِن بَعضٍ یَأمُرُونَ بِالمُنکَرِ وَ یَنهَونَ عَنِ المَعرُوفِ وَ یَقبِضُونَ أَیدِیَهُم نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُم إِنَّ المُنافِقِینَ هُمُ الفاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَ اللّهُ المُنافِقِینَ وَ المُنافِقاتِ وَ الکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها هِیَ حَسبُهُم وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ لَهُم عَذابٌ مُقِیمٌ (۶۸)

کَالَّذِینَ مِن قَبلِکُم کانُوا أَشَدَّ مِنکُم قُوَّةً وَ أَکثَرَ أَموالاً وَ أَولاداً فَاستَمتَعُوا بِخَلاقِهِم فَاستَمتَعتُم بِخَلاقِکُم کَمَا استَمتَعَ الَّذِینَ مِن قَبلِکُم بِخَلاقِهِم وَ خُضتُم کَالَّذِی خاضُوا أُولئِکَ حَبِطَت أَعمالُهُم فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ أُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ (۶۹) أَ لَم یَأتِهِم نَبَأُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم قَومِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَومِ إِبراهِیمَ وَ أَصحابِ مَدیَنَ وَ المُؤتَفِکاتِ أَتَتهُم رُسُلُهُم بِالبَیِّناتِ فَما کانَ اللّهُ لِیَظلِمَهُم وَ لکِن کانُوا أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ (۷۰)

صفحه : ۶۶

[ترجمه]

منافقین حذر میکنند از اینکه سوره‌ئی بر علیه آنها فرود آید و آنها را آگاه نماید بر آنچه در قلبهای آنان است ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگو استهزاء کنید همانا خدا ظاهر کننده آنچیزی است که از آن حذر مینمائید [۶۴]

ای محمّد [ص] اگر تو از منافقین سؤال کنی میگویند ما در گفتار خوض و بازی میکردیم بگو آیا بخدا و آیات او و برسولش

استهزاء میکنید [۶۵]

عذرخواهی مینماینـد (بگو) همانـا شـما کـافر شدیـد پس از اظهـار ایمانتان اگر جماعتی از شـما را عفو کنیم طائفه دیگر از شـما را عذاب میکنیم بسبب اینکه از گناهکاران میباشید [۶۶]

مردهای منافق و زنهای منافقه بعضـی از بعض دیگرنـد (یعنی مشابه یکدیگرنـد) بعمل بد امر میکنند و از عمل خوب نهی مینمایند و دسـتهای خود را فرو می‌بندنـد (یعنی از خیرات و صـدقات هم میگذارند) خدا را فراموش کردند خدا هم آنها را فراموش کرد همانا منافقین آنان بیرون رفتگان از ایمانند [۶۷]

خداونـد بمردهای منافق و زنهای منافقه بآتش جهنّم وعـده داده در حالیکه در آن جاویدنـد و همین آتش آنها را کافی است و خدا آنها را از رحمت خود دور کرده و برای آنها است عذاب

مثل کسانیکه پیش از شـما بودنـد که آنان از حیث قوت و کثرت و مال و اولاد قوی‌تر از شـما بودنـد و از نصـیب خود بهره گرفتند شمـا هم چنانچه آنهائی که پیش از شـما بودنـد از نصـیب خود بهره بردنـد و شـما خوض نمودیـد همچنانچه آنها خوض نمودنـد و اعمال آنگروه در دنیا و آخرت نابود گردیده و ایشانند زیان برده گان [۶۹]

آیـا بر آنهـا خبر بزرگ قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصـحاب مـدین و مؤتفکات که رسولان با معجزات بر آنان آمدنـد و چنین نبود که خدا بر آنها ستم کرده باشد (یعنی بدون تقصیر آنها را هلاک کرده باشد) بلکه خود آنها بخود ستم نمودند [۷۰]

.

صفحه : ۶۷

(توضیح آیات)

یَحذَرُ المُنافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَیهِم سُورَهٌ تُنَبِّئُهُم بِما فِی قُلُوبِهِم قُلِ استَهزِؤُا إِنَّ اللّهَ مُخرِجٌ ما تَحذَرُونَ از جمله صفات نکوهیده منافقین باضافه از آنچه در آیات بالاـ تذکر داده اینکه است که اینها میترسیدند آیه‌ئی در باره آنان فرود آیـد و مؤمنین را خبردار کنـد، و بعضـی گفته‌انـد مرجع ضـمیر (علیهم و تنبئهم) هر دو مؤمنینـد، و بقول دیگر مرجع هر دو منافقین است اگر منافقین باشـد معنی آیه چنین میشود که منافقین میترسـند که بر ضرر آنان سوره‌ئی نازل گردد و آنها را خبردار کند از آنچه در باره آنها است، و اگر مرجع مؤمنین باشد اینکه طور میشود که سوره‌ئی نازل گردد و مؤمنین از شومی قلب منافقین خبردار شوند.

وَ لَئِن سَأَلتَهُم لَیَقُولُنَّ إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَ نَلعَبُ قُل أَ بِاللّهِ وَ آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنتُم تَستَهزِؤُنَ اگر از اینها سؤال کنی گویند ما با هم خوض میکردیم یعنی بازی مینمودیم، و گفته‌اند جماعتی از منافقین در جنگ تبوک گفتند اینکه مرد یعنی پیمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم گمان میکنـد که قصـرهای شام و قلعه‌های آنرا فتح میکند (هیهات هیهات) یعنی اینکه مطلب بسـیار دور است، خداوند پیمبر خودش را بر گفتار آنان مطلع گردانید، و رسول فرمود قافله را نگاه داشـتند و آن جماعت را که چنین گفته بودند حاضـر گردانید و بآنها گفت شـما چنین و چنان گفتیـد آنها گفتنـد یا نبی اللّه (انا نخوض و نلعب و حلفوا علی ذلک) آنها قسم خوردند و گفتند ما با هم شوخی میکردیم، اینکه است که برسولش خبر میدهد بآن حقد و حسد و ضدّیت و دشـمنی با تو و مؤمنین که در دل خود پنهان داشته‌اند و خبردار شوی که اینها ایمان ندارند و بدروغ از ترس شمشیر مؤمنین یا بطمع غنیمت اظهار اسلام میکنند.

صفحه : ۶۸

ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بایشان بگو آنچه خواهیـد استهزاء و سخریه کنیـد خدا بیرون میآورد یعنی بتوسط وحی ظاهر

میگرداند آنچه را از ضدّیت و نفاق و دشمنی که با رسول [ص] و مؤمنین مخفی داشته‌اید و از ظاهر گردیدن آن حذر میکنید.
و گفته‌اند اینکه آیات در باره دوازده نفر از منافقین نازل گردید که در عقبه توقف کرده بودند که برسول اذیت کنند و با هم گفتند اگر فهمید گوئیم با هم شوخی میکردیم و اگر نفهمید کار خود را انجام میدهیم اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید:
لا تَعتَذِرُوا قَد كَفَرتُم بَعدَ إِيمانِكُم إِن نَعفُ عَن طائِفَةٍ مِنكُم نُعَذِّب طائِفَةً بِأَنَّهُم كانُوا مُجرِمِينَ حق تعالى بپیمبرش دستور میدهد که باینها بگو عذرخواهی نکنید شما کافر شدید، شاید مقصود اینکه باشد که کفریکه در باطن شما مخفی بود و بدروغ اظهار ایمان میکردید ظاهر گردید اگر ما جماعتی از شما را ببخشیم در صورتی که توبه کنید و شاید آنها در مقام اذیت کردن رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نبودند و بفریب دیگران چنین کرده بودند، جماعت دیگر را عذاب خواهیم نمود و شاید آنها منافقینی بودند که در دل کینه رسول و مؤمنین را پنهان داشتند و منتظر فرصت بودند و آنهائی بودند که برسول و مؤمنین و قرآن استهزاء مینمودند و اینها جماعت گنهکاران بودند که علاوه بر نفاق مرتکب چنین عمل نکوهیده‌ئی میگردیدند.
المُنافِقُونَ وَ المُنافِقاتُ بَعضُهُم مِن بَعضٍ يَأمُرُونَ بِالمُنكَرِ وَ يَنهَونَ عَنِ المَعرُوفِ وَ يَقبِضُونَ أَيدِيَهُم نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُم، الى قوله تعالى: عَذابٌ مُقِيمٌ ترجمه اینکه دو آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست.
خلاصه پس از آنکه در آیات بالا بعضی از صفات و اعمال منافقین را بیان کرده در اینکه دو آیه در مقام بیان حالات و صفات اجتماعی آنها برآمده که زنها و مردهای آنها جمیعا باین صفات شناخته میگردند، آنها امر بمنکر و نهی از

صفحه : ۶۹

معروف میکنند و نیز آنها چنینند که دستهای آنها از انفاق یا اعمال نیک دیگر بسته است و بدترین صفات نکوهیده آنها اینکه است که چون خدا را فراموش کرده‌اند خدا با آنها عمل فراموشی نموده یعنی آنها را بحال خود واگذارد که در طغیان بمانند و هدایت نشوند.
كَالَّذِينَ مِن قَبلِكُم كانُوا أَشَدَّ مِنكُم قُوَّةً وَ أَكثَرَ أَموالًا وَ أَولاداً فَاستَمتَعُوا بِخَلاقِهِم فَاستَمتَعتُم بِخَلاقِكُم كَمَا استَمتَعَ الَّذِينَ مِن قَبلِكُم بِخَلاقِهِم الخ اینکه آیه منافقین زمان رسول [ص] را تشبیه میگرداند بمنافقین امم پیشینیان و بآنها تذکر میدهد که بنای کار شما مثل آنهائی است که پیش از شما بودند و با اینکه آنها از جهت مال و اولاد و قوت جسمانی از شما قوی‌تر بودند مثل قوم عاد و ثمود چند روزی از نصیب خود تمتع بردند چنانچه شما کافرین نیز از عمر خود بهره‌برداری میکنید و از آرزوهای خود تمتع میبرید و آنها در اثر مخالفت اعمالشان حبط گردیده و تباه شده و آن گروه از زیان کاران گردیدند گویا خطاب بکافرین نموده که ای گروه کافرین و منافقین شما نیز چنینید که خدای تعالی بشما مال و اولاد و قوت جسمانی عطاء نموده و مجال و فرصت نیز داده و شما آنرا در هواهای نفسانی مصرف مینمائید و از آنها تمتع جسمانی میبرید و همان طوری که اعمال آن کافرین حبط گردیده و از عمر خود زیان بردند شما نیز چنین خواهید شد اعمالتان تباه گردیده و از عمر خود زیان و خسران خواهید برد.
أَ لَم يَأتِهِم نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم قَومِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَومِ إِبراهِيمَ وَ أَصحابِ مَديَنَ وَ المُؤتَفِكاتِ اینکه آیه متفرع بر آیه بالا است و در بیان مقام حال کفاریستکه از امم پیمبران بودند مثل قوم نوح ع که بطوفان غرق شدند و قوم عاد که بباد صرصر هلاک گردیدند و قوم ثمود که گرفتار صیحه آسمانی شدند و قوم ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا گردیدند بنیش پشه زهر آلوده هلاک شدند و اصحاب مدین قوم شعیب که بآتش (یوم الظلة) مستأصل شدند و (مؤتفکات) قوم لوط بودند

صفحه : ۷۰

و بر آنان سنگ ریزه بارید و شهرستانشان سرنگون گردید.

أَتَتهُم رُسُلُهُم بِالبَيِّنـاتِ فَما كانَ اللّهُ لِيَظلِمَهُم وَ لكِن كانُوا أَنفُسَهُم يَظلِمُونَ آیه در مقام اینکه است که گمان نشود خـدای رحمان بر اینها ستم نموده و آنان را هلاک گردانیده بلکه خدای تعالی بر آنها پیمبرانی فرستاده با حجتهای روشن و بر آنها اتمام حجت نموده پس از آنکـه حجـت بر آنهـا تمـام گردیـد و آنهـا دانسـته و فهمیـده ایمـان نیاوردنـد بلکه بـانواع و اقسـام اذیتهـا آن برگزیـدگان را رنجانیدند اینکه بود که خودشان بدست خود عذاب را برای خود مهیا گردانیدند

صفحه : ۷۱

[سوره التوبة (۹): آیات ۷۱ تا ۷۸]

اشاره

وَ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِنـاتُ بَعضُـهُم أَولِيـاءُ بَعضٍ يَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطِيعُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِـكَ سَيَرحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۷۱) وَعَـدَ اللّهُ المُؤمِنِينَ وَ المُؤمِنـاتِ جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِـدِينَ فِيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّاتِ عَدنٍ وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ أَكبَرُ ذلِكَ هُوَ الفَوزُ العَظِيمُ (۷۲) يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الكُفّارَ وَ المُنافِقِينَ وَ اغلُظ عَلَيهِم وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِيرُ (۷۳) يَحلِفُونَ بِاللّهِ ما قالُوا وَ لَقَـد قالُوا كَلِمَةَ الكُفرِ وَ كَفَرُوا بَعدَ إِسلامِهِم وَ هَمُّوا بِما لَم يَنالُوا وَ ما نَقَمُوا إِلاّـ أَن أَغنـاهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ مِن فَضـلِهِ فَإِن يَتُوبُوا يَـكُ خَيراً لَهُم وَ إِن يَتَوَلَّوا يُعَـذِّبهُمُ اللّهُ عَـذاباً أَلِيمـاً فِي الـدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ ما لَهُم فِي الأَرضِ مِن وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ (۷۴) وَ مِنهُم مَن عاهَدَ اللّهَ لَئِن آتانا مِن فَضلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصّالِحِينَ (۷۵)
فَلَمّا آتاهُم مِن فَضلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَ هُم مُعرِضُونَ (۷۶) فَأَعقَبَهُم نِفاقاً فِي قُلُوبِهِم إِلى يَومِ يَلقَونَهُ بِما أَخلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما كانُوا يَكذِبُونَ (۷۷) أَ لَم يَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَعلَمُ سِرَّهُم وَ نَجواهُم وَ أَنَّ اللّهَ عَلاّمُ الغُيُوبِ (۷۸)

صفحه : ۷۲

[ترجمه]

مردهـای مؤمن و زنهـای مؤمنه بعضـی از آنهـا دوسـتان یکدیگرنـد که امر بمعروف میکننـد و نهی از منکر مینماینـد و نمـاز را بپای میدارنـد و زکوة میدهنـد و خـدا و پیمبرش را فرمان برداری میکنند اینها جماعتی میباشـند که بزودی مشـمول رحمت خدا میگردند همانا خداوند غالب و درستکار است [۷۱]
خـدا بمردهـای مؤمن و زنهای مؤمنه وعـده داده بهشـتهائی که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد و در آن جاویداننـد و نیز بآنها وعـده داده منزلهـای پـاکیزه‌ئی در بهشـتهای پاینـده و همیشـه گی و خوشـنودی خـدا بالاـتر است از آن نعمتهـا و اینکه است فیروزی بزرگ [۷۲]
ای پیمبر با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنها سخت‌گیری کن و جایگاه آنان جهنّم است و بد بازگشتی است [۷۳]
بخـدا قسم یـاد میکننـد که حرف کفر بزبان نیاوردهانـد و همانا کلمه کفر را گفتنـد و پس از اظهار اسـلام خود کافر شدنـد و قصـد کردنـد بر آنچه نیافتنـد و کینه ننمودنـد بـا رسول و مؤمنان مگر اینکه بی‌نیاز گردانیـد آنها را خـدا و رسولش از فضل خودش و اگر اینهـا توبه کننـد برای آنهـا خیر است و اگر رو بگرداننـد از توبه خـدا آنان را عـذاب میکنـد عـذاب دردناك در دنیا و در آخرت و نیست در روی زمین برای آنها دوستی و نه یاوری [۷۴]

و بعضی از منافقین کسی است که با خدا عهد میکند اگر بما مالی عطاء نمود از فضل خودش همانا البته صدقه میدهیم و البته میگردیم از نیکوکاران [۷۵]

پس چون بآنها عطاء نمود بخل ورزیدند و رو گردانیدند و اینها از فرمان خدا اعراض کنندگانند [۷۶]

پس در پی نفاق بخل در قلب آنها درآمد تا وقتی که کیفر آنچه را که با خدا عهد کرده بودند و مخالفت نمودند ملاقات نمایند و آنها دروغگویان بودند [۷۷]

آیا (منافقین) نمیدانند که همانا خداوند میداند نهانی و نجوی آنها را و اینکه خدا دانای بغیب‌ها میباشد [۷۸]

صفحه : ۷۳

(توضیح آیات)

وَ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بَعضُهُم أَولِیاءُ بَعضٍ یَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ وَ یُطِیعُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ پس از بیان سجیه منافقین و تنقید و مذمّت از اعمال شوم آنان و بدی عاقبتشان در مقابل آن چنانچه عادت قرآن بر اینکه است که هر جا ذکری از کفار و اشقیاء و خسران و مآل کارشان بجهنّم و دار عذاب ذکری شود از مؤمنین و مآل امر آنها و آنچه از بهشت و دار کرامت بآنها وعده داده شده تذکر میدهد تا اینکه انسان همیشه بین خوف و رجاء باشد.

در اینکه آیه شش فضیلت نیکو که از اعمال حسنه مؤمنین بشمار میرود تذکر میدهد: ۱- بعضی از مؤمنین دوست داران بعض دیگرند، البته ایمانیکه در قلب آنها نفوذ نموده دوستی واقعی بین افراد مؤمنین ایجاب مینماید زیرا که ایمان بخدا جاذبه‌ئی است در قلب مؤمنین که هر یک را بسوی دیگری از آنها میکشاند و ارتباط کامل بین آنها استوار میگردد اینکه است که همه مؤمنین با هم دوست صمیمی میباشند و همین دوستی آنها است که هر یک دیگری را امر بمعروف و نهی از منکر مینماید و اینکه دو صفت دیگری است از سجیه خوب آنها چهارم و پنجم از اعمال نیک مؤمنین اینکه است که نماز را بپای میدارند و زکوة مال خود را میدهند، صلاة و زکوة پس از ایمان دور کنند و بمنزله دو ستونند که ایمان بدون اینکه دو رکن پایدار نخواهد گردید.

ششم- مؤمنین کسانی میباشند که خدا و رسولش را مطیع و فرمانبردارند در مقابل حکم رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که حکم او همان حکم خدا است از خود هیچ اراده‌ئی ندارند چون و چرا در فرمان برداری آنها نیست.

أُولئِکَ سَیَرحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ اینکه جماعت مؤمنین را که باین صفات برجسته موصوفند بزودی خدا آنها

صفحه : ۷۴

را رحم مینماید یعنی در معرض رحمت الهی واقعند و فیوضات پی در پی شامل حال آنها خواهد گردید در مقابل منافقین که در وصف آنها فرموده (نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُم) زیرا که حق تعالی (عزیز است) غالب و ارجمند (حکیم است) درستکار که مبراء از ظلم و تعدی است هر چیزی را از روی حکمت بجای خود میگذارد.

وَعَدَ اللّهُ المُؤمِنِینَ وَ المُؤمِناتِ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنّاتِ عَدنٍ (عدن) مصدر و بمعنی خلود و اقامت است.

در مجمع البیان از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در معنی عدن چنین حدیث میکند که فرموده (عدن دار اللّه) عدن دار خدا است که نه چشمی او را دیده و نه بخاطر بشری خطور نموده در آن ساکن نمیگردند مگر سه دسته: نبیین و صدیقین و شهداء خدای تعالی فرموده (طوبی لمن دخلک).

خدای تعالی بمردهای مؤمن و زنهای مؤمنه وعده داده بهشتهائی را که نهرها از زیر درختهای آن جریان دارد، شاید مقصود از نهرها آن انهار چهار- گانهئی باشد که در سوره محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم توضیح فرموده: نهری از شیر، نهری از عسل، نهری از آب، نهری از شراب. شرابی که مست کننده و زایل کننده عقل نیست بلکه روح و روان انسان را جلاء میدهد و اینکه نهرهای مصفا از زیر اشجار بهشتی علی الدوام جریان دارد و منازل پاکیزه در بهشتهای عدن که محلّ اقامتگاه آنها است برای مؤمنین آماده شده زیرا که عالم آخرت مثل عالم دنیا محدود نیست که هر مؤمنی مکانش محدود باشد بیک بهشت بلکه عالم آخرت مثل قلب مؤمن وسیع است برای او بهشتهائی است که اقامتگاه او است.

وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ أَکبَرُ ظاهرا آیه در مقام اینکه است که تذکر دهد به اینکه که آن بهشت‌های کذائی با آنهمه تشریفات آن نسبت برضوان خدا کوچک مینماید، و اینکه (رضوان) را نکره آورده شاید اشاره باین باشد که رضایت حق تعالی که ناشی از عبودیتی

صفحه : ۷۵

است که متضمن حبّ اللّه باشد قوله تعالی در سوره بقره آیه ۶۰ (وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ) و عبادت او نه بطمع بهشت و نه خوف از آتش است و بالاترین سعادت محبّت و آرزوی او اینکه است که رضای محبوب خود را جلب کند نه رضای نفس خود را اینکه است که در آخر آیه فرموده:

ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ گویا علت غائی و مآل آرزوی مؤمنین واقعی را تذکر میدهد (ذلک) اشاره باین است که همین رضوان و خوشنودی خدا مراد واقعی آنها است و همین است فوز عظیم و بهشت عدن از آثار آن بروز و ظهور نموده، آری اگر بفرض بهشت عدن از رضای الهی ناشی نگردیده بود چه سعادتی برای بشر تأمین میگردید بلکه بهشت نعمت نبود بلکه نقمت بود.

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الکُفّارَ وَ المُنافِقِینَ وَ اغلُظ عَلَیهِم وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِیرُ، یَحلِفُونَ بِاللّهِ ما قالُوا وَ لَقَد قالُوا کَلِمَةَ الکُفرِ وَ کَفَرُوا بَعدَ إِسلامِهِم، الی قوله تعالی: وَ لا نَصِیرٍ ترجمه آیات قبلا شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه خطاب برسولش نموده که ای نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با کفار و منافقین مجاهده کن، جهاد یک معنی جامعی است که با کفار بقتل و اسارت تحقق میگیرد و با مؤمنین چون بظاهر ایمان آورده بودند و قتل آنها ممنوع بود بحجت و الزام بمقرّرات اسلامی صورت می‌پذیرد.

طبرسی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرموده آیا شنیدهئی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منافقی را کشته باشد بلکه جهاد با آنها باین است که با آنها مراوده نکنید و آنها را دوست نگیرید و با غلظت با آنها عمل کنید، و حسن گفته جهاد با منافقین اقامه حدود است بر آنها.

[پایان] و عمل و سجیه منافقین چنین بوده که آنچه گفته‌اند از کلمه کفر قسم یاد میکنند که نگفته‌ایم و اینهائیکه چنین کردند کافر شدند پس از آنکه بظاهر

صفحه : ۷۶

ایمان آورده بودند و اینها قصد داشتند بر آنچه نیافتند و شاید اراده داشتند پیمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحاب او را از مدینه خارج گردانند لکن بمراد خود نائل نگردیدند و کینه آنها با مؤمنین نبود مگر برای اینکه خدا از برکت پیغمبر [ص] اهل مدینه را بی‌نیاز گردانید و اگر منافقین توبه کنند و چنین اعمال نکوهیدهئی انجام ندهند برای آنها بهتر است و اگر اعراض کنند در دنیا و آخرت عذاب الیم بآنها اصابت خواهد نمود و اگر مبتلا بعذاب گردیدند برای آنها یار و مددکاری نیست.

وَ مِنهُم مَن عاهَدَ اللّهَ لَئِن آتانا مِن فَضلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصّالِحِینَ مفسرین گفته‌اند اینکه آیه و آیه بعد (فَلَمّا آتاهُم مِن فَضلِهِ

الخ) در باره ثعلبه فرود آمده.

گفته‌اند رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیه را بر صحابه خواند یکی از خویشان ثعلبه آیه را شنید و نزد او آمد و او را خبر داد ثعلبه آمد نزد رسول [ص] و صدقه را آورد رسول [ص] از او قبول ننمود بنا بگریه و فغان گذارد فائده نبخشید پس از آن حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از دنیا رحلت نمود ثعلبه مال را نزد ابو بکر برد آنهم گفت چون رسول قبول ننمود من هم قبول نمیکنم در عهد عمر نزد او برد آنهم قبول ننمود در زمان عثمان ثعلبه از دنیا رفت.

در مجمع گفته اینکه آیه در باره ثعلبهٔ بن حاطب نازل گردیده و او از انصار بود و برسول گفت خدا را بخوان که بمن مالی روزی نماید حضرت باو فرمود ای ثعلبه مال اندک که شکر آنرا اداء کنی بهتر است از بسیاری که طاقت آنرا نداشته باشی (أما لک فی رسول اللّه اسوهٔ حسنهٔ) قسم بآن کسی که جانم بدست او است اگر اراده کنم کوهها برای من طلا و نقره میگردند و ثعلبه بعد از آن باز آمد و گفت یا رسول اللّه [ص] دعاء کن خدا بمن مال روزی گرداند و قسم بآنکسیکه تو را بحق فرستاده اگر خدا بمن مال عطاء کند من هر ذی حقی را حقش را اداء میکنم حضرت گفت خدایا بثعلبه مال عطاء نما پس از آن ثعلبه غنمی گرفت

صفحه : ۷۷

و آن نمو نمود مثل اینکه کرم نمو میکند بطوریکه جای گوسفندان او در مدینه تنگ گردید آنها را برد در بیابان و مشغول بآنها گردید بطوریکه از جمعه و جماعت بازگردید و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نزد او فرستاد که صدقه بدهد او بخل ورزید و اباء کرد و گفت نیست اینکه مگر خواهر جزیه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باو گفت

(یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه)

پس از آن اینکه آیات نازل گردید.

[پایان] فَلَمّا آتاهُم مِن فَضلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَ هُم مُعرِضُون، فَأَعقَبَهُم نِفاقاً فِی قُلُوبِهِم إِلی یَومِ یَلقَونَهُ بِما أَخلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما کانُوا یَکذِبُونَ وقتی بآنها مال عطاء کرد بخل ورزیدند، آیه خبر میدهد وقتی از فضل خدا مال بآنها عطاء گردید بخل ورزیدند، در مجمع گفته (اعقبه و اورثه و اداه نظائر) و گاهی اعقبه بمعنی جازه استعمال شده.

[پایان] و ضمیر در (اعقبهم) یا راجع ببخل است یا بعملی که از بخل ناشی میگردد و مقصود از قوله تعالی (یوم یلقونه) میشود (یوم جزائه) باشد یعنی روز که جزاء بخل را معاینه مینمایند و آن روز قیامت است، و بقولی میشود که مرجع ضمیر (اللّه تعالی) باشد یعنی روز که خدا را ملاقات میکند یا روز مرگ مراد باشد خلاصه معنی آیه اینکه آنهائیکه بخل ورزیدند و زکوهٔ ندادند پس از عهدشان و خلف عهد نمودند همین عملشان نفاق آنها را ایجاب نموده و پاداش عملشان را در قیامت خواهند دید بسبب اینکه دروغ گفتند.

أَ لَم یَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ سِرَّهُم وَ نَجواهُم وَ أَنَّ اللّهَ عَلّامُ الغُیُوبِ یعنی آیا اینکه منافقین نمیدانند که خدا میداند آنچه را که در قلبشان مخفی میگردانند و آنچه را که با یکدیگر نجوی میکنند و آیا ندانستند که خدا دانای بجمیع غیب‌ها میباشد، و همزه (الم یعلموا) استفهام توبیخی است و معنی آن اینکه میشود که واجب است بر آنها آنچه را که گفته شد بدانند.

صفحه : ۷۸

[سوره التوبهٔ (۹): آیات ۷۹ تا ۸۵]

اشاره

الَّذِینَ یَلمِزُونَ المُطَّوِّعِینَ مِنَ المُؤمِنِینَ فِی الصَّدَقاتِ وَ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ إِلّا جُهدَهُم فَیَسخَرُونَ مِنهُم سَخِرَ اللّهُ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ
(۷۹) استَغفِر لَهُم أَو لا تَستَغفِر لَهُم إِن تَستَغفِر لَهُم سَبعِینَ مَرَّةً فَلَن یَغفِرَ اللّهُ لَهُم ذلِکَ بِأَنَّهُم کَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ
الفاسِقِینَ (۸۰) فَرِحَ المُخَلَّفُونَ بِمَقعَدِهِم خِلافَ رَسُولِ اللّهِ وَ کَرِهُوا أَن یُجاهِدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ قالُوا لا تَنفِرُوا فِی
الحَرِّ قُل نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَو کانُوا یَفقَهُونَ (۸۱) فَلیَضحَکُوا قَلِیلاً وَ لیَبکُوا کَثِیراً جَزاءً بِما کانُوا یَکسِبُونَ (۸۲) فَإِن رَجَعَکَ اللّهُ إِلی
طائِفَةٍ مِنهُم فَاستَأذَنُوکَ لِلخُرُوجِ فَقُل لَن تَخرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَن تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا إِنَّکُم رَضِیتُم بِالقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقعُدُوا مَعَ الخالِفِینَ
(۸۳)
وَ لا تُصَلِّ عَلی أَحَدٍ مِنهُم ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُم عَلی قَبرِهِ إِنَّهُم کَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُم فاسِقُونَ (۸۴) وَ لا تُعجِبکَ أَموالُهُم وَ
أَولادُهُم إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ أَن یُعَذِّبَهُم بِها فِی الدُّنیا وَ تَزهَقَ أَنفُسُهُم وَ هُم کافِرُونَ (۸۵)

صفحه : ۷۹

[ترجمه]

آن کسانیکه مذمت میکنند مؤمنین را که بسیار صدقه میدهند و نیز مذمت میکنند کسانی را که نمی‌یابند چیزی مگر بقدر قوه خود و منافقین اینها را مسخره میکنند خدا جزاء مسخره آنها را میدهد و برای آنها است عذاب دردناک [۷۹]

ای محمّد تو برای آنها طلب آمرزش کنی یا نکنی مساوی است اگر هفتاد مرتبه هم طلب آمرزش کنی خدا هرگز آنها را نمیآمرزد زیرا که اینها بخدا و رسولش کافر شدند و خدا جماعت فاسقین را هدایت نخواهد نمود [۸۰]

بازماندگان از جهاد شاد شدند به اینکه که بر خلاف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشستند و کراهت داشتند که بمال و جانشان در راه خدا مجاهده نمایند و بمؤمنین گفتند در گرما بیرون نروید بآنها بگو حرارت آتش جهنّم زیادتر است اگر باشند که بدانند [۸۱]

پس بایستی کم بخندند و بسیار گریه کنند بپاداش اعمالیکه کسب نموده‌اند [۸۲]

پس اگر برگرداند خدا تو را و تو برگردی بسوی جماعتی از آنها که متخلف بودند پس اذن بخواهند از تو برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بگو هرگز با من بیرون نمیآئید و هرگز با من با دشمن جهاد نمیکنید همانا شما در اول مرتبه راضی شدید که بنشینید با بازماندگان پس اینکه مرتبه هم با مخالفین بنشینید [۸۳]

و هرگاه یکی از منافقین مرد بر او ابدا نماز نخوان و بر قبر وی نایست زیرا که آنها بخدا و رسولش کافر شدند و مردند در حالیکه فاسقند [۸۴]

و باید بعجب درنیاورد تو را مال آنها و نه اولادشان جز اینکه نیست که خدا میخواهد اینها را در دنیا عذاب کند و جانشان بیرون آید در حالیکه کافرند [۸۵]

.

صفحه : ۸۰

(توضیح آیات)

الَّذِينَ يَلمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤمِنِينَ فِي الصَّدَقاتِ وَ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ إِلّا جُهدَهُم فَيَسخَرُونَ مِنهُم بمناسبت آيه بالا كه منافقين با خدا عهـد ميكننـد كه اگر مال دار شـديم صـدقه ميـدهيم و انفاق مينمائيم و نميدهند شايد آيه در مقام مذمّت آنهائى باشد از منافقين كه خبث نفس آنان چنين است كه اضافه بر اينكه خودشان صـدقه نميدهنـد مؤمنين را در صـدقه و انفاقشان عيب‌جوئى ميكنند گويا در نظر خبيثشان چنين مينمايد كه انفاق مال عقلائى نيست مخصوصا براى آنهائيكه بزحمت مالى بدست ميآورند آنها را مسخره ميكنند و آنها چون چشم بصـيرت ندارند كه حقايق را بفهمند منفقين فى اللّه را جزء آدمهاى ولخرج و سفيه ميدانستند اينكه بود كه آنها را مسخره ميكردند.

سَخِرَ اللّهُ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ چون توهين مؤمن از جهت ايمـانش توهين بخـدا است زيرا كه ايمـان همان رابطه و عروه محكمى است كه بين مؤمن و خداى تعالى استوار گرديده اينست كه دشمنى با او از جهت ايمانش و عمل و عبوديتش دشمنى با خدا است و نظر بقوله تعالى در سوره [عم] (جَزاءً وِفاقاً) آنهائيكه مؤمنين را مسـخره ميكننـد خـدا جزاء مسـخره آنها را ميدهـد و عذاب اليم براى آنها آماده گرديده.

استَغفِر لَهُم أَو لا تَستَغفِر لَهُم إِن تَستَغفِر لَهُم سَبعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغفِرَ اللّهُ لَهُم ذلِكَ بِأَنَّهُم كَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ظاهرا عدد سبعين نزد عرب براى كثرت است و تأكيد در عمل و (استغفر) در صورت امر است و مقصود مبالغه در بى‌فائده بودن است يعنى تو اى رسول خواهى طلب آمرزش كن براى اينكه منافقين كه مؤمنين را در انفاقاتشان مسخره ميكنند يا مطلق منافقين را هفتاد مرتبه يا طلب آمرزش براى آنها نكنى هر كدام باشد

صفحه : ۸۱

مساوى است پس به (لن) كه براى نفى تأبيـد است كلام را مؤكّـد گردانيـد يعنى خـداى تعالى هرگز آنها را نميآمرزد و اينكه عـدم آمرزش براى اينكه است كه اينها بخدا و رسول او كافر گرديدند.

وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الفاسِقِينَ آيه اشاره بدو صفت از صفات نكوهيده منافقين نموده كه اينكه دو صفت عدم آمرزش آنها را ايجاب نموده يكى كفر باطنى آنان و ديگر فسقشان كه هر يك خود يك علت مستقلند براى عدم آمرزش.

و شايد چنانچه بعضى از مفسرين گفته‌اند مقصود از استغفار طلب ايمان بعضى از اينها باشد نه استغفار براى گناهانشان زيرا كه جايز نيست اسـتغفار براى كسيكه از ايمانش مأيوس باشند بدليل قوله تعالى (ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَن يَستَغفِرُوا لِلمُشرِكِينَ وَ لَو كانُوا أُولِي قُربى مِن بَعدِ ما تَبَيَّنَ لَهُم أَنَّهُم أَصحابُ الجَحِيمِ) سوره توبه آيه ۱۱۴.

فَرِحَ المُخَلَّفُونَ بِمَقعَدِهِم خِلافَ رَسُولِ اللّهِ وَ كَرِهُوا أَن يُجاهِدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ قالُوا لا تَنفِرُوا فِي الحَرِّ قُل نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَو كانُوا يَفقَهُونَ مفسرين گفته‌اند آيه راجع بآن جماعتى است كه براى جنگ تبوك رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را مخالفت نمودند و از جنگ تقاعد كردند و نشستند بر خلاف حكم رسول و خوشحال بودند و كراهت داشتند كه بمال و جانشان در راه خـدا مجاهـده نماينـد و بمؤمنين هم كه عازم رفتن بودنـد گفتنـد چون هوا بغايت گرم است بجنگ نرويـد اى رسول باين منافقين بگو آتش جهنّم حرارتش شديـدتر است اگر ميفهميديد آتش جهنّم از چند جهت شديدتر و سوزاننده‌تر از آتش دنيا و حرارت آن است: ۱- چون آتش دنيا براى رفع احتياجات بشـر و تأمين معاش او است حرارتش و سوزندگيش محدود بحدى اسـت كه نافع باشد لكن آتش جهنّم نه براى نفع بشر است بلكه مجازات است و محدود بحدى نيست.

۲- آتش دنيا از روى رحمت است و بقدر رفع احتياج مقرّر گرديده لكن

صفحه : ۸۲

آتش جهنّم از غضب الهی شعله‌ور گردیده و شدتش خیلی زیاد است.

۳- همانطوریکه نعمتهای بهشتی برای اهلش محدود بحدی نیست نقمتها و بلاهای جهنمی نیز محدود بحدی نیست بلکه میتوان گفت آتش جهنّم اصل آتش و حقیقت آتش و جوهر آتش دنیا است و آتشهای دنیا فرع و نمونه او است همین طوری که نعمتهای دنیا و لذائذ آن نسبت بنعمتهای اخروی فرع است و آن اصل اینکه عرض است و آن جوهر و اینکه فانی و آن باقی و آتشهای دنیا فرع آتش جهنّم است و نسبت بآن ناچیز مینماید.

فَلْیَضْحَکُوا قَلِیلًا وَ لْیَبْکُوا کَثِیراً جَزاءً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ اشاره به اینکه که اگر اینها میدانستند که شدت آتش جهنّم چقدر است کم میخندیدند و بسیار گریه میکردند بپاداش اعمال بدی که کسب کردند عوض فرح آنها بمخالفت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که در آیه بالا گفته شد سزاوار است که بسیار بگریند و کم بخندند.

فَإِنْ رَجَعَکَ اللّهُ إِلی طائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَنْ تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا الخ خطاب برسول [ص] و باو خبر میدهد که وقتی تو از جهاد برگشتی جماعتی از منافقین ظاهرا همانهائی مقصود است که از جنگ تبوک تهاون نمودند و اطاعت امر رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نکردند آنها نزد تو میآیند و از تو اذن میخواهند که برای جهاد دیگر غیر از جنگ تبوک که تخلف ورزیدند بیرون روند، و گفته‌اند آنها دوازده نفر از اهل مدینه بودند اینست که دستور میرسد که وقتی آنان طلب اذن کردند تو بآنها بگو هرگز و ابدا با من برای جنگ بیرون نمیروید و با دشمنی مقاتله نمیکنید شما کسانی میباشید که در اول مرتبه یعنی جنگ تبوک راضی شدید که بنشینید و برای جنگ حرکت ننمائید حال هم با خالفین بنشینید (خالفین) آنهائی میباشند که از جهاد معافند مثل زنان و کودکان و مریضان و کوران و شلان و امثال اینها.

صفحه : ۸۳

آری جهاد کردن با مال و جان کار مردمان مرد است و مبارزان میدان نبرد کار هر بی‌سر و پائی نیست و همین ردّ منافقان و اذن ندادن بآنها و اسقاط گردانیدن آنها را از دیوان مجاهدین فی سبیل اللّه بالاترین مجازات بوده اگر میدانستند.

وَ لا تُصَلِّ عَلی أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلی قَبْرِهِ إِنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُمْ فاسِقُونَ مات صفت احد است و بلفظ ماضی آورده و در معنی استقبال است بتقدیر کون یعنی هستی و وجود زیرا که کائن لا- محاله موجود است و (انهم کفروا) علت نهی است و دأب حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه بود که وقتی منافقین میمردند نماز بر آنها میخواند و احکام اسلام را بر آنها جاری مینمود و ساعتی سر قبر آنها میماند و بآنها دعا میکرد تا اینکه نهی رسید چنین نکن زیرا که اینها بخدا کافرند و بنفاق مردند.

[طبرسی] در مجمع گفته بروایتی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر عبد اللّه بن ابی نماز خواند و پیراهن خود را بجای کفن بر او پوشانید، و إبن عباس و جابر و قتاده گفته‌اند اینکه عمل رسول [ص] پیش از نهی بود، و بقولی حضرت خواست بر او نماز بخواند جبرئیل او را عقب کشید و اینکه آیه (وَ لا- تُصَلِّ عَلی أَحَدٍ مِنْهُمْ الخ) را بر او خواند [انس و حسن] و بروایتی یکی برسول گفت چگونه پیراهن خود را کفن او نمودی در صورتی که او کافر بوده فرمود پیراهن من او را چیزی از خدا بی‌نیاز نمیگرداند من چنین کردم تا اینکه جماعت بسیاری ایمان آرند و چنین هم شد.

[پایان] وَ لا تُعْجِبْکَ أَمْوالُهُمْ وَ أَوْلادُهُمْ إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ أَنْ یُعَذِّبَهُمْ بِها فِی الدُّنْیا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کافِرُونَ خطاب برسول نموده و مراد امّت او میباشند که کثرت مالها و اولادهای منافقین تو را بعجب در نیاورد اشاره به اینکه که گمان مکن که مال زیاد و اولاد سعادت

صفحه : ۸۴

و فضیلت برای آنهـا تـأمین میکننـد خـدا خواسـته بهمین مال و اولاد آنها را در دنیا عـذاب کنـد زیرا که مال زیاد و اولاد بسیار جز زحمت و مرارت در حفظ آن و نگاهـداری و خرج مال با حب آن و گرفتن زکوهٔ با اکراهشان و تربیت اولاد و تخلف نمودن آنها و تلف شـدن بعضـی از آنها و فتنه بودن و آزمایش شـدن بمال و اولاد معلوم است قوله تعالی (وَ اعلَمُوا أَنَّما أَموالُكُم وَ أَولادُكُم فِتنَةٌ وَ أَنَّ اللّهَ عِندَهُ أَجرٌ عَظِيمٌ) سوره انفال آیه ۲۸، اینکه است که فرموده خدا خواسـته منافقین را بکثرت مال و اولاد در دنیا عذاب کند و نفس آنها گرفته شود در حالیکه کافر باشند.

صفحه : ۸۵

[سوره التوبهٔ (۹): آیات ۸۶ تا ۹۴]

اشاره

وَ إِذا أُنزِلَت سُورَةٌ أَن آمِنُوا بِاللّهِ وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ استَأذَنَكَ أُولُوا الطَّولِ مِنهُم وَ قالُوا ذَرنا نَكُن مَعَ القاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الخَوالِفِ وَ طُبِعَ عَلي قُلُوبِهِم فَهُم لا يَفقَهُونَ (۸۷) لكِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم وَ أُولئِكَ لَهُمُ الخَيراتُ وَ أُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللّهُ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ (۸۹) وَ جاءَ المُعَذِّرُونَ مِنَ الأَعرابِ لِيُؤذَنَ لَهُم وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنهُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۹۰)
لَيسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى المَرضي وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَى المُحسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَ لا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوكَ لِتَحمِلَهُم قُلتَ لا أَجِدُ ما أَحمِلُكُم عَلَيهِ تَوَلَّوا وَ أَعيُنُهُم تَفِيضُ مِنَ الدَّمعِ حَزَناً أَلّا يَجِدُوا ما يُنفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَستَأذِنُونَكَ وَ هُم أَغنِياءُ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الخَوالِفِ وَ طَبَعَ اللّهُ عَلي قُلُوبِهِم فَهُم لا يَعلَمُونَ (۹۳) يَعتَذِرُونَ إِلَيكُم إِذا رَجَعتُم إِلَيهِم قُل لا تَعتَذِرُوا لَن نُؤمِنَ لَكُم قَد نَبَّأَنَا اللّهُ مِن أَخبارِكُم وَ سَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُم وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلي عالِمِ الغَيبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم تَعمَلُونَ (۹۴)

صفحه : ۸۶

[ترجمه]

وقتی که سورهٔئی نازل گردیـد در اینکه بخدا ایمان آورید و با پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بجهاد بروید صاحبان ثروت از تو طلب اذن میکنند و گفتند ما را بگذار که با نشسته‌گان باشیم [۸۶]

و راضی شدند که با نشسته‌گان باشند و بر قلبهای آنها مهر خورده شده پس آنها نمی‌فهمند [۸۷]

لکن رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و آنکسانیکه با او ایمان آورده‌اند جهاد کردند بمالهای خودشان و نفسهای خودشان و برای آن جماعت است خوبیها و آنان رستگارانند [۸۸]

خدا برای آنان بهشـتهائی آماده گردانیده که از زیر اشـجار آنها نهرها جریان دارد و در آن جاویدانند اینکه است رسـتگاری بزرگ [۸۹]

عـذر خواهان از اعراب آمدنـد نزد رسول [ص] تا رخصت داده شونـد و آنانکه دروغ گفتنـد با خـدا و با رسول خدا در ادعاء ایمان

يعنى منافقين و بزودى از جهاد بنشستند بر آنهائيكه كافر شدند از اعراب ميرسد عذابى دردناك [۹۰]
نه بر ضعفاء و نه بر مريضان و نه بر آنهائيكه مالى ندارند كه انفاق كنند گناهى نيست چون نيكخواهى نمايند و فرمان خدا و رسولش را ببرند و بر نيكوكاران كه ناصحند هيچ عتابى و ملامتى نيست و خدا آمرزنده و مهربان است [۹۱]
و نيز (گناهى نيست) بر آنكسانى كه وقتى آمدند آنها را سوار كنى گفتى مركوبى نمييابم كه شما را سوار كنم بازگشتند و از حزن اشك از چشمهاى آنها جارى ميگرديد براى اينكه نمى‌يابند چيزى كه انفاق كنند [۹۲]
جز اينكه نيست كه (عتاب) بر آنهائيست كه از تو رخصت مى‌طلبند در صورتى كه آنان توانگرانند راضى شدند به اينكه بوده باشند (با زنان و اطفال و مريضان) و خدا بقلب آنها مهر زده اينكه است كه آنها نميدانند [۹۳]
وقتى شما برگشتيد نزد شما عذرخواهى ميكنند بگو عذر نياوريد هرگز عذر شما را باور نخواهيم

صفحه : ۸۷

كرد همانا خدا بما خبر داده از اخبار شما و بزودى خدا و رسولش عمل شما را مى‌بينند پس شما برگشته ميشويد بسوى كسى كه داناى بغيب و شهادت است پس شما را خبردار ميكند بآنچه عمل نموده‌ايد [۹۴]

(توضيح آيات)

.

وَ إِذا أُنزِلَت سُورَةٌ أَن آمِنُوا بِاللّهِ وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ استَأذَنَکَ أُولُوا الطَّولِ مِنهُم وَ قالُوا ذَرنا نَكُن مَعَ القاعِدِينَ ظاهرا اينكه آيه نيز در وصف منافقين است كه منافقين باين اوصاف شناخته ميگردند از جمله صفات آنها اينست كه وقتى سوره‌ئى بر تو نازل گردد كه در آن دو امر باشد يكى امر بايمان بخدا و ديگر امر بجهاد با رسول، و اينكه امر بجهاد با رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را عطف داده بايمان بخدا مشعر بر اينكه است كه لازمه ايمان بخدا جهاد با رسول است وقتى كه امر بجهاد نمايد، از اينجا معلوم ميشود كه مرجع ضمير (منهم) منافقين ميباشند كه آنها در حاليكه از جهت مال و قواى بدنى تمكن بر جهاد با رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم داشتند وقتى حضرتش امر بجهاد مينمود ميآمدند نزد او و طلب اذن ميكردند و ميگفتند بگذار ما از نشسته‌گان باشيم مثل ذوى الاعذار، اگر اينان ايمان بخدا داشتند البته مطيع امر رسول ميگرديدند.
رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الخَوالِفِ وَ طُبِعَ عَلى قُلُوبِهِم فَهُم لا يَفقَهُونَ از پستى طبيعتشان راضى شدند كه باخوالف يعنى با عاجزان و زنها و اطفال باشند و بقلبشان مهر خورده يعنى مال و عناوين دنيوى قلب آنها را بسته گردانيده و نميدانند كه جهاد با رسول [ص] متضمن چه فوائدى است.
لكِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم وَ أُولئِکَ لَهُمُ الخَيراتُ وَ أُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ ترجمه آيه شده و چون واضح است محتاج بتوضيح نيست خلاصه آيه در

صفحه : ۸۸

مقام فضائل و مناقب كسانى است از مؤمنين كه با مال و جانشان در راه خدا مجاهده نمودند كه اينها خيرات و خوبيها را دريافتند و آنهايند رستگاران، سياق آيه دلالت بر اينكه دارد كه در آنموقع خيريت و رستگارى منحصر بآنهائى بوده كه بجان و مال در راه خدا انفاق مينمودند و با رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بجهاد ميرفتند.
أَعَدَّ اللّهُ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها ذلِکَ الفَوزُ العَظِيمُ آيه بيان تفضلاتى است كه براى مجاهده كنندگان بمال

و جانشان در راه خدا مهیا گردانیده که خدای تعالی برای اینکه اشخاص بهشتهائی آماده نموده با چنین اوصاف و دو فضیلت برای آنها تذکر میدهد: یکی بهشتهائی با نهرهای جاری، و دیگر خلود در بهشت که دار کرامت الهی است که بالاترین نعمتها بشمار میرود، و (فوز عظیم) ظاهرا اشاره بهمین خلود در بهشت است.

وَ جاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعرابِ لِيُؤذَنَ لَهُم وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنهُم عَذابٌ أَلِيمٌ بطوريكه مفسرين آیه را توجیه کرده‌اند اینکه است که گفته‌اند آیه در بیان دو دسته از اعراب است که در موقع واقعه جنگ تبوک جماعتی از اعراب بادیه نشینان نزد رسول آمدند و عذرخواهی نمودند که اگر ما بجنگ برویم بنی طی اهالی و گوسفندان ما را غارت میکنند و اینکه عذرها را میآوردند برای اینکه رخصت طلبند در تخلف از جنگ، و اکثر مفسرین گفته‌اند که عذر اینها برای فرار از جنگ بود، و إبن عباس گفته آنها چند نفری بودند از بنی غفار که عذرشان صحیح بوده و اینکه قول بحقیقت نزدیکتر مینماید زیرا سیاق آیه که (وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّه) را عطف داده به (وَ جاءَ الْمُعَذِّرُونَ) چنین مینماید که معذرون اهل عذر بودند مثل اینکه نفقه نداشتند یا اسلحه جنگ برای آنها میسر نبود و مذمت نموده آنهائی را که بدون عذر موجه نشستند که اینهایند که با خدا و رسول دروغ گفتند و آنهائیکه کافر شدند بزودی بآنها عذاب الیم اصابت مینماید.

صفحه : ۸۹

لَيسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى المَرضى وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلّهِ وَ رَسُولِهِ الخ در اینجا تکلیف جهاد از چند جماعت برداشته شده:

۱- ضعفاء، ۲- مریضان و بیماران، ۳- کسانیکه از جهت فقر مالی ندارند که نفقه کنند و اسباب راه از اسلحه و مرکوب و آنچه لازمه سفر است مهیا نمایند بر اینکه سه دسته حرجی نیست یعنی گناهی نیست که از جنگ تقاعد کنند و بجهاد نروند وقتی که نیک خواه و فرمان بردار خدا و رسول باشند و بر نیکوکاران که بفرمان رسول باشند هیچ راه عتابی بر آنان نیست یعنی اینکه جماعتی که ذکر شد اینها معذورند، و ذکر محسنین اشاره باین است که اینها در سلک نیکوکاران بشمار میروند زیرا که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست.

وَ لا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوكَ لِتَحمِلَهُم قُلتَ لا أَجِدُ ما أَحمِلُكُم عَلَيهِ تَوَلَّوا وَ أَعيُنُهُم تَفِيضُ مِنَ الدَّمعِ حَزَناً أَلّا يَجِدُوا ما يُنفِقُونَ اینکه آیه عطف بآیه بالا است (لَيسَ عَلَى الضُّعَفاءِ الخ) که آنها از جهاد معافند و اینها نیز که حاضرند برای رفتن بجهاد و مرکوب نبود که سوار شوند نیز معافند و عتاب بر آنهائی است از اغنیاء که بتمام جهات تمکن دارند که بجنگ حاضر شوند و دوست داشتند که با صاحبان اعذار بنشینند و بجهاد نروند.

چون اینکه آیه و آیه بعد ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست اینکه است که از توضیح آن خودداری نمودیم.

خلاصه آیات اینکه است که علامت شخص مؤمن و منافق را توضیح دهد که آنهائیکه تخلفشان از جهاد از روی عذر صحیح بوده آنها معافند و ملامتی بر آنها نیست لکن آنهائیکه چنین نبودند و تخلف ورزیدند و دوست داشتند با خوالف بنشینند آنها کسانی بودند که بقلبشان مهر خورده و بسته شده و نمیدانند.

يَعتَذِرُونَ إِلَيكُم إِذا رَجَعتُم إِلَيهِم قُل لا تَعتَذِرُوا لَن نُؤمِنَ لَكُم قَد نَبَّأَنَا اللّهُ مِن أَخبارِكُم

صفحه : ۹۰

جماعتی از کسانی که از جنگ رفتن با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تخلف نمودند پس از خاتمه جنگ میآمدند و عذرخواهی میکردند و بگمان خودشان عذر آنان پذیرفته میگردد از حق تعالی خطاب رسیده که ای محمّد [ص] باین منافقین بگو عذر غیر

موجه نیاورید کار شما و صفات شما و عمل شما را خدای تعالی بمن خبر داده وَ سَیَرَی اللّه عَمَلَکَم وَ رَسُولُه ثُمّ تُرَدُّون إلی عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ فَیُنَبِّئُکم بِما کُنتُم تَعمَلُون از إبن عباس نقل میکنند که گفته اینکه آیه و همه آیات بعد در باره جند بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب آنها از اهل نفاق که هشتاد نفر بودند فرود آمده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جنگ تبوک برگشت باصحاب فرمود با اینها مجالست و مکالمه نکنید آنها نزد رسول [ص] آمدند و بدروغ عذرخواهی نمودند اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید.

صفحه : ۹۱

[سوره التوبة (۹): آیات ۹۵ تا ۱۰۱]

اشاره

سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ لَکُم إِذَا انقَلَبتُم إِلَیهِم لِتُعرِضُوا عَنهُم فَأَعرِضُوا عَنهُم إِنَّهُم رِجسٌ وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ جَزاءً بِما کانُوا یَکسِبُونَ (۹۵) یَحلِفُونَ لَکُم لِتَرضَوا عَنهُم فَإِن تَرضَوا عَنهُم فَإِنَّ اللّهَ لا یَرضی عَنِ القَومِ الفاسِقِینَ (۹۶) الأَعرابُ أَشَدُّ کُفراً وَ نِفاقاً وَ أَجدَرُ أَلّا یَعلَمُوا حُدُودَ ما أَنزَلَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۹۷) وَ مِنَ الأَعرابِ مَن یَتَّخِذُ ما یُنفِقُ مَغرَماً وَ یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوائِرَ عَلَیهِم دائِرَةُ السَّوءِ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۹۸) وَ مِنَ الأَعرابِ مَن یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ یَتَّخِذُ ما یُنفِقُ قُرُباتٍ عِندَ اللّهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّها قُربَةٌ لَهُم سَیُدخِلُهُمُ اللّهُ فِی رَحمَتِهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۹۹)
وَ السّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ المُهاجِرِینَ وَ الأَنصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُم بِإِحسانٍ رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ وَ أَعَدَّ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِی تَحتَهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ (۱۰۰) وَ مِمَّن حَولَکُم مِنَ الأَعرابِ مُنافِقُونَ وَ مِن أَهلِ المَدِینَةِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعلَمُهُم نَحنُ نَعلَمُهُم سَنُعَذِّبُهُم مَرَّتَینِ ثُمَّ یُرَدُّونَ إِلی عَذابٍ عَظِیمٍ (۱۰۱)

صفحه : ۹۲

[ترجمه]

بزودی منافقین بخدا برای شما مؤمنین قسم میخورند که چون بازگردید از سفر بسوی مدینه تا از عتاب بر آنها روی بگردانید (یعنی بر آنهائیکه بجهاد نیامدند عتاب نکنید) و شما مؤمنین از آنها اعراض کنید همانا آنان رجس و پلیدند و جایگاه آنها جهنّم است برای پاداش آنچه بودند عمل میکردند [۹۵]
برای شما قسم یاد میکنند برای اینکه شما از آنها راضی گردید و اگر شما از آنها راضی گردید پس حقیقةً خدا از جماعت فاسقین راضی نمیباشد [۹۶]
اعراب (بادیه نشینان) در کفر و نفاق از دیگران سخت‌تر و بجهل و نادانی (از دیگران) سزاوارترند زیرا عالم نمیباشند بحدود آنچه که خدا بر رسولش نازل گردانیده و خدا دانا است باحوال آنها و حکیم است در امهال آنها [۹۷]
و بعضی از اعراب بادیه کسی است که آنچه انفاق میکند (در راه جهاد) بر خود ضرر می‌پندارد و منتظر است که بشما مؤمنین عواقب ناگوار و دائره سوء برسد و خدا شنوا و دانا است [۹۸]
و بعضی از اعراب کسی است که بخدا و قیامت ایمان آورده و آنچه در راه خدا انفاق میکنند فرا میگیرد برای نزدیکی بخدا و دعاء

رسول آگاه باش همانا عمل آنها نزديكى بخدا است بزودى خدا داخل ميگرداند آنها را در رحمت خودش زيرا كه خداوند آمرزنده و مهربان است [۹۹]

و سبقت گيرندگان در صدر اسلام از مهاجرين و انصار و آنهائيكه متابعت آنها را نمودند بايمان و طاعت خدا از آنها راضى است و آنها نيز از خدا راضى ميباشند و خدا براى آنان آماده كرده است بهشتهائيكه نهرها از زير اشجار آن جريان دارد و در آن جاويدانند ابدا اينكه است رستگارى بزرگ [۱۰۰]

و بعضى از اعرابيكه در اطراف مدينه هستند و نيز از اهل مدينه كسانى هستند كه ماهر در نفاقند شما آنها را نميشناسيد ما بآنها دانا ميباشيم بزودى آنها را دو مرتبه عذاب ميكنيم پس از آن برگردانيده ميشوند بسوى عذاب بزرگ يعنى جهنّم [۱۰۱]

.

صفحه : ۹۳

(توضيح آيات)

سَيَحلِفُونَ بِاللّهِ لَكُم إِذَا انقَلَبتُم إِلَيهِم لِتُعرِضُوا عَنهُم فَأَعرِضُوا عَنهُم إِنَّهُم رِجسٌ وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ جَزاءً بِما كانُوا يَكسِبُونَ اينكه آيه بمؤمنين خبر ميدهد كه وقتى شما از جهاد برگشتيد منافقين بخدا براى شما قسم ميخورند بجهت اينكه اعراض نمائيد از ملامت بآنها كه چرا بجهاد نيامدند شما اى مؤمنين از آنها اعراض كنيد همانا آنها پليدند و جايگاه آنها جهنّم است بپاداش آنچه عمل كرده‌اند از نفاق و مخالفت امر رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم.

قمى چنين روايت كرده وقتى حضرت رسول [ص] از جنگ تبوك برگشت اصحاب متعرض منافقين ميشدند و آنها را اذيت مينمودند و منافقين قسم ميخوردند كه ما بر حقيم و منافق نيستيم تا اينكه متعرض آنها نشوند اينكه بود كه اينكه آيه نازل گرديد.

يَحلِفُونَ لَكُم لِتَرضَوا عَنهُم فَإِن تَرضَوا عَنهُم فَإِنَّ اللّهَ لا يَرضى عَنِ القَومِ الفاسِقِينَ يعنى قسم ميخورند براى شما براى اينكه راضى شويد از آنها پس اگر شما راضى شويد از آنها رضايت شما مؤمنين براى منافقين نفع نمى‌بخشد وقتى مشمول سخط الهى باشند، در مجمع از نبى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كسيكه طلب كند رضايت خدا را بسخط مردم خدا از او راضى و مردم هم از او راضى‌تر ميگردند و كسيكه طلب كند رضاى مردم را بسخط حق تعالى خدا بر او سخط ميكند و سخط مردم هم بر او زيادتر ميگردد، و نيز گفته اينكه آيه نازل شده در جد بن قيس و معتب بن قشير و اصحاب آن دو از منافقين و آنها هشتاد نفر مرد بودند و چون رسول [ص] از جنگ تبوك بمدينه آمد گفت با آنها مجالست و تكلم نكنيد. [پايان] الأَعرابُ أَشَدُّ كُفراً وَ نِفاقاً وَ أَجدَرُ أَلّا يَعلَمُوا حُدُودَ ما أَنزَلَ اللّهُ عَلى رَسُولِهِ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ اعراب جمع عرب است و عرب جنس است و مفرد آن عربى است با ياء

صفحه : ۹۴

نسبت، در مفردات گفته (العرب ولد اسماعيل و الاعراب جمعه فى الاصل و صار ذلك اسما لسكان البادية الخ).

در اينكه آيه خداى تعالى سكان باديه را معرفى نموده به اينكه كه اينان از حيث كفر و نفاق شديدتر و سخت‌تر از غير آنها ميباشند زيرا كه آنها در بيابان و باديه تربيت شده‌اند از جامعه بشر دورند و از علماء و دانشمندان استفاده نمى‌نمايند و نيز سزاوارترند از ساير مردم كه ندانند حدود آيات و قوانين اسلام را و خدا عالم است باحوال آنها و حكيم است در امهال آنها.

وَ مِنَ الأَعرابِ مَن يَتَّخِذُ ما يُنفِقُ مَغرَماً وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوائِرَ عَلَيهِم دائِرَةُ السَّوءِ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَ مِنَ الأَعرابِ مَن يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ الخ خداى جليل در اينكه دو آيه اعراب باديه نشين را دو قسمت نموده و هر يك را بصفاتى معرفى مينمايد:

دسته‌ئی از آنها منافقند که اگر انفاق نمودند انفاق خود را غبن و غرامتی میپندارند و منتظرند که بشما مؤمنین گردشهای روزگار آسیبی برساند و خدا شنوا و دانا است.

و دسته دیگر از اعراب کسانی میباشند که بخدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند و آنچه انفاق میکنند قصدشان قرب بحق تعالی و دعای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که در حدیث دارد هر کس صدقه میداد رسول [ص] در باره او طلب رحمت و دعاء میفرمود.

آگاه باشید که صدقات آنها سبب نزدیکی برحمت حق تعالی است و بزودی و محققا آنها را داخل میگرداند در رحمت خود همانا خداوند آمرزنده و مهربانست از اینکه آیه و آیات دیگر معلوم میشود که اصل در عمل و خیر و شرّ بودن آن منوط بقصد و نیّت عامل است عملی که با ایمان و نیّت خالص توأم گردید ارزش واقعی پیدا میکند و قرب بجوار احدی را ایجاب مینماید لکن عملی که خالی از ایمان واقعی و خلوص نیّت باشد چنین عملی اگر بعد از رحمت نیاورد قرب هم نخواهد آورد

صفحه : ۹۵

وَ السّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ المُهاجِرِينَ وَ الأَنصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحسانٍ رَضِيَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ ترجمه آیه شده است (و السابقون) سبقت گیرندگان بایمان و طاعاتند و آنها را بسبقت گرفتن مدح نموده برای اینکه غیر آنها تابع آنها گردیده‌اند و آنها متبوع و غیرشان تابع آنهایند پس آنها امام و خواننده بخیرند و چنین است کسیکه بامر خیری سبقت گیرد (من المهاجرين) آنهائیکه از مکه بمدینه و بحبشه هجرت نمودند (و الانصار) آنهائیکه از اهل مدینه سبقت گرفتند باسلام و آنهائیکه در اعمال خیر تابع آنها گردیدند آنها کسانی میباشند که خدای تعالی از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی میباشند.

وَ أَعَدَّ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِي تَحتَهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ و برای اینکه سه دسته از مهاجرين و انصار آنهائیکه سبقت گرفتند باسلام و تابعين آنها خدا آماده کرده است بهشتهائی که تحت اشجار آن انهار جریان دارد و بالاتر از همه آنان در آن بهشتها جاویدانند و همین است رستگاری و فضیلت بزرگ وَ مِمَّن حَولَكُم مِنَ الأَعرابِ مُنافِقُونَ وَ مِن أَهلِ المَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعلَمُهُم نَحنُ نَعلَمُهُم سَنُعَذِّبُهُم مَرَّتَينِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيمٍ و از اعراب اطراف مدینه و از اهل مدینه جماعتی منافقين میباشند (مردوا) عطف است بر (ممن حولكم) و جمله فعليه صفت موصوف محذوف است یعنی از اهل شهر شما جماعتی میباشند که اقامت دارند و در نفاق ماهر گردیده‌اند و بطوری نفاق خود را مخفی میدارند که تو با اینکه فطانت و فراست آنها را نمی‌شناسی ما میدانیم که بر اسرار مطلعیم و بزودی دو مرتبه آنان را عذاب خواهیم نمود، شاید دو مرتبه یکی رسوائی آنها در دنیا و ظاهر گردیدن نفاق آنها باشد و دیگر شاید گرفتاری آنها در جنگ یا عذاب قبر باشد پس مردود میشوند بعذاب بزرگ که جهنّم میباشد.

صفحه : ۹۶

[سوره التوبة (۹): آيات ۱۰۲ تا ۱۰۹]

اشاره

وَ آخَرُونَ اعتَرَفُوا بِذُنُوبِهِم خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيهِم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲) خُذ مِن أَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَكِّيهِم بِها وَ صَلِّ عَلَيهِم إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُم وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَ لَم يَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ هُوَ يَقبَلُ التَّوبَةَ عَن عِبادِهِ وَ يَأخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴) وَ قُلِ اعمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُم وَ رَسُولُهُ وَ المُؤمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الغَيبِ وَ

الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم تَعمَلُونَ (۱۰۵) وَ آخَرُونَ مُرجَونَ لِأَمرِ اللّهِ إِمّا يُعَذِّبُهُم وَ إِمّا يَتُوبُ عَلَيهِم وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶) وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسجِداً ضِراراً وَ كُفراً وَ تَفرِيقاً بَينَ المُؤمِنِينَ وَ إِرصاداً لِمَن حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِن قَبلُ وَ لَيَحلِفُنَّ إِن أَرَدنا إِلاَّ الحُسنى وَ اللّهُ يَشهَدُ إِنَّهُم لَكاذِبُونَ (۱۰۷) لا تَقُم فِيهِ أَبَداً لَمَسجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقوى مِن أَوَّلِ يَومٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَ اللّهُ يُحِبُّ المُطَّهِّرِينَ (۱۰۸) أَ فَمَن أَسَّسَ بُنيانَهُ عَلى تَقوى مِنَ اللّهِ وَ رِضوانٍ خَيرٌ أَم مَن أَسَّسَ بُنيانَهُ عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانهارَ بِهِ فِي نارِ جَهَنَّمَ وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الظّالِمِينَ (۱۰۹)

صفحه : ۹۷

[ترجمه]

و قوم دیگر غیر از منافقین بگناه خودشان اعتراف نمودند و عمل صالح و عمل بد را بهم آمیخته گردانیدند شاید خدا توبه آنها را بپذیرد همانا خدا آمرزنده و مهربان است [۱۰۲]

بگیر از مالهای آنها زکوة تا پاک گردانی آنها را از گناه و حب مال و بآن صدقه حسنات آنها را زیاد گردانی و برای آنها دعاء بکن همانا که دعاء تو آرامش است بر آنها و خدا شنوا و دانا است [۱۰۳]

آیا نمیدانند که خدا قبول میکند توبه بندگانش را و صدقات را از آنها میگیرد و اینکه خدا او است بسیار پذیرنده توبه و مهربان است بر توبه کنندگان [۱۰۴]

و بگو ای رسول عمل کنید بزودی خدا و رسولش و مؤمنین عمل شما را می‌بینند و بزودی برگردانیده میشوید بسوی عالم بغیب و پنهان و عالم بآشکارا پس شما را خبر میدهد بآنچه بودید عمل میکردید [۱۰۵]

و دیگران از متخلفین موقوفانند بامر خدا یا آنها را عذاب میکند و یا توبه آنها را می‌پذیرد و خدا دانا و درستکار است [۱۰۶]

و آن کسانیکه مسجدی بنا کردند برای ضرر رسانیدن بمؤمنین و تقویت کفر و جدائی بین مؤمنین و انتظار میبرند کسی را که با خدا و رسولش در پیش جنگ میکردند و همانا آنها قسم یاد میکنند که ما اراده نکردیم مگر خوبی را خدا گواهی میدهد که براستی اینها دروغگویانند [۱۰۷]

نایست برای نماز در آن مسجد ابدا هر آینه مسجدی که از اول تأسیس شده بر تقوی سزاوارتر است که در آن بایستی و در آن مردهائی میباشند که دوست میدارند اینکه پاک گردند و خدا پاکان را دوست میدارد [۱۰۸]

آیا کسیکه بنا نهاد بنیاد کارش را بر پرهیزکاری از خدا و خوشنودی او بهتر است یا کسیکه بنا نهاد بنیاد کارش را بر گذرگاه سیلی زیر خالی شده و شکست خورده و فرود آید در آتش جهنّم و خدا هدایت نمیکند جماعت ستمکاران را [۱۰۹]

.

صفحه : ۹۸

(توضیح آیات)

وَ آخَرُونَ اعتَرَفُوا بِذُنُوبِهِم خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيهِم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ در مجمع از حضرت باقر ع روایت میکنند که آیه در باره ابی لبابهٔ بن عبد المنذر نازل گردیده و قصه آن در تفسیر (لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ) از سوره انفال

سبقت گرفته، و در کافی و عیاشی از حضرت باقر ع روایت میکنند که اینها جماعتی بودند که با ایمانشان گناه میکردند و مؤمنین اینها را عیب‌جوئی میکردند و از اینها کراهت داشتند و اینهایند کسانی که (عَسَی اللّهُ أَن یَتُوبَ عَلَیهِم) و عیاشی نیز از حضرت باقر [ع] روایت کرده که (عسی من اللّه) واجب است و فرموده اینکه آیه در باره شیعیان گنهکار ما است، و در روایت دیگر جماعتی گناهی کردند مثل حمزه و جعفر طیار پس از آن توبه کردند پس از آن گفت (و من قتل مؤمنا) کسیکه مؤمنی را کشت موفق بتوبه نمیگردد مگر اینکه خدا طمع عباد و امید او را قطع نمیکند و گفته (عسی) از خدا واجب است.

[پایان] خُذ مِن أَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَکِّیهِم بِها وَ صَلِّ عَلَیهِم إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُم وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ قمی گفته اینکه آیه وقتی نازل گردیده که ابو لبابه تمام مالش را عرضه نمود برای اینکه صدقه بدهد اینکه بود که برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم امر شد که مالش را بگیر و صدقه بده و آنها را پاک گردان (وَ تُزَکِّیهِم) مبالغه در پاکی است و زکوة بده و بر آنها ترحم کن زیرا که دعاء و ترحم تو سکونت است برای آنها و خدا شنوا و دانا است.

تطهیر زائل گردانیدن کثافات و قذارات است برای پاک گردیدن و مستعد شدن برای نشو و نمو و ظهور آثار او، و تزکیه برای رشد چیزی و نمو آن است مثل پاک گردانیدن درخت از فضولات برای رشد و نمو آن، بعضی از

صفحه : ۹۹

مفسرین گفته جمع بین تطهیر و تزکیه در آیه تعبیر لطیفی است.

گویند آیه متضمن حکم زکاة مال است که از ارکان شریعت و ملّت بشمار میآید و اخبار بسیار شاهد بر اینکه است که از طرف ائمه طاهرین علیهم السّلام و غیر آنها رسیده.

أَ لَم یَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ هُوَ یَقبَلُ التَّوبَةَ عَن عِبادِهِ وَ یَأخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ همزه (أَ لَم یَعلَمُوا) استفهام انکاری است، آیا نمیدانند یعنی بایستی بدانند و مقصود تشویق و ترغیب است بر دو امر مهم یکی توبه که انسان هر اندازه‌ئی که خود را گنهکار بداند نباید از کرم حق تعالی مأیوس باشد و باید بداند که خدای رحیم قبول میکند توبه کسی را که روی نیازمندی و التجاء بدر خانه کرم او آورده و از او پوزش طلبد و اظهار گناه خود و شرمندگی خود را نماید او را رد نخواهد نمود و توبه او را می‌پذیرد و قبول مینماید، لکن باید دانست توبه البته قبول میشود لکن شرائطی هم دارد که اینجا جای بیان آن نیست.

و دیگر آیه ترغیب و تحریص بر انفاق مال و صدقات نموده و مشعر بر اینکه است که بقدری عمل انفاق مهم و مطلوب است که خداوند خودش صدقات را میگیرد بروایتی

(الصدقة تقع فی یده تعالی قبل ان تصل الی ید السائل)

یعنی اول خدا صدقه را میگیرد پیش از آنکه بدست سائل برسد، و صدقات اطلاق دارد و شامل میگردد صدقات واجب را مثل زکوة و غیره و صدقات مستحب را لکن چون آیه بالا را حمل بر زکوة نموده‌اند اینکه است که میتوان گفت مصداق کامل صدقات همان زکوة است لکن شامل باقی صدقات نیز میشود.

وَ قُلِ اعمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُم وَ رَسُولُهُ وَ المُؤمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ فَیُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ ظاهرا آیه در مقام تهدید منافقین برسولش خطاب مینماید که باین مردم بگو هر چه میخواهید از اعمال خوب یا بد بکنید و گمان نکنید کسی مطلع

صفحه : ۱۰۰

بر اعمال شما نیست بزودی خدا و رسول و مؤمنین اعمال شما را می‌بینند، رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را عطف بخدا داده و مؤمنین را عطف برسول، بقولی مقصود از دیدن خدا و رسول و مؤمنین قیامت است و بقولی در همین عالم دنیا و اکثر مفسرین

گفته‌اند مقصود رؤیت در همین عالم است، و از سیاق آیه نیز همین معنی استفاده میشود که خدای تعالی برای تهدید مشرکین و منافقین بآنها تذکر میدهد که شما گمان نکنید اعمال شما پوشیده است و کسی بر آن مطلع نیست خدا و رسولش و مؤمنین اعمال شما را می‌بینند علم خدا باشیاء احاطه دارد رسولش هم از طریق وحی آگاه میگردد و مقصود از مؤمنین نمیشود غیر معصوم باشد زیرا که مؤمنین را عطف برسول داده مثل قوله تعالی (إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا) و نیز قوله تعالی (أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمرِ مِنكُم) که باجماع امامیّه مقصود از (آمنوا) علی ع و (اولو الامر) امام هر وقتی است و در اخبار است که هر شب دوشنبه و پنجشنبه اعمال امت را بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بر ائمه علیهم السّلام عرض میکنند، و بزودی بمرگ باز گردیده میشوید بسوی خدائی که دانای نهان و آشکار است و بآنچه کرده‌اید شما را آگاه میگرداند، و از کافی و عیاشی از حضرت باقر ع روایت میکنند که پس از ذکر اینکه آیه فرمود

(المؤمنون هم الائمة علیهم السّلام)

. وَ آخَرُونَ مُرجَونَ لِأَمرِ اللّهِ إِمّا يُعَذِّبُهُم وَ إِمّا يَتُوبُ عَلَيهِم وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ظاهرا (و آخرون) عطف بآیه بالا است (وَ آخَرُونَ اعتَرَفُوا الخ) راجع بقبولی توبه آنها است که بکلمه (عسی) وعده داده بود و در اینکه آیه وعده حتمی نداده بلکه معلّق بمشیت گردانیده یعنی گروهی دیگر هستند که پس از آنهایند و مفسرین گفته‌اند اینکه جماعت (مرجویند) و آنها سه کس بودند که در باره آنها است (وَ عَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا) و آنها کسانی بودند که از جنگ تبوک تخلف نمودند لکن از منافقین نبودند بلکه از رفتن بجهاد تهاون و تنبلی کردند و پس از اینکه خلاف که کرده بودند مثل ابو لبابه و یارانش مبالغه در توبه نکرده

صفحه : ۱۰۱

بودند اینکه بود که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود آنها را برانند و با آنها سخن نگویند زنان آنها آمدند نزد پیمبر که از خانه آنها بیرون رویم فرمود نه اما متارکه کنید و با آنها هم بستر نشوید و آنها با حزن و اندوه و پشیمانی پنجاه روز گذرانیدند تا وقتی که در باره آنان آیه (وَ عَلَى الثَّلاثَةِ) نازل گردید که سبب امیدواری آنها گردید.

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسجِداً ضِراراً وَ كُفراً وَ تَفرِيقاً بَينَ المُؤمِنِينَ وَ إِرصاداً لِمَن حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ الخ در تفسیر صافی بروایت بنی عمرو بن عوف گفته چون مسجد قبا بنا شد و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن نماز خواند برادران او بنو غنم بن عوف حسد بردند و گفتند ما مسجدی بنا میکنیم و در آن نماز میخوانیم و بجماعت محمّد [ص] حاضر نمیشویم و مسجدی پهلوی مسجد قبا بنا کردند و نزد رسول آمدند و گفتند ما مسجدی بنا کرده‌ایم بیا در آن نماز بخوان و حضرت عازم سفر تبوک بود فرمود بر سر سفرم و وقتی حضرت از سفر تبوک برگشت اینکه آیه نازل شد در شأن آن مسجد پس مسجد را خراب کردند و سوزانیدند و بجای آن کناسه و جای فضولات قرار دادند زیرا که آیه خبر میدهد که برای ضرر زدن بمسجد قباء بود و سبب کفر و تفریق کردن بین مؤمنین آنهائیکه در مسجد قباء بود و سبب کفر و تفریق بین مؤمنین و آماده گی برای کسانی که با خدا و رسولش محاربه کردند و اینها قسم یاد میکنند که ما اراده نکرده‌ایم مگر نیکی را و خدا شهادت میدهد که آنها دروغگویانند.

[پایان] لا تَقُم فِيهِ أَبَداً لَمَسجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقوى مِن أَوَّلِ يَومٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَ اللّهُ يُحِبُّ المُطَّهِّرِينَ امر برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که هیچ وقت (لا تقم) نایست یعنی نماز نخوان گویند در (لمسجد) قسم مندرج است یعنی قسم بخدا هر آینه مسجدی که بر تقوی تأسیس و بنا نهاده شده (من اول یوم) یعنی از اول بنای آن بر تقوی

صفحه : ۱۰۲

گذارده شده و گویند آن مسجد (قبا) بود که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنا نهاد و در آن نماز خواند ایامی که در آن

محلّ بود، و بقولی مقصود مسجد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است در مدینه (من اول یوم) یعنی از پیدایش آن سزاوارتر است که در آن مسجد بایستی و نماز بخوانی زیرا که در آن مردهائی میباشند که دوست دارند طاهر گردند.

بروایتی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باصحاب مسجد قبا فرمود که خدای تعالی بر شما ثنا فرستاد یعنی شما را ستایش نموده شما چه عمل میکنید در طهر و پاکی خودتان گفتند ما مخرج غایط را میشوئیم با آب حضرت فرمود خدا راجع بشما آیه فرستاده (وَ اللّهُ یُحِبُّ المُطَّهِّرِینَ) یعنی متطهرین، و محبّت بنده نسبت بخدا اینکه است که او را ترجیح بدهد بر خودش و در جلب محبّت خدا بخودش حریص باشد و محبّت خدا نسبت بآنها اینکه است که از آنها رضایت دارد و بآنها احسان میکند همان طوری که محب بمحبوبش محبّت میکند.

[طبرسی] أ فَمَن أَسَّسَ بُنیانَهُ عَلی تَقوی مِنَ اللّهِ وَ رِضوانٍ خَیرٌ أم مَن أَسَّسَ بُنیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ اسس دو طور قرائت شده بنصب همزه یعنی فعل معلوم و رفع آن یعنی فعل مجهول (اسس و اسس) و بعضی (اسس بنیانه) بطور اضافه قرائت نموده‌اند لکن شاذ است یعنی کسیکه اساس دینش را بنا گذاشت بر قاعده محکمی که آن حق (تقوی اللّه و رضوان او است) آن بهتر است یا کسیکه اساس دین خود را بر قاعده‌ئی گذاشت که ضعیف و ناچیز و روی پایه محکمی قرار نگرفته.

(شفا) یعنی طرف و (جرف) یعنی جانب و (هار) یعنی مشرف بر سقوط پس معنی چنین میشود که آیا آن کس که اساس بنای خود را نهاد بر کنار رودخانه که زیرش بمرور سیلاب خالی شده و ظاهرش برپا ایستاده پس بیفتاد بنای او با بنا کننده در جهنّم و مقصود از اینکه مثال اینکه است که کسیکه بنای کارش را بر تقوی و رضای الهی قرار داد چنین کسی بنای کار خود را در جا و زمین محکمی

صفحه : ۱۰۳

قرار داده که دست تطاول زمان نتواند بآن خللی برساند و بنای کار چنین کسی هرگز مساوی نیست با کار کسیکه بنای کارش را بر فساد و طغیان و باطل قرار داده و آن مثل عمارتی مانند که در جائی بنا نهند و در زمینی که استحکام ندارد و بزودی سیل بنیاد کن بنای آنرا تباه میگرداند.

صفحه : ۱۰۴

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۶]

اشاره

لا یَزالُ بُنیانُهُمُ الَّذِی بَنَوا رِیبَةً فِی قُلُوبِهِم إِلّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۱۱۰) إِنَّ اللّهَ اشتَری مِنَ المُؤمِنِینَ أَنفُسَهُم وَ أَموالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیَقتُلُونَ وَ یُقتَلُونَ وَعداً عَلَیهِ حَقًّا فِی التَّوراةِ وَ الإِنجِیلِ وَ القُرآنِ وَ مَن أَوفی بِعَهدِهِ مِنَ اللّهِ فَاستَبشِرُوا بِبَیعِکُمُ الَّذِی بایَعتُم بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ (۱۱۱) التّائِبُونَ العابِدُونَ الحامِدُونَ السّائِحُونَ الرّاکِعُونَ السّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ النّاهُونَ عَنِ المُنکَرِ وَ الحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ (۱۱۲) ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَن یَستَغفِرُوا لِلمُشرِکِینَ وَ لَو کانُوا أُولِی قُربی مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُم أَنَّهُم أَصحابُ الجَحِیمِ (۱۱۳) وَ ما کانَ استِغفارُ إِبراهِیمَ لِأَبِیهِ إِلّا عَن مَوعِدَةٍ وَعَدَها إِیّاهُ فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنهُ إِنَّ إِبراهِیمَ لَأَوّاهٌ حَلِیمٌ (۱۱۴)

وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضِلَّ قَوماً بَعدَ إِذ هَداهُم حَتّی یُبَیِّنَ لَهُم ما یَتَّقُونَ إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ (۱۱۵) إِنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ یُحیِی وَ یُمِیتُ وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ (۱۱۶)

صفحه : ۱۰۵

[ترجمه]

همیشه بنائی که منافقین بنا نهادند در قلبهای آنها سبب شک و نفاق است مگر اینکه بمردن پاره پاره گردد قلبهای آنها و خدا دانا و درستکار است [۱۱۰]

همانا خدا نفسهای مؤمنین و مال ایشان را خریده بآنکه ایشان را بهشت بدهد که در راه خدا جنگ میکنند و کشته میگردند اینکه وعده‌ئی است حق در تورات و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده‌تر بعهد خود از خدا (ای مؤمنین) شاد باشید بمعامله خودتان آن معامله‌ئیکه با خدا نمودید و اینکه است رستگاری بزرگ [۱۱۱]

توبه کنندگان عبادت کنندگان حمد کنندگان روزه داران رکوع کنندگان سجده کنندگان امر کنندگان باعمال نیکو و نهی کنندگان از اعمال زشت و حفظ کنندگان احکام خدا را و ای رسول بمؤمنین مژده بده [۱۱۲]

سزاوار نیست برای نبی و کسانیکه ایمان آورده‌اند اینکه برای مشرکین طلب آمرزش نمایند اگر چه از نزدیکان آنها باشند پس از آنکه برای آنها ظاهر گردید که آنان از اهل جهنّم میباشند [۱۱۳]

و نبود طلب آمرزش نمودن ابراهیم برای پدرش مگر بواسطه وعده‌ئی که باو داده بود و چون برای ابراهیم پدیدار گردید که پدرش (عمویش) دشمن خدا است از او بیزاری جست همانا ابراهیم بسیار آه کشنده و بسیار بردبار بود [۱۱۴]

و خدا چنین نیست که گمراه گرداند جماعتی را پس از هدایت یافتن آنها تا وقتی که بر آنها ظاهر گرداند آنچه را بایستی از آن پرهیز نمایند براستی خداوند بهر چیزی دانا است [۱۱۵]

همانا مخصوص بخدا است مملکت آسمانها و زمین زنده میکند و میمیراند و برای شما (مؤمنین) بغیر خدا نه دوستی است و نه یاوری [۱۱۶]

.

صفحه : ۱۰۶

(توضیح آیات)

لا یَزالُ بُنیانُهُمُ الَّذِی بَنَوا رِیبَةً فِی قُلُوبِهِم إِلّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ در آیات بالا بنیان و اساس کار مؤمنین و منافقین را از هم جدا نموده چنانچه در باره مقام و منزلت مؤمنین فرموده (أَ فَمَن أَسَّسَ بُنیانَهُ عَلی تَقوی مِنَ اللّهِ وَ رِضوانٍ خَیرٌ الخ) بنای کار مؤمنین بر تقوی و خوشنودی خدا نهاده شده و ایمان در قلب آنها نفوذ نموده، و در باره منافقین قوله تعالی (أَ فَمَن أَسَّسَ بُنیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ الخ) اشاره به اینکه که آیا اینکه دو دسته با هم مساویند هرگز چنین خواهد بود بنای کار منافقین بر شک و ریبه و نفاق بنا گردیده و بقدری اینکه اوصاف نکوهیده در قلبها و نفوس خبیثشان فرو رفته و صفت و خلق و ملکه نفسانی آنان گردیده که از قلبشان بیرون نمیرود مگر اینکه قلبشان را قطعه قطعه کنند و خدا عالم است بآنچه از حقد و حسد در باطن خود پنهان

نموده‌اند و حکیم است که بین مؤمنین و منافقین بحق و درستی حکم میکند.

إِنَّ اللّه اشتَری مِنَ المُؤمِنِینَ أَنفُسَهُم وَ أَموالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ الخ در اینکه آیه تحریص و ترغیب میکند مؤمنین را بر جهاد فی سبیل اللّه و با مجاهدین معامله میکند و خود را خریدار و مؤمنین را فروشنده و جان و مال آنها را مبیع و ثمن را بهشت معرفی مینماید و تورات و انجیل و قرآن را شاهد قرار میدهد و فرموده کیست که وفا کننده‌تر باشد از خدا بعهد خود و مؤمنین بایستی باین معامله خود شاد باشند، البته اینکه مثالی است برای تشویق مؤمنین و گر نه جان و مال و آنچه هست ملك خدا و در تصرف او است نزد عبد عاریتی است (العبد و ما فی یده کان لمولاه) ممکن فقیر محض است و بنفسه (لیس) است و بخدا (ایس) است و در آخر آیه اینکه معامله را فوز عظیم بشمار میآورد و اینکه طور ملاطفت از طرف حق جلیل نسبت ببنده ضعیف عین کرم و لطف خداوندی او است

صفحه : ۱۰۷

با اینکه خود (مالک الملک و الملکوت) است التّائِبُونَ العابِدُونَ الحامِدُونَ السّائِحُونَ الرّاکِعُونَ السّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ النّاهُونَ عَنِ المُنکَرِ وَ الحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ در اینکه آیه نه صفت و عمل از صفات و اعمال نیک مؤمنین را تذکر میدهد و در آخر آیه فرموده (و بشر المؤمنین) یعنی ای رسول مؤمنی که متصف باین صفات باشد او را بشارت و مژده بده.

چون آیه بالا راجع بمجاهدین فی سبیل اللّه و معامله حق تعالی با آنها بود که برای آنها بهشت را ضمانت نموده، در اینکه آیه شاید نظر به اینکه که مؤمنینی که از جهاد معافند مأیوس نگردند آنها را امیدوار نموده که کسانیکه باین اعمالیکه گفته شده بدرستی عمل نمایند آنها را ببهشت مژده بده.

و چون ترجمه آیه شده و واضح است دیگر محتاج بتوضیح نیست مگر در (السائحون) که تفسیر بروزه‌داران شده در صورتی که سائح سیر کننده را گویند، میشود سائح را بقرینه باقی فقرات آیه استعارهٔ حمل بروزه‌داران نموده‌اند و گویند در حدیثی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده

(سیاحهٔ امتی الصیام)

و نیز گفته‌اند بروایتی فردای قیامت هر کسی را در بهشت جای معین دهند مگر روزه‌داران را که باو گویند تو در بهشت بگرد و سیاحت کن.

ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَن یَستَغفِرُوا لِلمُشرِکِینَ وَ لَو کانُوا أُولِی قُربی یعنی برای نبی و مؤمنین سزاوار نیست که برای مشرکین که با خدا اله دیگر را شریک میگردانند و آنهائیکه موحد نیستند و مقر بالهیهٔ نیستند طلب آمرزش کنند و لو اینکه نزدیکترین مردم باشند بآنها (مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُم أَنَّهُم أَصحابُ الجَحِیمِ) یعنی پس از آنکه ظاهر گردید برای مؤمنین که اینها کافرند و مخلّد در جهنمند، در تفسیر حسن گفته مسلمانها برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفتند آیا طلب آمرزش میکنی برای پدران ما که در زمان جاهلیت مرده‌اند اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید.

صفحه : ۱۰۸

وَ ما کانَ استِغفارُ إِبراهِیمَ لِأَبِیهِ إِلّا عَن مَوعِدَةٍ وَعَدَها إِیّاهُ الخ از بعضی از مفسرین است که در توجیه آیه چنین گفته تارهٔ بنده‌ئی فرض میکند که خدا دشمن او است و سبب آن از ناحیه عبد و سوء عمل او است و نسبت بچنین کسی که کفرش از روی استکبار نباشد بلکه از روی بیچارگی باشد نظر بسعه رحمت الهی جائز است که برای او طلب استغفار و رحمت بشود.

و تارهٔ فرض میکنیم عبدی را که دشمن خدا و محاربا له مستکبرا مستولیا که از روی تکبر و استیلای خود مثل آنهائی از مشرکین

که از روی جحود و تکبر دانسته و فهمیده زیر بار قبول حق نمیرفتند نسبت بچنین کسی عقل صریح حکم میکند که مسئلت و شفاعت نسبت بآنها نفع نمی‌بخشد مگر اینکه خودشان برگردند و توبه و استغفار کنند و خود را از استکبار و عناد خالی گردانند و لباس ذلت و مسکنت در بر کنند زیرا کسیکه از قبول حق و طلب آمرزش اباء دارد طلب آمرزش برای او بی‌معنی است.

[پایان] و استغفار ابراهیم ع برای پدرش که گویند چون نمیشود رسول از نسل کافر و مشرك بعمل آید آزر پدر ابراهیم نبود یا جد مادری یا عموی او بود چون در تربیت او بزرگ شده بود باو پدر خطاب مینمود، و چنانچه آیه خبر میدهد ابراهیم ع بآزر وعده داده آنجا که مقول قول او است قوله تعالی (سَأَستَغفِرُ لَکَ رَبِّی) سوره مریم آیه ۴۸، بآزر گفت ای پدر من بزودی طلب آمرزش میکنم برای تو لکن وقتی برای او ظاهر گردید که آزر دشمن خدا است از وی تبری و بیزاری جست.

إِنَّ إِبراهِیمَ لَأَوّاهٌ حَلِیمٌ دو صفت حمیده در اینجا نسبت بابراهیم تذکر میدهد یکی آنکه ابراهیم (لأوّاه) یعنی بسیار آه میکشید کنایه از رقت قلب و مهربانی او نسبت ببندگان خدا که بچشم دل میدید چگونه اینان در آتش شرك میسوزند، دیگر با اینکه رقت قلب بسیار حلیم و بردبار بود.

صفحه : ۱۰۹

وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضِلَّ قَوماً بَعدَ إِذ هَداهُم حَتّی یُبَیِّنَ لَهُم ما یَتَّقُونَ إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ آیه ارشاد بر اینکه است که خدای تعالی قومی را که هدایت کرده و اسباب هدایت آنها را بلسان پیمبرش برای آنان ظاهر گردانیده هرگز گمراه نمیگرداند تا وقتی که برای آنها ظاهر گردد آنچه را که بایستی از احکام و سنن عمل کنند و مخالفت ورزیدند آنوقت خودشان سبب گمراهی خود شده‌اند و خدا بهمه چیز دانا است.

إِنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ یُحیِی وَ یُمِیتُ وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ شاید آیه ارشاد بر اینکه باشد که مؤمنین بایستی بدانند و متذکر گردند که مملکت آسمانها و زمین و آنچه هست ملك خدا و در تصرف او است او زنده میکند مرده‌ها را و میمیراند موجودات زنده را و برای شما مؤمنین غیر از خدا نه دوستی است و نه یار و یاوری دارید پس در مقام اطاعت و بندگی ثابت قدم باشید و مطیع امر رسولش شوید و اوامر و نواهی او را بدرستی اتیان نمائید.

صفحه : ۱۱۰

[سوره التوبهٔ (۹): آیات ۱۱۷ تا ۱۲۱]

اشاره

لَقَد تابَ اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ المُهاجِرِینَ وَ الأَنصارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فِی ساعَةِ العُسرَةِ مِن بَعدِ ما کادَ یَزِیغُ قُلُوبُ فَرِیقٍ مِنهُم ثُمَّ تابَ عَلَیهِم إِنَّهُ بِهِم رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۱۱۷) وَ عَلَی الثَّلاثَةِ الَّذِینَ خُلِّفُوا حَتّی إِذا ضاقَت عَلَیهِمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت وَ ضاقَت عَلَیهِم أَنفُسُهُم وَ ظَنُّوا أَن لا مَلجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاّ إِلَیهِ ثُمَّ تابَ عَلَیهِم لِیَتُوبُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ (۱۱۸) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ (۱۱۹) ما کانَ لِأَهلِ المَدِینَةِ وَ مَن حَولَهُم مِنَ الأَعرابِ أَن یَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ اللّهِ وَ لا یَرغَبُوا بِأَنفُسِهِم عَن نَفسِهِ ذلِکَ بِأَنَّهُم لا یُصِیبُهُم ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لا یَطَؤُنَ مَوطِئاً یَغِیظُ الکُفّارَ وَ لا یَنالُونَ مِن عَدُوٍّ نَیلاً إِلاّ کُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ (۱۲۰) وَ لا یُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً وَ لا یَقطَعُونَ وادِیاً إِلاّ کُتِبَ لَهُم لِیَجزِیَهُمُ اللّهُ أَحسَنَ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۱۲۱)

صفحه : ۱۱۱

[ترجمه]

همانا خداوند قبول توبه نمود از پیمبرش و مهاجرین و انصار که پیروی کردند از پیغمبر در زمان عسرت و تنگدستی در جنگ تبوک بعد از اینکه نزدیک بود دلهای جماعتی از آنها بلغزد پس خدا درگذشت از آنها زیرا که خدا بآنها رءوف و مهربان است [۱۱۷]

و خدا پذیرفت توبه آن سه کس را که از جنگ تخلف کردند تا وقتی که زمین با آن وسعت بر آنها تنگ گردید و نیز قلبشان بر آنها تنگ گردید و دانستند ملجأ و پناهگاهی از غضب خدا نیست مگر بسوی خدا پس توفیق توبه داد خدا بآنها تا توبه نمودند بدرستیکه خدا بسیار قبول توبه کننده و مهربان است [۱۱۸]

ای کسانیکه ایمان آوردهاید از عذاب خدا بترسید و بوده باشید با راستگویان [۱۱۹]

سزاوار نیست برای اهل مدینه و آنهائیکه در اطراف مدینه از بادیه نشینان که از حکم رسول خدا تخلف نمایند و نسزد که آنان بر نفس خود از پیغمبر رغبت کنند اینکه وجوب متابعت و ترک مخالفت برای اینکه است که بآنها نمیرسد تشنه گی و نه سختی و نه گرسنه گی در راه خدا و هیچ محلی را که کفار را بغضب میآورد طی نکنند و از دشمن بآنها هیچ آفتی نمیرسد مگر اینکه برای آنها عمل صالح نوشته میشود همانا خدا ضایع نمیگرداند اجر نیکوکاران را [۱۲۰]

و انفاق نمیکنند نفقهئی کوچک باشد یا بزرگ و هیچ وادی را قطع نکنند مگر اینکه نوشته میشود تا خدا پاداش دهد بآنها به بهتر از آنچه عمل نمودهاند [۱۲۱]

.

صفحه : ۱۱۲

(توضیح آیات)

اشاره

لَقَد تابَ اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ المُهاجِرِینَ وَ الأَنصارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فِی ساعَةِ العُسرَةِ مِن بَعدِ ما کادَ یَزِیغُ قُلُوبُ فَرِیقٍ مِنهُم الخ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

(زیغ) میل قلب است از حق بباطل قوله تعالی (فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُم) توجیه طبرسی در مجمع البیان (لقد تاب اللّه) بلام قسم خدای تعالی قسم یاد نموده که توبه و طاعات آنها را قبول کند، و ابتداء باسم نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده برای اینکه مفتاح کلام و تحیت رسول [ص] باشد و برای اینکه او سبب قبولی توبه مهاجرین و انصار است و گر نه چیزی نبوده که سبب توبه نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گردد و از علی بن موسی الرضا ع روایت شده که او آیه را اینکه طور قرائت نموده (لقد تاب اللّه بالنبی) یعنی بسبب نبی خدا از آنها قبول توبه نموده آنهائیکه در جنگ (تبوک) تابع او گردیدند در زمان سختی و صعوبت، جابر

گفته در آن جنگ مجاهدين واقع گرديده بودند در سختى زاد و توشه و سختى مركوب و كم بودن آب، و مقصود از ساعت عسرة وقت سختى است زيرا كه ساعت بر هر زمانى واقع ميشود، عمر بن خطاب گفته وقتى كه گرما و عطش شديد بما اصابت نمود بدعاى رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از آسمان باران آمد و آرام گرديد قلبهاى آنها پس از آنكه از جهاد تنگ شده بود و ميخواستند كه بدون امر رسول [ص] از جنگ منصرف گردند تا اينكه امر جهاد تمام گرديد (ثم تاب عليهم) پس خداى تعالى توبه آنها را قبول نمود زيرا كه انصراف آنها از ايمان نبود بلكه از مشقت سفر بود (إِنَّهُ بِهِم رَؤُفٌ رَحِيمٌ) خداوند زحمت و سختى عمل آنها را برحمت خود جبران نمود.

[پايان] وَ عَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا بروايت عياشى از حضرت صادق ع كه گفته آن سه نفر كعب بن مالك

صفحه : ۱۱۳

و مرارة بن ربيع و هلال بن اميه بودند كه اينكه سه نفر از قبول شدن توبه عقب افتادند، در آيه ۱۰۶ (وَ آخَرُونَ مُرجَونَ لِأَمرِ اللّهِ إِمّا يُعَذِّبُهُم وَ إِمّا يَتُوبُ عَلَيهِم) حسن و قتاده گفته‌اند: معنى آيه اينكه است كه از غزوه تبوك تخلف كردند اما بقرائت اهل بيت عليهم السّلام (خالفوا) است و گفته‌اند اگر (خلفوا) بود عتاب متوجه آنها نميشد و لكن آنها مخالفت كردند نه اينكه واگذارده شدند يعنى آن ثلاثه بواسطه سختى و مشقت بغزوه تبوك نرفتند.

حَتّى إِذا ضاقَت عَلَيهِمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت ماء مصدريه يعنى برحبها مرجع ضمير (عليهم) (الثلاثة) نه مجاهدين تبوك.

در مجمع البيان گفته (كعب بن مالك و مرارة بن ربيع و هلال بن اميه براى جنگ تبوك نرفتند و نرفتن آنها از روى نفاق نبود سستى نمودند پس از آن پشيمان شدند، وقتى پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بمدينه آمد چون خدمتش آمدند حضرت با آنها تكلم نكرد و بمسلمانان امر فرمود كه احدى با آنها حرف نزند و تمام مردم حتّى كودكان از آنان دورى كردند، زنهاى آن سه نفر نزد رسول [ص] آمدند و گفتند يا رسول اللّه ما هم از آنها دورى كنيم، پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود نه لكن با شما مقاربت نكنند، اينكه بود كه مدينه بر آن سه نفر تنگ شد و آنها در كوهها رفتند و زنهاشان براى آنها غذا ميآوردند ولى با آنها حرف نميزدند و آن سه نفر با هم گفتند مردم از ما دورى كردند و هيچ كس با ما حرف نميزند پس چرا ما از هم دورى نكنيم پس از آن هر يك بيك طرف متفرق شدند، و تا پنجاه روز بهمين حال ماندند و بسوى خدا توبه و تضرع مينمودند پس از آن خدا توبه آنها را قبول نمود و اينكه آيه (وَ عَلَى الثَّلاثَةِ) تا (تواب رحيم) نازل گرديد (إِذا ضاقَت عَلَيهِمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت) يعنى زمين با وسعتش بر آنها تنگ گرديد و اينكه صفت كسى است كه خيلى پشيمان شده باشد و براى خودش هيچ راهى نمى‌يابد زيرا كه رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بمردم امر فرموده بود كه كسى با اينكه سه نفر مجالست نكند و حرف نزند.

صفحه : ۱۱۴

و يا اينكه توبه مردم قبول شده بود و توبه اينها قبول نشده بود، براى رد توبه آنها نبود زيرا كه اينان مأمور بتوبه بودند، و جايز نيست در حكمت در توبه كسيكه توبه ميكند در وقت توبه، لكن خداى تعالى اراده كرده قبولى توبه اينكه سه نفر را بتأخير بيندازد براى اصلاح حالشان و حال غيرشان و براى اينكه ديگر اينكه طور توانى نكنند (وَ ضاقَت عَلَيهِم أَنفُسُهُم) مبالغه در غم و غصه و سينه تنگى آنها (وَ ظَنُّوا أَن لا مَلجَأَ مِنَ اللّهِ إِلّا إِلَيهِ) يعنى يقين كردند كه از خدا پناهى نيست مگر بسوى او، و اينكه خدا كسى را از عذاب نجات نميدهد مگر اينكه توبه كند (ثُمَّ تابَ عَلَيهِم لِيَتُوبُوا) يعنى براى آنها توبه كردن را آسان گردانيد تا اينكه توبه كردند، يا اينكه بحالت اول خودشان قبل از معصيت بر گشتند، و گفته‌اند خدا توبه اينكه سه نفر را قبول نمود و اينكه آيه را نازل فرمود تا اينكه توبه كنندگان از مؤمنين بدانند كه خدا قبول توبه ميكند، و حسن گفته بخدا قسم اينكه سه نفر كسى را نكشته بودند، و مال

كسى را نبرده بودند، و قطع رحم نكرده بودند، لكن مسلمانان بسرعت با رسول [ص] بطرف تبوك حركت كردند اينكه سه نفر تخلف نمودند، يكى براى ملكش ديگرى براى عيالش، ديگرى براى راحت طلبى.

(أَنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ) خداوند بسيار قبول كننده توبه و مهربان است.

[بيان مجمع البيان بپايان رسيد] يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ اينكه آيه خطاب بمؤمنين نموده كه اى كسانيكه ايمان آورده‌ايد خدا را نگاهداريد يعنى از مخالفت خدا خوددارى نمائيد و بوده باشيد با راستگويان.

در كافى از حضرت باقر ع است كه فرموده

(ايّانا عنى)

يعنى مقصود از (صادقين) مائيم، و از حضرت رضا ع است كه (الصادقين) ائمه عليهم السّلام ميباشند و آنها بطاعتشان صديقونند.

و در مجمع از حضرت باقر [ع] روايت نموده كه فرموده

(مع آل محمّد [ص])

صفحه : ۱۱۵

و قمى گفته صادقون ائمه عليهم السلامند، و در اكمال از امير المؤمنين ع روايت ميكند كه در ايّام خلافت عثمان در جماعت مهاجرين و انصار گفت از شما سؤال ميكنم بحق خدا آيا ميدانيد چون اينكه آيه نازل گرديد سلمان گفت اينكه آيه عام است يا خاص حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم گفت امّا مأمورون عامهٔ المؤمنين مأمور بآن گرديدند، اما صادقون آنها خاصند

(لاخى على بن ابى طالب [ع] و اوصيائى)

بعد او تا روز قيامت (وقتى حضرت امير ع چنين گفت) همه گفتند (اللهم نعم) يعنى همه تصديق نمودند، و در مجمع از صادق [ع] است كه او (من الصادقين) قرائت نموده.

[تفسير صافى] البته هر عاقلى ميداند آنكسيكه مؤمن با تقوى مأمور ميگردد كه با او باشد بايد مرتبه او فوق او باشد كه با او بودن بر ايمان و تقواى او مزيد گردد و نيست مگر معصوم [ع] و باجماع مسلمين بعد از پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم غير از ائمه معصومين عليهم السّلام كه جماعت اماميّه آن بزرگواران و صديقه كبرى را معصوم ميدانند معصومى وجود نداشته پس باين لحاظ علاوه بر نصوص بدلالت عقل ثابت ميگردد كه صادقين ائمه معصومينند.

ما كانَ لِأَهلِ المَدِينَةِ وَ مَن حَولَهُم مِنَ الأَعرابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ اللّهِ وَ لا يَرغَبُوا بِأَنفُسِهِم عَن نَفسِهِ الخ (ما) بظاهر نفى است لكن در معنى نهى است و آيه باهل مدينه تهديد مينمايد كه براى شما و آنهائيكه در اطراف مدينه ميباشند روا نيست از حكم رسول تخلف نمايند و نه اينكه هواى نفسانى خود را ترجيح دهند بر نفس رسول و بايد بدانند كه در متابعت او بآنها نميرسد در سفر تشنه‌گى و نه رنجى و تعبى و نه گرسنه‌گى در راه خدا و طى نميكنند مكانى از امكنه را كه كافران را بخشم آورد و از دشمنى صدمه‌ئى بآنها اصابت نميكند از قتل و اسارت و غارت مگر اينكه براى آنها عمل صالح نوشته ميشود همانا خداى جليل ضايع نميكند اجر نيكوكاران را.

صفحه : ۱۱۶

وَ لا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً وَ لا يَقطَعُونَ وادِياً إِلّا كُتِبَ لَهُم لِيَجزِيَهُمُ اللّهُ أَحسَنَ ما كانُوا يَعمَلُونَ آيه عطف بآيه بالا است و در مقام تأكيد و تشويق مجاهدين فى سبيل اللّه و اجر و پاداش عمل نيك آنها برآمده كه آنهائيكه بمال و جانشان مجاهده ميكنند هرگاه در اينكه عمل انفاق كنند خواه كوچك باشد يا بزرگ و نيز مجاهدين براى جهاد بيابان و وادى را طى نميكنند مگر اينكه

نوشته و ثبت میگردد، ظاهرا لام (لیجزیهم) لام غایت است یعنی کوچک و بزرگ عمل آنها در راه جهاد نوشته میشود و برای اینکه خدای تعالی بآنها پاداش دهد نیکوتر از آنچه عمل نموده‌اند.

صفحه : ۱۱۷

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۹]

اشاره

وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَو لا نَفَرَ مِن کُلِّ فِرقَةٍ مِنهُم طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنذِرُوا قَومَهُم إِذا رَجَعُوا إِلَیهِم لَعَلَّهُم یَحذَرُونَ (۱۲۲) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُم مِنَ الکُفّارِ وَ لیَجِدُوا فِیکُم غِلظَةً وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ (۱۲۳) وَ إِذا ما أُنزِلَت سُورَةٌ فَمِنهُم مَن یَقُولُ أَیُّکُم زادَتهُ هذِهِ إِیماناً فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزادَتهُم إِیماناً وَ هُم یَستَبشِرُونَ (۱۲۴) وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزادَتهُم رِجساً إِلَی رِجسِهِم وَ ماتُوا وَ هُم کافِرُونَ (۱۲۵) أَ وَ لا یَرَونَ أَنَّهُم یُفتَنُونَ فِی کُلِّ عامٍ مَرَّةً أَو مَرَّتَینِ ثُمَّ لا یَتُوبُونَ وَ لا هُم یَذَّکَّرُونَ (۱۲۶)

وَ إِذا ما أُنزِلَت سُورَةٌ نَظَرَ بَعضُهُم إِلی بَعضٍ هَل یَراکُم مِن أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَفقَهُونَ (۱۲۷) لَقَد جاءَکُم رَسُولٌ مِن أَنفُسِکُم عَزِیزٌ عَلَیهِ ما عَنِتُّم حَرِیصٌ عَلَیکُم بِالْمُؤمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۱۲۸) فَإِن تَوَلَّوا فَقُل حَسبِیَ اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ عَلَیهِ تَوَکَّلتُ وَ هُوَ رَبُّ العَرشِ العَظِیمِ (۱۲۹)

صفحه : ۱۱۸

[ترجمه]

و نسزد مؤمنین را که تمامشان برای جهاد بیرون روند پس چرا از هر طائفه‌ئی جمعی برای جنگ و گروهی برای آموختن علم مهیا نباشند که در دین فهم و دانش پیدا نمایند تا اینکه بترسانند جماعتی را که از جنگ برمیگردند شاید (از اعمال بد) حذر نمایند [۱۲۲]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید جنگ کنید با آنهائیکه نزدیک شما میباشند و باید که بیابند کفار در شما درشتی و غلظة و بدانید که خدا با پرهیزکاران است [۱۲۳]

و وقتی سوره‌ئی فرستاده شود بعضی از منافقین میگویند کدام یک از شما بر ایمانش افزوده گردید و امّا آنهائیکه ایمان آورده‌اند ایمانشان زیاد میگردد و آنها شادمانند [۱۲۴]

و امّا آنهائیکه قلبهای آنها مریض است زائد میگردد بر آنها پلیدی فوق پلیدی و میمیرند در حالیکه کافرند [۱۲۵]

آیا نمی‌بینند که براستی هر سالی یک مرتبه یا دو مرتبه مبتلا میگردند پس (با اینکه حال) توبه نمیکنند و نه اینکه پند میگیرند [۱۲۶]

و هرگاه سوره‌ئی فرود آید بعضی (از منافقین) بر بعض دیگر نظر میکنند که آیا یکی از مؤمنین شما را می‌بیند اگر خواهید از مجلس بیرون روید و اگر نبیند بیرون میروند خدا قلبهای آنان را بگرداند به اینکه که آنها جماعتی میباشند که نمیفهمند [۱۲۷]

همانا رسولی بر شما آمد که از جنس شما (بشر است) و کفر و گمراهی شما بر او ناگوار است حریص است بر گرویدگان از شما

رءوف و مهربان است [۱۲۸]
ای رسول اگر کفار از تو اعراض کردنـد (و ایمان نیاوردنـد) پس بگو خدا کافی است مرا نیست الهی مگر او بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است [۱۲۹]
.

صفحه : ۱۱۹

(توضیح آیات)

وَ ما کانَ الْمُؤمِنُونَ لِیَنفِرُوا کَافَّةً فَلَو لا نَفَرَ مِن کُلِّ فِرقَةٍ مِنهُم طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ بعضی از مفسرین از إبن عباس روایت میکند که گفته پس از جنگ تبوک و تخلف منافقین از جنگ و توبیخات و سرزنشهائی که در آیات راجع بآنها رسیده بود مؤمنین گفتند هر وقت جنگی رو میدهد برای جهاد بیرون میرویم خواه رسول خود برود یا نرود و لشگر فرستد و چون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای جنگ لشگری را نام زد نمود تمام مؤمنین بیرون رفتنـد و رسول را تنها گذاشتند اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه را نازل گردانید که روا نیست تمام مؤمنین برای جنگ بیرون روند بلکه باید از هر قبیله‌ئی گروهی بیرون روند و جمعی بمانند تا اینکه طلب دانش کنند در دین، و ظاهرا مقصود از فقه همین احکام عبادات نیست بلکه یک معنی اعمی است که شامل میگردد علومی را که راجع بـدین است از اصول اعتقـادات و تحصیـل معـارف و سـنن و احکـام عبـادات و غیر اینها آنچه منسوب بـدین است و جامع تمامی آنها است اگر چه در عرف متشرعین فقه اختصاص بعلم فروع و احکام پیدا نموده.
وَ لِیُنذِرُوا قَومَهُم إِذا رَجَعُوا إِلَیهِم لَعَلَّهُم یَحذَرُونَ و جماعتیکه نزد رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم مانده‌اند و دانش طلبیدند آنهائی را که از جنـگ برمیگردنـد انـذار نماینـد یعنی آنچه از فقه و علوم دانـا گردیدنـد ببـاقی بیاموزنـد و آنهـا را از مخالفت احکام خـدا بترسانند شاید انذارشان در آنها تأثیر کند و از اعمال بد یا ترک اوامر خدا حذر کنند و بترسند.
از کلبی روایت میکنند که گفته آیه در باره بنی اسد وارد گردید و آن در وقتی بود که قحطی شدید بآنها اصابت نموده بود آنها از تنگی معیشت با اهل بیت خود بمدینه آمدند و گفتند ما آمده‌ایم برای اینکه از رسول تعلیم بگیریم

صفحه : ۱۲۰

آنوقت جمعیت مـدینه زیـاد شـد نرخهـا بالاـ رفت و راههـا را کـثیف و متنجس گردانیدنـد حق تعـالی اینکه آیه را فرسـتاد که از هر قبیله‌ئی برای تحصـیل گروهی بیرون رونـد و پس از آنکه علم فقه را آموختنـد بنـاحیه خود توجه نماینـد و دیگران را تعلیم دهنـد تا همه آنها از معاصی حذر کنند و اوامر و نواهی را امتثال نمایند.
[منهـج] یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُم مِنَ الکُفّارِ وَ لْیَجِدُوا فِیکُم غِلظَةً وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ المُتَّقِینَ از زجاج نقل میکننـد که گفته (غلظة) سه طور قرائت شده فتح و ضم و کسر و کسر فصیح تر است.
آیه خطـاب بمؤمنین نموده که با کفاریکه نزدیک شـمایند مقاتله و جنگ کنیـد مثل خویشان و همسایگان و بطور شـدت و غلظة با آنها بجنگیـد، شاید تأکید برای آنست که مراعات نزدیکی آنها را نکنید چه از خویشان و دوسـتان باشـند یا غیر آنها و بایستی بطور حتم و یقین بدانید که خدا با اشـخاص متقی ...پرهیزکـار است ایکه در سورة الحدیـد نزدیکی خود را بقوله تعالی (هُوَ مَعَکُم أَینَ ما کُنتُم) بطور عموم نسبت بتمام افراد بشر ابلاغ نموده و اینجا اختصاص بمؤمنین داده معلوم میشود که مقصود از معیت در اینجا تفوق و غلبه مؤمنین است بر کفـار چنـانچه فرموده (وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ) سوره آل عمران آیه ۱۳۳ و غلبه مؤمنین بر کفار همانا

ناشی از ایمانی است که در قلب و جان آنها نفوذ نموده زیرا که ایمان رشته‌ئی است کشیده شده از حق بخلق هر کس بآن چنگ زد همیشه در حفظ و امان قرار گرفته و گسستگی برای او نیست.

وَ إِذا ما أُنزِلَت سُورَةٌ فَمِنهُم مَن يَقُولُ أَيُّكُم زادَته هذِهِ إِيماناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتهُم إِيماناً وَ هُم يَستَبشِرُونَ آیه علامتی قرار میدهد بین مؤمنین و منافقین که مؤمن از منافق شناخته شود، منافقین چنین بودند که وقتی آیه‌ئی نازل میگردید بهم از روی سخریه

صفحه : ۱۲۱

میگفتند کدام یک از شما باین آیه ایمانتان زیاد شد و اینکه یکی از علائم نفاق و دشمنی آنها بود لکن آنهائیکه ایمان آورده بودند نزول آیات بر ایمانشان می‌افزود و آنها خوشحال و بشاش میشدند.

لکن آنهائیکه در قلبهایشان مرض نفاق و کفر ریشه دوانیده و مزمن شده نزول آیات بر رجس و پلیدی آنان می‌افزود مرضی فوق مرضی رجسی فوق رجسی تمام قلبشان را فرا میگیرد و آنها میمیرند در حالیکه کافرند.

أَ وَ لا يَرَونَ أَنَّهُم يُفتَنُونَ فِي كُلِّ عامٍ مَرَّةً أَو مَرَّتَينِ ثُمَّ لا يَتُوبُونَ وَ لا هُم يَذَّكَّرُونَ آیه ارائه میدهد که هر بلائی و مصیبتی و مرضی که انسان در ایّام حیاتش مبتلا میگردد برای تنبه و آزمایش او است و برای اینکه است که بخود بیاید و بفهمد که خودش قدرت بر هیچ چیزی ندارد حیات و ممات و صحت و مرض و آنچه بروی عارض میگردد از خوشی و ناخوشی از تحت اختیار او خارج است با اینکه حال منافقین چنان زنگ کفر و نفاق قلبهای آنها را سیاه و تاریک گردانیده که نمیفهمند که در اثر کفر و نفاق است که سالی یک مرتبه یا دو مرتبه در فتنه جنگ یا مصیبات دیگر در آزمایش واقع گردیده‌اند و فقط آنکسیکه قدرت بر رفع گرفتاری آنها دارد خدا است و از نفاق و ضدّیت با مؤمنین بسوی موافقت بازآیند.

وَ إِذا ما أُنزِلَت سُورَةٌ نَظَرَ بَعضُهُم إِلي بَعضٍ هَل يَراكُم مِن أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُم قَومٌ لا يَفقَهُونَ آیه برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر میدهد که منافقین چنینند که وقتی سوره‌ئی یا آیه‌ئی نازل میگردد آن سیه بختان از آن غیظ و غرضی که با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دارند حاضر بشنیدن آیات نیستند بگوشه چشم بعضی ببعض دیگر نظر میکند که آیا از مؤمنین کسی حاضر هست یا نیست و اگر از شما مؤمنین کسی حاضر نباشد که آنها را ببیند از مجلس خارج میگردند و میروند که آیه را نشنوند و در اثر عملشان خدا قلب آنها را برمیگرداند (جزاء وفاقا) انصراف و رو گردانیدن از آیات چنین ایجاب میکند که قلب آنها واژگون گردد و اینکه عمل در اثر جهل و

صفحه : ۱۲۲

نفهمی آنها پدید گردیده.

آری قلبیکه لطیفه ربانی و خزینه فیوضات حقانی است در اثر غلبه قوای شهوانی و غضبانی از حقیقت اولیه خودش که بایستی آینه مانند حقایق امور در وی پرتو افکند و محلّ تردد ملائکه گردد و حقیقت را دریابد منصرف گردیده و محل جولانگاه شیاطین میگردد و از حق و حقیقت اعراض مینماید.

لَقَد جاءَكُم رَسُولٌ مِن أَنفُسِكُم عَزِيزٌ عَلَيهِ ما عَنِتُّم حَرِيصٌ عَلَيكُم بِالمُؤمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ آیه در مقام امتنان بر بشر است که بر شما رسولی آمد که از جنس خود شما بشر است (ما عنتم) ما، مصدریه است یعنی بر او ناگوار است کفر شما و حریص است بر ایمان شما و رءوف و رحیم است بمؤمنین.

فَإِن تَوَلَّوا فَقُل حَسبِيَ اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ عَلَيهِ تَوَكَّلتُ وَ هُوَ رَبُّ العَرشِ العَظِيمِ مفسرین گفته‌اند اینکه آخر آیه‌ئی است که فرود آمده و نیز گفته‌اند سوره برائهٔ آخر سوره‌ئی است از کلام اللّه و بنا بر اینکه قرآن مجید باین مبارک آیه خاتمه پیدا نموده و چون ترجمه

آیه شده و واضح است دیگر محتاج بتوضیح نیست و بروایتی خواندن اینکه آیه بعد از هر نمازی فضیلت بسیار دارد.

صفحه : ۱۲۳

سورهٔ یونس [ع]

اشاره

مکیهٔ و هی مائهٔ و تسع آیات

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
الر تِلکَ آیاتُ الکِتابِ الحَکِیمِ (۱) أ کانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَن أَوحَینا إِلی رَجُلٍ مِنهُم أَن أَنـذِرِ النّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُم قَدَمَ صِدقٍ
عِندَ رَبِّهِم قالَ الکافِرُونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِینٌ (۲) إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ فِی سِتَّةِ أَیّامٍ ثُمَّ استَوی عَلَی العَرشِ یُدَبِّرُ
الأَمرَ ما مِن شَفِیعٍ إِلّا مِن بَعدِ إِذنِهِ ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُم فَاعبُدُوهُ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ (۳) إِلَیهِ مَرجِعُکُم جَمِیعاً وَعدَ اللّهِ حَقًّا إِنَّهُ یَبـدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ
یُعِیدُهُ لِیَجزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ بِالقِسطِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُم شَرابٌ مِن حَمِیمٍ وَ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکفُرُونَ (۴)
هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمسَ ضِیاءً وَ القَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الحِسابَ ما خَلَقَ اللّهُ ذلِکَ إِلّا بِالحَقِّ یُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَومٍ
یَعلَمُونَ (۵) إِنَّ فِی اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللّهُ فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَتَّقُونَ (۶)

صفحه : ۱۲۴

کسی بقدر استعدادش از فیض رحمت خدا کامیاب میگردد زیرا که بخل در مبدء فیاض نیست.
وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ کَبِیرٍ خطاب (تولوا) بکفار و مشرکین است که اگر از حق تعالی اعراض کنید و از کفر و شرکتان طلب آمرزش نکنید و رو باو نیاورید پس میترسم بر شما از عذاب یوم کبیر.
بقول بعضی از مفسرین مقصود از عذاب روز کبیر جنگ بدر است و بقول دیگر قحطی است لکن شاید مقصود بقرینه (یوم کبیر) که روز عذاب را متصف بکبیر نموده عذاب قیامت باشد زیرا که تمام عذابهای دنیوی نسبت بعذاب اخروی کوچک مینماید.
إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ بازگشت شما بسوی او است (الیه الرجعی و الیه المنتهی) سر انجام امور و پاداش اعمال نیکوکاران و کیفر و عذاب بدکاران همه بدست قدرت او انجام میگیرد که هر ذی فضلی را بحسب استعدادش بوی تفضل مینماید و گنهکار ناسپاس را بکیفر اعمالش میرساند زیرا که او بر هر چیزی توانا است.
أَلا إِنَّهُم یَثنُونَ صُدُورَهُم لِیَستَخفُوا مِنهُ أَلا حِینَ یَستَغشُونَ ثِیابَهُم یَعلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعلِنُونَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ آیه خطاب برسولش نموده و باو از حال مشرکین خبر میدهد که اینان چنینند که مؤکّدا دلهای خود را بر عداوت تو جمع میگیرند زیرا کسیکه بر چیزی اقبال کند بقلبش اقبال میکند و کسیکه اعراض کند آن نیز بقلبش اعراض کرده و کفار چون از حق تعالی اعراض کرده‌اند سینه‌های خود را بر عداوت رسولش جمع میگیرند چنین میکنند تا اینکه عداوت خود را بپوشانند آگاه باشید که آنان خود را بلباس میپوشانند چنانچه گفته‌اند وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیه‌ئی میخواند مشرکین لباس بسر خود میکشیدند که صدای

حضرتش را

صفحه : ۱۲۵

(توضیح آیات)

الر تِلکَ آیاتُ الکِتابِ الحَکِیمِ در جاهای دیگر گفته شد که حروف مقطعه از متشابهات قرآن بشمار میرود و عملش نزد خدا است اینکه است که سکوت از آن و محول گردانیدن علم آنرا براسخین اولی است لکن بعضی در توجیه آن گفته‌اند آنها نامهای سوره‌اند یا نامهای قرآن است، و اکثر مفسرین گفته‌اند (الر) بمعنی [انا اللّه الرحمن] یا [انا اللّه اری] است و بعضی گفته‌اند قسم است یعنی سوگند میخورم بآلاء خود بر تو در ازل و لطف من، و (تلک) تا آخر آیه جواب قسم است (الحکیم) صفت کتاب است، الف و لام (الکتاب) میشود جنس باشد که شامل شود تمام کتابهای آسمانی را از تورات و انجیل و زبور و قرآن و غیر آنها، و شاید مقصود الف و لام عهد باشد که خدای جلیل بعظمت خود قسم یاد نموده که اینکه سوره از قرآن از آیات کتب الهیه است که پیش از اینکه فرود آمده از طرف حکیم و اینکه آیات مشتمل بر حکمت است و از نزد حکیم مطلق نازل گردیده.

(تلک) اشاره بمطلب بزرگ و دور است و دلالت دارد بر عظمت و ارتفاع و علوّ مقام قرآن و مقصود از آیات اجزاء و کلمات و حروف قرآن است و آیت بمعنی نشانه است و مقصود از (کتاب حکیم) قرآن است و حکیم بر وزن فعیل بمعنی محکم و ثابت است یعنی قرآن کتابی است محکم و ثابت و دست تحریف و تغییر از دامن آن کوتاه است قوله تعالی در سوره الحجر آیه ۹ (إِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ) و بقولی مقصود از کتاب حکیم لوح محفوظ است و آیات قرآن از آیات او است نظر بقوله تعالی (بَل هُوَ قُرآنٌ مَجِیدٌ فِی لَوحٍ مَحفُوظٍ) سوره بروج آیه ۲۲، و قوله (إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیمٌ فِی کِتابٍ مَکنُونٍ) سوره واقعه آیه ۷۸.

أَ کانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَن أَوحَینا إِلی رَجُلٍ مِنهُم أَن أَنذِرِ النّاسَ

صفحه : ۱۲۶

(همزه) استفهام انکاری است راجع بتعجب آنها و شنوندگان سخن آنها است و در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیه در باره کفار مکه فرود آمده و در مقام رد آنها است که اینکه تعجب آنها در غیر محلّ واقع گردیده زیرا که آنها جسم رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را میدیدند که او مردی است از آنها و مثل آنها است لکن آن گوهر گران بهائی که در حقیقت روحیه آن بزرگوار بود مشاهده نمیکردند زیرا که چشم حقیقت بین نداشتند.

و شاید تعجب و انکار نمودن آنها از اینکه جهت بوده که در صورتی که بتهائی را پرستش مینمودند که میدانستند که آنها گوش و چشم ندارند و جمادند و نیز قوه دراکه در آنها مفقود است با اینکه حال آنها را شفعاء خود قرار میدادند و چنین گمان میکردند که بپرستش آنها قرب بحق تعالی پیدا مینمایند و آن کسی را که آثار صدق و امانت و حقیقت از او پدیدار بود و معجزاتی از او مشاهده مینمودند در دعوی وحی و اظهار اینکه اینکه آیاتی است که از طریق وحی بر من فرود آمده تعجب میکردند و انکار آنها نبود مگر از روی حقد و حسد و منیّت که گویا بر خود عار میدانستند که مطیع کسی گردند که در صورت جسمیت مثل خودشانست.

وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُم قَدَمَ صِدقٍ عِندَ رَبِّهِم قالَ الکافِرُونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِینٌ و ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مژده و بشارت بده بکسانیکه ایمان آوردند که همانا برای آنها قدم صدق و راستی است نزد پروردگارشان.

از کافی نقل میکنند که بدو واسطه از ابی عبد اللّه ع روایت کرده که فرموده (و بشر الّذین آمنوا ان لهم قدم صدق) صدق او رسول

است، و طبرسی در مجمع گفته که گفته شده است (قدم صدق) شفاعت محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است از برای اهل ايمان و اينکه معنى از ابى سعيد خدرى است، و همين طور از ابى عبد اللّه ع روايت شده.

[پايان]

صفحه : ۱۲۷

مؤمن وقتى متصف ميگردد بصفت صدق که ايمان در قلبش نفوذ نموده و آثار ايمان در ظاهرش از اطاعت و عبادت پروردگارش هويدا گردد امّا ايمان صورى که نفوذ در قلب ننموده و لو اينکه بزبان اظهار ميکند و ببدن نيز عباداتى مثل نماز و روزه و باقى عبادات عمل مى‌نمايد آيه شامل چنين کسى نميگردد در آخر سوره قمر در وصف متصفين بتقوى فرموده (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ) آرى کسى متصف بقدم صدق گرديده که نمونه‌ئى از آثار اوصاف کمال الهى در آينه وجودش نمايان و در اينکه مقام تمکن و استقامت يافته يعنى در جايگاه صدق و راستى نزد سلطان مقتدر قرار گرفته و آن کسى خواهد بود که در معرفت و محبّت بمقام تمکن رسيده و ظاهرش مرآت باطن و باطنش مرآت صفات الهى و اوصاف ربوبى گرديده و حقيقت و معنى بندگى را در خود مشاهده مينمايد و معنى حقيقى تقوى همين است چنين مؤمن کاملى مانند کوه راسخ ثابت و پا بر جا است که بادهاى مخالف هر قدر قوى باشد وى را ذره‌ئى تکان نخواهد داد و معلوم است که چنين مؤمن کاملى بسيار کمياب است.

و کفار چون ميديدند معجزات را مثل آيات قرآن که از عهده آنها خارج بود که آيه‌ئى مثل آنرا بياورند و نيز اعمال و افعال معجز نماى رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را مشاهده مينمودند و نميخواستند قبول کنند که اينها معجزه است براى اثبات نبوّت و رسالت او اينکه بود که معجزات را حمل بر سحر مينمودند و ميگفتند اينکه ساحرى است آشکارا.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ چون در آيه بالا در مقام بيان اينکه بود که کافرين تعجب ميکردند در اينکه بمردى که مثل خودشانست وحى نازل گردد و قرآن از جانب خدا باشد آيه براى رفع تعجب آنان و استبعاد آنها اشاره بدو مطلب مينمايد: اول پروردگار شما آنکسى است که آسمانها و زمين را در مقدار شش روز آفريده پس از آن بر عرش

صفحه : ۱۲۸

مستولى گرديد آنخدائى که خالق آسمانها و زمين است و تمام موجودات تحت عرش اقتدار و عظمت اويند و تدبير امور عالم نيز بدست قدرت او انجام ميگيرد او ميداند که رسالت خود را در کجا قرار دهد و چه کسى را مخصوص بوحى گرداند و اينکه تعجب شما بى‌مورد است.

دوم- ما مِنْ شَفِيعٍ إِلّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ اى مشرکين که عبادت بتها را ميکنيد باميد اينکه شفيع شما باشند و در اثر پرستش آنها شما را بمقام قرب برسانند بايست بدانيد که شفيعى نيست مگر باذن خدا يعنى تدبير امور عالم بدست او است و کسى بدون امر و اجازه او کارى از او ساخته نميگردد و آن کسى که همه امور بدست او است و کسى را حق تصرف در مملکت او نيست آن خدا است که پروردگار شما است فقط او را عبادت بنمائيد و از جانب او حاجات خود را بخواهيد.

أَ فَلا تَذَكَّرُونَ همزه (افلا) براى تعجب است و شايد اشاره باين باشد که شما تعجب ميکنيد که بمردى مثل خودتان وحى نازل گردد در صورتى که تعجب در اينکه است که شما غير پروردگار خود را پرستش مينمائيد و آنرا منشأ اثر ميدانيد و از غير خدا حاجت مى‌طلبيد چرا متذکر نميشويد و رجوع بفطرت اوليه خود نمى‌نمائيد تا اينکه بدانيد تمام امور بدست قدرت او انجام ميگيرد و اذن

شفاعت نیز بدست او است و نیز بدانید که:

إِلَيهِ مَرجِعُكُم جَمِيعاً وَعدَ اللّهِ حَقًّا آیه پس از توبیخ و سرزنش بآنها خبر میدهد و مردم را متذکر میگرداند که چرا متذکر نمیگردید، تذکر را در جائی میآورند که از مطلب دانسته شخص غافل باشد، و تفکر را در جائی میآورند که مجهولی را بخواهد معلوم کند و در اینجا بقرینه آیه بالا (أَ فَلا تَذَكَّرُونَ) بهمزه استفهام انکاری تنبیه بر اینکه است که شمائی که بفطرت توحیدتان رو بخدا دارید متذکر باشید که بازگشت تمام

صفحه : ۱۲۹

شما بسوی او است و اینکه وعده خدا است و آن وعده ایست حق و حقیقت که تخلف پذیر نخواهد بود.

إِنَّهُ يَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ بِالقِسطِ همانا که او است ابداء کننده، ابداء بمعنی ایجاد از عدم است شما را از عدم و نیستی بوجود آورده و پس از مرگ و نیستی جسمتان باز برمیگرداند شما را بحالت اول، اشاره به اینکه که گمان نشود انسان بمردن فانی میگردد بلکه عود و بازگشت مینمائید بهمان مبدئی که شما را از نیستی بهستی آورده معاد و بازگشت شما نیز بدست قدرت او است هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و الیه المصیر.

و لام (لیجزی) که در مورد علت میآورند اشاره باین است که گمان نشود ابداء و معاد شما بیهوده باشد بلکه پس از حیات دنیا شما را در سرای دیگر برمیگرداند تا اینکه پاداش و جزاء نیکو دهد بعدل کسانی را که ایمان آوردند و اعمال شایسته نمودند.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُم شَرابٌ مِن حَمِيمٍ وَ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكفُرُونَ (حمیم) بر وزن فعیل آبی را گویند که میجوشد شدیدا (و الّذین) عطف است (بیجزی) یعنی شما را عود میدهد تا اینکه آنهائیکه کافر شدند مجازات نماید بآشامانیدن از آب حمیم جهنّم و عذاب دردناك و همان کفر آنها است که عذاب الیم و شراب حمیم را ایجاب نموده زیرا که مجازات از روی عدل و قسط انجام میگیرد (وَ أَنَّ اللّهَ لَيسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِيدِ) آل عمران ۱۷۸- انفال ۵۳- حج ۱۰ آری در دادگاه الهی ظلم و جوری نیست هر کس بفراخور اعمال و اخلاق و رویه‌ئی که داشته مقامی و منزلتی برای او مهیا است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمسَ ضِياءً وَ القَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الحِسابَ ما خَلَقَ اللّهُ ذلِكَ إِلّا بِالحَقِّ بقولی ضیاء میشود مصدر باشد از ضاء یضوء ضیاء و ضوءا مثل عاذ یعوذ عیاذا و عوذا، و بقولی میشود (ضیاء) جمع ضوء باشد مثل سیاط جمع سوط

صفحه : ۱۳۰

و در هر دو صورت مضاف در تقدیر است و در معنی (جعل الشمس ذات ضیاء و القمر ذا نور).

(وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ) یعنی قرار دادیم برای قمر در مسیرش منازلی که در هر شبی در منزلی است از منازل و چنین کردیم تا شما عدد سال و حساب را بدانید.

آیه ارشاد مینماید بتوحید حق تعالی و ربوبیت و علم و تدبیر او در نظام که خدای تعالی شمس و قمر و باقی اوضاع شمسی را بیک نظام و ترتیب معجز نمائی مرتب گردانیده و اینها آفریده نشده‌اند مگر بحق و از روی حکمت و اینکه طور آیات خلقت را تفصیل داده برای جماعتی که آثار ربوبیت را بچشم دل مشاهده نمایند و بدانند و آگاه باشند.

إِنَّ فِي اختِلافِ اللَّيلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللّهُ فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ لَآياتٍ لِقَومٍ يَتَّقُونَ در مجمع گفته اختلاف رفتن هر یک از دو شیئی است در جهتی غیر از جهت دیگر و اختلاف شب و روز رفتن یکی از آنها است در جهت ضیاء و روشنی و دیگر در جهت ظلام و تاریکی.

[پایان] در تفسیر المیزان گفته اختلاف شب و روز از جهت وارد گردیدن آنها است عقب یکدیگر در زمین در اکثر بقاع مسکونه و

شب و روز در اعتدال ربیعی متساویند و در مناطق شمالیه هر روزی بر روز دیگر زیاد میگردد تا برسد باول صیف زمستان پس شروع میکند در نقیصه تا میرسد باعتدال خریفی بهار و اول خریف شب و روز متساوی میگردند تا آنجا که گفته آیه مشتمل است بر حجت تامه بر توحید در ربوبیت او زیرا که اختلاف شب و روز و آنچه در آسمانها و زمین آفریده دلیل است بر نظام عالم که متقن گردانیده تدبیر امور موجودات ارضیه و سماویه را مخصوصا عالم انسانی و وحدت نظام و ارتباط موجودات بنیکوتر از آنچه بشود تصور نمود کاشف بر اینکه است که مربی آن واحد است که هر چیزی را تربیت مینماید و از آن جمله وجود انسانی است پس نیست پروردگاری مگر او و در ربوبیت او شریکی نیست، بیان آن مفصل است مختصر نمودیم.

[پایان]

صفحه : ۱۳۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷ تا ۱۴]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ لا يَرجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالحَياةِ الدُّنيا وَ اطمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُم عَن آياتِنا غافِلُونَ (۷) أُولئِكَ مَأواهُمُ النّارُ بِما كانُوا يَكسِبُونَ (۸) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ يَهدِيهِم رَبُّهُم بِإِيمانِهِم تَجرِي مِن تَحتِهِمُ الأَنهارُ فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ (۹) دَعواهُم فِيها سُبحانَكَ اللّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُم فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعواهُم أَنِ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ (۱۰) وَ لَو يُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ استِعجالَهُم بِالخَيرِ لَقُضِيَ إِلَيهِم أَجَلُهُم فَنَذَرُ الَّذِينَ لا يَرجُونَ لِقاءَنا فِي طُغيانِهِم يَعمَهُونَ (۱۱)
وَ إِذا مَسَّ الإِنسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنبِهِ أَو قاعِداً أَو قائِماً فَلَمّا كَشَفنا عَنهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَم يَدعُنا إِلى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذلِكَ زُيِّنَ لِلمُسرِفِينَ ما كانُوا يَعمَلُونَ (۱۲) وَ لَقَد أَهلَكنَا القُرُونَ مِن قَبلِكُم لَمّا ظَلَمُوا وَ جاءَتهُم رُسُلُهُم بِالبَيِّناتِ وَ ما كانُوا لِيُؤمِنُوا كَذلِكَ نَجزِي القَومَ المُجرِمِينَ (۱۳) ثُمَّ جَعَلناكُم خَلائِفَ فِي الأَرضِ مِن بَعدِهِم لِنَنظُرَ كَيفَ تَعمَلُونَ (۱۴)

صفحه : ۱۳۲

[ترجمه]

همانا کسانیکه بملاقات دار کرامت ما امیدوار نیستند و بحیات دنیا راضی هستند و بآن مطمئن گردیدند و آنهائیکه از نشانه‌های ما غافلند [۷]

آن گروه جایگاه آنها دوزخ است بسبب اعمالیکه میکردند [۸]

بحقیقت آنهائی که بخدا ایمان آوردند و اعمال نیکو کردند پروردگارشان بسبب ایمانشان آنها را رهبری مینماید (ببهشتی) که نهرها از زیر درختهای آن جریان دارد و آنان در بهشتهای پر نعمت میباشند [۹]

خواندن آنها در بهشت اینکه است که گویند خدایا تو منزه و مبراء از هر عیب و نقص میباشی و تحیت آنها بیکدیگر در بهشت سلام است و آخر دعاء آنها اینکه است، حمد و ستایش مخصوص خدای عالمیان است [۱۰]

و اگر خدا تعجیل کند برای مردم باجابت نفرین آنها بیکدیگر مثل عجله داشتن مردم باجابت شدن دعاء خیرشان آنها بسوی اجل رانده میشدند پس کسانی را که بآخرت ایمان ندارند وامیگذاریم در طغیانشان حیران روند و در گمراهیشان سرگردان [۱۱]

وقتى بانسان ضررى اصابت نمايد ما را در حال خوابيده بپهلو يا نشسته يا ايستاده ميخواند و چون سختى را از وى برداشتيم ميرود (و غافل ميگردد) مثل اينكه هرگز ما را نخوانده بود براى آن سختى كه باو رسيده بود اينكه چنين اعمال اسراف كنندگان نزد آنها زينت داده شده [۱۲]

و بحقيقت اهل قريه‌هائى را كه پيش از شما بودند ما هلاك گردانيديم چون آنها ستم نمودند در حاليكه رسولان با معجزه‌ها بر آنها آمده بودند كه ايمان بياورند اينكه طور ما جماعت گنهكاران را مجازات مينمائيم [۱۳]

پس از هلاكت آنها شما را در زمين خليفه گردانيديم تا اينكه بنگريم چگونه عمل ميكنيد [۱۴]

صفحه : ۱۳۳

(توضيح آيات)

إِنَّ الَّذِينَ لا يَرجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالحَياةِ الدُّنيا وَ اطمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُم عَن آياتِنا غافِلُونَ ظاهرا آيه در مقام حال كسانى است كه بمعاد و بازگشت بسوى پروردگار ايمان ندارند و حشر و نشر و حساب و عقاب را انكار مينمايند كه از جمله اوصاف نكوهيده آنان چنين است كه بحيات فانى دنيا راضى شدند و بآن مطمئن گرديدند و چشم اميد از آن مقاماتيكه براى مؤمنين مهيا گرديده از قرب جوار احدى و نعمتهاى بهشتى پوشيده‌اند و پشت پا زدند آنها كسانى ميباشند كه از آيات ما غافلند، بعضى آيات را تفسير بقرآن كرده‌اند و بعضى بر محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لكن آيات بطور اطلاق عموم دار تمام آيات تكوينى و تشريعى را شامل ميگردد خلاصه آيه در مقام اينكه است كه آنهائيكه اميد برحمت خداى تعالى و دار آخرت ندارند و بزندگانى دنيا از مال و جاه و اولاد و رياست و باقى عناوين دنيوى دل بسته‌اند همين علاقه بدنيا و اطمينان بحيات فانى آنان را از آيات الهى باز گردانيده و آب گل آلوده دنيا چشم و گوش آنها را پر كرده آنان چشم دارند لكن نمى‌بينند گوش دارند و نميشنوند (إِن هُم إِلّا كَالأَنعامِ بَل هُم أَضَلُّ سَبِيلًا) سوره فرقان آيه ۴۶ و همين محبّت دنيا است كه غفلت آنها را ايجاب نموده و از آيات خدا غافل گرديده‌اند.

أُولئِكَ مَأواهُمُ النّارُ بِما كانُوا يَكسِبُونَ (اولئك) اشاره بهمان كسانى است كه اميد برحمت خدا ندارند و تمام همشان همين حظوظات طبيعى است مأوى و جايگاه آنان آتش است و اينكه محلّ عذاب را خودشان براى خود مهيا نموده‌اند و بمحبّت دنيا خود را باسفل سافلين دوزخ پرت نموده‌اند (جزاء وفاقا).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ يَهدِيهِم رَبُّهُم بِإِيمانِهِم الخ همانا كسانيكه ايمان آوردند و عمل شايسته نمودند پروردگارشان بسبب

صفحه : ۱۳۴

ايمانشان آنها را رهبرى مينمايد ببهشتهاى پر نعمت كه نهرهائى از زير درختهاى آن روان است.

باء (بايمانهم) ظاهرا باء سببيت است يعنى ايمانشان چنين مقامات عالى را براى آنان ايجاب مينمايد و بقرينه آيه قبل مؤمنين كسانى ميباشند كه بلقاء و قرب جوار احديت اميدوارند و همان اميدوارى آنها است كه وسائل و مدارج است بسوى صراط مستقيم كه منتهى ميگردد بجوار رب العالمين، قوله تعالى در سوره نجم آيه ۴۳ (وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ المُنتَهى) و اينكه هدايتى است كه از ايمان پديد ميگردد و درجات بهشتى و جريان نهرها ناشى از ولايت الهيه است كه در باره ابرار و نيكوكاران است و در سوره انسان آيه ۵ فرموده (إِنَّ الأَبرارَ يَشرَبُونَ مِن كَأسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً) و در سوره مطففين آيه ۲۲ (إِنَّ الأَبرارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الأَرائِكِ يَنظُرُونَ- تَعرِفُ فِي وُجُوهِهِم نَضرَةَ النَّعِيمِ- يُسقَونَ مِن رَحِيقٍ مَختُومٍ خِتامُهُ مِسكٌ وَ فِي ذلِكَ فَليَتَنافَسِ المُتَنافِسُونَ- وَ مِزاجُهُ مِن تَسنِيمٍ- عَيناً

يَشرَبـه بِهَا المُقَرَّبُون﴾.

دَعواهُم فِيها سُبحانَك اللّهُمّ وَ تَحِيَّتُهُم فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعواهُم أَنِ الحَمـدُ لِلّهِ رَبـّ العالَمِين از جمله شئون و خصوصیاتی که برای هدایت یافته گان بلقاء پروردگارشان در اینکه آیه تذکر میدهد اینکه است که در آن بهشتها که دار کرامت الهی است چون محبّت حق تعالی در قلب و جانشان ریشه دوانیده علی الدوام بتسبیح و حمد پروردگارشان مشغولند و چون در آنجا مثل دنیا موانعی در کار نیست که آنها را از یاد حق تعالی باز دارد همیشه از روی شعف و میل قلبی نه برای پاداش او را بپاکی یاد میکنند و آخر خواندن آنها ستایش او است باوصاف جمال و جلال و آیه مشعر بر اینکه است که نعمتهای جسمانی بهشتی امیدواران بلقاء پروردگار را بخود مشغول نگردانیده بلکه بالاترین حظوظ روحانی و جسمانی آنها توجه بمبدء و حمد و ستایش او است، و قوله تعالی ﴿وَ تَحِيَّتُهُم فِيها سَلامٌ﴾ شاید مقصود

صفحه : ۱۳۵

چنین باشد که وقتی چنین اشخاص بیکدیگر میرسند تحیت و تعارفشان بهم مژده سلامتی روحانی آنها است که یکدیگر را باین نحو ستایش مینمایند، یا تحیت خدا بآنها سلام است چنانچه در آیات دیگر است.

وَ لَو يُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ استِعجالَهُم بِالخَيرِ لَقُضِيَ إِلَيهِم أَجَلُهُم فَنَذَرُ الَّذِينَ لا يَرجُونَ لِقاءَنا فِي طُغيانِهِم يَعمَهُونَ پس از آنکه در آیات بالا خدای متعال مردم را باصول دیانت از توحید و معاد و طریق سعادتشان و وجه خذلانشان بطریق ارشاد عقل فطری آنها را رهنمائی مینماید و بآنها خبر میدهد که آنهائیکه از آیات ما غافلند جایگاه آنان عذاب است در مجمع البیان گفته اگر خدا عجله میکرد اجابت دعاء آنها را بشر مثل عجله نمودن دعاء آنها را بخیر همانا هلاک میشدند و لکن خدا در هلاکت آنها عجله میکرد در عقاب که مستحق میشدند بنافرمانی همچنانچه برای آنها خیر دنیا را عجله میکند و بسا دعاء خیر آنها را زمانی که مصلحت اقتضاء کند اجابت میکند اگر چنین میکرد آنها تمام نیست میشدند پس آنهائی را که امید بلقاء ما ندارند و از بعث و حساب نمیترسند وامیگذاریم که در کفرشان و عدولشان از حق بباطل متحیر باشند.

[پایان] اینکه آیه اشاره باین است که مهلت آنها و عجله نکردن ما در عذاب آن طوری که کفار در امور طبیعی مثل جمع آوردن مال و عناوین دیگر عجله میکنند قولی تعالی ﴿خُلِقَ الإِنسانُ مِن عَجَلٍ﴾ که طبیعت بشر در شتاب زدگی است ما بر خلاف مقتضیات طبیعت آنها عمل نمودیم زیرا اگر میخواستیم در مجازات آنها عجله کنیم بایـد اجل آنها را نزدیک کنیم که بعذاب موعود برسند لکن آنهائیکه امیدوار بلقاء ما نمیباشند آنانرا واگذاشتیم که در طغیانشان سرگردان باشند.

صفحه : ۱۳۶

وَ إِذا مَسَّ الإِنسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنبِهِ أَو قاعِداً أَو قائِماً فَلَمّا كَشَفنا عَنهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَم يَدعُنا إِلى ضُرٍّ مَسَّهُ آیه اشاره بخباثت نوع انسانی است و شاید مقصود از (الانسان) همان کسانی باشند که امیدوار بلقاء رحمت حق تعالی نیستند که از اوصاف نکوهیده آنها چنین است که وقتی سختی و امر ناگواری بآنان اصابت نمود بمقتضی فطرتشان که بر توحید است در همه حال خوابیده و نشسته و ایستاده خدا را میخوانند و از او رفع سختی را می‌طلبند و وقتی سختی که شاید مقصود مرض باشد ما از او برداشتیم و اگر مبتلا بمرض بود او را شفا دادیم یا آفات و بلیات دیگری بود از او برداشتیم اینکه انسان (ظلوما جهولا) چنان نعمت صحت از مرض را فراموش میکند که گویا هیچ وقت نه مبتلا بوده و نه از ما رفع سختی طلبیده و رفع کردیم.

كَذلِكَ زُيِّنَ لِلمُسرِفِينَ ما كانُوا يَعمَلُونَ ماء (در ما کانوا) مصدریه است یعنی همچنین زینت داده شده است برای مسرفین اعمالشان، و شایـد مقصود اینکه باشد که شیطان عمل زیانکاران را که از حد خود تجاوز نموده‌اند در نظرشان آراسته میگرداند یعنی باغوای

شیطان چنان فریفته شده‌اند که کارهای بدشان را خوب نمایش میدهند و آنچه عمل قبیح میکنند خوب میپندارند قوله تعالی (وَ هُم یَحسَبُونَ أَنَّهُم یُحسِنُونَ صُنعاً) آیه ارشاد بمؤمنین است که مواظب حال خود باشند که در حال نعمت و رحمت و رهائی از محذورات شکر گذار باشند و در حال آفات و بلیات صابر و راضی باشند یعنی بایستی در همه حال چشم دلشان بسوی رحمت حق تعالی باشد که امید لقاء او را دارند و در هیچ حالی غافل نگردند.

وَ لَقَد أَهلَکنَا القُرُونَ مِن قَبلِکُم لَمّا ظَلَمُوا وَ جاءَتهُم رُسُلُهُم بِالبَیِّناتِ وَ ما کانُوا لِیُؤمِنُوا از إبن عباس نقل شده که قرن هشتاد سال است، آیه اخبار است به اینکه که

صفحه : ۱۳۷

عذابی که باهل قرنهای پیشین مثل قوم عاد و ثمود و فرعونیان وارد گردید در اثر اینکه بود که آنان بخود ستم نمودند زیرا که پیمبران و سفراء الهی آمدند با آن همه معجزات که از پیمبران مشاهده نمودند آنان چنین نبودند که پیغام آوران را تصدیق نموده ایمان آرند بلکه تکذیب کرده و بآنها زجر مینمودند.

کَذلِکَ نَجزِی القَومَ المُجرِمِینَ و اینکه چنین ما مجازات مینمائیم جماعت گنهکاران را، اشاره به اینکه که همان طوری که پیشینیان را در اثر ظلم و ستمشان که آیات خدا را تکذیب نمودند و معجزات پیمبران را حمل بسحر کردند بعذاب گرفتیم همین طور مجازات میکنیم جماعت گنهکاران را زیرا عمل ستمکاران است که هلاکتشان را ایجاب مینماید چون بمقتضای عدل الهی بایستی مجازات مطابق عمل باشد وقتی سبب عذاب که ظلم و تعدی باشد پدید گردید هلاکت نیز عقب آن میرسد، و شاید مقصود تهدید کفار و مشرکین اهل مکه باشد.

ثُمَّ جَعَلناکُم خَلائِفَ فِی الأَرضِ مِن بَعدِهِم لِنَنظُرَ کَیفَ تَعمَلُونَ ظاهرا (کم) در (جعلناکم) خطاب بجماعتی است که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر آنها مبعوث گردیده که بآنها خاطر نشان میکند که شما را در زمین خلیفه‌ها و جانشین گذشته‌گان از آنهائیکه بعذاب هلاک گردیدند قرار دادیم تا اینکه ببینیم عمل شما چگونه است از خیر و شرّ و مطابق عملتان شما را جزاء و پاداش دهیم.

گویند (کیف) معمول (تعملون) است یعنی (تعملون) در کیف عمل نموده زیرا که استفهام حاجب است که ما قبل در او عمل کند و معنی آیه چنین میشود تا اینکه نظر کنیم چگونگی عمل کردن شما را.

در مجمع گفته ذکر (لننظر) برای اینکه است که دلالت کند بر اینکه معامله حق تعالی با بنده‌گان چون معامله مخبری است که عالم بشیئی نباشد تا اینکه او را مجازات دهد بر وفق آنچه ظاهر شود از او نه بر آنچه در علم ازلی دانسته اینکه طور میکند برای اینکه عدل ظاهر گردد و اطلاق نظر بر معنی حقیقی بر

صفحه : ۱۳۸

حق تعالی روا نیست زیرا که نظر یا بمعنی تفکر است که صدور آن از قلب است و یا بمعنی عین است یعنی گردانیدن حدقه و نسبت هیچکدام از اینکه دو معنی بر خدا روا نیست چه نظر برای طلب رؤیت باشد یا غیر اینکه الفاظ بر حق تعالی اطلاق نمیشود مگر بطور مجاز و اتساع و مقصود لازم آن است خلاصه بیان طبرسی بپایان رسید.

صفحه : ۱۳۹

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۵ تا ۲۱]

اشاره

وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرجُونَ لِقاءَنَا ائتِ بِقُرآنٍ غَیرِ هـذا أَو بَدِّلهُ قُل ما یَکُونُ لِی أَن أُبَدِّلَهُ مِن تِلقاءِ نَفسِی إِن أَتَّبِعُ إِلّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِن عَصَیتُ رَبِّی عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ (۱۵) قُل لَو شاءَ اللّهُ ما تَلَوتُهُ عَلَیکُم وَ لا أَدراکُم بِهِ فَقَد لَبِثتُ فِیکُم عُمُراً مِن قَبلِهِ أَ فَلا تَعقِلُونَ (۱۶) فَمَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَو کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفلِحُ المُجرِمُونَ (۱۷) وَ یَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَضُرُّهُم وَ لا یَنفَعُهُم وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ قُل أَ تُنَبِّئُونَ اللّهَ بِما لا یَعلَمُ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرضِ سُبحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشرِکُونَ (۱۸) وَ ما کانَ النّاسُ إِلّا أُمَّةً واحِدَةً فَاختَلَفُوا وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقَت مِن رَبِّکَ لَقُضِیَ بَینَهُم فِیما فِیهِ یَختَلِفُونَ (۱۹)
وَ یَقُولُونَ لَو لا أُنزِلَ عَلَیهِ آیَةٌ مِن رَبِّهِ فَقُل إِنَّمَا الغَیبُ لِلّهِ فَانتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُم مِنَ المُنتَظِرِینَ (۲۰) وَ إِذا أَذَقنَا النّاسَ رَحمَةً مِن بَعدِ ضَرّاءَ مَسَّتهُم إِذا لَهُم مَکرٌ فِی آیاتِنا قُلِ اللّهُ أَسرَعُ مَکراً إِنَّ رُسُلَنا یَکتُبُونَ ما تَمکُرُونَ (۲۱)

صفحه : ۱۴۰

[ترجمه]

چون بر مشرکین آیات ما خوانده شود (قرآن) در حالیکه واضح و روشن است آنهائیکه امید بملاقات ما ندارند گفتند برای ما غیر از اینکه قرآن بیاور یا اینکه قرآن را بغیر آن تبدیل گردان ای رسول بآنها بگو مرا نرسد که از پیش خود آنرا تبدیل نمایم پیروی نمیکنم مگر آنچه را که بمن وحی گردد همانا من اگر نافرمانی کنم پروردگارم را از عذاب روز بزرگ میترسم [۱۵]
بگو اگر خدا نمیخواست من قرآن را بر شما تلاوت نمیکردم و خدا شما را بقرآن دانا نمیگردانید من قبلا پیش از نزول قرآن زمان طولانی بین شما مکث کرده‌ام آیا چرا شما تعقل نمیکنید [۱۶]
کی است ظالم‌تر از کسیکه بر خدا افتراء زند یا آیات خدا را تکذیب کند بدرستیکه گنهکاران رستگار نمیگردند [۱۷]
(مشرکین) بغیر خدا پرستش میکنند چیزی را که نه بآنها ضرر میزند و نه نفع می‌بخشد و میگویند اینکه بتها نزد خدا شفعاء مایند ای رسول بآنها بگو آیا خدا را خبردار میکنید بچیزیکه در آسمانها و زمین علم بآن ندارد (یعنی نیست) منزه و بلند مرتبه‌تر است خدای تعالی از آنچه برای او شریک قرار میدهند [۱۸]
و مردم یک طائفه بیش نبودند پس اختلاف کردند (یعنی فرقه فرقه) شدند و اگر نبود کلمه (یعنی آن حکم ازلی) که از طرف پروردگار تو سبقت گرفته همانا بین آنها در آنچه اختلاف میکردند حکم میشد [۱۹]
کفار میگویند چرا بر رسول از نزد پروردگارش معجزه‌ئی نازل نگردید در پاسخ بگو همانا دانای غیب خدا است شما منتظر (عذاب) باشید من هم منتظر (مظفریت) میباشم [۲۰]
و چون مردمان را رحمتی بچشانیم پس از محنتی که بآنها رسیده در آن هنگام برای آنان مکری است که در آیات ما میکنند بگو سیاست الهی سریع‌تر است همانا رسل ما آنچه مکر میکنید مینویسند [۲۱]

صفحه : ۱۴۱

(توضیح آیات)

وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرجُونَ لِقاءَنَا ائتِ بِقُرآنٍ غَیرِ هـذا أَو بَدِّلهُ نصب (بینات) برای حال است، آیه از خباثت و

لجاجت مشرکین و کافرین خبر میدهد که اینها وقتی آیات ما یعنی آیات معجزه نمای قرآن را در حالیکه واضح و روشن است و معجزه بودنش برای آنها معلوم است برای آنها خوانده میشود آنهائیکه امید بلقاء رحمت ما و دار جزاء ندارند چون نتوانند ایراد دیگری بقرآن وارد بیاورند زیرا که میدانستند آیات قرآن از مرتبه فهم آنها خارج است آنها برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میگفتند قرآن دیگری بیاور یا آنرا تبدیل کن بقرآن دیگر.

شاید از باب توبیخ و سرزنش میخواستند بگویند تو که میتوانی اینکه آیات را از پیش خود بگوئی قرآن دیگری نظیر اینکه قرآن بیاور یا آیات آنرا تبدیل نما بآیات دیگر، و بقولی آنها که چنین میگفتند مشرکین و بت پرستان بودند که آنها اعمال ناشایسته‌ئی داشتند مخالف آیات و غرض آنها اینکه بود که اگر آیات دیگری بیاوری که مخالف عملیات ما نباشد ما ایمان میآوریم.

قُل ما یَکُونُ لِی أن أُبَدِّلَهُ مِن تِلقاءِ نَفسِی إن أَتَّبِعُ إلّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إن عَصَیتُ رَبِّی عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ آیه در مقام پاسخ گفتار مشرکین و کفار خطاب برسول خود نموده که باینها بگو من چنین قدرتی ندارم که بدلخواه خود قرآن بیاورم یا اینکه اینکه آیات را بآیات دیگری تبدیل نمایم یا بدلخواه شما آیاتی از خود انشاء نمایم که مطابق رویه و عمل شما باشد من رسول پروردگارم و مطیع امر اویم هر طوری که مأمور گردم و بطریق وحی آیاتی بر من فرود آورد بشما تذکر میدهم من بیش از اینکه وظیفه‌ئی ندارم و چگونه توانم مخالفت امر حق تعالی را بنمایم در

صفحه : ۱۴۲

حالیکه از عذاب روز بزرگ قیامت ترسناکم.

آری حضرتش اوضاع بزرگ قیامت را بقلب شاید معاینه و مشاهده مینمود اینکه بود که با آن مقام عظمت از طریق بندگی با اینکه در باره او فرموده (وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی) سوره و النجم آیه ۳ و ۴، با اینکه حال نظر ببزرگی مطلب که از پیش خود بدون وحی آیه‌ئی انشاء نماید اظهار خوف مینماید.

ظاهرا آیه ارشاد بدو مطلب است یکی میخواهد بآن ملحدین تذکر دهد که شما گمان نکنید قرآن را من ساختگی کرده‌ام و از پیش خود آورده و بخدا نسبت میدهم من چنین قدرتی ندارم، و دیگر شاید در مقام تهدید کافرین حضرتش میخواهد بآنها بفهماند که در قیامت عذاب شخص گنهکار در آنروز بسیار عظیم و ناگوار است قدری بخود آئید و پیرامون چنین سخنان نگردید.

قُل لَو شاءَ اللّهُ ما تَلَوتُهُ عَلَیکُم وَ لا أَدراکُم بِهِ فَقَد لَبِثتُ فِیکُم عُمُراً مِن قَبلِهِ أَ فَلا تَعقِلُونَ آیه ارشاد بحکم عقل است و خلاصه مطلب چنین است که شما رجوع بعقل و دانش خودتان کنید و میدانید من سالهائی قبل از بعثت نزد شما بودم و مرا بخوبی میشناختید با خود فکر کنید آیا اینکه آیات کار من است و از عهده من بر میآید که چنین آیاتی از خود انشاء نمایم هرگز چنین نیست آیا نمیدانید که اگر خدا میخواست من اینکه آیات را بر شما تلاوت نمیکردم و نیز خدا شما را دانا بفهم قرآن نمیگردانید (أَ فَلا تَعقِلُونَ) باستفهام انکاری بمشرکین اعتراض مینماید که چرا تعقل نمیکنید و بدون فکر و تدبر بدلخواه خود ایراد میگیرید فَمَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَو کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفلِحُ المُجرِمُونَ آیه تأکید آیه بالا است و شاید اشاره باین باشد که اگر شما رجوع بعقلتان کنید چنین نسبت ناروائی را بمن نمیدهید که من چنین باشم که از پیش خود آیات قرآن را ساختگی کرده باشم و نسبت بخدا دهم کی است ظالم‌تر و ستمکارتر

صفحه : ۱۴۳

از کسیکه بخدا دروغ ببندد یا آیات خدا را تکذیب نماید همانا محققا گنهکاران رستگار نمیگردند.

وَ یَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَضُرُّهُم وَ لا یَنفَعُهُم وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ پس از نقل سخنان رکیک مشرکین در بیان عمل

آنان فرموده که آنها عبادت میکننـد بغیر خدا آنچه را که نه در پرسـتش نمودن آنها نفعی بحالشان دارد و نه در عبادت نکردن آنها ضرری عایدشان میگردد و چنانچه در جای دیگر گفته شد وقتی از آنها سؤال میشد برای چه اینها را پرسـتش مینمائید میگفتند چون ما چنان لیاقتی نـداریم که مستقیما راهی بسوی خـدا پیـدا نمائیم اینها شـفیع ما میباشـند نزد خدا زیرا که اینها نزد خدا مقام و منزلتی دارند ما هم بعبادت اینها بخدا نزدیک میگردیم عقیده سخیف آنها چنین بود با اینکه هیچ دلیلی بر اثبات مدعای خود نداشتند.

قُـل أَ تُنَبِّئُون‌َ اللّه‌َ بِمـا لا-یَعلَم‌ُ فِی السَّماوات‌ِ وَ لا فِی الأَرض‌ِ سُـبحانَه‌ُ وَ تَعالی عَمّا یُشـرِکُون‌َ ترجمه تحت اللفظی آیه اینکه است که ای رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بطور تحکم و سرزنش باین مشرکین بگو آیا خدا را بچیزی که در آسمانها و زمین علم بآن ندارد خبردار میکنید منزه و بلند مرتبه‌تر است از آنچه بر او شـریک قرار میدهید چون نمیشود حتّی بطور تحکم و سرزنش بمشرکین نسـبت بی‌علمی بخـدا داد زیرا آنچه در آسـمانها و زمین و آنچه در سـینه‌های مردم است خواه حقیقت و واقع باشد و خواه موهوم و خیال هر چه باشد خدا عالم بر او است اینکه است که در توجیه آیه ممکن است گفته شود شاید مقصود از عدم علم خدای تعالی به اله مشرکین نفی موضوع علم باشد زیرا که علم بامر وجودی تعلق میگیرد نه بامر عدمی و شریک خدا ممتنع الوجود است و در اینجا نفی علم از خود بلحاظ نفی موضوع است یعنی چون در هیچ عالمی شریکی برای خدا نیست اینکه است که

صفحه : ۱۴۴

علم باو نـدارد اگر در الوهیت یا در تـدبیر امور عالم که مشـرکین نسبت بموضوع بتهایشان میدهنـد بگمان اینکه اینها تمثال مدبرین عالمنـد و بـاین لحـاظ بتهـائی میساختنـد شبیه آنهـا و در مهماتشان از آنها که جمادی بیش نبودنـد حاجت میطلبیدنـد امکانی تصور داشت خدا عالم بآن بود.

وَ مـا کان‌َ النّاس‌ُ إِلّا أُمَّهً واحِـدَهً فَاختَلَفُوا خـدای تعالی در اینکه آیه خبر میدهـد که اول تمام مردم بر یک ملّت بودنـد یعنی بر فطرت توحیـد قوله تعالی در سوره روم آیه ۲۹ (فِطرَت‌َ اللّه‌ِ الَّتِی فَطَرَ النّاس‌َ عَلَیها) و مضـمون حدیث نبوی صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه است که فرموده

(کل مولود یولد علی الفطرهٔ فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه)

گوینـد از زمان آدم تا وقتی که قابیل هابیل را کشت مردم بر یک طریقه بوده یا بعـد از طوفان نوح ع مردم چنین بودند و بعد از آن بین مردم اختلاف پدید گردید بعضی کافر شدند و بعضی بر ایمان باقی ماندند، از إبن عباس روایت شده که بین آدم و نوح علیهما السّـلام ده قرن فاصـله بوده و بین آنها اختلاف واقع نشـد تا بعد از طوفان نوح که مردم فرقه فرقه گردیدند و هر یک دینی و رویه‌ئی اختیـار نمودنـد، و بقولی مقصود اتحـاد آنهـا است در عـالم ذر که همه بیـک منوال بودنـد و نظر بهمین معنی دارد عارف رومی که گفته:

متحد بودیم و یک گوهر همه بی‌سر و بی‌پا بدیم آن سر همه

یک گوهر بودیم همچون آفتاب بی کره بودیم و صافی همچو آب

اشاره باتحاد روح و نشاه ذر است.

وَ لَو لا کَلِمَهٌ سَبَقَت مِن رَبِّک‌َ لَقُضِی‌َ بَینَهُم فِیما فِیه‌ِ یَختَلِفُون‌َ در حدیث قدسی فرموده

(سبقت رحمتی غضبی)

یعنی رحمت من بر غضـبم پیشـی گرفته، شایـد در اینجا اشاره باین باشـد که اگر نبود آن حکم سابق که گنهکاران را در دنیا مهلت

بدهيم و پاداش اعمال آنها را بقيامت اندازيم همانا در همين دنيا در آنچه اختلاف كرده‌اند بين آنها حكم ميكرديم و هر كسى را بپاداش

صفحه : ۱۴۵

اعمالش ميرسانيديم تا اينكه اختلاف از بين آنان برطرف گردد لكن حكمت الهى شايد نظر بنظام عالم باشد كه بايد مردم در رأى و سليقه و عمل مختلف باشند آنها را بحال خود گذاريم كه در سراى ديگر روى ميزان عدل بين آنها حكم صادر گردد وَ يَقُولُونَ لَو لا أُنزِلَ عَلَيهِ آيَةٌ مِن رَبِّهِ فَقُل إِنَّمَا الغَيبُ لِلّهِ فَانتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُم مِنَ المُنتَظِرِينَ مقول قول كافرين و مشركين است كه آنها از روى تحكم و جزاف گوئى ميگفتند چرا معجزه يا علامتى يا آيه‌ئى غير از اينكه آيات و اعجاز ديگر بر محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نازل نگرديد شايد مقصودشان اينكه بوده چرا معجزه‌ئى كه ما را ملجأ گرداند بر او نازل نگرديده پس برسولش امر ميفرمايد كه باينها بگو من عالم بغيب و حكمت الهى نيستم غيب مخصوص بخدا است شما انتظار ببريد شايد آيتى بيايد كه شما را ملجأ نمايد و من هم همين طور با شما منتظرم.

وَ إِذا أَذَقنَا النّاسَ رَحمَةً مِن بَعدِ ضَرّاءَ مَسَّتهُم إِذا لَهُم مَكرٌ فِي آياتِنا قُلِ اللّهُ أَسرَعُ مَكراً إِنَّ رُسُلَنا يَكتُبُونَ ما تَمكُرُونَ خداى متعال در اينكه آيه از حال كفار خبر ميدهد (النّاس) عموم دارد لكن بقرينه (إِذا لَهُم مَكرٌ فِي آياتِنا) مخصوص بكفار است يعنى كفار چنينند كه پس از آنكه سختى‌هائى از قحطى و تنگى و فقر و مرض بآنها اصابت نموده رحمتى يعنى نعمتى بآنها چشانيديم كه از غم برهند (إِذا لَهُم مَكرٌ فِي آياتِنا) اذا، فجائيه است و جواب (اذا) ى اول است كه پس از جمله فعليه ميآيد زيرا كه (اذا) اول ظرف است و ظرف عامل ميخواهد و عامل در او جواب او است و بايد عامل يا فعل باشد يا چيزيكه مأخوذ از فعل است.

(ابو الفتوح) شايد مقصود اينكه باشد كه پس از اينكه همه نعمتيكه بآنها عطاء نموديم آنها در آيات ما مكر نمودند و به پيمبر ما طعنه زدند و ايرادات بى‌مورد گرفتند اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بآنها بگو خدا سريع‌تر جزاء مكر شما را ميدهد زيرا كه رسولان يعنى كرام الكاتبين تمام اعمال و گفتار شما را مينويسند و در قيامت بشما

صفحه : ۱۴۶

ارائه ميدهند از مقاتل نقل شده كه مكر آنها اينكه بود كه وقتى باران ميآمد ميگفتند (سقينا بنو كذا) فلان ستاره ما را آب داد و نسبت بستاره ميدادند.

[سوره يونس (۱۰): آيات ۲۲ تا ۲۷]

اشاره

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُم فِي البَرِّ وَ البَحرِ حَتّى إِذا كُنتُم فِي الفُلكِ وَ جَرَينَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِها جاءَتها رِيحٌ عاصِفٌ وَ جاءَهُمُ المَوجُ مِن كُلِّ مَكانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم أُحِيطَ بِهِم دَعَوُا اللّهَ مُخلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أَنجَيتَنا مِن هذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّاكِرِينَ (۲۲) فَلَمّا أَنجاهُم إِذا هُم يَبغُونَ فِي الأَرضِ بِغَيرِ الحَقِّ يا أَيُّهَا النّاسُ إِنَّما بَغيُكُم عَلى أَنفُسِكُم مَتاعَ الحَياةِ الدُّنيا ثُمَّ إِلَينا مَرجِعُكُم فَنُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم تَعمَلُونَ (۲۳) إِنَّما مَثَلُ الحَياةِ الدُّنيا كَماءٍ أَنزَلناهُ مِنَ السَّماءِ فَاختَلَطَ بِهِ نَباتُ الأَرضِ مِمّا يَأكُلُ النّاسُ وَ الأَنعامُ حَتّى إِذا أَخَذَتِ الأَرضُ زُخرُفَها وَ ازَّيَّنَت وَ ظَنَّ أَهلُها أَنَّهُم قادِرُونَ عَلَيها أَتاها أَمرُنا لَيلاً أَو نَهاراً فَجَعَلناها حَصِيداً كَأَن لَم تَغنَ بِالأَمسِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الآياتِ لِقَومٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴) وَ اللّهُ يَدعُوا إِلى دارِ السَّلامِ وَ يَهدِي مَن يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ (۲۵) لِلَّذِينَ أَحسَنُوا الحُسنى وَ زِيادَةٌ وَ لا يَرهَقُ

وُجُوهَهُم قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ هُم فِيها خالِدُونَ (۲۶)
وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثلِها وَ تَرهَقُهُم ذِلَّةٌ ما لَهُم مِنَ اللّهِ مِن عاصِمٍ كَأَنَّما أُغشِيَت وُجُوهُهُم قِطَعاً مِنَ اللَّيلِ مُظلِماً أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِيها خالِدُونَ (۲۷)

صفحه : ۱۴۷

[ترجمه]

خدا آنکسی است که شما را در بیابان و دریا سیر میدهد تا چون شما در کشتی میباشید و کشتی بباد پاکیزه (یعنی باد ملایم) در دریا جریان دارد و بآن خوشحالند باد تندی میوزد و از هر طرف موج دریا بآنها احاطه میکند و گمان میکنند که بلاء آنها را فرو گرفته است آنوقت خدا را میخوانند در حالیکه در دین خالص گردیده‌اند و میگویند اگر ما را از اینکه ورطه و خطر نجات دادی ما البته میباشیم از شکر کنندگان [۲۲]

پس از آنکه آنها را نجات دادیم در اینکه هنگام در زمین بدون حق طغیان میکنند ای افراد بشر بدانید که ضرر طغیان شما عاید خودتان میگردد یک تمتعی از دنیا میبرید پس از آن بازگشت شما بسوی ما است پس شما را بآنچه کرده‌اید خبردار میکنیم [۲۳]

همانا مثل حیات دنیا مانند آبی است که از آسمان فرود آید و با نباتات زمین مخلوط گردد و انواع مختلف زمین از آنچه انسان و چهار پایان تغذیه کنند بروید تا اینکه زمین از خرمی و سبزی زینت یابد و اهل آن بگمان خود را قادر و متصرف در آن پندارند تا اینکه شب یا روز فرمان ما میرسد پس گردانیدیم آن مزروعات را شبیه درو شده که گویا دیروز هیچ نبوده اینکه چنین ما آیات را تفصیل میدهیم برای جماعتیکه تفکر میکنند (۲۴)

و خدا شما را میخواند بسر منزل سعادت و هر کسی را که بخواهد هدایت مینماید بسوی راه مستقیم [۲۵]

برای کسانی که

صفحه : ۱۴۸

نیکوئی کردند نیکوئی است با زیادتر و هرگز بر رخسارشان گرد خجلت و ذلت ننشیند اینهایند یاران بهشت و در آن جاویدانند [۲۶]

و آنهائیکه مرتکب اعمال بد شدند پاداش اعمال بد بمثل آن است و بخاری و ذلت میافتند نیست آنها را از عذاب خدا هیچ نگاهدارنده‌ئی و گویا قطعه‌ئی از شب تاریک روهای آنها را پوشانیده آنها یاران آتشند و در آن جاویدانند [۲۷]

.

صفحه : ۱۴۹

(توضیح آیات)

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُم فِي البَرِّ وَ البَحرِ حَتّى إِذا كُنتُم فِي الفُلكِ وَ جَرَينَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِها جاءَتها رِيحٌ عاصِفٌ وَ جاءَهُمُ المَوجُ مِن كُلِّ مَكانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم أُحِيطَ بِهِم آیه در مقام تفضلاتی است که ببشر کرامت نموده و نظر بناسپاسی جماعت کافرین بآنها تذکر

میدهد و یادآوری مینماید که خدا و آله عالم آنکسی است که تمام امور بدست قدرت او اجراء میگردد و او آنکسی است که شما را در برّ و بحر در بیابانها بتوسط اسب و قاطر و خر یا ماشین و طیاره و دریاها بتوسط کشتی سیر میدهد و ناسپاسی شما چنین است که وقتی باد ملایم وزید بآن مطمئن و دل شاد شدید، در (و جرین بهم) تا آخر آیه از خطاب بغیب آمده، یعنی اول بطور خطاب است بحاضرین که شاید مقصود کفار مکه بودند که از (یسیرکم) استفاده میشود بغیبت آمده چنانچه از ضمیر (بهم) معلوم میشود که گویا آیه تذکری است برای حاضرین با حکایت حال آنها که شما مردم چنینید که هرگاه پس از آرامش کشتی و فرحتان (جاءتها) جواب اذا است باد تندی بوزد و از هر طرفی موجی بحرکت آید و گمان کنند بلاء بآنان احاطه نموده.

دَعَوُا اللّه مُخلِصِینَ لَه الدِّینَ لَئِن أَنجَیتَنا مِن هـذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرِینَ خلاصه آیه حال عموم افراد بشر را حکایت میکند که اکثر مردم چنینند که وقتی بلائی و آفتی بآنها اصابت مینماید و از همه جا مأیوس میگردند آنوقت بآن فطرت توحیدی که در روح و حقیقت آنها گذارده شده خدا را بطور خلوص میخوانند و دین را برای او خالص میگردانند و میگویند اگر حق تعالی ما را از اینکه ورطه نجات داد (بنون ثقیله) و لام تأکید گویند میباشیم البته از شاکرین فَلَمّا أَنجاهُم إِذا هُم یَبغُونَ فِی الأَرضِ بِغَیرِ الحَقِّ تتمه حکایت حال کافرین و مشرکین است که اینها وقتی از آفات و غرق نجات

صفحه : ۱۵۰

یافتند گرفتاری خود را فراموش میکنند و بدون حق در زمین فساد و طغیان مینمایند.

یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّما بَغیُکُم عَلی أَنفُسِکُم مَتاعَ الحَیاةِ الدُّنیا ثُمَّ إِلَینا مَرجِعُکُم فَنُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ گفته‌اند (مَتاعَ الحَیاةِ الدُّنیا) دو طور قرائت شده، حفص از عاصم که یکی از قراء است بفتح عین (متاع) قرائت نموده و در معنی (تتمتعون) متاع الحیوة الدنیا و غیر او برفع قرائت کرده و آن خبر مبتداء محذوف میشود خلاصه در اینکه آیه حق تعالی از راه لطف بعموم افراد بشر خطاب نموده و بآنها تذکر میدهد که بدانید هر اندازه در زمین طغیان و سرکشی بنمائید برای استفاده متاع چند روزه بی‌مقدار دنیا است و بالاخره بازگشت بسوی ما مینمائید شاید اشاره است به اینکه که در قیامت در دادگاه الهی پای میزان حساب حاضر میگردید و شما را آگاه مینمائیم بآنچه عمل نموده‌اید.

إِنَّما مَثَلُ الحَیاةِ الدُّنیا کَماءٍ أَنزَلناهُ مِنَ السَّماءِ فَاختَلَطَ بِهِ نَباتُ الأَرضِ الخ معنی آیه واضح است و ترجمه هم شده و تفصیل همان آیات بالا است و در مقام توضیح قوله تعالی (مَتاعَ الحَیاةِ الدُّنیا) است که زندگانی دنیا را یک متاع اندک ناچیز زود گذری بحساب آورده و تشبیه نموده بآبی که از آسمان بریزد بر نباتات و گیاهها تا اینکه زمین سبز و خرّم گردد و زینت یابد و بمحصولات آراسته گردید و مردم و چهارپایان از نباتات بخورند و اهل آن یعنی مالکین گمان میکنند که (قادرین علیها) که موقع درو منافعی عاید آنها میگردد (أَتاها أَمرُنا لَیلًا أَو نَهاراً) ناگاه در شبی یا روزی امر ما یعنی حکم ما بر نابودی آن جاری میگردد (فَجَعَلناها حَصِیداً) ما آنرا چنان تباه میگردانیم مثل زراعت درو شده و فانی گردیده بطوریکه گویا در روز پیش اصلا نبوده.

کَذلِکَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ اینکه چنین ما آیات را بیان میکنیم و تفصیل میدهیم برای جماعتی که قوه

صفحه : ۱۵۱

فکرشان را بکار بیندازند و در زندگانی دنیا فکر کنند تا اینکه متذکر گردند که زندگانی دنیا در حد ذاتش هیچ ارزشی ندارد و چنانچه مشاهده میشود علی الدوام در تغییر و تبدیل است حیاتش محفوف بمرگ، سلامتیش پیوند بمرض، خوشی خیالی آن عین غم و گرفتاری علی الدوام مرگ در پی او است، باید دانست که حیات دنیوی بشر برای سعادت اخروی است و انسان عاقل در اینکه دنیای فانی زود گذر حیات باقی و حظوظات دائمی را تحصیل مینماید.

وَ اللّهُ یَدعُوا إِلی دارِ السَّلامِ وَ یَهدِی مَن یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ پس از آنکه ذات متعال حیات دنیا را تشبیه نموده بآب باران و آثار آن و در تفسیر کاشفی اقوال و اشعاری در وجه مشابهت حیات دنیا بآب باران نقل شده بندگانش را دعوت مینماید بدار السّلام یعنی منزل سلامتی، بهشت موعود را دار السّلام نامند برای اینکه اهل آن از هر آفتی و بلائی و از مرگ و فناء و مرض و امثال آن محفوظند.

گویند فرق است بین دعاء و نداء مخصوص است بلفظ و دعاء اعم است از لفظ و اشاره و غیر آن، و دیگر نداء مخصوص است بجهر یعنی صدای بلند، لکن دعاء اینکه طور نیست آهسته باشد یا بلند بلکه درخواست بدل باشد یا بزبان و دعای خدای تعالی دو قسم است تکوینی و تشریعی، تکوینی آن ایجاد چیزی است که برای چیز دیگری اراده کرده که گویا میخواند او را بسوی چیزی که اراده کرده قوله تعالی (یَومَ یَدعُوکُم فَتَستَجِیبُونَ بِحَمدِهِ) سوره اسری آیه ۵۲ یعنی شما را برای حیات اخروی میخواند (فتستجیبون بقبولها).

و تشریعی و آن تکلیف مردم است بآنچه از دین اراده دارد بلسان آیاته و دعاء از عبد طلب رحمت و عنایت است بسوی خودش به اینکه که قرار دهد خود را در مقام عبودیت و مملوکیت اینکه است که در حقیقت دعاء عبادت است زیرا که عبد خود را در مقام مملوکیت و اتصال بمولی و ذلت قرار داده. [تفسیر المیزان] و شاید بهمین نظر اشاره دارد قوله تعالی (إِنَّ الَّذِینَ یَستَکبِرُونَ عَن عِبادَتِی

صفحه : ۱۵۲

سَیَدخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ) و قوله تعالی (قُل ما یَعبَؤُا بِکُم رَبِّی لَو لا دُعاؤُکُم) سوره فرقان آیه ۷۷.

راغب گفته اصل در معنی سلام عاری بودن از آفات ظاهره و باطنه است و در تمام مشتقاتش بهمین معنی برمیگردد، و سلامت و امن در معنی بهم نزدیکند مثل رضاع و رضاعه، و ظاهر اینکه است که سلام و امن یکی است و فرق بین آن دو اینکه است که در معنی سلام امن مأخوذ است و امن آن سلامتی است که اضافه شده بچیزی که از آن سالم ماند مثل اینکه گفته میشود هو فی سلام یعنی سلامت است و او از فلان چیز در امان است.

لِلَّذِینَ أَحسَنُوا الحُسنی وَ زِیادَةٌ وَ لا یَرهَقُ وُجُوهَهُم قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ هُم فِیها خالِدُونَ (الحسنی) مؤنث احسن است و ظاهرا مقصود ثواب بهتر است و شاید مقصود از زیاده زیادتری از استحقاق است یعنی کسانیکه عمل نیک کردند بر اجر آنها تفضلا میافزائیم چنانچه در سوره انعام آیه ۱۶۰ فرموده (مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ أَمثالِها) کسیکه عمل نیکی نموده ده برابر باو اجر میدهیم و گویا آن زیادتی را حق برای عامل بشمار آورده در قوله تعالی (فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم).

(رهق) بفتحتین بمعنی فرو رفتن بقهر و غلبه است و (قتر) بمعنی گرد و غبار یا چیزی است شبیه دود که صورت انسان را فرو میگیرد رویش سیاه میشود یعنی در قیامت پاداش نیکوکاران را زیادتر عملشان میدهیم و رویهای آنها سیاه و گرفته نمیشود و آنها اهل بهشت و در بهشت جاویدانند، آیه در مقابل آیه بعد است که در وصف گنهکاران فرموده.

وَ الَّذِینَ کَسَبُوا السَّیِّئاتِ جَزاءُ سَیِّئَةٍ بِمِثلِها وَ تَرهَقُهُم ذِلَّةٌ ما لَهُم مِنَ اللّهِ مِن عاصِمٍ کَأَنَّما أُغشِیَت وُجُوهُهُم قِطَعاً مِنَ اللَّیلِ مُظلِماً در مقابل نیکوکاران گنهکاران را در قیامت وارد میگردانند با اوصافی چند

صفحه : ۱۵۳

۱- پاداش و جزاء داده میشوند بمثل اعمال بدی که کرده‌اند نه زیادتر و نه کمتر زیرا که پاداش آنها از روی عدل الهی است و بقدر عمل آنها جزاء داده میشوند (جزاء وفاقا) ۲- آنها را خواری و رسوائی فرا میگیرد. ۳- هیچ کس نتواند از آنها رفع عذاب کند. ۴-

گويا صورتهاى آنها را پاره‌ئى از شب تاريك فرا گرفته.

اشاره به اينكه بتهائى را كه پرستش ميكردند بگمان اينكه شفيع آنها باشند پناه دهنده از عذاب آنها نيستند آنان اهل آتشند و آتش منزلگاه آنها است و در آن جاويدانند.

صفحه : ۱۵۴

[سوره يونس (۱۰): آيات ۲۸ تا ۴۰]

اشاره

وَ يَومَ نَحشُرُهُم جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشرَكُوا مَكانَكُم أَنتُم وَ شُرَكاؤُكُم فَزَيَّلنا بَينَهُم وَ قالَ شُرَكاؤُهُم ما كُنتُم إِيّانا تَعبُدُونَ (۲۸) فَكَفى بِاللّهِ شَهِيداً بَينَنا وَ بَينَكُم إِن كُنّا عَن عِبادَتِكُم لَغافِلِينَ (۲۹) هُنالِكَ تَبلُوا كُلُّ نَفسٍ ما أَسلَفَت وَ رُدُّوا إِلَى اللّهِ مَولاهُمُ الحَقِّ وَ ضَلَّ عَنهُم ما كانُوا يَفتَرُونَ (۳۰) قُل مَن يَرزُقُكُم مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ أَمَّن يَملِكُ السَّمعَ وَ الأَبصارَ وَ مَن يُخرِجُ الحَيَّ مِنَ المَيِّتِ وَ يُخرِجُ المَيِّتَ مِنَ الحَيِّ وَ مَن يُدَبِّرُ الأَمرَ فَسَيَقُولُونَ اللّهُ فَقُل أَ فَلا تَتَّقُونَ (۳۱) فَذلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمُ الحَقُّ فَما ذا بَعدَ الحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ فَأَنّى تُصرَفُونَ (۳۲) كَذلِكَ حَقَّت كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُم لا يُؤمِنُونَ (۳۳) قُل هَل مِن شُرَكائِكُم مَن يَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللّهُ يَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنّى تُؤفَكُونَ (۳۴) قُل هَل مِن شُرَكائِكُم مَن يَهدِي إِلَى الحَقِّ قُلِ اللّهُ يَهدِي لِلحَقِّ أَ فَمَن يَهدِي إِلَى الحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لا يَهِدِّي إِلاّ أَن يُهدى فَما لَكُم كَيفَ تَحكُمُونَ (۳۵) وَ ما يَتَّبِعُ أَكثَرُهُم إِلاّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغنِي مِنَ الحَقِّ شَيئاً إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِما يَفعَلُونَ (۳۶) وَ ما كانَ هذَا القُرآنُ أَن يُفتَرى مِن دُونِ اللّهِ وَ لكِن تَصدِيقَ الَّذِي بَينَ يَدَيهِ وَ تَفصِيلَ الكِتابِ لا رَيبَ فِيهِ مِن رَبِّ العالَمِينَ (۳۷) أَم يَقُولُونَ افتَراهُ قُل فَأتُوا بِسُورَةٍ مِثلِهِ وَ ادعُوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُم صادِقِينَ (۳۸) بَل كَذَّبُوا بِما لَم يُحِيطُوا بِعِلمِهِ وَ لَمّا يَأتِهِم تَأوِيلُهُ كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم فَانظُر كَيفَ كانَ عاقِبَةُ الظّالِمِينَ (۳۹) وَ مِنهُم مَن يُؤمِنُ بِهِ وَ مِنهُم مَن لا يُؤمِنُ بِهِ وَ رَبُّكَ أَعلَمُ بِالمُفسِدِينَ (۴۰)

صفحه : ۱۵۵

[ترجمه آيات]

[ترجمه]

و متذكر شو يا بترسيد روزى را كه محشور كنيم جميع خلائق را پس ميگوئيم بآنهائيكه شرك آوردند كه شما با شركاء خود در مكان خود باشيد سپس ميانشان جدائى افكنيم و شركاء آنها گويند شما ما را پرستش ننموديد [۲۸]

و خدا كافى است كه بين ما و شما گواه باشد كه همانا ما از عبادت شما از غافلين بوديم [۲۹]

در آن مقام هر نفسى مى‌يابد جزاى آنچه را كه پيش فرستاده و بسوى ثواب و عقاب حق تعالى كه مولاى آنها است بازگرديده شوند و از آنها گم گردد آنچه را كه افتراء ميزدند از شفاعت بتها [۳۰]

بگو كى است كه شما را از آسمان و زمين روزى ميدهد آيا كى است كه مالك گوش و چشم است و كى است كه زنده را از مرده بيرون ميآورد و مرده را از زنده خارج ميگرداند و كى است كه مدبر امور عالم است (پس از اينكه سؤالات) مشركين ميگويند خدا است بآنها بگو آيا چرا نمى‌ترسيد از عذاب چنين خدا [۳۱]

پس اینکه است خدا پروردگار شما و ثابت است پس بعد از حق و حقیقت چیست مگر گمراهی پس بکجا گردانیده میشوید [۳۲]
اینکه چنین کلمه پروردگار تو محقق گردید بر آنکسانیکه فاسق گردیدند که همانا آنها ایمان نخواهند آورد [۳۳]
(ای رسول

صفحه : ۱۵۶

بمشرکین) بگو آیا از شرکاء شما کسی هست که خلق را بیافریند و پس از مردن او را باز گرداند پس از راه راست کجا گردانیده میشوید [۳۴]

بگو از شرکاء شما کسی هست که شما را بسوی حق هدایت نماید بگو خدا است که راه نماینده بحق است آیا کسیکه راه نماینده بسوی حق است سزاوارتر است متابعت کرده شود یا آنکه راه نیابد مگر اینکه هدایت گردد پس چیست شما را و چگونه حکم میکنید [۳۵]

و بیشتر آنها متابعت نمیکنند مگر ظن و گمان را و همانا ظن و گمان بی‌نیاز نمیگرداند کسی را از علم بحقیقت که خدا بآنچه میکنند دانا است [۳۶]

و اینکه قرآن چنین نیست که بر خدا دروغ بافته شده باشد و لکن تصدیق است آنچیزی را که بین دو دست او است و تفصیل کتابی است که در آن شکی نیست که از جانب پروردگار عالمیان است [۳۷]

بلکه میگویند بخدا دروغ بسته‌ئی بگو سوره‌ئی مثل قرآن بیاورید و بغیر خدا بطلبید هر کسیرا که قدرت دارید اگر شما راست میگوئید (که اینکه قرآن افتراء و بافته گی است)

بلکه تکذیب کردند بچیزیکه علم آنها بدانش آن احاطه ندارد و تأویل و تفسیر آن هنوز بر ایشان نیامده همچنین آنهائیکه پیش از اینها بودند (کتابهای آسمانی را) تکذیب نمودند نظر کن و ببین چگونه بود عاقبت ستمکاران [۳۹]

و از اینها کسی است که بقرآن ایمان میآورد و کسی است که ایمان نمیآورد و پروردگار تو عالم‌تر است بفساد کنندگان
.

صفحه : ۱۵۷

(توضیح آیات)

وَ یَومَ نَحشُرُهُم جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشرَکُوا مَکانَکُم أَنتُم وَ شُرَکاؤُکُم فَزَیَّلنا بَینَهُم در اینکه آیه حق تعالی خبر میدهد و میکند حکایت حال مشرکین را در قیامت با شرکائی که بجای اله و مبدء عالم پرستش مینمودند و گمان میکردند که آنها شفعاء و یاوران آنهایند.

اینکه است که فرموده حال مشرکین چنین است روز قیامت که تمام افراد بشر را از مؤمن و مشرك و کافر در آنروز موعود با هم جمع میکنیم و بین مشرکین و شرکاء آنها جدائی میاندازیم و گوئیم هر کدام در جای خود بمانید آنوقت شرکاء یعنی آنچه را که از بت یا غیر بت در عبادت شریک خدا قرار داده بودند میگویند شما ما را پرستش نمیکردید بلکه هوای نفس خود را پرستش مینمودید قوله تعالی (أَ فَرَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ) فَکَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَینَنا وَ بَینَکُم إِن کُنّا عَن عِبادَتِکُم لَغافِلِینَ از ینابیع نقل میکنند که گفته پس از انکار بتها که اینها ما را عبادت نکردند بلکه هوای نفس خود را پرستش نمودند مشرکین ببتهای خود میگویند شما ما را بعبادت خودتان وادار نمودید، بتها گویند (فَکَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَینَنا وَ بَینَکُم) اینکه حکایت مشرکین و معبودان آنها است که

گویند کافی است برای ما که خدا گواهست بین ما و شما که ما از عبادت شما غافل بودیم و غفلت آنها یا برای عدم شعور مثل بتها یا از جهت عدم التفات بآنها مثل ملائکه یا مسیح است.

هُنالِکَ تَبلُوا کُلُّ نَفسٍ ما أَسلَفَت وَ رُدُّوا إِلَی اللّهِ مَولاهُمُ الحَقِّ وَ ضَلَّ عَنهُم ما کانُوا یَفتَرُونَ (تبلو) مأخوذ از (بلوی) است و در یکی از قرائات بدو (تا) خوانده شده مأخوذ از تلاوت، و (هنالک) اشاره بموقف روز حشر است که حقایق مکشوف

صفحه : ۱۵۸

میگردد و آنرو بلوی است که بر هر کسی آنچه در دنیا کرده از خوب یا بد بروی کشف میگردد و حقیقت اعمال بعیان مشاهده میشود و آن دعاوی و ارتباطات و ریاست و مرؤسیت که از موهومات و خیالات در دنیا بین اسباب و مسببات بنظر میآید تماما قطع میگردد (وَ رُدُّوا إِلَی اللّهِ) و تمام مردم وارد میشوند بثواب و عقاب حق تعالی و حقیقت امر ظاهر میگردد که مولائی نیست مگر او و تمام آلهه که مشرکین دل بآن بسته بودند و تمام دعاوی و علقه‌های طبیعی بین موجودات باطل میگردد آنوقت بر مؤمن و کافر و مشرک ظاهر میگردد که مولائی و دوستی و صاحب اختیاری نیست مگر حق تعالی و ولایت کلیه الهیه ظهور مینماید و اینکه برای غیر او تعالی نیست مگر فقر که همه فقیر الی اللّهاند (هُنالِکَ الوَلایَةُ لِلّهِ الحَقِّ) سوره کهف آیه ۴۴ و قوله تعالی در سوره مؤمن آیه ۱۶۱ (لِمَنِ المُلکُ الیَومَ لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ) آنوقت است که از مشرکین مفقود میگردد آنچه افتراء میزدند و بتها را در تدبیر عالم شریک خدا قرار میدادند.

قُل مَن یَرزُقُکُم مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ أَمَّن یَملِکُ السَّمعَ وَ الأَبصارَ وَ مَن یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَ یُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ وَ مَن یُدَبِّرُ الأَمرَ گویند (من) برای بیان است بر حذف مضاف یعنی کی است که شما را روزی میدهد، خطاب برسولش نموده که باین مشرکین و ملحدین بگو کی است که از آسمان بتوسط باران و از زمین بروئیدن گیاهها که بامر تکوینی و اراده او است شما را روزی میدهد آیا کی است که مالک گوش و چشم باشد و کی است که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون میآورد.

زنده از مرده شاید مقصود از مرده مواد مثل نطفه و دانه و عناصر باشد که انسان و حیوان را از آن بیرون میآورد و از حبوبات و هسته درخت و مزروعات را بیرون میآورد و تدبیر عالم بدست کیست.

فَسَیَقُولُونَ اللّهُ فَقُل أَ فَلا تَتَّقُونَ خدای متعال طریق جدل را تعلیم رسولش میکند که در مقام مجادله مشرکین

صفحه : ۱۵۹

را ملزم کن و باینها بگو اینکه امور بدست کی است وقتی اینکه طور از آنها سؤال نمودی نتوانند چیزی بگویند زیرا که میدانند بتها جمادند قدرت بر آفرینش ندارند مگر اینکه بزودی میگویند خدا چنین کرده وقتی آنها را ملزم گردانیدی و اقرار نمودند که آفریننده‌ئی جز خدا نیست آنوقت بآنها بگو وقتی شما میدانید که خالق عالم خدا است چرا از مخالفت امر او خودداری نمی‌نمائید آیا از سخط او نمی‌ترسید.

از که فَذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمُ الحَقُّ فَما ذا بَعدَ الحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ فَأَنّی تُصرَفُونَ آیه مربوط بآیه بالا است و اشاره باین است که آن صفاتی که گفته شد که از آسمان و زمین شما را روزی میدهد و زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون میآورد او پروردگار شما است و او حق است، حق را مقابل باطل آرند اینکه است که به (ما) استفهامیه که در مورد انکار آرند فرموده پس چیست بعد از حق که عین حقیقت است مگر گمراهی آشکار ای مشرکین شما بکجا برمیگردید یعنی از حق رو بباطل میروید.

کَذلِکَ حَقَّت کَلِمَةُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ فَسَقُوا أَنَّهُم لا یُؤمِنُونَ همان طوری که مشرکین از حق اعراض نموده و رو بباطل رفتند محقق و ثابت شد کلمه قضای پروردگار تو بر کسانیکه فاسق گردیدند که آنها ایمان نمیآورند از آیه چنین استفاده میشود که علت عدم

ایمان مشرکین و کافرین فسق و اعراض آنها از حق تعالی بوده که چون چنین بودند و خود را از قابلیت ایمان انداختند اینکه بود که کلمه پروردگـار محقق گردیـد، شایـد مراد از کلمه حکم پروردگـار باشـد بر کفر اینهـا زیرا که کفر و ایمان مثل باقی امور بدسـت پروردگـار عالمیـان است و بقضـاء و تقـدیر او جـاری میگردد لکن ایمان محلّ‌قابل میخواهـد و آن اینکه است که انسان خود را در مورد نفحات رحمانیّت حق تعالی واقع گردانـد تا ایمان در قلبش نفوذ نمایـد وقتی از حق اعراض نمود دیگر قلبش محلّ‌قبول ایمان نیست وقتی ایمان در قلبش نفوذ ننمود البته کافر میگردد و کلمه عذاب

صفحه : ۱۶۰

در باره او محقق میگردد.

قُـل هَـل مِن شُـرَكائِكُم مَن يَبـدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ يُعِيـدُه قُـلِ اللّه يَبـدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ يُعِيـدُه فَأَنّي تُؤفَكُونَ ای رسول باین مشـرکین بگو از اینکه بتهائی را که پرستش میکنید آیا کسی هست که خلق را بیافریند و پس از مردن آنها را زنده گرداند وقتی چنین کسی نیست چگونه دروغ می‌بندیـد و نسبت الوهیت بغیر خدا میدهید، اشاره به اینکه که اله و مبدء عالم آنکسـی است که هم میآفریند و هم میمیراند و هم باز در سـرای دیگر زنده میکند بایستی چنین خدائی را پرسـتش نمائید و بسوی او باز گشت کنید قُل هَل مِن شُرَكائِكُم مَن يَهدِي إِلَي الحَقِّ قُلِ اللّه يَهـدِي لِلحَقِّ الی قوله تعـالی فَما لَكُم كَيفَ تَحكُمُونَ اینکه آیات ارشاد بحکم عقل است که برسولش امر فرموده که باین مشـرکین که برای حق تعالی در عبادت شـریک قرار میدهنـد بگو شـما رجوع بعقل و دانش خودتان بکنید و تفحص نمائید که آیا در بین بتهائیکه پرسـتش میکنید غیر از خدا کسـی هست که شـما را بسوی حق راه نمائی کند و شاید مقصود از حق در اینجا حقیقت و حاق واقع باشـد که آن غیر از خدا کسـی نیست او حق است و جز او فی حد ذاته همه باطل و باو موجودند اینکه است که گفته‌اند (ممکن فی نفسه لیس و باو ایس).

وقتی چنین سؤالی از آنها کردی البته در پاسخ گویند هدایت کننده خدا است او است راه نماینده بسوی حق و حقیقت آنوقت باینها بگو بدلیل عقل آیا کسیکه بسوی حق راهنمائی میکند احق است یعنی سـزاوارتر است که تابع او گردید یا کسیکه بخود راه نیابد و بنفس خود هـدایت نشود مگر اینکه او را راه بنماینـد و اینکه حال شـریف‌ترین شـرکاء شـما است مثل ملائکه و مسیح و عزیر وقتی ذوی العقول محتاج بهدایت خدا باشند جمادات مثل بتها بطریق اولی اینکه است که جز خدا احدی سزاوار پرستش نیست.

صفحه : ۱۶۱

آری اگر هـدایت و ارشاد او نباشد که بتوسط سـفراء و رسولان خود مردم را براه مسـتقیم توحید راهنمائی نمایند همه در ضـلالت و گمراهی سـرگردان میگردنـد در صورتی که خود رسولاـن نیز در هـدایت شـدن محتاج بحقنـد چیست بر شـما و شـما چگونه حکم میکنیـد که مخلوق را بـا خـدا در تـدبیر عـالم شـریک میگردانیـد وَ مـا يَتَّبِعُ أَكثَرُهُم إِلّـا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغنِي مِنَ الحَقِّ شَـيئاً اینکه آیه اعتراض بمشـرکین و سرزنش بآنها است که چون اینها در اعمالشان راه حقیقت و یقین را پیدا ننمودند و بیشتر آنها تابع ظن و گمان خود شدنـد یعنی عقل خـدا داده خود را بکار نینداختنـد فقط تابع وهم و خیال خود گردیدند و از عمل پیشـینیان خود پیروی کردند اینکه است که در اشـتباه افتادند و موهومات را بجای معقولات گذاردند و دیگر ندانستند که در حقایق بایستی عقل که رسول باطن و رئیس مشاعر و قوای باطن است آنرا جلو انداخت و بچراغ شرع طریق سعادت را پیدا نمود و باین طریق پیش رفت تا اینکه مظفر و کامیاب گردیـد و بدانند که ظن و گمان کسـی را از حق و قرب جوار او که در اثر علم و معرفت بمقام الوهیت پدید میگردد بی‌نیاز نمیگردانـد (إِنَّ اللّه عَلِيمٌ بِمـا يَفعَلُونَ) اشاره است به اینکه که خـدای تعالی از ظاهر و باطن و آنچه عمل میکنیـد آگاهست چیزی از علم او پوشیده نیست.

وَ ما کانَ هـذَا القُرآنُ أَن یُفتَری مِن دُونِ اللّهِ وَ لکِن تَصـدِیقَ الَّذِی بَینَ یَدَیهِ وَ تَفصِیلَ الکِتابِ لا رَیبَ فِیهِ مِن رَبِّ العالَمِینَ اینکه آیه اشاره است به اینکه که شأن و عظمت قرآن بالاتر از گفتار ناروای مشرکین و کافرین است که گمان میکردند یا میگفتند چنانچه در آیاتی بآن اشاره نموده که اینکه قرآن ساخته شـده خود محمّد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است و بخدا نسبت میدهد آیه برای رفع اشتباه آنها بـدو مطلب سخن آنان را ردّ میکنـد یکی اینکه قرآن تصـدیق میکنـد و گواهی میدهـد بر صـحت آنچه پیش از شـما از کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل نازل شده و نزد شما حاضر است که آنها حق است و از نزد

صفحه : ۱۶۲

پروردگار عالمیان فرود آمـده، و دیگر اینکه بیان میکند معانی مجملات قرآن را و بیان میکند دلیل آنچه را که محتاجید بآن در امر دینتان، و شک نیست در اینکه قرآن از جانب خـدا نازل شـده است و اینکه معجزه است و احـدی قـدرت نـدارد که مثل یک سوره کوچک آنرا بیاورد.

و بقولی مقصود از (بین یـدیه) یعنی بیـان میکنـد آنچه را جلو شـما است از حشـر و بعث و اوضاع قیامت و غیر اینها لکن توجیه اول بنظر نزدیکتر مینماید.

أَم یَقُولُونَ افتَراهُ قُل فَأتُوا بِسُورَهٍٔ مِثلِهِ وَ ادعُوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللّهِ إِن کُنتُم صـادِقِینَ گوینـد (أَم یَقُولُونَ) میم صـله است و همزه استفهام انکـاری است یعنی آیـا اینکه کـافرین میگوینـد که تو بر خـدا افتراء زده‌ئی و قرآن را نسبت بخـدا میـدهی در صورتی که خودت ساخته‌ئی نه چنین است ای رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باینها بگو اگر میگوئید من افتراء بخدا میزنم و اینکه قرآن را از پیش خود آورده‌ام شـما اعراب که در کمـال فصاحت و بلاغت سـخن میگوئیـد سوره‌ئی مثل اینکه قرآن از خود بیاوریـد و هر کس را میتوانیـد غیر از خـدا با خود کمک گردانیـد اگر راست گوئیـد که اینکه قرآن را خود ساخته و پرداخته‌ام، و امثال اینکه آیه که در مقام تحدی بقرآن آورده بسیار است یکجا فرموده مثل اینکه قرآن را بیاورید و اگر جن و انس با هم کمک کنند نتوانند مثل آنرا بیاورنـد، در جای دیگر مثل ده سوره از اینکه قرآن بیاوریـد، در اینجا مثل سوره‌ئی از آنرا بیاورید اگر آنها یک سوره کوچکی مثل قرآن را آورده بودند حجت قرآن باطل میگردید و نتوانسـتند معارضه با قرآن کنند اینکه بود که بجنگ و خون ریزی و اسارت حاضر گردیدند.

خلاـصه اینکه آیات دلیل ظاهر و بارزی است برای اثبات اینکه قرآن کلام خـدا است نه کلام بشـر و معجزه باقیه رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم است چنانچه می‌بینیم با اینکه همه دشمنان دین اسلام که همه در صدد ابطال دین حق بودند کسی نتوانسته

صفحه : ۱۶۳

مثل کوچک‌تر سورهئی از قرآن را بیاورد.

بَل کَذَّبُوا بِما لَم یُحِیطُوا بِعِلمِهِ وَ لَمّا یَأتِهِم تَأوِیلُهُ کَذلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم فَانظُر کَیفَ کانَ عاقِبَهُٔ الظّالِمِینَ (بل) اضـراب اسـت یعنی اینکه کفار در تکـذیب قرآن مسارعت نمودنـد پس از فهم و تأویل آن و از روی عناد و تعصب جاهلیت نظر نکردند در آیات قرآن تا اینکه بعضـی از رموز و اسرار و معانی مندرجه در آنرا بنگرند و بفهمند که چنین آیاتی با اینکه فصاحت و بلاغت و رموز و اسـرار و اخبارات گذشته و آینده و جامعیت که در شأن او است (وَ لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ) چگونه ممکن است چنین کتابی که اهلش میدانند که جامع علوم اولین و آخرین است از عهده یک بشـر درس نخوانده و استاد ندیده بروز کند و انکار اینکه ملحـدین نبود مگر از روی کبر و عنـاد، ای رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم مردمان پیش از اینها هم راجع بمعجزات پیمبران همین طور بودنـد که بـدون نظر و تـدبر در آیـات الهی انکـار مینمودنـد و ببین چگونه بود عاقبت سـتمکاران که در اثر همین انکار

بعذابهای آسمانی مبتلا گردیدند ظاهرا در اینکه آیه در مقام مذمت منکرین قرآن است که چون اینها در تفسیر و تأویل آیات تدبر ننمودند اینکه بود که انکار کردند.

وَ مِنهُم مَن يُؤمِنُ بِهِ وَ مِنهُم مَن لا يُؤمِنُ بِهِ وَ رَبُّكَ أَعلَمُ بِالمُفسِدِينَ يعنى و از تكذيب كنندگان كسانى ميباشند كه در قلب خود تصديق ميكنند و ميدانند كه قرآن حق است لكن از روى عناد اظهار نميكنند نظير آيه (وَ جَحَدُوا بِها وَ استَيقَنَتها أَنفُسُهُم ظُلماً وَ عُلُوًّا) و از آنان كسانى باشند كه از فرط جهل و نادانى تصديق قلبى هم ندارند، و پروردگار تو بتباه‌كاران داناتر است، و بقول ديگر از قوم تو بعضى بعد از اينكه ايمان ميآورند و توبه ميكنند و بعضى ايمان نمیآورند و بحالت كفر ميميرند. خلاصه معنى اول چنين ميشود كه بعضى از قوم تو معاندند و بعضى شاكر، و خلاصه معنى دوم اينست كه خدا اينها را هلاك نميگرداند چون ميداند بعد ايمان ميآورند و خدا بفساد كنندگان داناتر است.

صفحه : ۱۶۴

[سوره يونس (۱۰): آيات ۴۱ تا ۵۳]

اشاره

وَ إِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِي عَمَلِي وَ لَكُم عَمَلُكُم أَنتُم بَرِيئُونَ مِمّا أَعمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمّا تَعمَلُونَ (۴۱) وَ مِنهُم مَن يَستَمِعُونَ إِلَيكَ أَ فَأَنتَ تُسمِعُ الصُّمَّ وَ لَو كانُوا لا يَعقِلُونَ (۴۲) وَ مِنهُم مَن يَنظُرُ إِلَيكَ أَ فَأَنتَ تَهدِي العُميَ وَ لَو كانُوا لا يُبصِرُونَ (۴۳) إِنَّ اللّهَ لا يَظلِمُ النّاسَ شَيئاً وَ لكِنَّ النّاسَ أَنفُسَهُم يَظلِمُونَ (۴۴) وَ يَومَ يَحشُرُهُم كَأَن لَم يَلبَثُوا إِلّا ساعَةً مِنَ النَّهارِ يَتَعارَفُونَ بَينَهُم قَد خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ وَ ما كانُوا مُهتَدِينَ (۴۵)

وَ إِمّا نُرِيَنَّكَ بَعضَ الَّذِي نَعِدُهُم أَو نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَينا مَرجِعُهُم ثُمَّ اللّهُ شَهِيدٌ عَلى ما يَفعَلُونَ (۴۶) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُم قُضِيَ بَينَهُم بِالقِسطِ وَ هُم لا يُظلَمُونَ (۴۷) وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الوَعدُ إِن كُنتُم صادِقِينَ (۴۸) قُل لا أَملِكُ لِنَفسِي ضَرًّا وَ لا نَفعاً إِلّا ما شاءَ اللّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُم فَلا يَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَستَقدِمُونَ (۴۹) قُل أَ رَأَيتُم إِن أَتاكُم عَذابُهُ بَياتاً أَو نَهاراً ما ذا يَستَعجِلُ مِنهُ المُجرِمُونَ (۵۰)

أَ ثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنتُم بِهِ آلآنَ وَ قَد كُنتُم بِهِ تَستَعجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ الخُلدِ هَل تُجزَونَ إِلّا بِما كُنتُم تَكسِبُونَ (۵۲) وَ يَستَنبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ قُل إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِينَ (۵۳)

صفحه : ۱۶۵

[ترجمه]

و اگر كافرين تو را تكذيب كردند پس بگو براى من است عمل من و براى شما است عمل شما (هر كسى بنتيجه كردار خود خواهد رسيد) شما از اعمال من برى ميباشيد من هم از كردار شما بيزارم [۴۱]

و بعضى از اينها بسوى تو استماع ميكنند آيا تو آدم كر را كه تعقل نميكند توانى چيزى باو بشنوانى [۴۲]

و بعضى از آنها بسوى تو نظر ميكنند آيا آدم كور را كه هيچ بصيرت ندارد توانى هدايت كنى [۴۳]

همانا خدا بمردم اندك ستمى نميكند و لكن مردم بخودشان ظلم ميكنند [۴۴]

و یاد کن روز که خدا همه را بعرصه قیامت جمع میکند گویا آنان مکث (در دنیا و در قبر) ننمودند مگر ساعتی از روز و همدیگر را میشناسند حقیقهٔ زیان بردند کسانیکه بلقاء ثواب و عقاب پروردگارشان تکذیب نمودند و از هدایت شدگان نبودند [۴۵]
و اگر بنمائیم تو را بعضی آنچه را که از عذاب بآنها وعده داده‌ایم یا تو را قبل از ورود عذاب آنها بمیرانیم پس بازگشت آنها بسوی ما است و پس از آن خدا بر آنچه میکنند گواهست [۴۶]
و برای هر امتی رسولی است پس وقتی که بر آنها رسول آمد بین آنها حکم گردیده میشود بعدل و بر هیچ کس ستم نخواهد شد [۴۷]
و میگویند چه وقت است اینکه عذاب که وعده میدهید اگر شما راست گویانید [۴۸]
بگو من مالک نیستم برای خودم نه ضرری و نه نفعی را مگر آنچه را خدا خواسته برای هر امتی مدتی است معین پس چون برسد اجل نه ساعتی عقب میافتد و نه جلوتر از آن [۴۹]
بگو باینها خبر دهید مرا اگر برای شما در شب یا روز عذاب رسد پشیمان میشوید چرا گنهکاران در عذاب عجله مینمایند [۵۰]
آیا بعد از شتاب بفرا رسیدن عذاب چون واقع شود ایمان میآورید [۵۱]
پس از آن بآنهائیکه ستم نموده‌اند گفته میشود که عذاب دائمی را بچشید آیا جزاء داده شده‌اید مگر بر آنچه کسب و عمل نموده‌اید [۵۲]
ای رسول کافرین از تو سؤال میکنند آیا اینکه قرآن بر حق است بگو آری قسم بپروردگار من که حق است و شما از عاجز کنندگان نمیباشید [۵۳]

.

صفحه : ۱۶۶

(توضیح آیات)

وَ إِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِي عَمَلِي وَ لَكُم عَمَلُكُم أَنتُم بَرِيئُونَ مِمّا أَعمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمّا تَعمَلُونَ معنی آیه ظاهر است محتاج بتوضیح نیست، لکن از آیه چنین برمیآید که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هر قدر در ایمان آوردن کافرین و مشرکین جدیت مینمود آنها بر انکارشان میافزودند و او را تکذیب مینمودند اینکه بود که گویا از ایمان آوردن آنها مأیوس گردید آنوقت باو امر شد که بآنها چنین بگو که اگر من دروغ میگویم و بخدا افتراء میزنم پاداش عمل من بر من است شما باعمال من مجازات نمیشوید و برای شما است وزر و مجازات عمل شما و شما از اعمال من بری و بیزارید من نیز از آنچه شما میکنید بیزارم.
بقول بعضی از مفسرین اینکه آیه بآیه جهاد نسخ گردیده زیرا که از آیه حکم رها کردن و متعرض آنها نگردیدن برمیآید نظیر (قُل یا أَیُّهَا الکافِرُونَ الخ) و بقول دیگر منسوخ نیست و مقصود وعید و تهدید است مثل آنجا که فرموده (اعمَلُوا عَلی مَکانَتِکُم).
وَ مِنهُم مَن يَستَمِعُونَ إِلَيكَ أَ فَأَنتَ تُسمِعُ الصُّمَّ وَ لَو كانُوا لا يَعقِلُونَ همزه استفهام (أ فانت) استفهام انکاری است یعنی بعضی از اینکه مشرکین کلام تو را استماع میکنند لکن چون اینها در کلام تو تعقل نمیکنند بلکه از روی عناد و کبر چنانند که گویا هیچ چیزی نشنیده‌اند اینها مانند کرانند آیا تو توانا میباشی که کران را بشنوانی اشاره به اینکه که چون اینها چنینند که تدبر در آیات قرآن نمیکنند اینکه است که گوش قلبشان کر شده و مثل آدم کر میمانند که آنچه گوش فرا دهد سخن غیر را بشنود توانا نیست لکن اگر عقل داشته باشد بنگاه کردن در دهان متکلم قدری درک میکند.

صفحه : ۱۶۷

وَ مِنهُم مَن يَنظُرُ إِلَيكَ أَ فَأَنتَ تَهدِي العُميَ وَ لَو كانُوا لا يُبصِرُونَ اينكه آيه نظير آيه بالا است و توبيخ كفار است كه اينها چنان كبر و عناد و حسد در وجودشان رسوخ نموده كه چشم و گوش قلبشان كه بآن حقايق را بايد ببينند و معانى و مندرجات قرآن را استماع نمايند از دست داده‌اند و مفقود گردانيده‌اند اينكه است كه نه تبليغ تو در گوش سنگين آنها اثرى ميگذارد و نه آيات خدا را بچشم بصيرت توانند بينند.

إِنَّ اللّهَ لا يَظلِمُ النّاسَ شَيئاً وَ لكِنَّ النّاسَ أَنفُسَهُم يَظلِمُونَ آيه صريحا گفتار اشاعره را كه انسان را مسلوب الاختيار ميدانند و گويند كفر و ايمان و ساير اعمال تمام بدست خدا است و بنده هيچ اختيار ندارد بكلى رد ميكند كه چنين نيست و ارشاد باين است كه خدا بكسى ستم نميكند و (شيئا) را بنكره آورده كه دلالت كند كه نه اندك و نه بسيار ستم نميكند كه گوش و چشم كسى را بگيرد و او را در چاه شقاوت بيندازد لطف و كرم پروردگار نسبت بتمام افراد بشر مساوى است لكن همانا مردم يعنى كفار و مشركين و عاصين بخودشان ستم ميكنند كه چشم و گوش خدا داده خود را كه بايستى باين دو نعمت بزرگى بارشاد عقلشان و بپيروى انبياء باز گردانند و طريق سعادت و خوشبختى خود را بيابند در اثر متابعت نفس و شيطان كور و كر كرده‌اند و خود را بچاه بدبختى و شقاوت پرتاب گردانيده‌اند.

وَ يَومَ يَحشُرُهُم كَأَن لَم يَلبَثُوا إِلّا ساعَةً مِنَ النَّهارِ يَتَعارَفُونَ بَينَهُم (يحشرهم) دو طور قرائت شده تمام قراء بنون خوانده‌اند و حفص كه يكى از قراء است و سياهى قرآن بقرائت او ميباشد (يحشرهم) بياء خوانده است.

و آيه خبر ميدهد از حال آنها كه آنها بر حالى ميباشند كه گويا در دنيا مكث نكردند مگر ساعتى از روز، و در مرجع (لم يلبثوا) سه وجه از مفسرين نقل شده: يكى جمله صفت يوم است يعنى صفت آنها بر اينكه است، دوم صفت مصدر محذوف است يعنى حشر آنها شبيه بكسى است كه مكث و بقاء او در دنيا

صفحه : ۱۶۸

چنين باشد كه مكث ننموده مگر ساعتى از روز. سوم جمله حال است از ضمير در (يحشرهم) يعنى آنها بر چنين حالى ميباشند كه گمان ميكنند نماندند در دنيا مگر ساعتى و (يتعارفون) و همديگر را ميشناسند.

و اينكه مطلب ظاهر و هويدا است كه حيات دنيوى نسبت بحيات اخروى دائمى آن مينمايد، آرى چگونه توان فانى را با باقى مقايسه نمود.

قَد خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ وَ ما كانُوا مُهتَدِينَ همانا زيان و خسران بردند كسانيكه بلقاء جزاء خدا تكذيب كردند يعنى آنهائيكه رجوع و بازگشت خود را بسوى رحمت خدا و حيات اخروى انكار نمودند آنان زيان برده‌گانند كه سرمايه عمر خود را كه بآن ميتوانستند بمقامات عاليه فايز گردند برايگان از دست دادند و در قيامت جز حسرت و ندامت و عذاب چيزى عايدشان نخواهد گرديد.

وَ إِمّا نُرِيَنَّكَ بَعضَ الَّذِي نَعِدُهُم أَو نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَينا مَرجِعُهُم ثُمَّ اللّهُ شَهِيدٌ عَلي ما يَفعَلُونَ آيه اخبار بغيب است كه برسولش خبر ميدهد كه بعضى از آن عذابى كه بكافرين وعده داده‌ايم در اينكه دنيا بآنها ميچشانيم يا در زمان حيات تو كه عذاب آنها را مى‌بينى يا پس از موت تو كه در دنيا نيستى و در قيامت كه بازگشت آنها است خواهى ديد و خدا گواهست بر آنچه كفار و مشركين عمل ميكنند. گويند (فَإِلَينا مَرجِعُهُم) جواب (لنوفينك) است و جواب (اما نرينك) محذوف است گويا گفته ما يا بتو نشان ميدهيم بعض عذابهائى كه بآنها وعده داده‌ايم يا قبل از ورود عذاب آنها تو را ميميرانيم و در آخرت بتو نشان ميدهيم وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُم قُضِيَ بَينَهُم بِالقِسطِ وَ هُم لا يُظلَمُونَ و براى هر قوم و ملتى رسولى فرستاديم و وقتى رسول آنها آمد بين آنها بعدل حكم

گرديده شد و آنها در اثر مخالفت گرفتار عذاب گرديده و هلاك گشتند و رسول نجات يافت و هيچكدام از رسول و جماعت كافرين ستم بر آنها وارد نگرديد

صفحه : ۱۶۹

هر كدام بپاداش عمل خود رسيدند يعنی وقتی رسول آمد و اتمام حجت گرديد آنوقت حكم بعدل در باره آنها جاری گرديد.
وَ يَقُولُونَ مَتى هـذَا الوَعـدُ إِن كُنتُم صادِقِينَ، قُل لا أَملِكُ لِنَفسِي ضَرًّا وَ لا نَفعاً إِلّا ما شاءَ اللّهُ الـخ آيه مقول قول كافرين است كه از روی استهزاء برسول ميگفتند اينكه وعدهايكه بما دادهئی يا مقصود آنها وعده قيامت بوده يا وعده عذاب دنيوی و ظاهرا همان عذاب دنيا مقصود است چه زمانی اينكه وعده فرا ميرسد اگر شما راست ميگوئيد و اگر قيامتی هست وقت آنرا بما نشان بدهيد، نظير اينكه آيه در كلام اللّه بسيار است كه سؤال ميكردند اينكه وعدهائيكه بما ميدهی از عذاب دنيا يا آخرت كی خواهد بود.
خطاب برسول اكرم صلّی اللّه عليه و آله و سلّم است كه بگو من مالك نيستم از برای خودم نه ضرری و نه نفعی را مگر آنچه را كه خدا خواسته باشد، اشاره به اينكه كه من وقتی نسبت بخودم هيچ اختياری ندارم كه جلب نفع كنم يا دفع ضرر از خود نمايم چگونه در عذاب شما عجله كنم و برای هر امتی از ورود عذاب وقتی است معين كه در قضای الهی تعيين گرديده نه ساعتی از آن وقت معين عقب می‌افتد و نه جلو.
قُل أَ رَأَيتُم إِن أَتاكُم عَذابُهُ بَياتاً أَو نَهاراً ما ذا يَستَعجِلُ مِنهُ المُجرِمُونَ جمله استفهاميه (ما ذا يَستَعجِلُ) متعلق است به (أ رأيتم) و در معنی (اخبرونی) است يعنی ای محمّد صلّی اللّه عليه و آله و سلّم باين كافرين كه در ورود عذاب عجله ميكنند بگو خبر دهيد مرا كه اگر عذاب شما را بگيرد در شب كه خوابيد يا در روز كه مشغول كار هستيد و بغتهْ عذاب شما را فرا گرفت و وقت آنرا نميدانيد چه چيز را گنهكاران عجله ميكنند يعنی عذاب شب يا عذاب روز را آيا آنها منتظر ضرر خودند كه عجله در عذاب ميكنند.
أَ ثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنتُم بِهِ آلآنَ وَ قَد كُنتُم بِهِ تَستَعجِلُونَ همزه استفهام انكاری است يعنی آيا وقتی كه واقع شد بر شما آن عذاب مقدار

صفحه : ۱۷۰

ايمان بخدا ميآوريد يا بقرآن ايمان ميآوريد پس گفته ميشود بشما كه الآن ايمان ميآوريد كه بيچاره شدهايد و حال آنكه قبلا تكذيب ميكرديد و از روی استهزاء ميگفتيد (متی هذا الوعد) و خلاصه يعنی بزودی ايمان ميآوريد بعذاب و در آن حال ايمان شما فائده ندارد مثل ايمان فرعون در حاليكه ميخواست غرق شود و باو گفته شد (الآن و قد عصيت قبل).
ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ الخُلدِ هَل تُجزَونَ إِلّا بِما كُنتُم تَكسِبُونَ ثم دلالت بر تراخی دارد، شايد مقصود چنين باشد كه پس از آنكه ستمكاران بعذاب دنيوی از قحطی و جنگ و قتل و اسارت خلاص گرديدند نوبت بعذاب اخروی ميرسد بآنان گفته ميشود شايد گوينده ملائكه عذاب باشند كه بآنها گويند عذاب خلد يعنی عذاب دائمی جهنّم را بچشيد آيا پاداش و مجازات داده ميشود مگر بآنچه در دنيا عمل كرديد، اشاره به اينكه كه خداوند بكسی ظلم نميكند آنچه كفار و ستمكاران از عذاب دنيوی از قتل و غارت و عذابهای أخروی ديگر بآنان برسد پاداش عمل خودشانست (بما قدمت ايديهم) آن عذابهائی است كه بدست خودشان پيش فرستادند.
وَ يَستَنبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ قُل إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِينَ در شأن نزول آيه گفتهاند يكی از بزرگان يهود وقتی دعوت پيغمبر صلّی اللّه عليه و آله و سلّم را شنيد آمد نزد آنحضرت و گفت اينكه دعوت جدی است يا بهزل و اينكه كلام كه ميخوانی براستی است يا ببازی پس از آن خداوند اينكه آيه را نازل گردانيد.
يعنی ای محمّد [ص] در باب قرآن از تو طلب خبر ميكنند و اينكه آيا ادعاء نبوّت تو حق است يا نه، بگو آری بحق پروردگار من

که حقیقهٔ دعوت من یا قرآن یا معاد یا عذاب موعود حق و عین حقیقت و راست و درست است و شما نیستید عاجز کنندگان خدا یعنی اگر خواهد عذابی بفرستد یا حکمی جاری گرداند شما نتوانید جلو قدرت خدا را بگیرید زیرا که در قدرت او عجز راه ندارد.

صفحه : ۱۷۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۴ تا ۶۱]

اشاره

وَ لَو أَنَّ لِكُلِّ نَفسٍ ظَلَمَت ما فِی الأَرضِ لَافتَدَت بِهِ وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا رَأَوُا العَذابَ وَ قُضِیَ بَینَهُم بِالقِسطِ وَ هُم لا یُظلَمُونَ (۵۴) أَلا إِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ أَلا إِنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ (۵۵) هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ (۵۶) یا أَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَتکُم مَوعِظَةٌ مِن رَبِّکُم وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحمَةٌ لِلمُؤمِنِینَ (۵۷) قُل بِفَضلِ اللّهِ وَ بِرَحمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلیَفرَحُوا هُوَ خَیرٌ مِمّا یَجمَعُونَ (۵۸)
قُل أَ رَأَیتُم ما أَنزَلَ اللّهُ لَکُم مِن رِزقٍ فَجَعَلتُم مِنهُ حَراماً وَ حَلالاً قُل آللّهُ أَذِنَ لَکُم أَم عَلَی اللّهِ تَفتَرُونَ (۵۹) وَ ما ظَنُّ الَّذِینَ یَفتَرُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ یَومَ القِیامَةِ إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضلٍ عَلَی النّاسِ وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَشکُرُونَ (۶۰) وَ ما تَکُونُ فِی شَأنٍ وَ ما تَتلُوا مِنهُ مِن قُرآنٍ وَ لا تَعمَلُونَ مِن عَمَلٍ إِلاّ کُنّا عَلَیکُم شُهُوداً إِذ تُفِیضُونَ فِیهِ وَ ما یَعزُبُ عَن رَبِّکَ مِن مِثقالِ ذَرَّةٍ فِی الأَرضِ وَ لا فِی السَّماءِ وَ لا أَصغَرَ مِن ذلِکَ وَ لا أَکبَرَ إِلاّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ (۶۱)

صفحه : ۱۷۲

[ترجمه]

اگر هر کسی که ستم کرده تمام آنچه در روی زمین است فداء میدهد که از عذاب خلاص شود و پشیمانی خود را پنهان میدارند وقتی که عذاب را مشاهده نمودند و در باره آنها حکم عدل جاری میگردد و در کیفر عملشان هیچ ستمی بآنها نشود [۵۴]

آگاه باش همانا مخصوص بخدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است آگاه باش همانا وعده خدا حق است و لکن بیشتر کفار ظالمین نمیدانند [۵۵]

او است (خدا) که زنده میکند و میمیراند و بازگشت شما بسوی او است [۵۶]

ای مردم عالم از جانب پروردگار شما (کتابی) آمد که موعظه و شفاء امراض قلب شما است و هدایت و رحمت است برای مؤمنین [۵۷]

ای رسول (بمؤمنین) بگو شما بایـد بفضل و رحمت خدا شادمان باشید و فضل خدا برای شما بهتر است از آنچه کفار از متاع دنیا جمع میکنند [۵۸]

(بمشرکین) بگو مرا خبر دهید که آن رزقی که خدا برای شما نازل گردانید شما بعضی از آنرا حرام کرده‌اید و بعضی را حلال آیا خدا بشما اینکه طور اذن داده یا بخدا دروغ می‌بندند [۵۹]

و چیست گمان کسانیکه بر خدا دروغ می‌بندند در قیامت همانا خدا بر مردم صاحب تفضل است و لکن بیشتر مردم شکر گذار نمیباشند [۶۰]

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تو نباشی در هیچ کاری و نخوانی از قرآن هیچ آیه‌ئی و ای مردم شما عملی نمیکنید مگر اینکه ما بر شما گواه یا نگهبان میباشیم وقتی که در آن کار وارد میگردید و از علم او پنهان نیست مقدار ذره‌ئی از آنچه در زمین و در آسمانها است نه کوچک‌تر از ذره و نه بزرگتر مگر اینکه در کتاب روشن (یعنی لوح محفوظ) ثبت است [۶۱]

.

صفحه : ۱۷۳

(توضیح آیات)

اشاره

وَ لَو أَنَّ لِکُلِّ نَفسٍ ظَلَمَت ما فِی الأَرضِ لَافتَدَت بِهِ وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا رَأَوُا العَذابَ وَ قُضِیَ بَینَهُم بِالقِسطِ وَ هُم لا یُظلَمُونَ آیه اخبار و ارشاد است بکسانیکه بنفس خود ستم نموده و در موقع فرصت تابع دین حق و عمل صالح نشدند و تابع نفس و شیطان شده‌اند و از طریق حق منحرف گردیده موقعی که عذاب می‌بینند (وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ) و در دل پنهان گردانند پشیمانی خودشان را و اگر آنچه در زمین است و بفرض در دست رس آنها باشد حاضرند فداء دهند تا از عذاب برهند و از آنها قبول گردیده نخواهد شد و بین آنها بعدل حکم میشود و (هم) حال است یعنی عذاب بر آنها وارد میگردد در حالیکه بآنها ظلم گردیده نمیشود یعنی عذابی که بر آنها وارد میشود پاداش عمل آنها است که بدست خود فراهم نموده‌اند.

عن الصادق ع (انما اسروا الندامة و هم فی النار)

. [مجمع] أَلا إِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ أَلا إِنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ آیه تذکر میدهد که همانا باید بدانند که آنچه در آسمانها است از کرات و ستارگان و منظومه شمسی و انواع ملائکه و روحانیین و باقی موجوداتی که علم آن نزد خدا است و آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات و انسان و جن و آنچه بین آسمانها و زمین است تماما ملک خدا و تحت تصرف و قدرت او است و قوام موجودات بسته بقیومیت او است وقتی بعلم الیقین دانستید که همه تحت اراده اویند آگاه باشید که وعده او حق است خلف وعده نمیکند آنچه بمؤمنین وعده داده از درجات بهشتی و آنچه بکافرین وعید و تهدید کرده از درکات جهنمی تماما واقع است و تخلف پذیر نخواهد بود و لکن بیشتر مردم نمیدانند ندانستن آنها یا از جهت قصور عقل و بیخردی آنها است یا از جهت غفلت و مغرور گردیدن بنفس خود یا جهات دیگری است.

صفحه : ۱۷۴

هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ آیه شاید اشاره باین باشد که اگر اینها بعلم الیقین میدانستند و متذکر بودند که خدا آنکسی است که زنده میکند و میمیراند یعنی جان میدهد و جان میگیرد و بازگشت آنها بسوی او است اگر چنین دانشی داشتند میدانستند که وعده خدا حق است و هر کسی را بپاداش عملش میرساند (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا) و علامت چنین دانشی تسلیم گردیدن باوامر و نواهی است چگونه ممکن است کسیکه دارای ایمان کامل گردید مرتکب معاصی گردد و هیچ باك از مخالفت فرمان حق تعالی نداشته باشد یا اهانت باوامر مولی نماید و بوظیفه خود عمل ننماید هرگز ممکن نیست.

یا أَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَتکُم مَوعِظَةٌ مِن رَبِّکُم وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحمَةٌ لِلمُؤمِنِینَ در مفردات در لغت (وعظ) گفته (الوعظ

زجر مقترن بتخویف قال الخلیل هو التـذکیر بالخیر فیما یرق له القلب و العظـة و الموعظـة الاسم، قال تعالی (یَعِظُکَم لَعَلَّکَم تَذَکَّرُون، قُل إِنَّما أَعِظُکَم، ذلِکُم تُوعَظُون)«۱».

[پایـان] و (هـدی) دلالـت بر مطلوب است بطور لطف و رحمت و راه نمـائی بخیر ذات متعـال در اینکه آیه چنـد فضـیلت از قرآن را تذکر میدهد:

اول- موعظه و تحریص و ترغیب است بمحـاسن افعـال و بازداشـتن نفـوس است از قبایـح اعمـال و اخلاـق نکوهیـده و سـوق دادن باستحکام عقاید نظری از روی دلیل عقل و تحصیل ایمان کامل.

دوم- قرآن شفاء است برای امراض قلبی از شک و ریب و شبهات وهمیه

---

(۱) وعـظ و موعظه مقارن با تخویف است یعنی بازمیـدارد انسان را از آنچه موجب ضـرر او میگردد و خلیل گفته وعظ تـذکر دادن بامر خیر است در آنچه قلب بآن رقت پیـدا کنـد، عظـۀ و موعظـۀ هر دو اسم است، خدای تعالی فرموده (شـما را موعظه میکند شاید متذکر گردید).

صفحه : ۱۷۵

شیطانیه چنانچه گفته‌اند قرآن موعظه نفوس است و شـفاء صدور و هدایت ارواح و رحمت اسـرار یا موعظه است برای عوام و شـفاء است برای خواص و برای همه رحمت است.

سوم- رحمت است که از منشأ صـفت رحمانیّت و رحمت خاص حق تعالی نزول نموده که عام است و تمام موجودات را فرا گرفته هر کس بقرآن تمسـک نمایـد مشـمول رحمت عـام و خاص خـدای تعالی میگردد و رحمت خاص آن رحمتی است که مخصوص بمؤمنین گردانیده و کسیکه تمسک بقرآن ننماید از رحمت خاص ایزدی محروم میماند.

قُل بِفَضلِ اللّهِ وَ بِرَحمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلیَفرَحُوا هُوَ خَیرٌ مِمّا یَجمَعُونَ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- شـادی کنیـد بفضـل خـدا کـه قرآن است و برحمـت او که دین اسـلام است ۲- فضـل قرآن و رحمـت آنکـه مـا را از اهـل آن گردانیده، یا فضل قرآن است و رحمت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، یا فضل توفیق است و رحمت عصمت.

۳- در حقایق سلمی گفته فضل معرفتست و رحمت توفیق دریافت آن.

۴- در عین المعـانی گفته فضـل نعم ظـاهره است و رحمت نعم باطنه، یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران، یا فضل کشـف غطاء و رحمت کمال قرب بحضرت مولی.

۵- صـاحب کشف الاسـرار گفته خـدای تعالی اشاره فرموده که ای بنـده بر فضل من و رحمت من اعتماد نما نه بر طاعت و خـدمت خود که اعتمادی نیست مگر بر فضل من و آسایشـی نیست مگر برحمت من هر کسـرا سـرمایه‌ایست و سرمایه مؤمنین فضل من و هر کسیرا خزانه‌ایست و خزانه مؤمنین رحمت من.

۶- از حضـرت امام محمّد باقر ع نقل شده که فرموده مقصود بفضل حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و برحمت اقرار بولایت سیّد اولیاء علی مرتضی ع است روایت را کلبی نیز از ابی صالح از إبن عباس روایت کرده الخ. [منهج الصادقین]

صفحه : ۱۷۶

لکن ممکن است در توجیه آیه گفته شود چون فضل و رحمت خدای تعالی نسبت بمؤمنین عام است تمام توجیهاتی که از مفسرین نقل شده و غیر آنرا شامل میگردد و تخصیص ببعضی دون بعضی تخصیص بلا مخصص است زیرا که ایمان جامع تمام نعمتهای ظاهری و باطنی است و بهر کس توفیق ایمان عطاء شده همه نعمتی بوی عطاء نموده.

فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ یعنی باین فضل و رحمت الهی بایستی مؤمنین شاد باشند که اینکه نعمت اسلام و ایمان بهتر است از آنچه جمع نموده‌اند از متاع دنیا و بر آن دل بسته‌اند، گویند (بفضل اللّه و برحمته) متعلق بفعل محذوف است که اسم اشاره (فبذلک) متعلق باو است و معنی آیه چنین میشود (بفضل اللّه و رحمته فلیفرحوا بذلک فلیفرحوا) و فائده تکرار تأکید و بیان بعد از اجمال است.

قُلْ أَ رَأَیْتُمْ ما أَنْزَلَ اللّهُ لَکُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالًا ظاهرا آیه در مقام سرزنش آنهائی است که بدون دانش و علم و بدون حکم حق تعالی بعضی از حیوانات را حرام گفتند مثل بحیره و سائبه و وصیله و امثال آن، و بعضی را حلال و از پیش خود تقسیم دیگری نیز نمودید و بعضی را بر جماعتی حرام دانستند و بر جماعتی حلال در سوره انعام آیه ۱۴۰ (وَ قالُوا ما فِی بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُکُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلی أَزْواجِنا).

قُلْ آللّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللّهِ تَفْتَرُونَ ای رسول اکرم [ص] باینها بگو آیا خدا بشما چنین دستور داده که بعضی از آن چیزهائی که از سماء قدرت و کرم برای روزی شما نازل گردانیده‌ایم حلال دانید و بعض از آنرا حرام گردانید یا بر خدا افتراء میزنید و دروغ می‌بندید و نسبت بخدا میدهید، اشاره به اینکه که بدون وحی که بتوسط سفرای الهی رسیده کسی مأذون نیست که از پیش خود حکمی صادر نماید.

صفحه : ۱۷۷

وَ ما ظَنُّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ یَوْمَ الْقِیامَةِ إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَشْکُرُونَ اینکه آیه تفریع بر آیه جلو است که افتراء بخدا میزنند و گویند آیه جلو که بصورت استفهام آمده در مقام تهدید است که آیا خدا بشما چنین اذن داده و بچه وسیله‌ئی چنین نسبتی بخدا میدهید که حلال خدا را حرام گردانید آیا بخدا افتراء میزنید و چیست گمان کسانیکه بخدا افتراء میزنند در روز قیامت و عذابی که بر آنها وارد میگردد که حلال خدا را حرام میگردانند همانا خداوند بر مردم صاحب فضل و کرم است که طیبات را روزی آنها قرار داده و بیشتر مردم از نعمتهای خدا قدردانی نمیکنند و شکرگزار نمیباشند بلکه کفران نعمت میکنند خلاصه آیه تهدید میکند کسانی را که از حکم خدا تجاوز مینمایند و بسلیقه خود چیزهائی را نسبت بخدا میدهند.

وَ ما تَکُونُ فِی شَأْنٍ وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلّا کُنّا عَلَیْکُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ یعنی و نمی‌باشی تو در کاری و نمیخوانی از قرآن آیه‌ئی و مردم عمل نمیکنند هیچ کاری مگر اینکه ما شاهد بر آن هستیم وقتی که وارد آن کار میشوند.

از انوار نقل میکنند که گفته ضمیر (منه) راجع بشأن است زیرا که بزرگترین شأن رسول تلاوت قرآن است و (من) در (من قرآن) تبعیضی یا زائده است و برای تأکید است و یا ضمیر (منه) راجع بقرآن است و اضمار آن قبل از ذکر برای تفخیم یا راجع بخدا است.

وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْبَرَ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ آیه کلام مستأنف است و توضیح و تقریر آیات بالا است که اینکه کافرین و مشرکین باید بدانند و آگاه باشند که هیچ چیزی و لو بقدر ذره‌ئی باشد از علم خدا پنهان نیست، مورچه‌های کوچک را ذره گویند و ذرّات هوا را نیز ذرّه

صفحه : ۱۷۸

گويند، ارشاد بر اينكه است كه هيچ كوچك و بزرگى در عالم يافت نميگردد مگر اينكه نزد حق تعالى ظاهر و شيئى بر او پوشيده نخواهد بود و خداى تعالى بر تمام افعال و اعمال و گفتار و كردار شما آگاهست دروغ بر خدا نبنديد و بدلخواه خود سخن نگوئيد و بدون دستور او كه بتوسط رسول بر شما ابلاغ ميشود عملى انجام ندهيد.

صفحه : ۱۷۹

[سوره يونس (۱۰): آيات ۶۲ تا ۷۳]

اشاره

أَلا إِنَّ أَولِياءَ اللّهِ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ البُشرى فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ فِي الآخِرَةِ لا تَبدِيلَ لِكَلِماتِ اللّهِ ذلِكَ هُوَ الفَوزُ العَظِيمُ (۶۴) وَ لا يَحزُنكَ قَولُهُم إِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ (۶۵) أَلا إِنَّ لِلّهِ مَن فِي السَّماواتِ وَ مَن فِي الأَرضِ وَ ما يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ شُرَكاءَ إِن يَتَّبِعُونَ إِلّا الظَّنَّ وَ إِن هُم إِلّا يَخرُصُونَ (۶۶)
هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ لِتَسكُنُوا فِيهِ وَ النَّهارَ مُبصِراً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَومٍ يَسمَعُونَ (۶۷) قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبحانَهُ هُوَ الغَنِيُّ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ إِن عِندَكُم مِن سُلطانٍ بِهذا أَ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۶۸) قُل إِنَّ الَّذِينَ يَفتَرُونَ عَلَى اللّهِ الكَذِبَ لا يُفلِحُونَ (۶۹) مَتاعٌ فِي الدُّنيا ثُمَّ إِلَينا مَرجِعُهُم ثُمَّ نُذِيقُهُمُ العَذابَ الشَّدِيدَ بِما كانُوا يَكفُرُونَ (۷۰) وَ اتلُ عَلَيهِم نَبَأَ نُوحٍ إِذ قالَ لِقَومِهِ يا قَومِ إِن كانَ كَبُرَ عَلَيكُم مَقامِي وَ تَذكِيرِي بِآياتِ اللّهِ فَعَلَى اللّهِ تَوَكَّلتُ فَأَجمِعُوا أَمرَكُم وَ شُرَكاءَكُم ثُمَّ لا يَكُن أَمرُكُم عَلَيكُم غُمَّةً ثُمَّ اقضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنظِرُونِ (۷۱)
فَإِن تَوَلَّيتُم فَما سَأَلتُكُم مِن أَجرٍ إِن أَجرِيَ إِلّا عَلَى اللّهِ وَ أُمِرتُ أَن أَكُونَ مِنَ المُسلِمِينَ (۷۲) فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيناهُ وَ مَن مَعَهُ فِي الفُلكِ وَ جَعَلناهُم خَلائِفَ وَ أَغرَقنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَانظُر كَيفَ كانَ عاقِبَةُ المُنذَرِينَ (۷۳)

صفحه : ۱۸۰

[ترجمه]

آگاه باش همانا نيست براى دوستان خدا نه ترسى و نيستند آنان محزون [۶۲]

آنها كسانى ميباشند كه ايمان آوردند و اهل تقوى و پرهيزكارند [۶۳]

مر آنها را از (خدا) بشارت است هم در حيات دنيا و هم در آخرت و تغيير و تبديلى در كلمات الهى نيست و همين است رستگارى بزرگ (نسبت باهل ايمان) [۶۴]

و سخن (ركيك كافرين) تو را محزون نگرداند همانا عزت تماما مخصوص بخدا است و او است شنوا و دانا [۶۵]

آگاه باش كه حقيقهٔ مخصوص بخدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است و آن كسانيكه بغير خدا تابع شركائى گرديدند آنان تابع نگرديدند مگر گمان خود را و نميباشند آنان مگر دروغگويان [۶۶]

خدا آنكسى است كه براى شما شب را قرار داد تا اينكه در آن بياراميد و استراحت نمائيد و روز را براى بينائى شما (مقرّر گردانيد) و همانا در اينكه آيات نشانه‌هائى است براى جماعتى كه گوش شنوا دارند [۶۷]

مشركين گفتند خدا اولاد گرفته خدا منزه و مبراء است و او است بى‌نياز و غنى مطلق ملك او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است نزد شما بر اينكه ادعاء هيچ حجتى نيست آيا نسبت بخدا ميدهيد چيزى را كه علم بآن نداريد [۶۸]

اى محمّد [صلّى اللّه عليه و آله و سلّم] بگو همانا آنهائى كه بخدا افتراء ميزنند و دروغ مى‌بندند رستگار نخواهند گرديد [۶۹]

و تمتعى در دنيا ميبرند پس از آن بسوى ما است بازگشت آنها پس از آن عذاب سخت بآنها ميچشانيم بسبب اينكه كافر گرديدند [۷۰]

و بخوان بر قومت خبر نوح [ع] را و ياد كن وقتى كه بقومش گفت اى قوم اگر قيام من بر شما بزرگ گشته و پند دادن من بشما بعلامات روشن بر وحدانيّت خدا گران ميآيد

صفحه : ۱۸۱

من در رفع كيد شما بر خدا توكل نمودم پس شما هم گرد آوريد كار خود را و بخوانيد شركاء خود را و نباشد كار شما بر شما پوشيده پس در باره من هر انديشه باطلى كه داريد اجراء كنيد و مرا مهلت ندهيد [۷۱]

پس اگر اعراض كرديد من از شما اجر و مزدى طلب نكردم نيست اجر من مگر بر خدا و مأمور گرديده‌ام اينكه بوده باشم از تسليم شدگان [۷۲]

پس از آنكه آن جماعت نوح را تكذيب نمودند ما او را و هر كس كه با او در كشتى بود نجات داديم و آنها را قرار داديم جانشين هلاك شوندگان و آنهائيكه بآيات ما تكذيب نمودند غرق گردانيديم پس نظر كن كه عاقبت انذار شدگان بكجا كشيد [۷۳]

.

صفحه : ۱۸۲

(توضيح آيات)

اشاره

أَلا إِنَّ أَولِياءَ اللّهِ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ آگاه باش همانا بر دوستان خدا ترسى و خوفى نيست و آنها محزون نميباشند، اگر چه آيه اطلاق دارد و شامل دنيا و آخرت ميگردد لكن نظر ببعض آيات كه پيمبران در بعض موارد اظهار خوف ميكردند مثل قول زكريا ع كه گفت (إِنِّي خِفتُ المَوالِيَ مِن وَرائِي) و نيز آيه راجع بموسى ع (فَأَوجَسَ فِي نَفسِهِ خِيفَةً، فَفَرَرتُ مِنكُم لَمّا خِفتُكُم) بنا بر اينكه آيات كه صريح در اينكه است كه در پيمبران نيز در دنيا خوف بوده بايستى آيه را حمل بقيامت نمود كه اولیائند كه در قيامت هيچ خوفى و ترسى براى آنها نيست و در محلّ امن و امان قرار گرفته‌اند شيخ طنطاوى در تفسير جواهر در ذيل آيه (أَلا إِنَّ أَولِياءَ اللّهِ) بيان مفصل بسيار جالبى دارد و ما براى اختصار از تفصيل آن خوددارى مينمائيم و مختصرى از آنرا براى وضوح در اينجا ترجمه ميكنيم.

پس از بيان طولانى در آخر بياناتش گفته: بدان كه اولياء و انبياء و علماء و اكابر و حكماء جميعا و تمامشان ميترسند و محزونند لكن خوف و حزن نزد آنها جزئى است نه كلى زيرا كه آنها معتقدند كه نهايت هر چيزى او خدا است كه او آفريننده است و امور را بسوى او تفويض ميكنند، و ايضا وقتى عبد در عمل جد و جهد نمود و هر چه بر او واجب بود بآن عمل كرد پس آنچه بر او

تقدیر شده و واقع گردید حزن چنین کسی نسبت بحزن جهّال آنهائیکه نظرشان قاصر است اندک است.

اینکه چنین است حال عامه بطور اجمال، لکن حال خواص اینکه است که بنـده وقتی در معرفت خدای غرق گردید بطوریکه در آن لحظه بقلبش غیر از خـدا چیزی خطور ننماید پس در اینکه ساعت برای وی ولایت تامه حاصل گردیده و صاحب چنین ولایت نه از چیزی میترسد و نه بسبب چیزی محزون میگردد،

صفحه : ۱۸۳

چگونه در چنین حالی تعقل میکند در صورتی که خوف و حزن حاصل نمیگردد مگر پس از شعور بچیزی، و کسیکه در نور جلال اللّه غرق گردیـده در آنچه غیر خدا است غافل است پس محال است اینکه برای او خوف و حزنی باشد و اینکه است درجه عالیه، و مردم در هر وقتی مشاهـده میکننـد کسـی را که در حـال اسـتغراق بمعشـوقش مـال و اولادش را فراموش میکنـد و نیز کسـی را که مستغرق الهم است در کاری و تماما حالشان همین طور است و چنین حالی مخصوص ببعضی اوقات است دائمی نیست و کلّ اینکه حالاتی که گفتیم در دنیا است امّا احوال مردم در آخرت اولیاء و انبیاء آنها کسانی میباشند که برای آنها خوفی نیست و آنها محزون نمیباشند.

از ابراهیم خواص نقل شـده که در بیابانی بود با یک نفر از مریـدان و اتفاقا در شبی برای وی یک قوه قوی و کشف تام ظهور نمود در جای خود نشسته بود و سبعی نزدیک او آمد مرید از ترس جانش سر درخت رفت و شیخ هیچ از سبع نترسید وقتی صبح شد از اینکه حالت برگشت و در شب دیگر یک بعوضه بـدست او اذیت مینمود شیخ از آن بعوضه اظهار جزع نمود مریـد گفت چگونه توان اینکه حال را بحال شب گذشته نسبت داد شیخ گفت آن شبی که تحمل سبع نمودم بقوت وارد غیبی بود و چون اینکه حال زائل گردید من ضعیف‌ترین خلق خدایم، و اینکه حکایت خواه صحیح باشد یا نباشد اینکه رمز است بحال تمام مردم که اگر وارد گردد بر آنها واردی و هم آنها را فرا گیرد و آن وارد او را مشغول گردانـد و بسا میشود در جنگ دست مرد قطع میگردد و ادراک الم نمیکند و در اینجا در محبت خدا گاهی شعور محب زائل میشود و مشاهده جمال بر نفس غالب میگردد.

[بیـان طنطاوی بپایان رسـید] و اگر چه (ولی) بچنـد معنی آمـده لکن در اینجا بقرینه موقع مقصود از اولیاء که جمع ولی است بمعنی دوستان خدا است، و (الا) اشاره بعظمت آنها است و در اینکه آیه و آیات بعد آنها را بصفاتی معرفی مینماید که اولیاء خدا

صفحه : ۱۸۴

باین صفات شناخته شوند.

۱- (لا خَوفٌ عَلَیهِم) برای آنها خوف و ترسـی نیست زیرا که دوست داران خـدا که مطیع و منقاد امر اویند بجز از خـدا از هیچ چیز باک ندارنـد زیرا که خوف ناشـی از ورود امر مکروهست و اینها چون همه چیز را از خدا میدانند اینکه است که هر چه از او رسـید در نظر آنها مطلوب است نه مکروه و لو آنکه در نظر ناملایم آید.

۲- (وَ لا هُم یَحزَنُونَ) دوستان خدا همیشه بنعمتهای او و اشراق نور معرفت که در قلبشان طلوع نموده شادانند و بر مزخرفات دنیا دل نبسته‌اند تا اینکه از فقدان آن محزون باشند.

سعید بن جبیر از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکند که از حضـرتش پرسیدند اولیاء خدا کیانند گفت آنها چنینند که وقتی مردم آنها را ببیننـد خـدا را یاد کننـد و راوی خبر گفته از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شـنیدم که میگفت برای خدا بنـدگانی است که نه پیمبرنـد و نه امامنـد و در قیامت پیمبران و شـهیدان بر مقام اینها غبطه میخورند گفتند اینها کیانند و عمل آنها چیست بگو تا ما ایشان را دوست داریم فرمود آنان جماعتی میباشـند که برای خـدا با هم دوستی میکنند بدون اینکه بین آنها قرابتی

باشـد و اللّه رویهای آنها نورانی و بر منبرهای نور باشـند چون مردم ترسـند آنها نترسـند و چون مردم انـدوهگین باشـند آنها محزون نباشـند [ابو الفتوح] شیخ بهائی رحمهٔ اللّه علیه در اربعین خود بسند متصل الی الشیخ الصدوق ثقهٔ الاسلام محمّد بن بابویه القمی عن الحسین بن احمد بن ادریس عن ابیه عن احمد بن محمّد بن خالد عن محمّد بن علی الکوفی عن محمّد بن سنان عن عیسی الجریزی عن الامام جعفر بن محمّد الصادق عن ابیه محمّد الباقر عن ابیه زین العابدین عن ابیه سید الشهداء عن ابیه امیر المؤمنین علیهم السّلام حدیثی نقل میکند که ما در اینجا برای وضوح آنرا ترجمه میکنیم:

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود کسیکه خدا را شناخت و او را بزرگ دانست نگاه

صفحه : ۱۸۵

میـدارد دهنش را از کلام و شـکمش را از طعـام و نفسـش را بزحمت می‌انـدازد بروزه و نماز، اصـحاب گفتنـد یا رسول اللّه آباء و امهات ما فـدای تو آیا اینهاینـد اولیاء اللّه حضـرت فرمود اولیاء اللّه سـکوت میکنند و سـکوت آنها فکر است و تکلم میکنند و کلام آنها ذکر است و نظر میکنند و نظر آنها عبرت است و سـخن میگویند و سـخن آنها حکمت است و بین مردم راه میروند و مشی آنها بین مردم برکت است و آنان چنینند که اگر نبود مدتهائی که برای آنها نوشته شده ارواح آنها در اجسادشان قرار نمیگرفت خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب.

[پایان] از بحر الحقایق نقل میکننـد که گفته مراد از اولیاء کسانی میباشـند که دشـمن نفس خودند. و نیز از کشف الاسـرار است که در وصف اولیاء چنین گفته اولیاء عنوان شریعتند و برهان حقیقت ظاهرشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر پیراسته.

مثنوی در وصف اولیاء اللّه گفته:

رخش ز میدان ازل تاخته گوی بچوگان ابد باخته

معتکفان حرم کبریاء شسته دل از صورت کبر و ریاء

راه نوردان شکسته قدم رازکشایان فرو بسته دم

سوم از صـفات اولیاء ایمان است و معلوم است که مقصود از ایمانیکه از صـفات اولیاء بشـمار آورده ایمان کامل است که در قلب و جان مؤمن نفوذ نموده و هر یک از اعضاء بدن را بکاریکه بر آن مأمور گردیده وامیدارد.

چهـارم از اوصـاف اولیـاء خـدا تقوی است و چنانچه در جای خود مبرهن گردیـده تقوی مراتب عدیـده دارد مرتبه آخر تقوی اینکه است که همیشه دل و جـان متقی بسوی حق تعـالی نگران باشـد و در هیـچ حـالی از ذکر او غافـل نگردد بروایتی از حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدند ولی خدا کیست حضرت بر کتف علی ع دست گذاشت و فرمود

(هذا ولی اللّه)

دوست خدا اینکه است شما با او دوستی کنید و لو اینکه کشنده پدر و برادران شما باشد.

صفحه : ۱۸۶

لَهُمُ البُشـری فِی الحَیاةِ الـدُّنیا وَ فِی الآخِرَةِ لا تَبـدِیلَ لِکَلِماتِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ از خصوصـیات و مقام بلنـد اولیاء که یکی از علامتهـای آنهـا بشـمار میرود اینکه است که در دنیـا و آخرت برای آنها مژده‌گانی و بشارتی است، و در اینکه مقصود از مژده‌گانی

در حيات دنيا براى آنها است چيست چند قول است.

[سخنان مفسرين در توجيه آيه]

۱- همان بشاراتى است كه در قرآن در باره مؤمنين رسيده مثل قوله تعالى در سوره يونس آيه ۲ (وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُم قَدَمَ صِدقٍ عِندَ رَبِّهِم) و قوله تعالى (يُبَشِّرُهُم رَبُّهُم بِرَحمَةٍ مِنه).

[زجاج] ۲- رؤياى صادقه است كه مؤمن خودش بيند يا براى او بينند و آنرا مبشرات گويند و روايتى از حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بهمين معنى نقل ميكنند.

۳- بشارت ملائكه است در وقت مردن كه ملائكه بمحتضر گويند (أَلّا تَخافُوا وَ لا تَحزَنُوا وَ أَبشِرُوا بِالجَنَّةِ الَّتِي كُنتُم تُوعَدُونَ).

[قتاده و زهرى و ضحاك و جبائى] و در تبيان گفته بشرى آنست كه مؤمن پيش از مرگ جاى خود را در بهشت ببيند.

[منهج] و ممكن است در توجيه آيه گفته شود اينكه اوصافيكه مفسرين گفته‌اند كم و بيشى براى هر مؤمن هست و از آيه ميتوان چنين استظهار نمود كه براى اولياء مزيت زائدى است كه براى غير آنها نيست و آن اشراقات نورى و لوايحى است از نفحات رحمانى كه در قلب آنها اشراق ميگردد، بمفاد حديث مشهور كه فرموده

(ان فى ايام دهركم نفحات الّا فتعرضوا لها)

و بسبب آن اشراقات بر ايمان و يقين آنها افزوده ميشود و مژده‌ئى از اينكه بالاتر نميشود كه ولى و مؤمن كامل گاهى قلب و جانش بتابش نور معرفت روشن گردد (ذلِكَ هُوَ الفَوزُ العَظِيمُ)

صفحه : ۱۸۷

وَ لا يَحزُنكَ قَولُهُم إِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ ظاهرا آيه متعلق بآيه بالا است كه برسولش خبر ميدهد كه تو از گفتار ناروای كافرين محزون و آزرده مباش و بدان كه همانا تمام عزت و غلبه مخصوص بخدا است چنانچه در سوره فاطر آيه ۱۱ فرموده (مَن كانَ يُرِيدُ العِزَّةَ فَلِلّهِ العِزَّةُ جَمِيعاً) و در سوره منافقون آيه ۸ فرموده (وَ لِلّهِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلمُؤمِنِينَ) عزت مخصوص بخدا است و براى رسول و مؤمنين از طرف حق تعالى عزت است از جهت ايمانشان بخدا.

أَلا إِنَّ لِلّهِ مَن فِي السَّماواتِ وَ مَن فِي الأَرضِ وَ ما يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ شُرَكاءَ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِن هُم إِلّا يَخرُصُونَ (من) موصوله عموم دارد و شامل ميگردد عقلاء و غير عقلاء را، آيه در مقام بيان مالكيت و سلطنت ذات متعال است مردم را متنبه ميگرداند و بآنان خطاب ميكند كه بدانيد و متذكر باشيد آنچه در آسمانها است از اوضاع شمسى و كرات و ستارگان و ملائكه بتمام انواع و اقسام آنها و آنچه در زمين است از انواع موجودات جمادات و نباتات و حيوانات و غير اينها همه ملك خدا و در تصرف او است و شريكى و وزيرى و معاونى براى او نيست و آنهائى كه از غير خدا شركائى قرار ميدهند اينان تابع ظن و گمان بيهوده گرديده‌اند و اينان دروغگويانند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ لِتَسكُنُوا فِيهِ وَ النَّهارَ مُبصِراً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَومٍ يَسمَعُونَ پس از آنكه بعض اوصاف اولياء اللّه را در آيه بالا بيان فرموده تفضلاتى كه نسبت بافراد بشر نموده را تذكر ميدهد كه خداى شما كه مالك آسمانها و زمين است شب را براى استراحت شما قرار داده كه از زحمت روزانه آسايش پيدا نمائيد و روز را روشن قرار داد كه مشغول كسب و عمل گرديد.

صفحه : ۱۸۸

قالُوا اتَّخَذَ اللّه وَلَداً سُبحانَه هُوَ الغَنِیُّ لَه ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأرضِ الی قوله تعالی: لا یُفلِحُونَ مشرکین گفتند خدا اولاد گرفته خدا منزه و مبراء است و غنی و بی‌نیاز است مملکت آسمانها و آنچه در زمین است ملک او است و اینکه مشرکین بر اینکه گفتار ناروا که نسبت بذات احدیت میدهند هیچ دلیل و حجتی ندارند، و باستفهام توبیخی خطاب بمشرکین فرموده که (أ تَقُولُونَ الخ) یعنی آیا بزبان چیزی میگوئید که علم بآن ندارید، و ای رسول اکرم [ص] باینها تذکر بده که آنهائیکه بخدا افتراء میزنند و نسبت ولد باو میدهند رستگار نخواهند گردید.

مَتاعٌ فِی الدُّنیا ثُمَّ إِلَینا مَرجِعُهُم ثُمَّ نُذِیقُهُمُ العَذابَ الشَّدِیدَ بِما کانُوا یَکفُرُونَ اینها یعنی مشرکین و کسانیکه نسبت ولد بخدا میدهند یک تمتع اندکی از حیات دنیا میبرند و بازگشت و مرجع آنها بسوی ما است که در قیامت بازاء اعمالشان بآنها عذاب شدید جحیم را میچشانیم زیرا که کفر و شرکشان چنین عذابی را برای آنها ایجاب نموده نه اینکه ما بخواهیم آنانرا بعذاب گرفتار نمائیم وَ اتلُ عَلَیهِم نَبَأَ نُوحٍ إِذ قالَ لِقَومِهِ یا قَومِ إِن کانَ کَبُرَ عَلَیکُم مَقامِی وَ تَذکِیرِی بِآیاتِ اللّهِ فَعَلَی اللّهِ تَوَکَّلتُ الخ داستان حضرت نوح ع در قرآن مکرر ذکر شده و تکرار آن از جهت اهمیت آنست و بعض خصوصیاتی که در هر موردی در آن منطوی است و در اینجا پس از بیان قدرت و سرزنش بر کسانیکه برای خدا در امر خلقت شریک قرار دادند اجمالی از داستان نوح [ع] و اشاره بجنایتها و آزاری ه جماعت مشرکین بحضرتش وارد نمودند بیان فرموده و نیز تذکر میدهد بچگونگی پاداش آنها و اینکه همان عمل آنان بود که طوفان را ایجاب نمود و همه را هلاک گردانید اینکه است که پیمبر گرامیش صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر میدهد که ای رسول [ص] برای اینکه مردم تلاوت نما خبر با اهمیت نوح [ع] را (تلاوت) بمعنی تتابع است که در قرائت حروف را مرتبط بهم گردانند، و (نبأ) بمعنی خبر با اهمیت است یعنی

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای اینکه مردم تلاوت نما و حکایت کن داستان نوح را که پس از آنکه اذیت باو را بجائی رسانیدند که آنطوریکه مفسرین گفته‌اند کمر قتل او را بستند بقومش گفت ای گروه اگر مقام یعنی مکث من و گفتار من از خواندن آیات خدا بر شما ناگوار است پس من بر خدا توکل کردم (فَأَجمِعُوا أَمرَکُم) یعنی عزم کنید بر کار خودتان با شرکاء خودتان و اتفاق کنید بر یک کار و آنچه اراده دارید در باره من از قتل و طرد و اذیت و آنچه میتوانید در باره من اجراء گردانید و اینکه تهدید آنها است بصورت امر.

نص قرآن کریم خبر میدهد که نوح ع نهصد و پنجاه سال در تبلیغ رسالت کوشش نمود و همین طوری که در سوره نوح [ع] مقول قول او است که در مقام مناجات عرض میکند خدایا چقدر آنان را بحق ارشاد نمودم در شب و روز آهسته و بلند بهر طوری که ممکن بود رسالت خود را تبلیغ نمودم و اینها نپذیرفتند، در اینجا تذکر میدهد که وقتی کوشش او بمنتهی درجه رسید فرموده اتکاء و توکل من بر خدا است آنچه خواهید در باره من اجراء نمائید.

فَإِن تَوَلَّیتُم فَما سَأَلتُکُم مِن أَجرٍ إِن أَجرِیَ إِلّا عَلَی اللّهِ وَ أُمِرتُ أَن أَکُونَ مِنَ المُسلِمِینَ باز نوح [ع] بآنها تذکر میدهد که گمان نکنید که من برای ارشاد و هدایتم از شما چیزی طلب میکنم من رسول پروردگارم پاداش من بر او است و من از طرف او مأمور گردیده‌ام که از حمله تسلیم شدگان باشم.

فَکَذَّبُوهُ فَنَجَّیناهُ وَ مَن مَعَهُ فِی الفُلکِ وَ جَعَلناهُم خَلائِفَ وَ أَغرَقنَا الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وقتی از طرف حق تعالی بر مردم حجت تمام گردید و آنها در مقام قتل حضرت نوح ع برآمدند و دیگر امید بر هدایت آنها باقی نماند دریای غضب الهی بتلاطم آمده و آن طوفان عظیم پدیدار گردید (وَ جَعَلناهُم خَلائِفَ) آنهائیکه در کشتی بودند نجات یافتند و باقی اهل زمین تمام هلاک گردیدند.

صفحه : ۱۹۰

از حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه فرموده

(مثل اهل بيتى كسفينة نوح من ركبها نجى و من تخلّف عنها غرق)

و نيز در جواب سائل كه گفت اهل بيت شما كيانند فرمود: على و فاطمه و حسن و حسين و نه نفر از اولاد حسين عليهم السّلام ميباشند و زنهاى پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه در اينكه حديث فرمود مثل اهل بيت من مثل كشتى نوح است هر كس داخل آن گرديد نجات يافت و هر كس تخلف كرد هلاك شد يعنى چنگ بولايت آنها نزند و تابع آنها نگردد در درياى خودسرى و نفس پرستى هلاك خواهد گرديد در اينكه حديث داخل اهل بيت نميباشند.

فَانظُر كَيفَ كانَ عاقِبَةُ المُنذَرِينَ اى پيمبر گرامى نظر كن يعنى بديده عبرت ببين چگونه بود عاقبت منذرين يعنى قوم نوح كه بهلاكت ابدى گرفتار گرديدند.

صفحه : ۱۹۱

[سوره يونس (۱۰): آيات ۷۴ تا ۸۶]

اشاره

ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِ رُسُلًا إِلى قَومِهِم فَجاؤُهُم بِالبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِن قَبلُ كَذلِكَ نَطبَعُ عَلى قُلُوبِ المُعتَدِينَ (۷۴) ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِم مُوسى وَ هارُونَ إِلى فِرعَونَ وَ مَلائِهِ بِآياتِنا فَاستَكبَرُوا وَ كانُوا قَوماً مُجرِمِينَ (۷۵) فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ مِن عِندِنا قالُوا إِنَّ هذا لَسِحرٌ مُبِينٌ (۷۶) قالَ مُوسى أَ تَقُولُونَ لِلحَقِّ لَمّا جاءَكُم أَ سِحرٌ هذا وَ لا يُفلِحُ السّاحِرُونَ (۷۷) قالُوا أَ جِئتَنا لِتَلفِتَنا عَمّا وَجَدنا عَلَيهِ آباءَنا وَ تَكُونَ لَكُمَا الكِبرِياءُ فِي الأَرضِ وَ ما نَحنُ لَكُما بِمُؤمِنِينَ (۷۸)

وَ قالَ فِرعَونُ ائتُونِي بِكُلِّ ساحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹) فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ قالَ لَهُم مُوسى أَلقُوا ما أَنتُم مُلقُونَ (۸۰) فَلَمّا أَلقَوا قالَ مُوسى ما جِئتُم بِهِ السِّحرُ إِنَّ اللّهَ سَيُبطِلُهُ إِنَّ اللّهَ لا يُصلِحُ عَمَلَ المُفسِدِينَ (۸۱) وَ يُحِقُّ اللّهُ الحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ لَو كَرِهَ المُجرِمُونَ (۸۲) فَما آمَنَ لِمُوسى إِلاّ ذُرِّيَّةٌ مِن قَومِهِ عَلى خَوفٍ مِن فِرعَونَ وَ مَلائِهِم أَن يَفتِنَهُم وَ إِنَّ فِرعَونَ لَعالٍ فِي الأَرضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ المُسرِفِينَ (۸۳)

وَ قالَ مُوسى يا قَومِ إِن كُنتُم آمَنتُم بِاللّهِ فَعَلَيهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُم مُسلِمِينَ (۸۴) فَقالُوا عَلَى اللّهِ تَوَكَّلنا رَبَّنا لا تَجعَلنا فِتنَةً لِلقَومِ الظّالِمِينَ (۸۵) وَ نَجِّنا بِرَحمَتِكَ مِنَ القَومِ الكافِرِينَ (۸۶)

صفحه : ۱۹۲

[ترجمه]

پس از نوح ما رسولانى بسوى قوم آنها مبعوث گردانيديم و امتهاى آن رسولان چنين نبودند كه بآن پيمبران ايمان آورند زيرا كه بسيارى از آنها پيشتر پيغمبران را تكذيب كرده بودند اينكه چنين ما بر قلبهاى سركشان مهر ميزنيم [۷۴]

پس از آن موسى و هارون را بسوى فرعون و اشراف قومش مبعوث گردانيديم با معجزاتى و آنها استكبار نمودند زيرا كه آنان جماعت گنهكاران بودند [۷۵]

و چون سخن حق از نزد ما آمد گفتند همانا اينكه سحرى است ظاهر [۷۶]

موسی بآنها گفت آیا سخن درست و معجزه که بر شما آمده سحر است آیا اینکه بر شما نمودم سحر است در صورتی که ساحر رستگار نخواهد گردید [۷۷]

قوم فرعون بموسی گفتند آیا تو آمده‌ئی که ما را بگردانی از آنچه پدران ما بر آن بودند و برای تو و هارون در زمین مصر ریاست و بزرگی باشد و ما تصدیق کننده شما نمیباشیم [۷۸]

فرعون گفت هر ساحر دانائی را نزد من بیاورید [۷۹]

وقتی ساحرها آمدند موسی بآنها گفت آنچه را از سحر اندازنده‌اید بیندازید [۸۰]

پس چون ساحرها طنابها را و عصاها را انداختند موسی بآنها گفت آنچه شما از سحر آورده‌اید همانا خدا بزودی آنرا باطل میگرداند زیرا که خدا عمل مفسدین را اصلاح نمیگرداند [۸۱]

و خدا حق را بکلمات خودش محقق و ثابت میگرداند اگر چه گنهکاران راضی نباشند [۸۲]

و بموسی ایمان نیاوردند مگر جوانهائی از قوم خود موسی (یعنی بنی اسرائیل) آنهم با ترس آنها از فرعون و گروه خودشان از بنی اسرائیل که آنها را بفتنه و عذاب بیندازند، و همانا فرعون در زمین علوّ نمود و (درستکاری) اسراف مینمود [۸۳]

موسی گفت ای قوم اگر بخدا ایمان آورده‌اید بر او توکل کنید اگر بوده باشید تسلیم شدگان [۸۴]

مؤمنین گفتند بر خدا توکل نمودیم پس از آن گفتند ای پروردگار ما ما را دست خوش و فتنه جماعت ستمکاران قرار مده [۸۵]

و ما را بمهربانی و بخشایش خودت از گروه کافرین خلاصی ده [۸۶]

.

صفحه : ۱۹۳

(توضیح آیات)

ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِ رُسُلًا إِلي قَومِهِم فَجاؤُهُم بِالبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِن قَبلُ خدای تعالی برسولش خبر میدهد که پس از نوح [ع] پیمبرانی فرستادیم بسوی قوم آنها هر پیمبری را برای جماعتی فرستادیم هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را باهل بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین، و هر یک از اینکه رسولان با معجزات و بیناتی واضح که مصدق مدعای آنها باشد آمدند بر قومشان و هیچ یک از اینکه امم بپیمبران ایمان نیاوردند بآنچه پیشینیان بآن تکذیب کرده بودند یعنی لاحقین مثل سابقین آنها کفر ورزیدند و ایمان نیاوردند.

كَذلِكَ نَطبَعُ عَلي قُلُوبِ المُعتَدِينَ اینکه چنین که ما مهر بر قلوب امم گذشته‌گان نهاده بودیم همین طور مهر بر دل بعدیهای آنان نیز میگذاریم، از اینکه آیه توهم نشود که ابتداء و در ازل خدای متعال بدل کافرین مهر زده و قلب آنها را بسته گردانیده اینکه است که نور ایمان در دل و جان آنها نفوذ نمیکند وقتی خدا در ازل دل آنها را بسته گردانیده چگونه توانند ایمان آورند پس تقصیر آنها چیست! شاید آیه اشاره باین باشد که چون خداوند در ازل میدانسته که اینها از روی اختیار و پس از فهمیدگی ایمان نمیآورند فرموده ما بر قلب آنها مهر میزنیم و دل آنها را پس از جحود و انکار حق بسته میگردانیم که انکار و عناد آنها با اهل حق و سفراء الهی چنین ایجاب نمود که ما دل آنها را از اشراق نور معرفت ببندیم چنانچه از آیه بعد اینکه مطلب واضح میشود که فرموده:

صفحه : ۱۹۴

ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِم مُوسي وَ هارُونَ إِلي فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ بِآياتِنا فَاستَكبَرُوا وَ كانُوا قَوماً مُجرِمِينَ پس از آن پیمبران موسی پسر عمران و

برادر او هـارون را بـا معجزات بسیار فرسـتادیم بسوی فرعون پسـر ولیـد بن مصـعب یا قابوس که پادشاه آن زمان بود و اشـراف قوم فرعون چون موسـی ع با معجزه‌های بسیار بر فرعون مبعوث گردید و آنها تکبر و گردن کشی کردند پس از آنکه حقانیّت موسی و هارون بر آنها ثابت گردیده بود انکار نمودند و آنها جماعت گنهکاران بودند.

فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ مِن عِندِنا قالُوا إِنَّ هذا لَسِحرٌ مُبِینٌ پس چون بر جماعت فرعون و فرعونیان سخن حق آمد گفتند اینکه سحر آشکار است، اشـاره به اینکه که پس از آنکه بر آنهـا حقیقت و حقـانیّت موسـی معلـوم شـد که از جـانب حق تعـالی است و ثـابت و محقق گردید گفتند اینکه سـحری است هویدا قالَ مُوسی أَ تَقُولُونَ لِلحَقِّ لَمّا جاءَکُم أَ سِحرٌ هذا وَ لا یُفلِحُ السّاحِرُونَ همزه استفهام انکاری است و مقول قول موسـی است که بـآن جمـاعت فرعونیـان گفته آیا شـما پس از آنکه حق برایتان ثابت گردیـده میگوئیـد آیا اینکه سحر است و آنها را ارشاد بعقلشان نموده که شـما بعقلتان رجوع کنیـد و بدانید که هیچوقت ساحر رسـتگار نخواهد گردید زیرا که عمل سحر باطل است و باطل در مقابل حق عرض اندام نخواهد نمود.

قالُوا أَ جِئتَنا لِتَلفِتَنا عَمّا وَجَدنا عَلَیهِ آباءَنا وَ تَکُونَ لَکُمَا الکِبرِیاءُ فِی الأَرضِ وَ ما نَحنُ لَکُما بِمُؤمِنِینَ الخ فرعونیان بموسی گفتند آیا تو آمده‌ئی که ما را از دین آباء و اجدادمان بیرون ببری و شـما دو نفر بر ما بزرگی و کبریائی و سیادت نمائید و ما بشما ایمان نخواهیم آورد.

شایـد جماعت فرعونیان چون فراعنه مصـر را میدیدنـد که مردم را بېنـدگی میگرفتنـد و دعوی الوهیت مینمودند اینکه بود که گمان میکردند موسی و هارون نیز چنین ادعائی

صفحه : ۱۹۵

دارند و میخواهند بر آنها ریاست نمایند اینکه بود که گفتند ما بشـما ایمان نداریم و چون در آن زمان ساحرین زیاد بودند کار عصا و یـد بیضـاء را حمـل بسـحر نمودنـد و فرعون گفت در اطراف عـالم سـاحرین را جمع‌آوری نمائیـد وقتی سـاحرین آمدنـد در مقام معارضه موسـی ع بآنها گفت آنچه را که از سـحر آماده کرده‌ایـد بیندازیـد وقتی سـحره آن ریسـمانها و عصاها و آنچه را که بتخیل مردمیکه حاضـر بودند عجیب مینمود انداختند موسی بآنان گفت آنچه را که شما از روی سحر بنظر آورده‌اید همانا خدا بزودی آنرا باطل میگرداند.

إِنَّ اللّهَ لا یُصلِحُ عَمَلَ المُفسِدِینَ بـدرستیکه خداوند عمل تباهکاران را اصـلاح نمیگرداند معلوم است کسانی که از کثرت معاصـی خود را از قابلیت اصـلاح شـدن انداخته‌اند دیگر آنان هر چه بکنند رو بفساد میروند نه باصـلاح زیرا چنین کسانی قلب خود را کدر نموده و نفس بهیمی بر آنها غالب گردیده اینکه است که آنچه از آنها بروز مینماید فساد است نه اصلاح.

وَ یُحِقُّ اللّهُ الحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ لَو کَرِهَ المُجرِمُونَ (کلمات) خـدا اعم است از افعال و ایجاد ممکنات و خلقت آنها قوله تعالی (قُل لَو کانَ البَحرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی) سوره کهف آیه ۱۰۹، و گفتار او که بطور وحی یا بطور دیگر از اوامر و نواهی و دستوراتی که بملائکه و رسولان خود ابلاغ فرموده و احکام و وعد و وعید که بتوسط آنها بمردم اعلام کرده از کلمات تدوینی و تشریعی زیرا که حق مقابل باطـل است و میتوان گفت که خداونـد جمع کرده بین نفی و اثبـات که اعمـال فسـاد کـاران باطـل است و گفتار حق تعالی محقق و ثـابت گویـا فرموده (لیحق اللّه الحق و یبطل الباطل) (و لو کره المبطلون) اگر چه برای تباهکاران چنین مطلبی ناگوار است که مایلند کلمات باطل خود را بجای حق بنشانند.

صفحه : ۱۹۶

فَما آمَنَ لِمُوسی إِلّا ذُرِّیَّةٌ مِن قَومِهِ عَلی خَوفٍ مِن فِرعَونَ وَ مَلَائِهِم الـخ در ابتداء دعوت موسـی ع ایمان نیاوردند باو مگر اولادانی از

اولادان قومش یعنی بنی اسرائیل با ترس از فرعون و ترس از پـدرانشان و خویشانشان و ترس آنها از اقتدار و استیلاء و کثرت قشون او بـود زیرا که در آنوقت فرعـون در زمین علوّ و سرکشـی بسـیار کرده بود و آنهـا ذراری یعقوب ع بودنـد یعنی نبیره‌هـا و اولادان اولادان آنها که بنی اسرائیلشان مینامیدند و گویند بنی اسرائیلیان در آنوقت سیصد هزار نفر بودند که با اینکه از فرعون و فرعونیان میترسیدند که آنها را اذیت کننـد آنها بموسـی ایمان آوردند و گویند وقتی یعقوب [ع] با اولادان داخل مصـر گردیدند هفتاد و دو نفر بودنـد، و راجع به اینکه که مقصـود از ذریه چه کسـانی بودنـد از مفسـرین در اینکه مورد گفتـار دیگری نقـل شـده لکن اینکه معنائی که گفته شد ظاهرتر و متبادر بذهن است.

وَ قالَ مُوسـی یا قَومِ إِن کُنتُم آمَنتُم بِاللّهِ فَعَلَیهِ تَوَکَّلُوا إِن کُنتُم مُسلِمِینَ-الـخ حاصل آنکه پس از اینکه بنی اسرائیلیان ایمان آوردند با اینکه از فرعون و پدران خود میترسیدند موسی بآنها گفت ای جماعت اگر شما واقعا بخدا ایمان آورده‌اید (فعلیه توکلوا) علی را در مورد استیلاء و علوّ می‌آورنـد، شایـد اشاره باین است که لازمه ایمان بخـدا ایمان بعلو و استیلاء و قاهریت او است وقتی شـما چنین دانستیـد که حق تعـالی غالب و قاهر است نبایـد از فرعون یا غیر او بترسـید بلکه بایستی اتکاء و اعتماد شـما بخـدا باشـد اگر شـما از تسـلیم شدگان باشـید، گویا فرموده بدانید که خدا شـما را یاری مینماید و دشمن شما را هلاک میگرداند پس از سخن موسی که بر خـدا توکل کنیـد بنی اسرائیلیان و مؤمنین آنهائیکه با او بودند گفتند ما توکل بخدا نمودیم پس دعاء کردند گفتند ای پروردگار ما ما را لگدکوب قوم ظالمین قرار مده، ما را برحمت خودت از گروه ناگرویدگان نجات بده.

اینکه آیات تذکر و اندرز است برای مؤمنین که بدانند اگر توکل و اتکاء

صفحه : ۱۹۷

و اعتمـاد آنهـا بخـدا باشـد و از سـر ایمان تسـلیم باوامر و نواهی حق تعالی گردنـد خـدای تعالی در همه حال آنها را یاری و کمک میکنـد و بر همه اهـل عـالم سیادت و برتری پیـدا مینماینـد همان طوری که بما خبر داده (وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ) سوره آل عمران آیه ۱۳۳، البته وعده خدا صدق است معلوم میشود زبونی ما و سیادت دیگران در اثر اینکه است که آن شرطی که در آیه قید نموده (إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ) در ما فقط شاید اسمی باقی مانده و حقیقت ندارد.

صفحه : ۱۹۸

[سوره یونس (۱۰): آیات ۸۷ تا ۹۴]

اشاره

وَ أَوحَینا إِلی مُوسـی وَ أَخِیهِ أَن تَبَوَّءا لِقَومِکُما بِمِصرَ بُیُوتاً وَ اجعَلُوا بُیُوتَکُم قِبلَةً وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ (۸۷) وَ قالَ مُوسی رَبَّنا إِنَّکَ آتَیتَ فِرعَونَ وَ مَلَأَهُ زِینَةً وَ أَموالاً فِی الحَیاةِ الدُّنیا رَبَّنا لِیُضِلُّوا عَن سَبِیلِکَ رَبَّنَا اطمِس عَلی أَموالِهِم وَ اشدُد عَلی قُلُوبِهِم فَلا یُؤمِنُوا حَتّی یَرَوُا العَذابَ الأَلِیمَ (۸۸) قالَ قَد أُجِیبَت دَعوَتُکُما فَاستَقِیما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ (۸۹) وَ جاوَزنا بِبَنِی إِسرائِیلَ البَحرَ فَأَتبَعَهُم فِرعَونُ وَ جُنُودُهُ بَغیاً وَ عَدواً حَتّی إِذا أَدرَکَهُ الغَرَقُ قالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَت بِهِ بَنُوا إِسرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ المُسلِمِینَ (۹۰) آلآنَ وَ قَد عَصَیتَ قَبلُ وَ کُنتَ مِنَ المُفسِدِینَ (۹۱)

فَالیَومَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَن خَلفَکَ آیَةً وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّاسِ عَن آیاتِنا لَغافِلُونَ (۹۲) وَ لَقَد بَوَّأنا بَنِی إِسرائِیلَ مُبَوَّأَ صِدقٍ وَ رَزَقناهُم مِنَ الطَّیِّباتِ فَمَا اختَلَفُوا حَتّی جاءَهُمُ العِلمُ إِنَّ رَبَّکَ یَقضِی بَینَهُم یَومَ القِیامَةِ فِیما کانُوا فِیهِ یَختَلِفُونَ (۹۳) فَإِن کُنتَ فِی شَکٍّ

مِمّا أَنزَلنا إِلَیکَ فَسئَلِ الَّذِینَ یَقرَؤُنَ الکِتابَ مِن قَبلِکَ لَقَد جاءَکَ الحَقُّ مِن رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ المُمتَرِینَ (۹۴)

صفحه : ۱۹۹

[ترجمه]

ما بموسی و برادرش وحی نمودیم که شما برای پیروانتان بمصر منزل بگیرید و خانه‌های خود را مسجد قرار دهید و نماز را بپای دارید و بمؤمنین مژده دهید [۸۷]

و موسی گفت ای پروردگار ما همانا تو بفرعون و تابعین او در حیات دنیا مال و زینت عطاء نمودی تا اینکه مردم را از راه تو گمراه گردانند ای پروردگار ما اموال آنها را نابود گردان و دلهایشان را سخت نما پس ایمان نمیآورند تا اینکه عذاب دردناک را ببینند [۸۸]

خدای تعالی فرمود همانا دعای شما اجابت گردید پس شما (در ارشاد بحق) استقامت نمائید و البته پیروی ننمائید راه کسانی را که علم و دانش ندارند [۸۹]

و ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم و فرعون و سپاهیانش بظلم و تعدی در عقب بنی اسرائیل آمدند تا وقتی که فرعون خواست برود نیل غرق شود گفت ایمان آوردم که نیست خدائی مگر آنکسی که بنی اسرائیل باو ایمان آوردند و من از جمله تسلیم شدگانم [۹۰]

جبرئیل باو گفت الآن که موقع هلاکت رسیده ایمان میآوری در حالیکه تو پیش از اینکه نافرمانی کردی و از جمله گمراه کنندگان بودی [۹۱]

و امروز بدن تو را نجات میدهیم یعنی آنرا از آب بیرون میاندازیم تا اینکه برای کسانیکه پس از تو میآیند آیت و نشانه باشی و بتو عبرت گیرند و همانا بیشتر مردم از آیات و نشانه‌های قدرت ما غافلند [۹۲]

و ما بنی اسرائیل را بجای صدق و صفا مسکن دادیم و روزی آنها را از طیبات قرار دادیم و آنان در امر دین خدا و با آمدن رسول خاتم [ص] اختلاف نکردند تا وقتی که بر آنها علم تورات آمد بحقیقت پروردگار تو در روز قیامت بین آنها حکم میکند در آنچه در آن اختلاف نمودند [۹۳]

ای رسول اگر تو در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در شک میباشی سؤال کن از آنکسانیکه کتاب پیشینیان را قرائت کرده‌اند محققا از طرف پروردگارت خبر راست و درست آمد که تو از شک کنندگان نبوده باشی [۹۴]

(اینکه خطاب ظاهرا بپیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است لکن مقصود امت میباشند).

صفحه : ۲۰۰

(توضیح آیات)

وَ أَوحَینا إِلی مُوسی وَ أَخِیهِ أَن تَبَوَّءا لِقَومِکُما بِمِصرَ بُیُوتاً وَ اجعَلُوا بُیُوتَکُم قِبلَةً وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ خدای تعالی برای پیمبرش حکایت میکند که ما بموسی و برادرش هارون (علیهما السّلام) وحی کردیم که در مصر خانه بسازند برای قومشان (بوأت المنزل و بوأته) یعنی برای خود و قوم خود در مصر منزل بگیرند که بآنها امر میشود منزل بگیرند و منزلهای خودتان را مسجد قرار

دهید، از بعضـی از مفسـرین نقل شده که گفته‌اند چون بنی اسرائیل قبلا مأمور بودند که فقط در مسجد نماز بخوانند وقتی فرعون بر آنها مسلط گردید مسجدهای آنها را خراب نمود اکنون رخصت یافتند که در خانه‌های خود نماز بخوانند و در خانه‌ها مسجد قرار بدهند.

[اینکه قول إبن عباس است] و از بسیاری از مفسرین است که مأمور شدند در خانه رو بکعبه نماز کنند.

و بعضـی از مفسـرین مثل سـعید بن جبیر و بسـیار دیگر گفته‌اند (وَ اجعَلُوا بُیُوتَکُم قِبلَةً) یعنی خانه‌های خود را مقابل هم قرار دهید و مواظب نماز خود باشید (و بشر المؤمنین) ظاهرا امر بموسـی ع است که بآنهائیکه ایمان آورده‌اند مژده بده و میتوان گفت اینکه امر بپیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که ای رسول بمؤمنین مژده و بشارت بده.

از بعض عرفاء است که گفته آیه اشاره باین است که سالکین الی اللّه سزاوار نیست که در عالم نفس سفلیه منزل بگیرنـد بلکه باید در مصر عـالم روحـانیه مقامات عالی برای خود مهیا نماینـد (و لیقیموا الصلوة) یعنی در مقامات روحانیه در عالم بسوی نزدیکیها و عالم موصلات ربانیه منزل بگیرند زیرا که سیر ممکنات متناهی و ذوق آنها منقطع است، اما سیر بسوی واجب و چشیدن لذات آن در دنیا و آخرت دائمی و لذت جان است و ذوق رجال بانواع کرامات مقابل نیست با محبّت اهل

صفحه : ۲۰۱

لقـاء عنـد اللّه و اگر تـألم باشـد آن الم نیست و اگر تـألم باشـد برای اهل ذوق آن است که می‌بیننـد مراتب اهل فناء را که فوق آنها میباشند و امّا کسیکه باقی باشد در وصل دیگر برای او تألم نیست.

[پایان] وَ قالَ مُوسی رَبَّنا إِنَّکَ آتَیتَ فِرعَونَ وَ مَلَأَهُ زِینَةً وَ أَموالًا فِی الحَیاةِ الدُّنیا رَبَّنا لِیُضِلُّوا عَن سَبِیلِکَ الخ موسی در مقام مناجات عرض میکنـد خـدایا تو بفرعون و گروهـان او بقـدری زینت و اسباب تجمل و مال و لباسـهای فاخر و منزلهای عالی عطاء نمودی تا اینکه از راه تو مردم را گمراه کردند، لام (لیضلوا) میشود بمعنی غرض باشد و میشود بمعنی غایت و در اینجا اگر بمعنی غرض باشد معنی آیه چنین میشود که زینت دنیا باینها دادی برای اینکه گمراه گردنـد، و اینکه وجه اگر چه چنانچه اشاعره خواسته‌اند باین آیه جبر را اثبـات نماینـد لکن در ردّ قول آنها میتوان گفت وقتی آنها باختیار از روی کبر و عناد مخالفت رسول خـدای تعالی را کردند مجازاتـا زینت دنیا را برای آنان زیاد میکنـد تا اینکه در آخرت بـدترین عـذاب گرفتار گردنـد بنا بر اینکه معنی باز جبر نیست بلکه کبر آنها است که باعث عذاب آنها میگردد چنانچه نظائرش در کلام اللّه بسیار است.

لکن بهتر اینکه است که همان طوری که بسیاری از مفسـرین آیه را توجیه نموده‌اند گفته شود لام (لیضـلوا) لام غایت است چنانچه نظائر آن هم در قرآن و هم در گفتار عرفی بسیار است مثل اینکه گفته میشود (جئتک لتکرمنی) آمدم نزد تو که مرا گرامی داری.

رَبَّنَا اطمِس عَلی أَموالِهِم وَ اشدُد عَلی قُلُوبِهِم فَلا یُؤمِنُوا حَتّی یَرَوُا العَذابَ الأَلِیمَ وقتی فرعونیان بموسـی و بنی اسـرائیل ظلم و اذیت را بمنتهی درجه رسانیدنـد موسـی ع در بـاره آنها نفرین نمود و گفت خـدایا (اطمس) طمن بردن اثر چیزی را گوینـد و کاریز آب که انباشته شود آنرا (مطموس) نامند و در اینجا برای مبالغه گوید چنان مال و زینت را مسخ گردان که دیگر اثری بر آن مترتب نشود

صفحه : ۲۰۲

و قلب آنهـا را سـد و سـخت گردان و اینان ایمان نمیآورنـد تا وقتی که ببیننـد عـذاب الیم را و آن موقعی است که در رود نیل غرق میگردند.

قالَ قَد أُجِیبَت دَعوَتُکُما فَاستَقِیما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ دعای موسـی و هارون [ع] بهدف اجابت رسید و بموسی خطاب شد ای موسـی دعای تو و برادرت را اجابت نمودیم و شما دو نفر ثابت باشید بر آنچه مأمورید از دعوت مردم بایمان و پیروی نکنید

طریقه آن کسانی را که ایمان ندارنـد و تعجیل در عـذاب آنها نکنید که هر کاری مرهون بوقت مقدر او است، و در حدیث است از حضرت صادق ع که بعد از چهل سال نفرین اینکه دو پیغمبر مستجاب گردید وَ جاوَزنا بِبَنِی إِسرائِیلَ البَحرَ فَأَتبَعَهُم فِرعَونُ وَ جُنُودُهُ بَغیاً وَ عَدواً در اینکه آیه خدای تعالی خبر میدهد بچگونگی نجات موسـی و بنی اسرائیل و هلاک گردانیدن فرعون و تابعین که بنی اسـرائیل را از دریا بسلامت گذرانیدیم و چون آنها بسلامت گذر نمودند فرعون و قشون او بگمان اینکه میتوانند مثل بنی اسرائیل از دریا بگذرند آنها در عقب بنی اسرائیل وارد دریا گردیدند.

تاریخ نویسـان راجع بداستان قبطیـان و بنی اسـرائیلیان حکایـات مختلفی نقـل کردهانـد از جمله آنهـا اینکه گوینـد موسـی [ع] ببنی اسـرائیلیان گفت زر و زیور قبطیان را از آنان عاریه نمائید و پس از آنکه از آنها گرفتند در همان شب از شهر بیرون رفتند و خداوند آن شب را دراز گردانیـد و خواب را بر قبطیـان غـالب گردانیـد تـا موسـی بنی اسـرائیل را در همان شب بیرون برد و آنها ششـصد و بیست هزار مرد بودنـد و گوینـد هفتاد ساله و بیست ساله در عـدد آنها نبود، و نیز گفتهاند هیچ خانهئی از خانههای قبطیان نبود مگر اینکه یک بچه یا دو بچه از آنها مرده بود و آنها مشـغول به عزداری و دفن بچهها شدند اینکه بود آنروزی که شـبش بنی اسـرائیلیان از شـهر بیرون رفتنـد قبطیان خبر دار نشدنـد روز بعـد فهمیدند موسـی و بنی اسـرائیلیان از شـهر رفتهاند بفرعون خبر دادند فرعون در غضب شد همگی لشگر خود را جمع نمود و با سیصد و دو هزار لشگر در پی آنها روان

شدند، از محمّد بن کعب نقل شده که شعار فرعون اینکه بود که جامه سـیاه میپوشـید و لشگر او همه با جامه سیاه و اسبهای سیاه از عقب موسـی و بنی اسـرائیل روان شدند آنوقت موسـی [ع] با بنی اسـرائیل نزدیک دریای قلزم رسـیده بودند وقتی بنی اسرائیل لشگر فرعون را دیدند که هر یک بر اسب تازی نشسـته و کلاه خودی بر سـر نهاده و حربهئی بدست دارند متوحش گردیدند و گفتند ای موسـی چه چـاره کنیم از جلـو دریـا و از عقب لشـگر بیشـمار اگر جلو رویم غرق خواهیم گردیـد و اگر از عقب برگردیم یـا توقف نمائیم کشـته خواهیم گردید موسـی [ع] گفت (کَلّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهدِینِ) سوره شعراء آیه ۶۲، آنوقت خداوند بموسـی وحی نمود که عصا را بدریا بزن وقتی موسی عصا را بدریا زد دوازده راه خشک در دریا بعدد اسباط بنی اسرائیل پدید گردید هر سبطی براهی عبور نمودنـد وقتی میرفتند با خود گفتند خبر از عموزادههای خود نداریم خداوند فرمان داد تا آبهای دریا طاق طاق گردید که آنها یکدیگر را مشاهده بنمایند.

چون لشـگر فرعون بلب دریا رسیدند فرعون وقتی اینکه طور دید ترسید و فهمید که آن از آیات خدا است لشگر گفتند ما نیز بدریا رویم فرعون جرئت ننمود پیش برود چنین گفتهانـد که جبرئیـل بر مادیـانی نشسـته در پیش اسب فرعون رانـد اسب فرعون سرکشـی کرد و هر قـدر فرعون جلو اسب را گرفت فائـده نبخشـید و در عقب مادیـان در دریـا رفت همه بیکبار در عقب او داخل دریا شـدند بحکم حق تعالی آبها سر بهم آورد و تمام غرق گردیدند.

و بعضـی از مفسـرین گفتهانـد روزی جبرئیـل بصورت مردی بـدیوان مظـالم فرعون آمـد و گفت من از راه دور آمـدهام و مسئلهئی خـواهم از تـو اسـتفتاء کنم و صـورت فتـوا را بفرعـون داد فرعون مطـالعه نمود مضـمون آن چنین بود که حکم امیر چیست در بـاره بنـدهئی که در میـان مـال و نعمت مولـای خود نشو و نمـا نموده و از سـائر ممالیک ممتاز گردیـده پس از آن کفران نعمت نموده و ادعای سـلطنت و آقائی نمایـد و فرمان مولای خود را نبرد فرعون بدست خود زیر استفتاء نوشت که یقول ابو العباس ولید بن مصعب پاداش بندهئی که بر سید خودش خروج

كند و بنعمت او كفران ورزد اينكه است كه در دريا غرق گردد جبرئيل آن خط را گرفت و از منزل او بيرون رفت.

حَتّى إِذا أَدرَكَهُ الغَرَقُ قالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَت بِهِ بَنُو إِسرائِيلَ وَ أَنَا مِنَ المُسلِمِينَ، آلآنَ وَ قَد عَصَيتَ قَبلُ وَ كُنتَ مِنَ المُفسِدِينَ وقتى فرعون بدريا غرق گرديد و نزديك بهلاكت رسيد كلمه توحيد بر زبان جارى گردانيد و گفت ايمان آوردم بآنكسى كه بنى اسرائيل بوى ايمان آوردند خطاب سخط آميز رسيد الآن كه موقع هلاكت تو است ايمان ميآورى و قبلا نافرمان و از مفسدين و تباه‌كاران بودى.

على بن ابراهيم بن هاشم بسند خود از صادق آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چنين نقل ميكند كه گفته از حين غرق شدن فرعون هر وقت جبرئيل نزد رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ميآمد اندوهگين و غمناك بود اينكه طور بود تا وقتى كه اينكه آيه را بر پيمبر آورد مسرور و خندان بود حضرت از سبب خوشحالى او پرسيد گفت وقتى فرعون غرق گرديد و گفت (آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَت بِهِ بَنُو إِسرائِيلَ) من پاره گل سياه بدهن او زدم و گفتم (آلآنَ وَ قَد عَصَيتَ قَبلُ وَ كُنتَ مِنَ المُفسِدِينَ) و پس از آن خائف گرديدم كه مبادا مرضى الهى نبوده باشد و رحمت الهى او را دريافته باشد و پيوسته در اينكه اندوه بودم تا آنكه مأمور گرديدم كه برسانم بتو آنچه را كه بفرعون گفته بودم. [منهج] فَاليَومَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَن خَلفَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ عَن آياتِنا لَغافِلُونَ ظاهرا خطاب بفرعون حين غرق شدنش ميرسد و گويا فرموده كه ايمان تو امروز و الان ديگر فائده بخش نيست زيرا كه روح تو فاسد گرديده ديگر ايمان در آن نفوذ نميكند موقع مجازات رسيده لكن بدن تو را نجات ميدهيم يعنى بدن تو را نگاه داريم تا اينكه براى ديگران درس عبرت باشى همانا بسيارى از مردم از آيات ما غافلند.

صفحه : ۲۰۵

وَ لَقَد بَوَّأنا بَنِي إِسرائِيلَ مُبَوَّأَ صِدقٍ وَ رَزَقناهُم مِنَ الطَّيِّباتِ فَمَا اختَلَفُوا حَتّى جاءَهُمُ العِلمُ الخ مقصود از جاى صدق بيت المقدس و ساير ولايات شام و يا مصر و يا زمين اردن و فلسطين كه زمين بيت المقدس بود ميباشد.

در مقام امتنان بر بنى اسرائيل بپيمبرش خبر ميدهد كه پس از غرق گرديدن فرعون و تابعين او ما منزل و جائى كه لايق و شايسته راستى و صدق باشد نظر بوعده‌اى كه بآنها داده شده بود عطاء نموديم و اطعمه‌هاى پاكيزه بآنان روزى داديم و آنها با هم در امر دين اختلاف نداشتند تا وقتى كه بتورات عالم گرديدند و در تأويل و تفسير آن اختلاف كردند و احكام تورات را تحريف و تغيير دادند و شعبه شعبه شدند.

و بقول بعضى مقصود از (جاءَهُمُ العِلمُ) آنوقتى بود كه بصفات احمدى [ص] و اوصاف محمدى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم واقف شدند و بتغيير و تحريف تورات مشغول گرديدند و بقول ديگر مقصود از علم قرآنست كه چون عالم بقرآن گرديدند بعضى مؤمن و بعضى كافر شدند و خداوند در روز قيامت بين آنها حكم مينمايد.

فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِمّا أَنزَلنا إِلَيكَ فَسئَلِ الَّذِينَ يَقرَؤُنَ الكِتابَ مِن قَبلِكَ لَقَد جاءَكَ الحَقُّ مِن رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ المُمتَرِينَ خطاب برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است و مقصود امت ميباشند كه هرگاه از آنچه از داستانها و حكايات پيمبران گذشته كه بر تو نازل كرده‌ايم در شك ميباشيد سؤال كنيد از كسانيكه كتاب را قرائت ميكنند و مطالعه مينمايند و مقصود از كتاب شايد تورات و انجيل و باقى كتب آسمانى باشد كه پيش از تو نازل گرديده، و شايد مقصود از كتاب كتب تواريخ و قصص انبياء و غير آنها باشد تا اينكه همانا دانسته شود كه آنچه را كه بر آنها ميخوانى آن از جانب پروردگار تو آمده و تماما صدق و حق است و خلافى در آن نيست.

صفحه : ۲۰۶

[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۵ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ فَتَکُونَ مِنَ الخاسِرِینَ (۹۵) إِنَّ الَّذِینَ حَقَّت عَلَیهِم کَلِمَتُ رَبِّکَ لا یُؤمِنُونَ (۹۶) وَ لَو جاءَتهُم کُلُّ آیَةٍ حَتّی یَرَوُا العَذابَ الأَلِیمَ (۹۷) فَلَو لا کانَت قَریَةٌ آمَنَت فَنَفَعَها إِیمانُها إِلّا قَومَ یُونُسَ لَمّا آمَنُوا کَشَفنا عَنهُم عَذابَ الخِزیِ فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ مَتَّعناهُم إِلی حِینٍ (۹۸) وَ لَو شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَن فِی الأَرضِ کُلُّهُم جَمِیعاً أَ فَأَنتَ تُکرِهُ النّاسَ حَتّی یَکُونُوا مُؤمِنِینَ (۹۹) وَ ما کانَ لِنَفسٍ أَن تُؤمِنَ إِلّا بِإِذنِ اللَّهِ وَ یَجعَلُ الرِّجسَ عَلَی الَّذِینَ لا یَعقِلُونَ (۱۰۰) قُلِ انظُرُوا ما ذا فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما تُغنِی الآیاتُ وَ النُّذُرُ عَن قَومٍ لا یُؤمِنُونَ (۱۰۱) فَهَل یَنتَظِرُونَ إِلّا مِثلَ أَیّامِ الَّذِینَ خَلَوا مِن قَبلِهِم قُل فَانتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُم مِنَ المُنتَظِرِینَ (۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذلِکَ حَقًّا عَلَینا نُنجِ المُؤمِنِینَ (۱۰۳)

صفحه : ۲۰۷

[ترجمه]

نبوده باش از آن کسانیکه بآیات خدا تکذیب میکردند پس بوده باشی از زیانکاران [۹۵]

همانا آنهائیکه قول پروردگار تو بر آنها محقق گردیده ایمان نمیآورند [۹۶]

اگر چه هر معجزه‌ئی بر آنها بیاید تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند [۹۷]

چرا نبودند هر قریه‌ئی که پیش از نزول عذاب ایمان آوردند و ایمانشان بآنها نفع دهد مگر قوم یونس که وقتی ایمان آوردند عذاب ذلت و خواری دنیا را از آنها برداشتیم و تا زمانی آنان را متمتع گردانیدیم [۹۸]

اگر پروردگار تو خواسته بود هر که در زمین است تمام آنها ایمان میآوردند آیا تو مردم را اکراه میکنی تا اینکه مؤمن گردند [۹۹]

و برای کسی نمیباشد اینکه ایمان آورد مگر باذن خدا و رجس و پلیدی را قرار میدهد بر آنکسانیکه تعقل نمیکنند [۱۰۰]

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو نظر کنید در آسمانها و زمین که چه چیزها است از آثار قدرت خدا و دیدن آیات و انذار پیمبران عذاب خدا را دفع نمیگرداند از جماعتی که ایمان نمیآورند [۱۰۱]

آیا شما کفار منتظرید مگر مثل روزهای (عذابی) که بر پیشینیان گذشته بر شما برسد بگو شما منتظر چنین روزی باشید بحقیقت من هم با شما از منتظرین میباشم [۱۰۲]

پس ما نجات میدهیم پیغمبران و آنکسانی را که ایمان آوردند اینکه چنین نجات دادن مؤمنین بر ما حق است [۱۰۳]

.

صفحه : ۲۰۸

(توضیح آیات)

وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ فَتَکُونَ مِنَ الخاسِرِینَ (وَ لا تَکُونَنَّ) عطف است به (فَلا تَکُونَنَّ مِنَ المُمتَرِینَ) در آیه قبل و اشاره باین است که بقدری حجیت قرآن ظاهر و هویدا است که اصلا در معرض شکّ و ریبی واقع نخواهد گردید و با اینکه خدا

میدانست که رسولش هیچوقت تکذیب آیات خدا را نمیکند و نخواهد کرد و محتاج باین نیست که آنچه بر او نازل گردیده از علماء یهود و نصاری بپرسید و ببیند که مطابق است با تورات و انجیل و باقی کتب آسمانی و اینکه فرموده تو از ممترین نباش و در اینکه آیه بالا بنهی صریح که مؤکد گردانیده بنون تأکید ثقیلهٔ که تو از آنکسان که آیات ما را تکذیب کردند نبوده باش برای تثبیت و تأکید و مؤکّد گردانیدن آیات الهی است که برسولش خطاب فرموده که مبادا تو از آنکسانی باشی که آیات خدا را تکذیب نمودند که اگر چنین باشی از زیانکاران و کسانی که عمر خود را بیهوده تلف نموده‌اند میباشی.

و ظاهرا آیات اگر چه خطاب برسول است لکن مقصود امت میباشند و از باب مثال معروف است که گویند (بدر میزنم دیوار تو بشنو).

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّت عَلَيهِم كَلِمَتُ رَبِّكَ لا يُؤمِنُونَ ظاهرا نتیجه آیات جلو است و علت نهی است و نظر بنظم آیه و سیاق آیات چنین میشود که ای رسول تو از جمله تکذیب کننده‌گان آیات الهی مباش زیرا که آنان ایمان نمیآورند و آنها از زیانکاران میباشند زیرا که کلمه عذاب بر آنها محقق گردیده و هر آیه و معجزه‌ئی که بر آنها بیاید ایمان نخواهند آورد تا وقتی که عذاب را معاینه بینند.

صفحه : ۲۰۹

فَلَو لا كانَت قَريَةٌ آمَنَت فَنَفَعَها إِيمانُها إِلّا قَومَ يُونُسَ لَمّا آمَنُوا كَشَفنا عَنهُم عَذابَ الخِزيِ فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ مَتَّعناهُم إِلي حِينٍ چرا اهل دهی از دهها نبودند (که قبل از نزول عذاب) ایمان آرند مگر قوم یونس که هنگام نزول عذاب ایمان آوردند و از آنها عذاب رسوائی را برداشتیم و در حیات دنیا آنها را متمتع گردانیدیم تا هنگام رسیدن اجل آنها.

داستان حضرت یونس ع آنطوریکه در تواریخ نوشته‌اند و مفسرین نقل کرده‌اند چنین است:

بعضی از مفسرین از سعید بن جبیر و سدی و غیر اینها روایت کرده‌اند که حق تعالی یونس را باهل نینوا از زمین موصل فرستاد او آنان را مدتی بیکتا پرستی دعوت نمود تبلیغ او را نپذیرفتند و او را رنجانیدند و ایمان نیاوردند یونس شکایت آنها را بخدا کرد گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند (فانزل علیهم نقمتک) بوی خطاب رسید بآنها خبر بده که اگر از امروز تا سه روز دیگر و بروایتی تا چهل روز دیگر ایمان نیاوردید بر آنها عذاب میفرستم لکن قول اول صحیح‌تر و مشهورتر است یعنی وعده عذاب تا سه روز.

یونس [ع] اینرا گفت و از بین مردم بیرون رفت و در شکاف کوهی پنهان گردید چون روز سوم که موقع عذاب رسیده بود حق تعالی بمالک دوزخ امر نمود که بمقدار شعیری از سموم دوزخ باین جماعت بفرست آنوقت سموم دوزخ بشکل ابر سیاه یا دود غلیظ و شراره آتش گرد شهر نینوا را گرفت چون قوم یونس بامداد برخواستند علامت عذاب را مشاهده کردند ترسیدند و لرزیدند و دانستند که یونس [ع] راست گفته روی بسلطان خود نمودند او مردی عاقل بود فرمود یونس را بطلبید اگر در میان ما است بدانید که اینکه عذاب نیست و اگر بیرون رفته یقین دانید که عذاب است و جماعت هر چه تفحص کردند یونس را نیافتند سلطان گفت اگر یونس رفته آنخدائی که شما را بسوی او دعوت مینمود باقی است و دانا و شنوا است و غرض ما اینکه بود که او را پیدا کنید

صفحه : ۲۱۰

و ایمان آرید اکنون که رفته بیائید تا همه بصحرا رویم و بعجز و شکستگی و تضرع و زاری بدر خانه او توجه کنیم شاید بر ما رحم کند سلطان پلاس پوشید و با سر و پای برهنه و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نمودند.

علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از إبن ابی عمیر از جمیل روایت کرده که ابو عبد اللّه [ع] فرمود چون قوم اطاعت نکردند و ایمان نیاوردند یونس خواست در باره آنها دعا کند مردی عابد در آنشهر بود بنام ملیخا گفت در حق آنها نفرین کن و عالمی که او

را روبیل میگفتند او را منع میکرد و گفت در باره آنها نفرین مکن زیرا که خدای تعالی هلاکت بنده‌گان را خوش ندارد.
خلاصه یونس [ع] نفرین کرد وقتی عذاب نازل شد روبیل گفت ای مردم همه روی بصحرا نهید کودکان را از مادران جدا کنید و چهارپایان را از بچه‌هایشان جدا کنید و بناله و گریه مشغول گردید آنوقت همه بیکدفعه با نیّت‌های خالص صدا بلند کردند و گفتند (نؤمن بما جاء به یونس) و از اول ذی الحجه تا دهم محرم مردم بهمین طور مینالیدند و در اینکه چهل روز دست از ناله و فنان برنداشتند و بزبان حال میگفتند:

چاره ما ساز که بی‌یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم

پیش تو گر بی‌سر و پا آمدیم هم بامید تو خدا آمدیم
پادشاه رو بخاک گذارد و گفت خدایا ما میخواستیم یونس را وسیله سازیم اکنون او بشآمت گناه از بین ما بیرون رفته ما بدرگاه تو گرویدیم خدایا برحمت واسعه خودت و بقدر و جاه یونس که بدرگاه تو دارد اینکه عذاب را از ما دفع کن جماعتی میگفتند پروردگارا یونس بما میگفت بنده‌گان را بخرید و آزاد کنید ما بندگان توئیم ما را بکرم عام خودت آزاد گردان، بعض دیگر میگفتند یونس ع بما میگفت هر کس بشما ستم نمود از آن درگذرید ما بگناه بسیار بر خود ستم نمودیم ما را عفو کن، بعض دیگر میگفتند پروردگارا تو گفته‌ئی سائل را رد نکنید و محروم نگردانید ما سائلان بی‌چیز رو بدر خانه تو آورده‌ایم ما را

صفحه : ۲۱۱
محروم مگردان.

ما تهی دستان برآوردیم دستی بر دعا نقد فیضی نه بر اینکه دست گنه‌کاران ما
از عبد اللّه بن مسعود روایت شده که صدق نیّت و خلوص آنان را بر اینکه داشت که هر مظالمی و حقی که بر یکدیگر داشتند ردّ کردند تا آنکه مردی سنگی را که از مال غیر در خانه زیر بنای خود نهاده بود خانه را منهدم گردانید و آنرا کند و بصاحبش ردّ نمود.
از صالح روایت شده که از علماء پیر مردی بنام روبیل در میان آنها بود آنها را امر کرد که همه ایمان آورده و خدا را باین کلمات بخوانید (یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا حی محیی الموتی و یا حی لا اله الّا انت) تا عذاب از شما دفع شود آنها خدا را باین کلمات خواندند عذاب برحمت تبدیل گردید و هرگاه کسانیکه عمر خود را صرف کفر کرده باشند باین کلمات بزرگوار دعا کنند بلا شبهه مستجاب گردد و حاجات او برآورده شود.
خلاصه روز چهلم که دهم محرم بود اثر مناجات دلسوز آنها ظهور نمود و برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت ابر مرتفع گردید ابر مرحمت بر سر ایشان گسترده گردیده، یونس ع از آن رخنه کوه که متواری گردیده رو بنینوا نمود میخواست که از حال قوم خود خبردار گردد وقتی نزدیک شهر گردید شبانی را دید از شهر بیرون میآمد پرسید که اهل شهر چگونه بودند گفت بسلامت بودند پس وقتی که از حکایت اهل شهر مطلع گردید متأثر و ناراحت گردید و با خود گفت من آنها را بنزول عذاب ترسانیدم و عذاب تبدیل برحمت گردید اگر من در شهر بروم مرا تکذیب میکنند رو بصحرا نهاد بکنار دریا رسید و در کشتی نشست کشتی در آنجا بسیار بود همه کشتی‌ها رفت و آن کشتی که یونس در آن بود نرفت گویند پیر مردی بود گفت بنده گریخته‌ئی در میان ما هست یونس [ع] گفت آن بنده گریخته منم اگر خواهید بسلامت بروید مرا بدریا اندازید گفتند در تو اثر بنده

گریخته نمی‌بینم تو سیمای صالحان داری

صفحه : ۲۱۲

چند دفعه قرعه زدند بنام یونس درآمد او را گرفتند که بدریا افکنند بماهی خطاب رسید که بنده مرا دریاب و چند روز شکم تو زندان او خواهد کرد او طعمه تو نیست، نون که نام ماهی است از ته دریا آمد دم کشتی و دهن باز نمود و یونس را فرو برد و یونس در شکم ماهی سه ماه محبوس گردید و خدای تعالی شکم آن ماهی را مثل بلور گردانید و آن ماهی او را در دریا گردانید و عجائب دریاها را مشاهده مینمود و تسبیح اهل دریا را شنید او نیز موافقت کرد و گفت (لا إِلهَ إِلّا أَنتَ سُبحانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظّالِمِینَ) و گفته‌اند او چهل شبانه روز در شکم ماهی ماند وقتی مدت حبس یونس تمام شد ماهی مأمور گردید او را بصحرا اندازد قوله تعالی (فَنَبَذناهُ بِالعَراءِ وَ هُوَ سَقِیمٌ) چون در بیابان بود بامر حق تعالی فورا درخت کدوئی روئیده شد و یونس در سایه آندرخت از تابش آفتاب محفوظ ماند و از شیر بز کوهی تغذیه مینمود الی آخر که داستان یونس مفصل است در جاهای دیگر باقی حکایت آن بیان شده.

وَ لَو شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَن فِی الأَرضِ کُلُّهُم جَمِیعاً أَ فَأَنتَ تُکرِهُ النّاسَ حَتّی یَکُونُوا مُؤمِنِینَ پس از بیان داستان قوم یونس ع که آنها پس از ظهور عذاب ایمان آوردند و نجات یافتند و اگر خواست خدا و مشیت او تعلق گرفته بود تمام اهل زمین ایمان میآوردند، شاید اشاره باین باشد که چون اجبار در کار نیست و بسیاری از مردم باختیار خود را از قابلیت انداخته‌اند و خدا نخواسته که بجبر آنها را مؤمن گرداند پس آیا تو (خطاب برسول است) چنین قدرتی داری که آنها را مؤمن گردانی هرگز چنین قدرتی نداری.

وَ ما کانَ لِنَفسٍ أَن تُؤمِنَ إِلّا بِإِذنِ اللّهِ یعنی برای احدی نیست که ایمان بیاورد مگر باراده و تقدیر خدا، آیه اشاره به اینکه که و لو انسان در اعمال خود مختار است باختیار خود ایمان میآورد یا کفر میورزد لکن چون ایمان عمل قلبی است نه عمل جوارحی و هر قلبی قابل

صفحه : ۲۱۳

اشراق نور ایمان نیست باید نور ایمان از مبدء فیاض بقلب مؤمن افاضه گردد و قلب او را جذب نماید اینکه است که افاضه نور ایمان و جلب آن بدست خود انسان نیست.

آری چنانچه آیه ارشاد مینماید بقوله تعالی (وَ یَجعَلُ الرِّجسَ عَلَی الَّذِینَ لا یَعقِلُونَ) ما را آگاه میگرداند که ایمان آوردن باذن خدا است لکن مقدمه و مهیا گردیدن نفس بقبول ایمان منوط بتعقل و تدبر است که آن امر اختیاری است و آنکسانی که در نظام عالم و تدبیر امور فکر نمیکنند آنها از نعمت ایمان محروم میمانند و مشمول غضب الهی میگردند.

قُلِ انظُرُوا ما ذا فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما تُغنِی الآیاتُ وَ النُّذُرُ عَن قَومٍ لا یُؤمِنُونَ اینکه آیه مربوط بآیه بالا است که هیچ نفسی ایمان نمیآورد مگر باذن خدا امر برسولش میکند که آنهائیکه برای کسب ایمان و یقین از تو آیات طلب میکنند بآنان بگو شما نظر در آسمانها کنید و بدایع قدرت را بنگرید تا شما را راهنمائی کند بر کمال صنع و حکمت پروردگار عالم، و آیه ارشاد باین است که اگر حکمتی که در آسمانها و زمین و نظام عالم هست شما را بر وجود قادر متعال ارشاد ننمود و از نظام عالم پی بمدبر آن نبردید آیات و معجزات پیمبران نیز شما را بی‌نیاز نمیگرداند یعنی شما باید عقل و فکر خود را بکار بیندازید تا اینکه ایمان و یقین در قلب شما نفوذ نماید و گر نه معجزات بتنهائی مکفی نخواهد بود چنانچه معجزات پیمبران تأثیر در قلوب مرده بشر نمی‌نمود.

فَهَل یَنتَظِرُونَ إِلّا مِثلَ أَیّامِ الَّذِینَ خَلَوا مِن قَبلِهِم قُل فَانتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُم مِنَ المُنتَظِرِینَ یعنی آیا اینکه مشرکین منتظرند مگر مثل روزهای عذاب آنکسانیکه پیش از اینکه گذشته‌اند مشرکین مثل قوم عاد و ثمود و غیره ای محمّد بگو صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

که انتظار بکشید عذاب را که بر شما نازل خواهد شد بدرستیکه من هم

صفحه : ۲۱۴

با شما از منتظرین هستم.

اینکه آیه متفرع بر آیه بالا است قوله تعالی (وَ ما تُغنِی الآیاتُ وَ النُّذُرُ عَن قَومٍ لا یُؤمِنُونَ) اشاره به اینکه که وقتی آیات الهی و انـذار رسولان بکافرین تأثیر ننمود و آنان را بی‌نیاز نگردانید و بهمان انکار و جهود خود ماندند ای رسول بآنها بگو منتظر عذاب گردید و من هم با شما از منتظرین میباشم.

ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذلِکَ حَقًّا عَلَینا نُنجِ المُؤمِنِینَ بعضـی آیه را اینکه طور توجیه کرده‌اند که پس از آنکه در اثر انکار و استـکبار کـافرین عـذاب استیصـالی آنـان را فرا گرفت مـا پیمبران خودمـان و مؤمنینی را که با او بودنـد نجات دادیم و کفار هلاک گردیدند اینکه چنین بر ما محقق و ثابت است که مؤمنین را از عذاب نجات دهیم.

حقا مفعول مطلق است که بجای فعل محـذوف قرار گرفته، الف و لام (المؤمنین) شایـد عهـد باشـد و (کذلک) اشاره باشد به اینکه که همینطوریکه امتهای پیشین در اثر مخالفت هلاک گردیدند و مؤمنین را نجات دادیم همین طور مؤمنین اینکه امّت را نیز با تو ای رسول [ص] نجات میدهیم و کافرین هلاک میگردند.

صفحه : ۲۱۵

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]

اشاره

قُل یا أَیُّهَا النّاسُ إِن کُنتُم فِی شَکٍّ مِن دِینِی فَلا أَعبُدُ الَّذِینَ تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ وَ لکِن أَعبُدُ اللّهَ الَّذِی یَتَوَفّاکُم وَ أُمِرتُ أَن أَکُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ (۱۰۴) وَ أَن أَقِم وَجهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ المُشرِکِینَ (۱۰۵) وَ لا تَدعُ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَنفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ فَإِن فَعَلتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظّالِمِینَ (۱۰۶) وَ إِن یَمسَسکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلاّ هُوَ وَ إِن یُرِدکَ بِخَیرٍ فَلا رَادَّ لِفَضلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ وَ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ (۱۰۷) قُل یا أَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَکُمُ الحَقُّ مِن رَبِّکُم فَمَنِ اهتَدی فَإِنَّما یَهتَدِی لِنَفسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیها وَ ما أَنَا عَلَیکُم بِوَکِیلٍ (۱۰۸)

وَ اتَّبِع ما یُوحی إِلَیکَ وَ اصبِر حَتّی یَحکُمَ اللّهُ وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِینَ (۱۰۹)

صفحه : ۲۱۶

[ترجمه]

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو ای مردم (اهل مکه) اگر شما در صحت دین من در شکید من پرستش نمیکنم آنچه را که شـما بغیر خدا عبادت میکنید و لکن پرسـتش میکنم آن کسـی را که شما را میمیراند و مأمور شده‌ام که از گروندگان بوده باشم [۱۰۴]

و بمن امر شده (اقم وجهک) یعنی استقامت نمایم و رو کنم بدین حنیف و اینکه نبوده باشم البته از شرک آورنده‌گان [۱۰۵]

و نیز بمن امر شده که عبادت نکنم چیزی را که نه عبادت آن نفع می‌بخشد و نه ترک آن ضرر میرساند (ای رسول) اگر چنین کردی همانا میباشی از ستمکاران [۱۰۶]

اگر خدا بتو دردی یا شدتی برساند هیچ برطرف کنندهئی نیست مگر خدا و اگر خدا بخواهد برای تو صحت و غناء هیچ ردّ کننده از فضل او نخواهد بود فضل خود را بهر کس از بنده‌گانش بخواهد میرساند و او است آمرزنده و مهربان [۱۰۷]

ای محمّد [ص] بگو ای مردم حقیقهٔ بشما آمد حق (یعنی قرآن یا پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) از جانب پروردگار شما همانا کسیکه هدایت یافت نفع آن عاید خودش میگردد و کسیکه گمراه گردید جز اینکه نیست که ضررش بر خود او است و من نیستم نگهبان شما [۱۰۸]

ای رسول پیروی کن آنچه را که بتو وحی کرده شده و بر ایذاء مشرکین صبر نما تا اینکه خدا حکم کند و او بهترین حکم کننده‌گان است [۱۰۹]

.

صفحه : ۲۱۷

(توضیح آیات)

قُل یا أَیُّهَا النّاسُ إِن کُنتُم فِی شَکٍّ مِن دِینِی فَلا أَعبُدُ الَّذِینَ تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ وَ لکِن أَعبُدُ اللّهَ الَّذِی یَتَوَفّاکُم وَ أُمِرتُ أَن أَکُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ خطاب بنبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که بگو ای اهل مکه اگر شما در دین من شک دارید و غرض شما اینکه است که من دست از معبودم بردارم و تابع شما گردم هرگز من چنین عملی نخواهم نمود و عبادت نمیکنم آنچه را که شما بغیر خدا پرستش مینمائید، شاید مقصود قطع طمع مشرکین باشد که گمان نکنید که در پرستش بتها با شما شرکت نمایم و دست از معبود خود بردارم.

دین قانون الهی و سنت و طریقی است که برای رسیدن بسعادت بشر و کسب فضائل انسانیّت و طریق عبودیت و طاعت باید بین مردم استوار گردد در اینکه آیه برسول دستور میرسد که بگو طریق و عمل من همان سنت الهی است که مأمور گردیده‌ام خودم عبادت نکنم آنچه را که شما از غیر خدا عبادت میکنید و بشما هم تذکر دهم که دین حق همین است و من پرستش میکنم خدائی را که شما را میمیراند و نیز مأمور گردیده‌ام که بوده باشم از گروندگان.

وَ أَن أَقِم وَجهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ المُشرِکِینَ (واو) «و ان اقم» آیه را عطف داده بر موضع (و امرت) یعنی مأمور گردیده‌ام که از مؤمنین باشم و نیز بپای دارم یعنی استقامت نمایم و رو آورم بدین در حالیکه مایل باشم باو، و شاید مقصود از دین حنیف دین اسلام باشد یا ملّت ابراهیم خلیل ع و هرگز نبوده باشم از کسانیکه برای خدا شریک قرار دادند.

وَ لا تَدعُ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَنفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ فَإِن فَعَلتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظّالِمِینَ (و لا تدع) نهی است و بعد از نهی در آیه قبل که (و لا تکونن) در مقام بیان علت نهی اول است که در آیه بالا نهی نموده که از مشرکین مباش

صفحه : ۲۱۸

و در اینکه آیه ارشاد باین است که اگر پرستش کنی چیزی را که نه عبادت آن بتو نفع می‌بخشد و نه ترک آن بتو ضرر میرساند همانا تو از ستمکاران میگردی وَ إِن یَمسَسکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلّا هُوَ وَ إِن یُرِدکَ بِخَیرٍ فَلا رَادَّ لِفَضلِهِ جمله حالیه و در مقام بیان آیات بالا است که پرستش مکن و نخوان چیزی را از آنچه مشرکین غیر از خدا میخوانند و از آن طلب حاجت میکنند که نه از

پرستش آن نفعی است و نه از ترکش ضرری است در حالیکه اگر برساند خدا بتو سختی کاشفی برای آن نیست که قدرت بر دفع آن داشته باشد مگر خود خدای تعالی و هرگاه اراده کند نفعی عاید تو گردد کسی را چنین قدرتی نیست که جلو فضل و کرم او را بگیرد فضل و کرمش بهر کس از بندگانش که مشیتش اقتضاء نماید میرسد و همانا او است آمرزنده و مهربان.

قُل یا أَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَکُمُ الحَقُّ مِن رَبِّکُم فَمَنِ اهتَدی فَإِنَّما یَهتَدِی لِنَفسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیها وَ ما أَنَا عَلَیکُم بِوَکِیلٍ خطاب برسولش نموده که بگو ای مردمان آمده شما را حق از پروردگارتان مقصود از (حق) قرآن و دین اسلام است یا خود پیغمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و معجزات آنحضرت کسیکه از شما دعوت حقانی را پذیرفت و راه هدایت را پیدا نمود و در آن رهسپار گردید همانا بحقیقت نفعش عاید خودش خواهد گردید و کسیکه دعوت حقه را نپذیرفت و گمراه گردید ضرر گمراهی بر خود او است و ای رسول بآنان بگو که من و کیل شما نیستم یعنی فقط وظیفه من تبلیغ رسالت است و نگهبان شما از ضرر هلاکتتان نمیباشم.

وَ اتَّبِع ما یُوحی إِلَیکَ وَ اصبِر حَتّی یَحکُمَ اللّهُ وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِینَ در اینکه آیه حضرتش مأمور بدو امر میگردد: یکی اینکه تابع وحی باش آنچه بتو وحی میرسد بآن عمل نما، و دیگر (و اصبر) بر جفاء و ایذاء کفار و مشرکین و آن نسبتهای ناروا که بتو میدهند صبر کن تا وقتی که حکم کند خدا در باره آنها و او بهترین حکم کنندگان است.

صفحه : ۲۱۹

سورهٔ هود ع

اشاره

مکیهٔ و هی مائهٔ و ثلاث و عشرون آیهٔ

[سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
الر کِتابٌ أُحکِمَت آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَت مِن لَدُن حَکِیمٍ خَبِیرٍ (۱) أَلّا تَعبُدُوا إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِنهُ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ (۲) وَ أَنِ استَغفِرُوا رَبَّکُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ یُمَتِّعکُم مَتاعاً حَسَناً إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی وَ یُؤتِ کُلَّ ذِی فَضلٍ فَضلَهُ وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ کَبِیرٍ (۳) إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۴)
أَلا إِنَّهُم یَثنُونَ صُدُورَهُم لِیَستَخفُوا مِنهُ أَلا حِینَ یَستَغشُونَ ثِیابَهُم یَعلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعلِنُونَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۵)

صفحه : ۲۲۰

اینکه سوره در مکه نازل گردیده، و قتاده گفته (اقم الصلوهٔ طرفی النهار) در مدینه نازل شده و صد و بیست و دو آیه است بعدد مدنیان و صد و بیست و سه آیه بعدد کوفیان و صد و بیست یک بعدد بصریان و هزار و نهصد و پانزده کلمه و هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف است.

از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرموده

(شیّبتنی سورة هود)

سوره هود مرا پیر نمود.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

اینکه کتابی است که آیات آن محکم و متقن گردیده پس آیات یا سوره‌های آن از هم جدا شده و از جانب حکیم آگاه (آمده) [۱]

اینکه پرستش ننمائید مگر خدا را و همانا من بیم دهنده از عذاب و مژده دهنده شمایم (بر ثواب) [۲]

و اینکه از پروردگار خودتان طلب آمرزش کنید و بسوی او بازگردید تا اینکه شما را متمتع و بهره‌مند گرداند بمتاع نیکو تا مدت معین و تا عطاء کند خدا هر صاحب فضلی را جزای فضلش را و اگر اعراض کنید و برگردید من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ (قیامت) [۳]

بسوی خدا است بازگشت شما و او بر هر چیزی توانا است [۴]

آگاه باش که (کافرین) سینه‌های خود را (بر عداوت جمع میگیرند تا اینکه از رسول) مخفی دارند آگاه باشید وقتی که جامه‌های خود را بسر درکشند خدا میداند آنچه را پنهان گردانیده‌اید و آنچه را آشکار کنند همانا او دانا است بآنچه در سینه‌ها است [۵]

.

صفحه : ۲۲۱

(توضیح آیات)

[سخنان مفسرین در توجیه الر]

بقولی حروف مقطعه سرّ اللّه است و تکلم در او نباید نمود و بعضی گفته‌اند (الر) یعنی (انا اللّه اری) منم خدائی که طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را می‌بینم و هر کسی را مطابق عمل آن جزاء خواهم داد، بنا بر اینکه کلمه مشتمل بر وعد و وعید است و بقول دیگر حروف مقطعه اسم سوره است، و بقول دیگر نام قرآن است و در معنی چنین است که اینکه کتابی است که آیات آن محکم و ثابت گردیده، و از إبن عباس روایت شده یعنی آیات آن منسوخ نگردد.

کِتابٌ أُحکِمَت آیاتُه ثُمَّ فُصِّلَت مِن لَدُن حَکِیمٍ خَبِیرٍ کتاب خبر مبتداء محذوف است و (احکمت) صفت آنست یعنی اینکه قرآن کتابی است که آیات آن محکم و استوار گردیده بحجتهای روشن که هیچ اختلافی نه در نظم و نه در اسلوب و نه در الفاظ و نه در معانی آن پدید نگردیده و بهیچ وجه خلل و نقصی در آن راه ندارد.

و ممکن است مشتق از حکم بضم باشد بمعنی صار حکیما یعنی محکم است و احکام آن ثابت و نسخ بردار نیست و تا قیامت باقی خواهد ماند و آیاتیکه راجع باحکام و دستور العمل مؤمنین است جدا جدا هر یک در مورد خاصی که محتاج بآن بودند از جانب حکیم خبیر فرود آمده حکیم و خبیر صفت بعد از صفت است یعنی اینکه کتابیکه آیات آن محکم و ثابت و پایدار است از جانب آنکسی فرود آمده که هم حکیم علی الاطلاق است و هم خبیر و دانا است بآنچه صلاح خلق و نظام موجودات منوط بآن است.

أَلّا تَعبُدُوا إِلَّا اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِنهُ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ (أَلّا تَعبُدُوا) در موضع نصب است و در تقدیر (فصلت آیاته لان لا تعبدوا) بیان و علت انزال قرآن و تفصیل آن است یعنی اینکه کتابی که آیات

صفحه : ۲۲۲

آن محکم و متقن و از نزد خدای حکیم خبیر نازل گردیده برای اینکه است که شما افراد بشر پرستش نکنید مگر خدای واحد احد را و در عبادت کسی را با او شریک نگردانید و همانا من که رسول و فرستاده شده از جانب اویم برای نفع شما آمده‌ام که میترسانم و بیم دهنده‌ام بعقوبت شرک و طغیان و مژده دهنده‌ام بپاداش آن و نعمتهای بهشت برای کسیکه خدای یکتا را عبادت کند و رو باو آورد وَ أَنِ استَغفِرُوا رَبَّکُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ (واو) «و ان» جمله را بجمله بالاـ عطف داد، یعنی و نیز انزال و احکام قرآن برای اینکه است که از پروردگار خود آمرزش طلبید تا از گناهان گذشته‌تان پاک گردید سپس (توبوا الی الله) رجوع کنید بسوی او بعمل نمودن بطاعات.

و اعتراض به اینکه که (استغفروا و توبوا) یک معنی دارد و بدلیل ثمّ که حرف عطف است باید دو معنی مراد باشد مدفوع است به اینکه که شاید مقصود از استغفار آمرزش طلبیدن از گناهان گذشته است و مقصود از (توبوا) که آن نیز طلب عفو است، رجوع نمودن بسوی حق تعالی بقبول توبه است و از او توفیق طلبیدن بر عزم بر اطاعت در آینده زیرا که (توبوا) بر اینکه معنی نیز آمده و جوابهای دیگری نیز برای جمع آن داده شده.

یُمَتِّعکُم مَتاعاً حَسَناً إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی (یُمَتِّعکُم) چون جواب امر (توبوا) است اینکه است که مجزوم گردیده و معنی چنین میشود که شما استغفار کنید و بسوی پروردگارتان بازگشت نمائید تا اینکه خدا شما را بهره‌مند گرداند و متمتع شوید ببهره نیکو و تا آن مدتی که برای شما در تقدیر الهی تعیین گردیده کامیاب باشید.

در اینکه مقصود از اینکه تمتع و بهره برداری نیکو از عمر چیست بقولی یعنی اگر شما توبه و استغفار کنید عمر شما دراز میگردد و مردم از شما نفع میبرند، بقول دیگر همیشه از امنیّت و صحت و وسعت روزی بهره‌مند میگردید

صفحه : ۲۲۳

تا مدت اجل حتمی، و بقول دیگر مقصود از (اجل مسمی) یعنی بعذاب استیصالی که بر امم پیشینیان وارد گشته گرفتار نمیشوید.

و بعضی از دانشمندان گفته‌اند (متاع نیکو) رضا است بر آنچه از نعمت در دست او است و صبر بر آنچه از محنت بوی روی نماید، و از لطائف قشیری نقل میکنند که گفته مقصود از (متاع نیکو) اینکه است که حاجت مردم بدست او گذارده میشود.

و بهتر همان توجیهی است که از دانشمندان نقل شده زیرا اگر مقصود از متاع نیکو که خدای جلیل بتوبه کنندگان وعده داده که تا آخر عمرشان از آن بهره‌مند میگردند جهات طبیعی از صحت و مال و باقی جهات طبیعی مثل شهرت و امثال آن باشد معلوم است که بطور کلی نسبت بمؤمنین با تقوی صادق نیست زیرا بعیان می‌بینیم که بسیاری از اشخاص مؤمن با تقوی گرفتار فقر بلکه مرض هستند و در شکنجه ظالمین گرفتارند پس از اینجا معلوم میشود که شاید مقصود از بهره نیکو که بتوبه کنندگان عنایت میگردد بهره روحانی است نه جسمانی زیرا در حدیث فرموده

(الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر)

آری کسی از عمر و حیات متمتع و بهره‌مند میگردد که در اثر تزکیه نفس و رجوع بحق تعالی دارای قلب مصفی گردیده و از غش و غل طبیعت راحت شده و یکجهته و یکدله رو بحقیقت آورده و از گناهان و خطاهای خود شرمنده و در دل و زبان از او پوزش می‌طلبد البته چنین کسی کاملا از حیات دنیوی خود بهره‌مند است و علی الدوام در مورد نفحات رحمانی واقع گردیده و دل و جان

او از الطاف او بهره میگیرد و بلاها و مصیبات دنیا کمتر او را فشار میدهند زیرا چنین کسی بمرتبه رضا رسیده و همش متاع و حظوظات دنیوی نیست که از اقبالش خورسند و از ادبارش دلتنگ گردد.

وَ یُؤتِ کُلَّ ذِی فَضلٍ فَضلَهُ چون خدای تعالی (دائم الفضل و کثیر الاحسان) است هر کس رو باو آورد و بتوبه و انابه خود را در معرض رحمت و مغفرت الهی قرار دهد چنین

صفحه : ۲۲۴

کسی بقدر استعدادش از فیض رحمت خدا کامیاب میگردد زیرا که بخل در مبدء فیاض نیست.

وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ کَبِیرٍ خطاب (تولوا) بکفار و مشرکین است که اگر از حق تعالی اعراض کنید و از کفر و شرکتان طلب آمرزش نکنید و رو باو نیاورید پس میترسم بر شما از عذاب یوم کبیر.

بقول بعضی از مفسرین مقصود از عذاب روز کبیر جنگ بدر است و بقول دیگر قحطی است لکن شاید مقصود بقرینه (یوم کبیر) که روز عذاب را متصف بکبیر نموده عذاب قیامت باشد زیرا که تمام عذابهای دنیوی نسبت بعذاب اخروی کوچک مینماید.

إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ بازگشت شما بسوی او است (الیه الرجعی و الیه المنتهی) سر انجام امور و پاداش اعمال نیکوکاران و کیفر و عذاب بدکاران همه بدست قدرت او انجام میگیرد که هر ذی فضلی را بحسب استعدادش بوی تفضل مینماید و گنهکار ناسپاس را بکیفر اعمالش میرساند زیرا که او بر هر چیزی توانا است.

أَلا إِنَّهُم یَثنُونَ صُدُورَهُم لِیَستَخفُوا مِنهُ أَلا حِینَ یَستَغشُونَ ثِیابَهُم یَعلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعلِنُونَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ آیه خطاب برسولش نموده و باو از حال مشرکین خبر میدهد که اینان جنینند که مؤکدا دلهای خود را بر عداوت تو جمع میگیرند زیرا کسیکه بر چیزی اقبال کند بقلبش اقبال میکند و کسیکه اعراض کند آن نیز بقلبش اعراض کرده و کفار چون از حق تعالی اعراض کرده‌اند سینه‌های خود را بر عداوت رسولش جمع میگیرند چنین میکنند تا اینکه عداوت خود را بپوشانند آگاه باشید که آنان خود را بلباس میپوشانند چنانچه گفته‌اند وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیه‌ئی میخوانده مشرکین لباس بسر خود میکشیدند که صدای حضرتش را

صفحه : ۲۲۵

نشنوند لکن باید اینها آگاه باشند که در حینی که لباس بخود می‌پیچند خدا عالم است بآنچه پنهان میدارند و آنچه را که ظاهر میکنند زیرا که او عالم است بآنچه در سینه‌ها است از ایمان و کفر و صلاح و فساد که مخفی گردانیده‌اند.

صفحه : ۲۲۶

[سوره هود (۱۱): آیات ۶ تا ۱۴]

اشاره

وَ ما مِن دَابَّةٍ فِی الأَرضِ إِلاّ عَلَی اللّهِ رِزقُها وَ یَعلَمُ مُستَقَرَّها وَ مُستَودَعَها کُلٌّ فِی کِتابٍ مُبِینٍ (۶) وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ فِی سِتَّةِ أَیّامٍ وَ کانَ عَرشُهُ عَلَی الماءِ لِیَبلُوَکُم أَیُّکُم أَحسَنُ عَمَلاً وَ لَئِن قُلتَ إِنَّکُم مَبعُوثُونَ مِن بَعدِ المَوتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا إِن هذا إِلاّ سِحرٌ مُبِینٌ (۷) وَ لَئِن أَخَّرنا عَنهُمُ العَذابَ إِلی أُمَّةٍ مَعدُودَةٍ لَیَقُولُنَّ ما یَحبِسُهُ أَلا یَومَ یَأتِیهِم لَیسَ مَصرُوفاً عَنهُم وَ حاقَ بِهِم ما کانُوا

بِهِ يَستَهزِؤُنَ (٨) وَ لَئِن أَذَقنَا الإِنسانَ مِنّا رَحمَةً ثُمَّ نَزَعناها مِنهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ (٩) وَ لَئِن أَذَقناهُ نَعماءَ بَعدَ ضَرّاءَ مَسَّتهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (١٠)

إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ كَبِيرٌ (١١) فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعضَ ما يُوحى إِلَيكَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدرُكَ أَن يَقُولُوا لَو لا أُنزِلَ عَلَيهِ كَنزٌ أَو جاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّما أَنتَ نَذِيرٌ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ وَكِيلٌ (١٢) أَم يَقُولُونَ افتَراهُ قُل فَأتُوا بِعَشرِ سُوَرٍ مِثلِهِ مُفتَرَياتٍ وَ ادعُوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُم صادِقِينَ (١٣) فَإِلَّم يَستَجِيبُوا لَكُم فَاعلَمُوا أَنَّما أُنزِلَ بِعِلمِ اللّهِ وَ أَن لا إِلهَ إِلاّ هُوَ فَهَل أَنتُم مُسلِمُونَ (١۴)

صفحه : ۲۲۷

[ترجمه]

جنبده‌ئی در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است و میداند قرارگاه و جایگاهش را همه در کتاب روشن (لوح محفوظ) ثبت گردیده [۶]

خدا آنکسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفریده در حالیکه عرش او بر آب بود تا بیازماید که کدام یک از شما عملش نیکوتر است و اگر باین (کافرین) بگوئی که شما پس از مرگ مبعوث میگردید آنهائیکه کافر شدند گویند همانا نیست (اینکه قرآن) مگر سحری ظاهر [۷]

و اگر عذاب را از آنها عقب اندازیم تا وقت معین آنها البته میگویند چه چیز موجب تأخیر عذاب گردید آگاه باشید روز که عذاب بر آنها بیاید بازداشته شده از آنها نیست و آنها را فرا میگیرد آنچه را که بآن استهزاء مینمودند [۸]

و اگر ما بانسان رحمتی بچشانیم پس از آن آنرا از او بگیریم همانا او مأیوس و ناسپاس میگردد [۹]

و هرگاه باو نعمتهائی بچشانیم پس از سختیها که باو رسیده بود البته میگوید که بدیها از من برفت و همانا او مسرور گشته و مباهات میکند [۱۰]

مگر کسانیکه صبر کردند و اعمال نیکو نمودند برای چنین اشخاص است آمرزش و اجر بزرگ [۱۱]

(ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) مبادا تو ترک کنی بعضی از آنچه را که بسوی تو وحی میکنیم و سینه تو تنگ شود از آنچه (کافرین) میگویند که چرا بر او گنجی نازل نشد یا با او ملکی نیامد همانا تو بیم دهنده (و تهدید کننده‌ئی) و خدا بر هر چیزی نگهبان است [۱۲]

آیا (کافرین) میگویند (اینکه قرآن را بر خدا) افتراء زده‌ئی و از جانب او نیست باینان بگو شما ده سوره بهم ببافید و بغیر خدا بقدری که استطاعت دارید کمک و استعانت بجوئید اگر شما راست میگوئید [۱۳]

و اگر کافرین (بشما مؤمنین) جواب ندادند پس بدانید که اینکه قرآن بعلم خدا فرود آمده و خدائی نیست مگر او پس از اینکه آیا شما تسلیم میگردید [۱۴]

.

صفحه : ۲۲۸

(توضیح آیات)

اشاره

وَ ما مِن دَابَّةٍ فِي الأَرضِ إِلّا عَلَى اللّهِ رِزقُها وَ يَعلَمُ مُستَقَرَّها وَ مُستَودَعَها دابّه زنده‌ئی است که شأنیّت حرکت دارد یعنی هر جنبنده‌ئی که در روی زمین حرکت میکند آنرا (دابة) میگویند (دب‌و درج اذا مشـی مشیا خفیفا) و در لغت عرب مخصوص بفرس یعنی اسب است.

آیه اشاره بعموم قـدرت و احاطه فیض رحمت رحمانی خود نموده که جنبنده‌ئی در زمین نیست مگر اینکه بر خدا است روزی او، و اگر (علی) بمعنی خودش باشـد چنین میشود که روزی هر مخلوقی بعهـده خالق و آفریننـده او است و چون خدا خالق تمام جنبنده‌ها است البته روزی آنها بر او است، و بعضـی گفته‌انـد (علی) بمعنی (من) است یعنی از خـدا است روزی او، و نیز خـدای تعالی میداند مـأوی و جایگـاه او را و نیز میدانـد (مسـتودعها) بقـول مجاهـد مقصود از (مسـتودعها) اصـلاب آبـاء و ارحـام امهـات است که گویا حیوانـات در اینکه منزل بودیعه گذاشـته شده‌انـد، و بقول إبن عبـاس و ربیع (مسـتقر) منزل و قرارگاه حیوانات است در ایام حیات و (مستودع) قبر است که میت در آنجا بودیعه گذاشته میشود تا قیامت.

كُلٌّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ مقـدار روزی هر جنبنـده‌ئی از اول آفرینش او تا وقت هلاکت و انتهای عمر او هر یک بقـدر صـلاح دید ازلی و اراده سرمدی در کتـاب که شایـد مقصود کتـاب تکوینی و دفتر آفرینش باشـد یـا لوح محفوظ ثبت گردیـده، و شایـد اشـاره بعلم حضوری و احاطه علمیه او تعالی باشـد که علم او بوجود آنها و قرارگاهشان و انـدازه معاشـشان و تمام لوازم حیاتشان احاطه دارد و چیزی از احاطه علمیه او خارج نیست.

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ فِي سِتَّةِ أَيّامٍ آیه اخبار است که خدای جلیل از ترتیب آفرینش عالم مادیات خبر میدهد

صفحه : ۲۲۹

که آسـمانها و زمین را در مدت شش روز آفریدم چون پیش از خلقت آسمانها و زمین شب و روزی نبود که شش روز تعبیر گردد، شاید مقصود اینکه است که انشاء آنها بمقدار شش روز از روزهای دنیا بوده، و شاید مقصود از یوم روزهای ربوبی باشد که بمقدار هزار سال از ایام دنیا بشمار آورده (وَ إِنَّ يَوماً عِندَ رَبِّكَ كَأَلفِ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ) سوره حج آیه ۴۶، و اگر چه حق تعالی بقدرت تامه خود توانـا بود که تمام عالم را بیک چشم بهم زدن بلکه اسرع از آن ابـداع و انشاء نمایـد لکن حکمت و علم بصـلاح چنین ایجاب نموده که عالم مادیات و طبیعیات را بتدریج بیافریند چنانچه امور طبیعیات نیز بتدریج واقع میگردد.

وَ كانَ عَرشُهُ عَلَى الماءِ در مجمع گفته اینکه آیه دلیـل بر اینکه است که عرش و آب قبـل از خلقت آسـمانها موجود بودنـد و آب بـدون موضع و قرارگاه بقـدرت خـدا قائم بوده بلکه خدا بکمال قدرت آنرا نگاه میداشـته و اینکه از بزرگترین دلیل است برای اهل انکار. [پایان] لِيَبلُوَكُم أَيُّكُم أَحسَنُ عَمَلًا ظاهرا لام (لیبلوکم) لام علت است که ما چنین کردیم تا شـما افراد بشر را بیازمائیم که کدام یک از شما در عمل نیکوتر است.

اینکه آیه نظیر آیه دوم سوره ملک است (خَلَقَ المَوتَ وَ الحَياةَ لِيَبلُوَكُم أَيُّكُم أَحسَنُ عَمَلًا) و چنـانچه معلوم است موت و حیـات و زندگانی هر موجود طبیعی منوط بموجودات جسمانی از آسمانها و زمین و آب و باقی عناصر است.

و در اینجا نکته‌ئی بنظر میرسـد که ممکن است گفته شود از لام (لیبلوکم) که مفیـد علت است معلوم میشود که آفرینش آسـمانها و زمین برای وجود انسـان و آزمایش او است چنانچه راجع بزمین فرموده (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم ما فِي الأَرضِ جَمِيعاً) سوره بقره آیه ۲۷، همیـن طـوری کـه اینکه آیه صـریح در اینکه است که خلقت زمین و آنچه در آنست برای نفع بشـر است گفته آفرینش آسـمانها و آنچه در او است

صفحه : ۲۳۰

برای انتفاع بشر است، و میتوان گفت که لام (لیبلوکم) لام علت نباشد بلکه لام غایت باشد که نتیجه آسمانها و زمین اینکه است که شما آزمایش شویـد، و از آیه چنین استفاده نمود که غرض اصلـی از ایجاد بشـر اشخاصـی است که پس از آزمایش از بوته امتحان خـالص بیرون آینـد و باقی افراد بطفیل وجود آنها آفریـده شدهانـد وَ لَئِن قُلتَ إِنَّکُم مَبعُوثُونَ مِن بَعدِ المَوتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا إِن هذا إِلّا سِحرٌ مُبِینٌ خطاب برسول اکرم است که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اگر تو باین کافرین بگوئی شـما پس از موت مبعوث خواهیـد گردیـد یعنی در عالم آخرت ثانیا زنده خواهید شد و بپاداش اعمالتان خواهید رسـید میگویند نیست اینکه قول مگر سحری ظاهر سحر بمعنی تمویه است یعنی میخواهی باین سخنان ما را فریب بدهی و بترسانی و بتو ایمان آوریم.

وَ لَئِن أَخَّرنا عَنهُمُ العَذابَ إِلی أُمَّةٍ مَعدُودَةٍ لَیَقُولُنَّ ما یَحبِسُهُ أَلا یَومَ یَأتِیهِم لَیسَ مَصرُوفاً عَنهُم

[سخنان مفسرین در توجیه «امهٔ معدودهٔ» مأخوذ از مجمع البیان]

۱- اگر ما از اینکه جماعت عـذاب استیصال را (عذابی که امم پیشـینیان را میگرفته) عقب اندازیم تا وقت معین و اجل مسـمی، و امهٔ بمعنی حین است قوله تعالی (وَ ادَّکَرَ بَعدَ أُمَّةٍ). [إبن عباس و مجاهـد] ۲- بقولی امـهٔ یعنی بسوی جماعتیکه متعاقب یکدیگرند و در کفر اصرار میکنند و در زمین آنها مؤمن یافت نشود چنانچه قوم نوح ع چنین بودند.

[علی بن عیسـی] ۳- بقـول دیگر (الی امـهٔ) یعنی بعـد از جمـاعتی که بآنهـا تکلیـف میکنیم و نافرمـانی میکننـد پس حکمت اقتضـاء مینمایـد که آنها را هلاک کنیم و قیامت را برانگیزیم. [جبائی] ۴- و بقولی مقصود از امهٔ معدودهٔ اصحاب حضرت مهدی عجل اللّه تعالی فرجه

صفحه : ۲۳۱

میباشـند که در آخر الزمان است و آنها سـیصد و سیزده مردنـد مثل عـدّه اصـحاب بدر که اینها در یک ساعت جمع میگردند. [ابی جعفر و ابی عبـد اللّه علیهمـا السّـلام] [پایـان] قوله تعالی اگر عـذاب کفار را عقب انـدازیم تا آن مـدت معلوم همانا بطور اسـتهزاء و سخریه میگویند چه چیز بازداشت نزول و وقوع عذاب را آگاه باش روز که عذاب آنها را بگیرد دافعی از آن نیست و نازل میشود بر آنها آنچه که بآن استهزاء میکردند.

وَ لَئِن أَذَقنَا الإِنسانَ مِنّا رَحمَةً ثُمَّ نَزَعناها مِنهُ إِنَّهُ لَیَؤُسٌ کَفُورٌ آیه اشاره بناسپاسـی انسان نموده که انسان (ظلوم کفور) حال و سـجیه او چنین است که وقتی بعضـی از رحمت و نعمتهـائی که بوی کرامت نموده بودیم و پس از آن بمقتضـای حکمت از وی گرفته میشود گویـا تمـام نعمتهـائیکه در دست رس او هست فراموش کرده و مأیوس میگردد و انسان بسـیار ناسپاس است و کفران نعمت مینماید یعنی صفت آدمی چنین است.

(کفور) در اینجا میشود بمعنی کفران نعمت و ناسپاسـی از باقی نعمتهائی باشـد که در دست رس او گذارده شده و میشود که بقرینه (یؤوس) بمعنی کفر اصطلاحی باشد چنانکه در سوره یوسف آیه ۸۷ فرموده (إِنَّهُ لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ).

وَ لَئِن أَذَقناهُ نَعماءَ بَعدَ ضَرّاءَ مَسَّتهُ لَیَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّیِّئاتُ عَنِّی إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ و هر گـاه بانسان بچشانیم نعمتهائی از صـحت پس از مرض و سـختی که بـوی اصـابت نمـوده بـود همانـا مغرور میگردد و بجـای آنکه شـکر نعمت نمایـد میگویـد سـختیهای من رفت و ناراحتیهای من بپایان رسید و در آن بسیار شادمانست و مباهات و فخر میکند بطوریکه از شکر منعم باز میگردد.

از بعض مفسرین است که لفظ اذاقه و مسّ در آیه تنبیه بر اینکه است که

صفحه : ۲۳۲

آنچه آدمی از نعم و نقم میيابد مثال آنچیزی است که در قیامت خواهد یافت و مشعر بر اینکه است که او باندك چیزی در کفر و بطر واقع میگردد زیرا که ذوق: ادراك طعم است، و مس: مبدء وصول. خلاصه انسان بمحض اینکه غمی بوی برسد کفران میکند و بمجرد اینکه نعمتی بیابد فخر و مباهات مینماید.

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ كَبِيرٌ ظاهرا استثناء در (إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا) استثناء متصل است زیرا که (الانسان) در آیه بالا- جنس است و محلی بالف و لام گردیده و مفید استغراق است یعنی جنس انسان اینکه طور است که وقتی نعمتی از وی گرفته میشود مأیوس میگردد و کفران نعمت مینماید مگر (مؤمن با تقوی) و آنها کسانی میباشند که در هنگام بلاء شکیبائی نموده و شکرگزاری میکنند و اعمال شایسته مینمایند و برای چنین مردمان صالحی مغفرت و آمرزش و پاداش بزرگی است.

و بعضی (إِلَّا الَّذِينَ) را استثناء منقطع گرفته‌اند از آیه بالاتر یعنی (لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) و بنا بر اینکه معنی آیه در مقام اینکه است که صفات مؤمنین بر خلاف کافرین است و آنها چنینند که هرگاه نعمتی بآنها رسد شکرگزاری میکنند و وقتی نعمت از آنها گرفته شود صبر و شکیبائی مینمایند و کفار بر خلاف ایند وقتی نعمتی بآنها رسید خود را مستحق آن میدانند و وقتی گرفته میشود مأیوس گردیده و کفران مینمایند.

فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعضَ ما يُوحى إِلَيكَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدرُكَ أَن يَقُولُوا لَو لا أُنزِلَ عَلَيهِ كَنزٌ أَو جاءَ مَعَهُ مَلَكٌ در شأن نزول آیه مفسرین گفته‌اند مشرکین عرب از روی عناد و تعصب بحضرت طعنه میزدند و بآیات قرآن استهزاء مینمودند و میگفتند تو اگر پیمبری چرا خدای تعالی بتو گنجی عطا ننموده و یا با تو ملکی نفرستاده تا شاهد گفتار تو باشد رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از گفتار رکیك آنها دلتنگ میگردید اینکه بود که

صفحه : ۲۳۳

برای تسلی دل مبارکش اینکه آیه نازل گردید که شاید تو از گفتار اینکه کافرین که گویند چرا خدا با تو گنجی یا ملکی نفرستاده دل تنگ گردی و بعضی از آنچه بتو وحی رسیده ترك نمائی و بمردم نرسانی.

إِنَّما أَنتَ نَذِيرٌ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ وَكِيلٌ اشاره به اینکه که ای رسول تو برای انذار و تهدید افراد بشر فرستاده شده‌ئی وقتی وظیفه تبلیغ خود را انجام دادی و از عهده تکلیف برآمدی بر تو باکی نیست از گفتار رکیك کفار و مشرکین آزرده مشو. شعر:

در شب مهتاب مه را بر سماك از سگان و وع وع ایشان چه باك

و آنچه بتو وحی میرسد بمردم برسان وظیفه تو همین است اگر نرسانی رسالت خود را بدرستی انجام نداده‌ئی و خدا بر هر چیزی و کیل و نگهبان است تو اعتنائی بسخنان ناروای آنها نکن کار خود بخدا واگذار و در امر رسالت پافشاری نما که در همه حال تو را یاری میکند.

أَم يَقُولُونَ افتَراهُ قُل فَأتُوا بِعَشرِ سُوَرٍ مِثلِهِ مُفتَرَياتٍ وَ ادعُوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُم صادِقِينَ مرجع ضمیر (یقولون) کفار میباشند و ام منقطعه است و بمعنی (بل) آمده یعنی بلکه کفار و مشرکین عرب میگویند که اینکه قرآن ساخته شده و بهم بافته‌گی خود رسول است و بخدا افتراء میزند و باو نسبت میدهد ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باینها بگو اگر چنین گمان میکنید که

نسبت بخدا دروغ می‌بندم شما هم مثل من عرب هستید بلکه از فصحاء و ادباء میباشید و اطلاعتان بر حکایات گذشته‌گان زیادتر از من است ده سوره مثل اینکه قرآن در فصاحت و بلاغت بهم ببافید و از غیر خدا هر کس را خواهید کمک بگیرید اگر راست میگوئید که من اینکه قرآن را از پیش خود گفته‌ام و در سوره بقره و سوره یونس که گویند پیش از سوره هود نازل گردیده فرموده اگر گوئید که قرآن از جانب خدا نیست مثل یک سوره آنرا بیاورید در اینجا فرموده مثل ده سوره آنرا بیاورید و نتوانستند بیاورند

صفحه : ۲۳۴

و اینکه از بالاترین معجزه بشمار میرود که با اینکه قرآن از جنس کلام و عربی است و منکرین در مرتبه اول اعراب و اهل لسان بودند و از فصحاء آن زمان بشمار میرفتند و با آن ضدّیت و دشمنی که با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داشتند اگر قدرت داشتند بهر قیمتیکه تمام میشد معارضه با قرآن میکردند و اگر کرده بودند خبرش فاش میگردید بلکه بجهانیان اعلام مینمودند و حجیت قرآن را باطل میگردانیدند و اینکه برهان و دلیلی است واضح برای اثبات حقانیّت قرآن چنانچه آیه بهمین مطلب اشاره دارد. فَإِلَّم یَستَجِیبُوا لَکُم فَاعلَمُوا أَنَّما أُنزِلَ بِعِلمِ اللّهِ وَ أَن لا إِلهَ إِلّا هُوَ اگر اینکه منکرین اجابت شما را نمودند ضمیر جمع در (لکم) خطاب برسول است و اشاره بعظمت شأن آن بزرگوار، و شاید چنانچه بعضی گفته‌اند مقصود رسول و مؤمنین باشد که آنها نیز برای یاری دین بقرآن تحدی مینمودند فاء (فاعلموا) تفریع است یعنی پس از آنکه نتوانستند مثل ده سوره آنرا بیاورند بدانید که نزول اینکه آیات بعلم خدا است، از اینکه نسبت آیات را بعلم خدا داده میتوان استفاده نمود که مقصود اینست که گمان نشود قرآن از ملائکه و روحانیین یا بشر بر حضرتش فرود آمده بلکه از حاق حقیقت علم ازلی الهی در اینکه عالم نزول نموده و منطوی است بر آنچه صلاح بشر است در حیات دنیای آنها و برای آخرتشان سودمند است و باید بدانید که اله و کسیکه مستحق پرستش باشد نیست مگر او فَهَل أَنتُم مُسلِمُونَ (انتم) شاید خطاب بمشرکین باشد که پس از آنکه شما با جدیتی که در خاموش کردن چراغ هدایت (قرآن) دارید و عاجز ماندید که حتّی ده سوره مثل آنرا بیاورید آیا در اینکه صورت تسلیم میگردید و بحقانیّت قرآن اعتراف مینمائید یا باز دست از لجاجت و انکار برنمیدارید.

صفحه : ۲۳۵

[سوره هود (۱۱): آيات ۱۵ تا ۲۲]

اشاره

مَن کانَ یُرِیدُ الحَیاةَ الدُّنیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیهِم أَعمالَهُم فِیها وَ هُم فِیها لا یُبخَسُونَ (۱۵) أُولئِکَ الَّذِینَ لَیسَ لَهُم فِی الآخِرَةِ إِلاَّ النّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِیها وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۱۶) أَ فَمَن کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِن رَبِّهِ وَ یَتلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ وَ مِن قَبلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحمَةً أُولئِکَ یُؤمِنُونَ بِهِ وَ مَن یَکفُر بِهِ مِنَ الأَحزابِ فَالنّارُ مَوعِدُهُ فَلا تَکُ فِی مِریَةٍ مِنهُ إِنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّکَ وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ لا یُؤمِنُونَ (۱۷) وَ مَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أُولئِکَ یُعرَضُونَ عَلی رَبِّهِم وَ یَقُولُ الأَشهادُ هؤُلاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِم أَلا لَعنَةُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ (۱۸) الَّذِینَ یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَ یَبغُونَها عِوَجاً وَ هُم بِالآخِرَةِ هُم کافِرُونَ (۱۹)
أُولئِکَ لَم یَکُونُوا مُعجِزِینَ فِی الأَرضِ وَ ما کانَ لَهُم مِن دُونِ اللّهِ مِن أَولِیاءَ یُضاعَفُ لَهُمُ العَذابُ ما کانُوا یَستَطِیعُونَ السَّمعَ وَ ما کانُوا یُبصِرُونَ (۲۰) أُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم وَ ضَلَّ عَنهُم ما کانُوا یَفتَرُونَ (۲۱) لا جَرَمَ أَنَّهُم فِی الآخِرَةِ هُمُ الأَخسَرُونَ (۲۲)

صفحه : ۲۳۶

[ترجمه]

هر کس مراد و مطلب او حیات دنیا و زینت آن باشد پاداش سعی و کوشش اعمال او را در همین دنیا (که مرادش بوده) میدهیم و در اینکه دنیا چیزی از مزد عملشان کم نخواهد شد [۱۵]
و آن جماعت کسانی خواهند بود که در آخرت بهره‌ئی برای آنها نیست مگر آتش جهنّم و آنچه را که در دنیا کرده‌اند حبط میگردد و آنچه عمل کرده‌اند باطل میشود [۱۶]
آیا هر که را باشد از پروردگار خود برهانی و از پی برهان او گواهی از خدا درآید (یعنی قرآن) و پیش از آن کتاب موسی (یعنی تورات) در حالیکه آن تورات پیشوا و رحمت بود، آن گروه که بر بینه بودند از پروردگارشان بقرآن میگروند، و هر کس از ملتهای مختلفه که بقرآن کافر گردد پس آتش دوزخ وعده‌گاه او است و تو از اینکه موعدها در شک‌مباش و از اینکه قرآن از جانب پروردگار تو است و آن حق است و لکن بیشتر مردم ایمان نمیآورند [۱۷]
و کی است رستگارتر از کسی که بر خدا دروغ بندد آنان کسانی میباشند که بر پروردگارشان عرضه میگردند و گواهان میگویند اینها کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند [۱۸]
آنان که مردمان را از راه خدا بازمیدارند و آنرا براه کج توصیف میکنند و آنها بآخرت کافرند [۱۹]
آنها عاجز کنندگان خدا در زمین نمیباشند و از غیر خدا برای آنان دوستانی نیست و عذاب آنها دو چندان است و اینها قدرت بر شنیدن آیات خدا ندارند و نتوانند که ببینند [۲۰]
آنان کسانی میباشند که در حق خود زیان برده‌اند و از آنها گم شد آنچه را که بودند افتراء میزدند [۲۱]
شکی نیست که اینها در آخرت نیز از زیانکارانند [۲۲]

.

صفحه : ۲۳۷

(توضیح آیات)

اشاره

مَن کانَ یُرِیدُ الحَیاةَ الدُّنیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیهِم أَعمالَهُم فِیها وَ هُم فِیها لا یُبخَسُونَ ظاهرا (من) موصوله عموم دارد چنانچه از زاد المسیر نقل شده و شامل میگردد هر کسی را که عمل خیری بنماید و مرادش حظوظات و زینتها و تجملات دنیوی باشد خواه مؤمن باشد یا کافر یا منافق و عملش خالص برای خدا و آخرت نباشد یا از روی ریاء و سمعه یا برای منافع دنیوی و بدست آوردن مشتهیات نفسانی و ارضاء قوای شهوی یا غضبی یا غیر اینها عمل نیکی مثل عبادات که از روی ریاء و خود نمائی انجام دهد یا انفاق مال یا وعظ و موعظه یا غیر اینها که غرض او شهرت باشد یا منافع دنیوی نه رضای الهی آنچه باشد در اینکه آیه و آیات دیگر مثل قوله تعالی در سوره شوری آیه ۱۹ (مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الآخِرَةِ نَزِد لَهُ فِی حَرثِهِ وَ مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الدُّنیا نُؤتِهِ مِنها وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن نَصِیبٍ) گوش‌زد بشر مینماید که هر عمل نیکی که خلوص در آن نباشد و غرض منافع دنیا باشد از همین دنیا که مراد و

مقصودش بوده تمام و كمال عوض باو عطاء مينمائيم و از طالبين حظوظ دنيا چيزى كم نميكنيم.

و بسيارى از مفسرين گفته‌اند مقصود از (من كان) كافرين يا منافقينند كه برياء عمل خوبى را انجام ميدهند مثل اينكه منافقين در نماز جماعت حاضر ميگردند كه بنمايند ما داخل در مؤمنينيم و در واقع ايمان ندارند يا كافر كه كار نيكى مثل كمك بفقراء و انفاق مال يا دست‌گيرى بضعفاء يا غير اينها ميكند لكن چون شرط قبول شدن اعمال نيك ايمان و خلوص است و اينها ايمان ندارند و خداوند وعده فرموده كه عمل هيچ عمل كننده‌ئى را خواه زن باشد يا مرد ضايع نگرداند اينكه است كه نتيجه و فائده عمل نيكشان در همين دنيا كه مراد و مطلبشان بوده عايدشان خواهد گرديد.

صفحه : ۲۳۸

و نيز گفته‌اند اگر در اينكه عالم بفائده عمل نيكشان نرسند در آخرت اگر كافر يا منافق باشند بقدر عمل نيكشان در عذاب آنها تخفيف ميدهند.

و معنى اول اگر چه بدو جهت نزديك‌تر بواقع مينمايد يكى از جهت لفظ كه (من) موصوله عموم دارد و شامل ميگردد هر كسى را كه چنين باشد يعنى مقصودش از عمل فائده دنيا و تزيين آن باشد و تخصيص بكافر يا منافق يا رياء كار ندارد و ديگر نظر بمناط حكم كه بمقتضاى حكمت الهى بايستى هر كسى را بنتيجه كارش و فائده‌ئى كه در عمل در نظر داشته برساند تا آنكه نعمت را بر او تمام كرده باشد حتّى مؤمنى كه براى فائده دنيوى كار نيكى انجام دهد لطف الهى مقتضى اينكه است كه او را بآن فائده‌ئى كه مرادش بوده برساند، لكن نظر بآيه بعد كه فرموده:

أُولئِكَ الَّذِينَ لَيسَ لَهُم فِي الآخِرَةِ إِلَّا النّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِيها وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعمَلُونَ اكثر مفسرين عموم (من) موصوله را تخصيص داده‌اند بكفار و منافقين زيرا كه ظاهرا (اولئك) اشاره بجماعتى است كه مراد و مقصدشان فقط حيات دنيا است و عقيده بآخرت ندارند و آنها كفار و منافقيند و آنهايند كه در آخرت براى آنها نيست مگر آتش جهنّم و اعمالشان باطل و بى‌اثر ميگردد و مؤمنين چنين نيستند، و اللّه العالم.

أَ فَمَن كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّهِ وَ يَتلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ وَ مِن قَبلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحمَةً استفهام (افمن) تقريرى است كه آيا آنكسيكه بر بينه و برهانى باشد از پروردگارش كه مثبت مدعاى او باشد و با شاهدى است از حق تعالى كه تالى او است، شايد مقصود از شاهد قرآن باشد و تلو او كه گواه او است و بصحت آن گواهى ميدهد مثل كسى ماند كه زينت دنيا طلبد و عملش بر وجه خلوص نباشد و بعضى گفته‌اند صاحب بيّنه مؤمنين اهل كتابند يا هر مؤمن مخلص

صفحه : ۲۳۹

و شاهد پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است، و بقولى صاحب بيّنه پيغمبر [ص] است و گواه او جبرئيل يا ملكى كه حافظ او بوده يا على مرتضى ع يا صورت آن حضرت كه هر كس بديده انصاف در او نگريستى انوار حق تعالى و آثار صدق در بشره مبارك او مشاهده

مينمود (اى صبح سعادت ز جبين تو هويدا آن حسن چه حسن است تبارك و تعالى)

و بعضى گفته‌اند بيّنه قرآن است (و يتلوه) بمعنى (يقرؤه) ميباشد و شاهد جبرئيل است.

و در زاد المسير گفته انجيل تابع قرآن است بتصديق و بشارت اگر چه قبل از او نازل شده است (و من قبله) يعنى پيش از انجيل يا قرآن تابع او بوده و كتاب موسى يعنى تورات زيرا كه همانا او در تصديق نبىّ امى و بشارت بوجود او تابع است يعنى موافق قرآن

است (اماما) در حاليكه تورات اهل دين را پيشوا بوده. (كاشفى) بروايت متواتر از مخالف و موافق رسيده كه مقصود از بينه رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است و شاهد امير المؤمنين ع، و ثعلبى كه پيشواى اصحاب حديث است در تفسيرش بسند خود از كلبى از عبد اللّه بن عباس و نيز حبيب بن ياسر از زاذان روايت كرده كه امير المؤمنين ع فرمود بحق آنخدائيكه در زير زمين دانه را بشكافد و در رحم صورت نگارد كه اگر براى من وساده يعنى بالشى نهند و مرا بر آن نشانند حكم ميكنم ميان اهل تورات بتورات و ميان اهل انجيل بانجيل و ميان اهل زبور بزبور و ميان اهل قرآن بقرآن و هيچ فردى از قريش نيست الّا اينكه ميدانم آيه‌ئى را كه در باره او نازل شده كه دلالت دارد بر اينكه او بهشتى است يا دوزخى، مردى برخواست و گفت آيه كدام است يا امير المؤمنين فرمود آيه (أَ فَمَن كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّهِ وَ يَتلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ) بيّنه از پروردگار رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه او بر حجتى است روشن كه از نزد خدا است (و شاهد منه) منم كه از اويم و تابع او، و غير اينها از روايات بسيار كه مقصود از (يَتلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ) على ع است.

[ابو الفتوح رازى و منهج الصادقين]

صفحه : ۲۴۰

أُولئِكَ يُؤمِنُونَ بِهِ وَ مَن يَكفُر بِهِ مِنَ الأَحزابِ فَالنّارُ مَوعِدُهُ (اولئك) اشاره است به (أَ فَمَن كانَ عَلى بَيِّنَةٍ) يعنى آيا كسيكه بر بيّنه و بصيرت باشد از پروردگار خودش و تلو آن شاهدى از خود او باشد كه بر صدق او گواهى دهد مثل كسى ماند كه بدون بصيرت و دانش و بدون بينه باشد و كسيكه شاهد بر گفتارش نباشد يعنى اينكه دو مساوى نيستند.

و بقولى در معنى آيا كسيكه بر بينه و بصيرت باشد از پروردگارش مثل كسى ماند كه مرادش حيات دنيا و زينت آن باشد و ايمان نياورده باشد و كسيكه بمحمد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و قرآن از مشركين عرب و فرق كفار مثل يهود و نصارى و غيره كافر گردد مسير و مستقر و وعده‌گاه او آتش است.

[مجمع البيان] فَلا تَكُ فِي مِريَةٍ مِنهُ إِنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّكَ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يُؤمِنُونَ اگر چه خطاب (فلا تك) برسول است لكن مقصود مؤمنين ميباشند كه مبادا از گفتار كافرين و ايرادات آنها شكّى عارضتان گردد زيرا كه شأن رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم اجل از اينكه است كه شك عارض او گردد، و بقولى در معنى (ايها الانسان يا ايها السامع) در شك نباش از آنچه نازل ميگردد زيرا كه آن حق است و از طرف پروردگار تو است لكن بيشتر مردم نميدانند، و شايد مقصود اينكه باشد كه بيشتر مردم چنين فهم و علمى ندارند كه حق و باطل را از هم جدا كنند.

وَ مَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أُولئِكَ يُعرَضُونَ عَلى رَبِّهِم وَ يَقُولُ الأَشهادُ هؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلى رَبِّهِم شايد آيه در مقام تهديد و سرزنش كسانى ميباشد كه آيات قرآن و رسالت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را انكار نمودند يا آنكسانى كه بخدا دروغ بسته باشند مثل اينكه نسبت فرزند بخدا بدهند كه چنين افرادى ستمكارترين مردمند كه هم بخود ستم نموده‌اند كه خود را از رحمت الهى دور گردانيده‌اند و هم بانبياء و اينان كسانى ميباشند كه نزد پروردگارشان در موقع حساب در معرض سؤال واقع ميگردند و شهود آنها از ملائكه و كرام الكاتبين يا انبياء بقولى يا شهداء هر زمان از

صفحه : ۲۴۱

امامها [ع] يا اعضاء و جوارح بدن او كه اينها بر عليه او شهادت ميدهند و گويند اينها كسانى ميباشند كه در دنيا بخدا افتراء بستند و حجتهاى خدا را انكار نمودند أَلا لَعنَةُ اللّهِ عَلَى الظّالِمِينَ ظاهرا (الا) خطاب بخود رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه تو از كفر و انكار منكرين و ايرادات بى‌مورد آنان آزرده خاطر مشو و آگاه باش كه ستمكاران و آنهائيكه بخدا افتراء ميزنند از رحمت

خدا دورند.

الَّذِینَ یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَ یَبغُونَها عِوَجاً وَ هُم بِالآخِرَةِ هُم کافِرُونَ آیه ظالمینی که از رحمت خدا دورند معرفی مینماید که آنها کسانی میباشند که راه خدا را می‌بندند و مردم را در بیراهه براه کج سوق میدهند (و هم) واو، حالیه است یعنی اینها مردم را از راه راست و راه حقیقت که سر انجام آن قرب جوار رب العالمین است بیراهه میکشانند در حالی که بقیامت کافرند یعنی عالم آخرت را انکار مینمایند و میگویند بعث و حشر و سؤال و جوابی نیست أُولئِکَ لَم یَکُونُوا مُعجِزِینَ فِی الأَرضِ وَ ما کانَ لَهُم مِن دُونِ اللّهِ مِن أَولِیاءَ (اولئک) اشاره است به (الَّذِینَ یَصُدُّونَ) یعنی آن گروه کافرین نیستند عاجز کنندگان خدا از عذابشان و اینان چنین قدرتی ندارند که خدا را در زمین عاجز نمایند و دوستی ندارند که عذاب خدا را از آنها دفع نماید.

شاید (فی الارض) اشاره باین باشد که اگر خدا بخواهد اینها را در همین زمین دنیا عذاب نماید اینها قدرتی ندارند که بتوانند جلو عذاب را بگیرند.

یُضاعَفُ لَهُمُ العَذابُ ما کانُوا یَستَطِیعُونَ السَّمعَ وَ ما کانُوا یُبصِرُونَ (یضاعف) استیضاف است یعنی عذاب مشرکین دو برابر است.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- عذاب آنها منحصر بکفرشان نیست بلکه بر کفر و سائر معصیتها عذاب میشوند چنانچه در آیه دیگر فرموده (زِدناهُم عَذاباً فَوقَ العَذابِ بِما کانُوا یُفسِدُونَ) ۲- یعنی هر وقت یک قسم عذاب تمام شد قسم دیگری بآنها دائما عذاب میکنند

صفحه : ۲۴۲

و همیشه بقدر استحقاقشان آنها عذاب میشوند.

۳- عذاب بر رؤساء آنها مضاعف میگردد برای کفرشان و ظلمشان بخودشان و برای دعوت کردن تابعین خود را بگمراهی و اینکه عذاب بدو جهت است یکی گمراهی خودشان و دیگر مانع گردیدن اتباعشان را از دین. [مجمع البیان] و شاید مقصود اینکه باشد که عذاب اینها در آخرت شدیدتر از باقی کفار است که بخدا افتراء نمیزدند و همین کفرشان بانکار الوهیت یا رسالت یا غیر اینها است سبب عذاب آنها است و از اوصاف آنهائیکه بخدا افتراء میزنند اینکه است که نمیتوانند کلام حقانی را بشنوند و نه اینکه آیات حق را ببینند.

أُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم وَ ضَلَّ عَنهُم ما کانُوا یَفتَرُونَ اینکه جماعت کسانی میباشند که بنفسهای خود زیان رسانیدند و آن چیزی از بت‌ها که شریک الوهیت میدانستند یا آنچه که نسبت اولاد بودن آنرا بخدا میدادند از نظرشان مفقود گردید و جز خسران و عذاب مضاعف برای آنها چیزی باقی نماند.

لا جَرَمَ أَنَّهُم فِی الآخِرَةِ هُمُ الأَخسَرُونَ شکی نیست که چنین جماعتی در منتهی درجه خسران و زیان‌کارترین زیان‌کاران خواهند بود که نفس شریف خود را ببهای بیمقدار دنیا و خیالات فاسد بی‌مغز فروختند و در عوض نگرفتند مگر عذاب جحیم و دوری از رحمت رحمانی را

صفحه : ۲۴۳

[سوره هود (۱۱): آیات ۲۳ تا ۳۱]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَخبَتُوا إِلي رَبِّهِم أُولئِكَ أَصحابُ الجَنَّةِ هُم فِيها خالِدُونَ (۲۳) مَثَلُ الفَرِيقَينِ كَالأَعمى وَ الأَصَمِّ وَ البَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَل يَستَوِيانِ مَثَلاً أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (۲۴) وَ لَقَد أَرسَلنا نُوحاً إِلي قَومِهِ إِنِّي لَكُم نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۵) أَن لا تَعبُدُوا إِلاَّ اللّهَ إِنِّي أَخافُ عَلَيكُم عَذابَ يَومٍ أَلِيمٍ (۲۶) فَقالَ المَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَومِهِ ما نَراكَ إِلاّ بَشَراً مِثلَنا وَ ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذِينَ هُم أَراذِلُنا بادِيَ الرَّأيِ وَ ما نَرى لَكُم عَلَينا مِن فَضلٍ بَل نَظُنُّكُم كاذِبِينَ (۲۷)
قالَ يا قَومِ أَ رَأَيتُم إِن كُنتُ عَلي بَيِّنَةٍ مِن رَبِّي وَ آتانِي رَحمَةً مِن عِندِهِ فَعُمِّيَت عَلَيكُم أَ نُلزِمُكُمُوها وَ أَنتُم لَها كارِهُونَ (۲۸) وَ يا قَومِ لا أَسئَلُكُم عَلَيهِ مالاً إِن أَجرِيَ إِلاّ عَلَي اللّهِ وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُم مُلاقُوا رَبِّهِم وَ لكِنِّي أَراكُم قَوماً تَجهَلُونَ (۲۹) وَ يا قَومِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ اللّهِ إِن طَرَدتُهُم أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (۳۰) وَ لا أَقُولُ لَكُم عِندِي خَزائِنُ اللّهِ وَ لا أَعلَمُ الغَيبَ وَ لا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَ لا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزدَرِي أَعيُنُكُم لَن يُؤتِيَهُمُ اللّهُ خَيراً اللّهُ أَعلَمُ بِما فِي أَنفُسِهِم إِنِّي إِذاً لَمِنَ الظّالِمِينَ (۳۱)

صفحه : ۲۴۴

[ترجمه]

همانا آن کسانیکه ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند و بدرگاه خدای خود خاضع و خاشع گردیدند آنها اهل بهشتند و در بهشت جاویدانند [۲۳]
مثل اینکه دو فرقه (کافر و مؤمن) بآدم کور و کر و بینا و شنوا ماند آیا اینکه دو فرقه با هم مساوی میباشند و مثل یکدیگرند آیا چرا شما متذکر نمیگردید [۲۴]
همانا ما نوح را بسوی قومش فرستادیم (و بقومش) گفت بحقیقت من برای شما بیم‌دهنده ظاهری میباشم [۲۵]
گویم پرستش نکنید مگر خدا را من بر شما از عذاب روز دردناک میترسم [۲۶]
آن جماعتی از قومش که کافر بودند گفتند ما تو را نمی‌بینیم مگر بشری مثل ما و تابعین تو را نمی‌بینیم مگر مردمان پست کم فهم و برای شما بر ما افزونی نمی‌بینیم بلکه گمان میکنیم شما از دروغگویانید [۲۷]
(نوح گفت) ای جماعت خبر دهید مرا اگر من بر حجتی از پروردگارم باشم و از نزد خودش بمن رحمتی داده باشد و بر شما پوشیده گردیده آیا من شما را ملزم میگردانم در حالیکه شما کراهت داشته باشید [۲۸]
ای جماعت من از شما مالی و اجرتی سؤال نمیکنم اجر من نیست مگر بر خدا و من کسانیکه ایمان آورده‌اند از خود طرد کننده نمیباشم زیرا که آنها ملاقات کننده جزای پروردگار خودشانند لکن من شما را می‌بینم جماعتی جاهل و نادان [۲۹]
ای قوم کی است که مرا یاری کند از عذاب خدا اگر آنها را طرد کنم آیا چرا شما متذکر نمیگردید [۳۰]
نوح گفت بشما نمیگویم خزینه‌های خدا نزد من است و نمیگویم عالم بغیبم و نمیگویم مر آنها را که چشمهای شما آنها را بخواری مینگرد خدا بآنها خیری نخواهد داد خدا داناتر است از آنچه در قلبهای آنها است اگر من حکم باسلام آنها نکنم همانا که از ستمکاران باشم [۳۱]

.

صفحه : ۲۴۵

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَخبَتُوا إِلي رَبِّهِم أُولئِكَ أَصحابُ الجَنَّةِ هُم فِيها خالِدُونَ پس از توبیخ و تهدید کافرین و مشرکین و آنهائیکه بخدا افتراء میزنند و نسبت اولاد بمقام کبریائی احدی میدهند که عذاب آنها مضاعف است و در قیامت زیان کارترین زیان کارانند.

در اینکه آیه در مقابل آنها بکسانیکه ایمان آورده‌اند و بر طبق ایمانشان اعمال شایسته نموده‌اند (و اخبتوا) اخبات بمعنی خضوع و خشوع است و بالام استعمال شده مثل اینکه گفته میشود (اخبت للّه) برای خدا خاضع گردید و در آیه با الی آمده (وَ أَخبَتُوا إِلي رَبِّهِم) و آن متضمن اطمینان است یعنی بذکر پروردگارشان آرام گرفتند، و بقولی برای او تواضع نمودند، و بقول دیگر از ما سوی اللّه منقطع گردیدند و خود را باو بستند و از غیر بریدند (اولئک) اشاره بچنین مؤمنینی است که دارای چنین اوصافی باشند، ایمان کامل که با عمل شایسته که لایق پیشگاه مقام احدیت باشد و آن عملی است که با خضوع و آرامش و اطمینان قلبی بذکر پروردگار توأم گردیده اینهایند یاران بهشت و در آن جاویدانند گویا بهشت که دار کرامت الهی است نام زد آنها گردیده.

مَثَلُ الفَرِيقَينِ كَالأَعمي وَ الأَصَمِّ وَ البَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَل يَستَوِيانِ مَثَلًا مثل اینکه فرقه کافر ملحد که بخدای تعالی افتراء میزند و آن مؤمن صالحی که بذکر و یاد پروردگارش قلبش آرام گرفته مثل دو نفر ماند که یکی کور و کر باشد و دیگری بینا و شنوا آیا اینکه دو نفر با هم مساوی و مثل هم مانند هرگز چنین نخواهد بود.

أَ فَلا تَذَكَّرُونَ استفهام برای تقریع و توبیخ است که آیا چگونه متذکر نمیگردید

صفحه : ۲۴۶

و فکر نمیکنید که کسیکه چشم دلش روشن گردیده و آیات تکوینی و تشریعی را مینگرد و نیز گوش قلبش باز گردیده و بگوش باطن آیات قرآن را استماع مینماید مثل کسی نخواهد بود که مثل مردگان نه چیزی ببیند و نه چیزی بشنود از بحر الحقایق نقل میکنند که گفته اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند، و اصم کسی است که باطل را حق و حق را باطل شنود و بآن عمل کند، و بصیر کسی است که دیده بصیرتش بکحل (بی یبصر) جلا یافته و سمیع کسی است که گوش همتش بگشواره (بی یسمع) آراسته گشته هر که بخدا بیند جز از خدا نبیند و هر که بخدا شنود جز از خدا نشنود. [پایان] اشاره بآن حدیث قدسی مشهور است که فرموده:

(ما تقرب الی عبدی بشیئی احب الیّ مما افترضته علیه و لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتّی احبّه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته)

«۱».

وَ لَقَد أَرسَلنا نُوحاً إِلي قَومِهِ إِنِّي لَكُم نَذِيرٌ مُبِينٌ پس از وعده بمؤمنین بدرجات بهشتی و وعید بکافرین بدرکات جهنمی برسولش خبر میدهد که ما نوح [ع] را (که از پیمبران اولو العزم بود) برسالت بسوی قومش فرستادیم، و گویند در اینجا کلامی حذف گردیده در تقدیر است (قال لهم إِنِّي لَكُم نَذِيرٌ مُبِينٌ) نوح ع گفت ای جماعت من برای نفع و هدایت

---

(۱) بنده من نزدیک نمیگردد بمن بچیزی که دوست‌تر باشد بسوی من از آنچه بر او واجب گردانیده‌ام و عبد همیشه بسبب نوافل نزدیکی میجوید بسوی من تا اینکه او را دوست میدارم پس وقتی که او را دوست داشتم من میگردم گوش او گوشیکه باو میشنود و میگردم چشم او چشمیکه باو می‌بیند و میگردم زبان او زبانی که بآن سخن میگوید و میگردم دست او آن دستی که بآن میگیرد اگر

مرا خواند او را اجابت مینمایم و اگر از من سؤال کرد باو عطا مینمایم.

صفحه : ۲۴۷

شما فرستاده شده‌ام و بیم دهنده ظاهری هستم که شما را از غضب و سخط خدا و عذاب آخرت بترسانم.

أن لا تَعبُدُوا إِلَّا اللّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ أَلِیمٍ اول کلام نوح اینکه بود که گفت ای قوم پرستش نکنید مگر خدا را اگر غیر او را پرستش نمائید من بر شما میترسم از عذاب روز سخت یعنی قیامت که عذاب آن دردناک است.

چنانچه از آیات بسیار که در شرح حال پیمبران حکایت مینماید معلوم میشود که تمام انبیاء و مرسلین اول سخن آنها با مردم همین بوده که خدای واحد احد را بپرستید و در عبادت خدا غیر را شریک نگردانید و در ثانی از قیامت و عذاب روز رستاخیز آنها را میترسانیدند.

و شاید تکرار آن در قرآن برای اینکه باشد که دانسته شود تمام پیمبران راجع بمبدء و عبادت معبود واحد و صفات جلال و جمال او و نیز راجع بمعاد و زنده شدن در قیامت و حشر و نشر و حساب و کتاب متفق الکلمه بوده‌اند احدی از آنها بر خلاف دیگری سخن نگفته زیرا که تمام آنها از سر چشمه علم ازلی تراوش نموده و روح قدسی آن بزرگواران مرتبط بعالم (ما فوق الطبیعه) گردیده.

فَقالَ المَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَومِهِ ما نَراکَ إِلّا بَشَراً مِثلَنا وقتی نوح [ع] گفت من از جانب خدا برسالت آمده‌ام برای اینکه پرستش ننمائید مگر خدا را و آنان را از عذاب قیامت تهدید نمود جماعت کافرین و اشراف و بزرگان از قومش گفتند ما تو را نمی‌بینیم مگر یک بشری مانند ما تو چه امتیازی بر ما داری که ما پیرو تو گردیم.

آری آنان جسمی میدیدند مثل خودشان غذا میخورد، خواب میرود، ازدواج میکند و در تمام اوصاف بشریت با آنها مساوی است اینکه بود که میگفتند تو چه امتیازی بر ما داری که بر ما حکومت نمائی و ما مطیع تو گردیم آنان جسمی میدیدند و از درک حقیقت آنها غافل و بی‌خبر بودند.

صفحه : ۲۴۸

مثنوی مولوی چه خوب گفته:

همسری با انبیاء برداشتند اولیاء را همچو خود پنداشتند

گفت اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور

اینکه ندانستند ایشان از عما در میان فرقی بود بی‌منتها

هر دو کان زنبور خوردند از محل زین یکی شد زهر و زان دیگر عسل

هر دو کان آهو گیا خوردند و آب زان یکی شد خون و دیگر مشک ناب

آن دوتی خوردند از یک آب خور آن یکی خالی و آن دیگر شکر

صد هزاران همچنین اشیاء بین فرقشان هفتاد ساله راه بین

وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ إِلَّا الَّذِینَ هُم أَراذِلُنا بادِیَ الرَّأیِ وَ ما نَری لَکُم عَلَینا مِن فَضلٍ بَل نَظُنُّکُم کاذِبِینَ چون اشراف قوم گمان میکردند که بایـد رسول خـدا ملک باشـد تا اینکه بشود بر انسان حکومت نمایـد اینکه بود که بنوح ع میگفتنـد تو لایق رسالت بر ما نیستی و نمی‌بینیم که کسی جز اراذل پیروی تو کرده باشد.

(اراذل) جمع ارذل است مثل (اکبر) و بغلبه اسـتعمال ماننـد اسم شـده یعنی خسـیس و فرومایه (و بادی الرأی) که بـدون فکر و رویه تابع تو گردیده‌اند لکن ما که صاحب فضل و رأی صحیح میباشـیم و می‌بینیم که تو بر ما فضـیلتی نداری که لایق اینکه باشی که ما مطیع تو گردیم بلکه ما گمان میکنیم که شماها از دروغگویان هستید.

قالَ یا قَومِ أَ رَأَیتُم إِن کُنتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِن رَبِّی وَ آتانِی رَحمَةً مِن عِندِهِ فَعُمِّیَت عَلَیکُم نوح در پاسخ گفت ای گروه خبر دهید مرا اگر من بر حجتی هویـدا باشم که شاهـد مـدعای من باشد و خدا بمن از جانب خودش رحمتی و بخشایشـی که نبوت است عنایت کرده باشد پس بر شـما آن حجت پوشـیده بماند، حفص (فعمیت) بضم عین و تشدید میم خوانده یعنی آن حجت بر شـما پوشـیده شده و شما آنرا نشناسید

صفحه : ۲۴۹

أَ نُلزِمُکُمُوها وَ أَنتُم لَها کارِهُونَ واو (و انتم) حـالیه است یعنی آیـا روا است که مـا شـما را ملزم گردانیم بر قبول حالیکه شـما کاره باشید و ملزم گردانیدن بر قبول منافی با تکلیف است.

و بوجه دیگر آیـا جایز است که ما شـما را ملزم گردانیم بر قبول یا اینکه توانیم شـما را مظطر گردانیم لکن بر ما بیشتر از اسـتدلال و ایضـاح چیزی نیسـت مـا پیمبران نتـوانیم کسـی را باضـطرار بقبـول ملزم گردانیـم اینکه کـار خـدا است و بر هر دو معنی اسـتفهام (ا نلزمکموها) تقریری است و بمعنی جحـد و انکـار است یعنی چنین نیست که مـا در شـما قبول بگنجانیم زیرا که وظیفه ما فقط تبلیغ است و وظیفه شما قبول.

وَ یا قَومِ لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ مالًا إِن أَجرِیَ إِلَّا عَلَی اللّهِ اکثر پیمبرانیکه از آنها در آیات حکایت میکنـد برای اینستکه مردم گمان نکنند که غرض آن بزرگواران بـدست آوردن مال است که میخواهنـد باسم پیمبری مردم را بفریبند و مال و ثروتی بدست آورند میگفتند ای مردم مـا از شـما برای رسالتمـان مالی طلب نمیکنم پاداش ما نیست مگر بر خـدا یعنی ما فرسـتاده او هستیم و کفایت کار ما بر او است.

وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّهُم مُلاقُوا رَبِّهِم وَ لکِنِّی أَراکُم قَوماً تَجهَلُونَ گویا کفار برای بهانه‌جوئی بحضـرت نوح ع میگفتنـد اینکه مردمان اراذل و اوباشـی که دور تو را گرفته‌انـد و ما را عار میآیـد که با اینها بنشـینیم اینان را از خود دور کن تا ما بتو ایمان آوریم، نوح ع در جواب آنها گفته من نیستم طرد کننده آن کسانیکه ایمان آورده‌اند بدرستی که آنها ملاقات کننده رحمت خدا میباشند و شما که مؤمنین را از اراذل و مردمان بی‌خرد میدانیـد جماعتی میباشـید جاهل و نادان که همین صورت می‌بینید و از باطن و حقیقت بی‌خبر هستید.

صفحه : ۲۵۰

وَ یا قَومِ مَن یَنصُرُنِی مِنَ اللّهِ إِن طَرَدتُهُم أَ فَلا تَذَکَّرُونَ نوح [ع] بقوم خود گفت اگر من مؤمنین را از خود دور کنم و مورد

خصومت الهی و غضب او گردم کی است که بتواند مرا یاری کند و از عذاب رهائی بدهد آیا چرا شما جهّال متذکر نمیگردید که مؤمنین در مورد رحمت خدا میباشند وَ لا أَقُولُ لَکُم عِندِی خَزائِنُ اللّهِ وَ لا أَعلَمُ الغَیبَ وَ لا أَقُولُ إِنِّی مَلَکٌ الخ باز نوح در موقع تبلیغ فرموده من ادعائی ندارم نمیگویم خزینه‌های خدا نزد من است و نمیگویم من عالم بغیب میباشم و نمیگویم من فرشته‌ام تا اینکه شما بگوئید تو نیز بشری هستی مثل ما و نمیگویم آنهائیکه بنظر شما از اراذل و اوباش میباشند هرگز خدا بآنها خیری عطاء نمیکند خدا عالم‌تر است بآنچه در نفسهای آنها است و اگر من چنین نسبتی بمؤمنین بدهم از جمله ستمکاران خواهم بود.

صفحه : ۲۵۱

[سوره هود (۱۱): آیات ۳۲ تا ۴۳]

اشاره

قالُوا یا نُوحُ قَد جادَلتَنا فَأَکثَرتَ جِدالَنا فَأتِنا بِما تَعِدُنا إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ (۳۲) قالَ إِنَّما یَأتِیکُم بِهِ اللّهُ إِن شاءَ وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِینَ (۳۳) وَ لا یَنفَعُکُم نُصحِی إِن أَرَدتُ أَن أَنصَحَ لَکُم إِن کانَ اللّهُ یُرِیدُ أَن یُغوِیَکُم هُوَ رَبُّکُم وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ (۳۴) أَم یَقُولُونَ افتَراهُ قُل إِنِ افتَرَیتُهُ فَعَلَیَّ إِجرامِی وَ أَنَا بَرِیءٌ مِمّا تُجرِمُونَ (۳۵) وَ أُوحِیَ إِلی نُوحٍ أَنَّهُ لَن یُؤمِنَ مِن قَومِکَ إِلاّ مَن قَد آمَنَ فَلا تَبتَئِس بِما کانُوا یَفعَلُونَ (۳۶)

وَ اصنَعِ الفُلکَ بِأَعیُنِنا وَ وَحیِنا وَ لا تُخاطِبنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُغرَقُونَ (۳۷) وَ یَصنَعُ الفُلکَ وَ کُلَّما مَرَّ عَلَیهِ مَلَأٌ مِن قَومِهِ سَخِرُوا مِنهُ قالَ إِن تَسخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسخَرُ مِنکُم کَما تَسخَرُونَ (۳۸) فَسَوفَ تَعلَمُونَ مَن یَأتِیهِ عَذابٌ یُخزِیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیهِ عَذابٌ مُقِیمٌ (۳۹) حَتّی إِذا جاءَ أَمرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ قُلنَا احمِل فِیها مِن کُلٍّ زَوجَینِ اثنَینِ وَ أَهلَکَ إِلاّ مَن سَبَقَ عَلَیهِ القَولُ وَ مَن آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِیلٌ (۴۰) وَ قالَ ارکَبُوا فِیها بِسمِ اللّهِ مَجراها وَ مُرساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ (۴۱)

وَ هِیَ تَجرِی بِهِم فِی مَوجٍ کَالجِبالِ وَ نادی نُوحٌ ابنَهُ وَ کانَ فِی مَعزِلٍ یا بُنَیَّ ارکَب مَعَنا وَ لا تَکُن مَعَ الکافِرِینَ (۴۲) قالَ سَآوِی إِلی جَبَلٍ یَعصِمُنِی مِنَ الماءِ قالَ لا عاصِمَ الیَومَ مِن أَمرِ اللّهِ إِلاّ مَن رَحِمَ وَ حالَ بَینَهُمَا المَوجُ فَکانَ مِنَ المُغرَقِینَ (۴۳)

صفحه : ۲۵۲

[ترجمه]

جماعت کافرین گفتند ای نوح همانا با ما جدال و نزاع کردی و مجادله را از حد گذرانیدی و آنچه از عذاب بما وعده داده‌ئی بیاور اگر راست گویانی [۳۲]

نوح گفت وعده‌ایکه بشما داده‌ام اگر خدا خواهد البته بشما خواهد رسید شما عاجز کننده‌گان خدا از ارسال عذاب نمیباشید [۳۳]

و نصیحت من وقتی اراده کنم نصح شما را نفع نمیبخشد وقتی خدا بخواهد شما را عذاب کند خدا پروردگار شما است و بسوی او بازگشت میکنید [۳۴]

بلکه میگویند نوح از پیش خود وحی را بر من می‌بندد، ای نوح بگو اگر من بر خدا دروغ بستم بر ضرر من است جرم من و از گناه شما که نسبت بمن افتراء میدهید بریء میباشم [۳۵]

و بسوی نوح وحی گردید که هرگز از قوم تو ایمان نمیآورند مگر آنهائی که ایمان آورده‌اند و تو بر آنچه اینها میکنند محزون

مباش [۳۶]

و بنگاه داشته ما و وحی ما کشتی بساز و از ما نسبت بآنهائیکه ستم نموده‌اند درخواست مکن همانا آنان غرق شدگانند [۳۷]

و نوح کشتی میساخت و هر وقت جماعتی از قومش بر او گذر میکردند او را مسخره مینمودند نوح گفت اگر شما ما را مسخره میکنید ما نیز شما را مسخره میکنیم همان طوری که شما ما را مسخره مینمائید [۳۸]

و بزودی خواهید دانست آن کسی را که باو عذابی بیاید که وی را رسوا گرداند و باو در آخرت عذاب دائمی فرود آید [۳۹]

و بزودی خواهید دانست آنوقتیکه امر ما بعذاب آنها آمد و آب از تنور بجوشید ما بنوح گفتیم که از هر جنسی از حیوانات دو تا یکی نر و یکی ماده سوار کن و نیز کسان خود را هم در کشتی سوار کن مگر کسی را که تقدیر ما بر هلاکت آن پیشی گرفته است

صفحه : ۲۵۳

(مقصود پسر و زن نوح است که از اهل نوح استثناء فرموده) و نیز در کشتی سوار کن آنهائی را که ایمان آورده‌اند، و باو ایمان نیاورده بودند مگر اندکی از مردمان [۴۰]

و نوح بمردم گفت در کشتی سوار شوید رفتن و ایستادن کشتی بنام خدا است بحقیقت که پروردگار من آمرزنده و مهربان است، و کشتی آنها را می‌برد در موجهائی که از بزرگی مثل کوهها مینمود [۴۱]

در آن حال نوح پسرش را نداء داد در حالیکه از کشتی دور بود و گفت ای پسر من بیا با ما در کشتی سوار شو و با کافرین مباش (۴۲)

پسرش گفت من بالای کوه میروم که مرا از غرق شدن نجات دهد نوح گفت ای پسر امروز از امر خدا نگاه دارنده‌ئی نیست مگر کسی را که خدا رحم کند در اینکه حال موج بین نوح و پسرش حائل گردید (و پسر نوح) از غرق شدگان گردید [۴۳]

.

صفحه : ۲۵۴

(توضیح آیات)

قالُوا یا نُوحُ قَد جادَلتَنا فَأَکثَرتَ جِدالَنا فَأتِنا بِما تَعِدُنا إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ چنانچه در سوره نوح فرموده نوح بخدا از قومش شکایت میکند که چقدر در امر تبلیغ جدیت و پا فشاری نموده‌ام شب گفتم، روز گفتم، آهسته و پنهان، ظاهر و آشکارا آنها را دعوت نمودم و سخن من بآنان سود نبخشید و اینکه آیه اشاره بهمانست که از بس نوح (ع) با آنها مجادله مینمود که شاید آن کافرین ملحد ایمان بیاورند ایمان نیاوردند و در مقام اعتراض برآمدند که ای نوح تو با ما زیاد جدال و اعتراض مینمائی و گفتار خود را از حد گذرانیدی ما ایمان نخواهیم آورد آن عذابی را که بما وعده داده‌ئی بیاور اگر از راستگویان میباشی.

قالَ إِنَّما یَأتِیکُم بِهِ اللّهُ إِن شاءَ وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِینَ نوح ع در پاسخ اعتراض کافرین گفت همانا آن عذابی که بشما وعده داده‌ام هر وقت خدا بخواهد و اراده‌اش بوقوع آن تعلق گیرد میآورد بدست من نیست گویا فرموده اعمال شما عذاب ایجاب مینماید و عذاب بشما خواهد رسید لکن وقت آن بسته بمشیت الهی است و من میخواهم بشما از روی خیر خواهی تذکر دهم که دست از لجاجت بردارید و ایمان بیاورید و گر نه زود یا دیر مورد عذاب خواهید گردید و شما چنین قدرتی ندارید که جلو عذاب خدا را بگیرید و او را عاجز گردانید و عذاب بشما اصابت ننماید.

وَ لا ـ يَنفَعُكَم نُصحِي إِن أَرَدتُ أَن أَنصَحَ لَكَم إِن كانَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يُغوِيَكَم هُوَ رَبُّكَم وَ إِلَيهِ تُرجَعُونَ باز نوح ميگويـد اگر من اراده كنم شـما را نصيحت كنم نصيحت من در شـما سودمنـد نيست اگر خـدا اراده كند شـما را اغواء گرداند او است پروردگار شـما و بازگشت شما بسوی او است.

صفحه : ۲۵۵

[سؤال] اولا اگر نصيحت پيمبران سودمند نيست فائده بعثت آنها چيست كه اولياء خدا بيايند بين مردمان فاسق ستمكار و اينكه قدر از آنها ستم بكشند و نصيحتشان سودی ندهد و اصلا اينكه كار لغو است و كار لغو از ساحت قدس الهی خارج است و اصلا تكليف نمودن بآنهائيكه در علم ازلی حق تعالی گذشته كه اينها قابل هدايت نميباشند بيهوده و عقلائی نيست.

و ثانيا اگر اغواء گرديدن و هدايت شدن بسته بمشيت الهی است چنانچه در اينكه آيه و در جاهای ديگر گفته (يُضِلُّ مَن يَشاءُ وَ يَهدِي مَن يَشاءُ) تقصير بنده ضعيف ناتوان كه نميتواند جلو خواست خدا را بگيرد چيست و وقتی چنين باشد عذاب بنده عاصی ظلم است زيرا كه خدا خواسته او را اغواء بنمايد گمراه گرديدن يا هدايت يافتن بدست خود بنده نيست.

[پاسخ سؤالات] ۱- فائده بعثت پيمبران و غرض اصلی آن كسانی خواهند بود كه قابل ارشاد و هدايت ميباشند و نسبت بديگران اتمام حجت است و همين طور از آيه استفاده ميتوان نمود زيرا كه نوح فرموده نصيحت من در شما كه تمام دل شما كفر پوشانيده فائده بخش نخواهد بود و غرض او همان جماعت كافرين از قوم او بودند.

۲- قوله تعالی (إِن كانَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يُغوِيَكُم) وقتی كه خدا دانست كه كافر بقدری بر كفر اصرار دارد و از روی لجاجت پس از آنكه حق برايش ثابت و معلوم گرديده ايمان نميآورد اينكه است كه راهش را باز ميكند و او را مجبور بر ايمان نميگرداند زيرا كه مجبور گردانيدن بر عمل منافی با اختيار است و چون در اينكه مورد او را هدايت ننموده همانا او اغواء خواهد گرديد لكن اگر باختيار در راه هدايت وارد گردد او را ارشاد مينمايد و چون در عالم بدون اراده حق تعالی چيزی ممكن نيست واقع گردد اينكه است كه نسبت اغواء و هدايت را بخودش ميدهد ۳- عذاب بر عاصی از اقسام ظلم بشمار نميآيد زيرا خودش باختيار عذاب

صفحه : ۲۵۶

را برای خود فراهم نموده و عذاب دنيا و آتش جهنّم را بدست خود افروخته چنانچه فرموده (ذلِكَ بِما قَدَّمَت أَيدِيكُم وَ أَنَّ اللّهَ لَيسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِيدِ) سوره آل عمران آيه ۱۷۸ أَم يَقُولُونَ افتَراهُ قُل إِنِ افتَرَيتُهُ فَعَلَيَّ إِجرامِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمّا تُجرِمُونَ بلكه ميگويند تو افتراء زده‌ئی بر خدا و دروغ می‌بندی، در اينكه مقصود از گوينده اينكه قول كی است و افتراء زدن نسبت بكی است از إبن عباس نقل شده كه آنها همان گروه قوم نوح بودند كه ميگفتند سخنان نوح نوعی از دروغ و افتراء است كه بخدا نسبت ميدهد.

و مقاتل گفته گوينده‌گان قريش بودند كه برسول اكرم صلّی اللّه عليه و آله و سلّم چنين نسبت ميدادند و ميگفتند اينكه آيات را خود ساخته و نسبت بخدا ميدهد و آيه دستور ميدهد كه وقتی كافرين چنين گفتند تو در پاسخ آنها بگو اگر من دروغ بر خدا بسته‌ام جرم آن بر خود من است و من از آنچه ميگوئيد بيزارم و بنا بر اينكه قول اينكه جمله معترضه ميشود.

وَ أُوحِيَ إِلی نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤمِنَ مِن قَومِكَ إِلّا مَن قَد آمَنَ فَلا تَبتَئِس بِما كانُوا يَفعَلُونَ خدای تعالی بنوح وحی ميكند و او را متذكر ميگرداند كه ای نوح بدان همانا كه اينكه كافرين چنان قلبشان فاسد گشته كه هرگز ايمان نخواهند آورد مگر آنهائيكه ايمان آورده‌اند (فلا تبتئس) از باب افتعال است و از بؤس مأخوذ گرديده يعنی بر تكذيب آنها اندوهگين مباش.

وَ اصنَعِ الفُلكَ بِأَعيُنِنا وَ وَحيِنا وَ لا تُخاطِبنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُغرَقُونَ وقتی نوح از هدايت قوم نااميد گرديد و فرمان الهی بر عذاب آنها صادر گرديد خطاب ميرسد بنوح كه بنگاه داشت ما و وحی ما كشتی بساز و درخواست مكن از من در باره آنكه ظلم

کردند بدرستیکه آنها محکوم بغرق شدن هستند.

و شاید مقصود اینکه باشد که از ستمکاران شفاعت کسی را نکن که از غرق نجات یابد زیرا که اینها از غرق شدگانند.

صفحه : ۲۵۷

وَ یَصنَعُ الفُلکَ وَ کُلَّما مَرَّ عَلَیهِ مَلَأٌ مِن قَومِهِ سَخِرُوا مِنهُ قالَ إِن تَسخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسخَرُ مِنکُم کَما تَسخَرُونَ نوح پس از آنکه بساختن کشتی مأمور گردید و مشغول کار شد از قوم هر کسی که بر او گذر مینمود طوری او را مسخره مینمود و نوح در پاسخ آنها میگفت اگر شما ما را مسخره مینمائید همانا ما نیز شما را مسخره میکنیم.

فَسَوفَ تَعلَمُونَ مَن یَأتِیهِ عَذابٌ یُخزِیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیهِ عَذابٌ مُقِیمٌ بزودی میدانید کسی را که عذابی بر او بیاید که وی را در دنیا بغرق شدن و در آخرت بعذاب دائمی رسوا گرداند.

داستان طوفان نوح را اکثر مفسرین با کمی اختلاف نقل نموده‌اند چنانچه قرآن خبر میدهد نوح در بین قومش نهصد و پنجاه سال زندگانی نمود و مردم را بیکتا پرستی دعوت میکرد وقتی مردم دعوت او را نپذیرفتند و از هدایت یافتن آنان مأیوس گردید در باره آنها نفرین نمود.

مفسرین گفته‌اند که خدای تعالی بنوح امر نمود که درختی غرس نماید و گویند آن درخت ساج بود وقتی آندرخت بزرگ شود و سطبر گردید آنرا قطع کن و از آن کشتی بساز و گویند از وقتی که درخت ساج را غرس نمود تا موقع قطع آن بیست سال طول کشید پس از آنکه نوح از چوب ساج بامر خدا مشغول کار کشتی ساختن گردید هر کس بر او گذر میکرد باو استهزاء مینمود یکی میگفت نوح برای زمستانش خانه میسازد، دیگری میگفت ببینید چگونه اینکه مرد دیوانه است در زمین خشگ که دریائی نیست کشتی میسازد، دیگری میگفت ای نوح پس از آنکه پیمبر بودی نجار شدی از اینکه نوع مزخرفات باو میگفتند تا وقتی که ساخت کشتی بپایان رسید.

از عبد اللّه إبن عباس نقل میکنند که گفت در عرض دو سال ساخت کشتی طول کشید و طول آن سیصد ذرع و عرضش پنجاه ذرع و ارتفاع آن سی ذرع بود و از چوب ساج ساخت و دارای سه طبقه بود زیرین جای وحوش و سباع و هوام و در

صفحه : ۲۵۸

طبقه میان جای دواب و چهارپایان و بهائم و در طبقه بالاـ خودش و مؤمنین منزل داشتند و با آنها مقداری از غذای خوردنی و آشامیدنی بود.

گویند وقتی طوفان پدید آمد و آب عالم را بگرفت مردم سر بکوهها نهادند آب بالا آمد تا سر کوهها رسید زنی بچه‌ئی داشت که او را خیلی دوست میداشت کودک را گرفت و بالای کوه رفت وقتی آب بسینه او رسید طفل را بسر خود گذارد آب از سر او گذشت و خود با بچه‌اش غرق گردیدند رسول فرموده اگر میشد بکسی رحم نمود باید بآن زن و بچه رحم نمود.

از إبن عباس روایت شده که روزی حواریین بعیسی ع گفتند ما کسی را میخواهیم که سفینه نوح را دیده و بما خبر بدهد عیسی آنان را در پشته خاکی برد و قبضه‌ئی از خاک گرفت و گفت اینکه قبر کعب بن حام بن نوح است پس از آن عصا بر آن زد و گفت (قم باذن اللّه) مردی از آنجا برخاست و از سرش خاک میریخت و موی سر او سفید بود عیسی گفت مگر تو جوان نبودی گفت آری لکن چون صدای تو بگوش من رسید که گفتی (قم باذن اللّه) گمان کردم قیامت بر پا شده از هول پیر شدم و اینکه است قوله تعالی (یَوماً یَجعَلُ الوِلدانَ شِیباً) عیسی گفت داستان سفینه نوح را برای ما بگو گفت طولش هزار و دویست گز و عرضش ششصد گز و سه طبقه داشت و در یک طبقه جای دواب و وحوش بود در یک طبقه طیور منزل داشتند و در یک طبقه آدمیان را

جای داد و چون سرگین چهارپایان زیاد شد و آدمیان متأذی گردیدند خداوند تعالی از پیل یک جفت خوک آفرید تمام سرگین‌ها را بلعیدند و چون مردم از موش رنج میکشیدند خدای تعالی فرمود بینی شیر را بمال از آن دو گربه بیرون آمد و موشها را خوردند پس از آن حواریین گفتند باو بگو با ما در شهر بیاید عیسی گفت چگونه در شهر بیاید کسیکه در زمین دیگر روزی ندارد پس از آن گفت (عد باذن اللّه) یعنی باذن خدا بحالت اول برگردد.

صفحه : ۲۵۹

حَتّی إِذا جاءَ أَمرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ قُلنَا احمِل فِیها مِن کُلٍّ زَوجَینِ اثنَینِ آیه اخبار است که وقتی امر الهی بر طوفان جاری گردید و از تنور آب بیرون آمد از هر نوعی از انواع یک جفت نر و ماده با خود در کشتی ببر.

[سخنان مفسرین در توجیه (و فار النور)] ۱- وقتی از روی زمین آب بالا آمد و عرب روی زمین را تنور گفته.

[إبن عباس] ۳- جماعتی مثل عکرمه و زهری و إبن عیینه از حضرت علی بن ابی طالب ع روایت کرده‌اند که فرموده (التنور ای طلع الفجر)

یعنی وقتی که صبح برآمد و تنور عبارت از صبح است.

۳- حسن بصری و دیگران گفته‌اند مقصود تنور نان پزی است و آن تنور حواء بود و از سنگ ساخته شده بمیراث بنوح رسیده و خدای تعالی بنوح فرمود هر وقت دیدی آب از تنور جوشید تو و قومت در کشتی بنشینید وقتی زن نوح دید آب از تنور برآمد بنوح خبر داد.

[مجاهد] د در جای تنور نیز اختلاف است: مجاهد گفته در سواد کوفه بود، مقاتل گفته تنور آدم بود در شام بجائیکه آنرا عین الور نامند، عبد اللّه عباس گفته آن تنور در زمین هند بود.

[ابو الفتوح رازی] وَ أَهلَکَ إِلّا مَن سَبَقَ عَلَیهِ القَولُ وَ مَن آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلّا قَلِیلٌ (الا) استثناء از اهل است یعنی خودت و اهلت داخل کشتی بشو مگر کسیکه حکم عذاب بر او سبقت گرفته و گویند مقصود زن نوح بنام واعله و پسر او بنام کنعان بودند که اگر چه بظاهر آنها اهل بودند لکن در باطل نا اهل و از کافرین بشمار میرفتند (و ما آمن) عطف است بر جمله (و من آمن) و در محل نصب است یعنی خودت و اهل خودت و آنهائیکه ایمان آورده‌اند و ایمان نیاورده بودند با او مگر قلیلی.

صفحه : ۲۶۰

[سخنان مفسرین در تعداد مؤمنینی که با نوح در کشتی نشستند] ۱- اکثر مفسرین گفته‌اند آنها هشتاد نفر بودند.

۲- هفتاد و دو نفر مرد با زنهایشان و پسرهایشان و بقولی آنها هفتاد و هشت نفر بودند و جسد آدم ع را حمل نمودند.

[مقاتل] ۳- إبن اسحاق گفته آنها ده نفر بودند و بقولی هشت نفر [إبن جریح و قتاده] و اینکه قول از ابی عبد اللّه [ع] نقل شده، و بقول اعمش آنها هفت نفر بودند.

و سه نفر پسران او: سام و حام و یافث، و از بعض مفسرین است که گفته نوح خودش و پسرانش و مؤمنین داخل کشی شدند نوح گفت با زنهایتان نزدیکی نکنید حام مخالفت کرد نوح در باره او نفرین نمود و گفت (اللهم غیّر نطفته) خدا نطفه او را در رحم زنش سیاه گردانید فرزندی که از او بوجود آمد سیاه بود از اینکه جهت او را ابو السودان گفتند و عرب و روم و فارس و اصناف عجم اولاد سام پسر دیگر نوحند و ترک و چین و صقالبه و یأجوج و مأجوج اولادان یافث پسر دیگر نوحند.

و از إبن عباس نقل میکنند که گفته اول چیزیکه با نوح در کشتی آمد مورچه خورد بود و آخر آنها خر بود وقتی که دراز گوش خواست در کشتی رود ابلیس دنبال او آویخت هر قدر خواستند او را در کشتی برند امتناع نمود وقتی نوح نگاه کرد دید شیطان باو

آویخته گفت بیرون رو (یا عدوّ اللّه) شیطان جزع و زاری نمود نوح او را در پشت کشتی نشانید.

و نیز روایت کرده‌اند که مار و کژدم آمدند که ما را در کشتی ببر نوح گفت شما بمردم ضرر میزنید گفتند ما با تو عهد کردیم که هر کس نام تو را ببرد باو ضرر نرسانیم اینکه است که هر کس از مار و کژدم بترسد و اینکه آیه را بخواند (سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی العالَمِینَ إِنّا کَذلِکَ نَجزِی المُحسِنِینَ إِنَّهُ مِن عِبادِنَا المُؤمِنِینَ) ضرر باو نرسانند.

صفحه : ۲۶۱

وَ قالَ ارکَبُوا فِیها بِسمِ اللّهِ مَجراها وَ مُرساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ وقتی آب از زمین جوشیدن گرفت و از آسمان فرود آمدن آغاز کرد بنوح خطاب رسید که با اهل خود و مؤمنین و از هر نوعی از حیوانات یک جفت در کشتی سوار شوید.

وقتی نوح آنها را نزد کشتی آورد و گویند سرپوشی که ترتیب داده بر بالای کشتی کشید و نیز گفته‌اند که چهل شبانه روز آب از زمین جوشیدن داشت و از آسمان باران میریخت نوح گفت در کشتی سوار شوید در حالیکه بگوئید (بسم اللّه) یعنی در وقت راندن کشتی و هنگام نگاهداشتن نام خدا ببرید و از او طلب یاری و استعانت بجوئید و بروایتی وقتی میخواستند کشتی برود میگفتند (بسم اللّه) و وقتی میخواستند بایستد باز (بسم اللّه) میگفتند نوح بآنها اینکه طور تعلیم نمود و گفت همانا پروردگار من پذیرنده توبه و مهربانست.

وَ هِیَ تَجرِی بِهِم فِی مَوجٍ کَالجِبالِ وَ نادی نُوحٌ ابنَهُ وَ کانَ فِی مَعزِلٍ یا بُنَیَّ ارکَب مَعَنا وَ لا تَکُن مَعَ الکافِرِینَ کشتی سیر میکرد و آنها را در موجها میبرد و آب روی هم میرخت و از عظمت و کثرت مانند کوهی متراکم نمودار میگردید در آن حال نوح پسر خود کنعان را دید در حالی که دور از کشتی ایستاده بود از شدت محبّت پدری و چنانچه گویند اظهار ایمان کرده بود لکن منافق بود نوح او را نداء کرد که ای پسر بیا با ما در کشتی سوار شو و با کافرین مباش که غرق خواهی گردید پسر ناخلف گفت:

قالَ سَآوِی إِلی جَبَلٍ یَعصِمُنِی مِنَ الماءِ قالَ لا عاصِمَ الیَومَ مِن أَمرِ اللّهِ إِلّا مَن رَحِمَ پسرش گفت میروم بر سر کوه تا آب بمن اصابت ننماید نوح گفت ای پسر امروز نگاهدارنده‌ئی نیست که بتواند جلو امر خدا یعنی غضب خدا را بگیرد مگر کسی را که خودش رحم کند.

صفحه : ۲۶۲

وَ حالَ بَینَهُمَا المَوجُ فَکانَ مِنَ المُغرَقِینَ در اینکه گفتگو بودند که آب بین پدر و پسر موج زد و کنعان پسر نوح غرق گردید، معلوم است که وقتی آب تمام روی زمین را فرا گرفت جان داری در زمین باقی نماند و همه هلاک گردیدند مگر آنهائیکه در کشتی نوح بودند.

مثنوی مولوی در اینکه موضوع اشعاری سروده:

همچو کنعان کاشنا میکرد او که نخواهم کشتی نوح عدو

هی بیا در کشتی بابا نشین تا نگردی غرق طوفان ای مهین

گفت نی من آشنا آموختم من بجز شمع تو شمع افروختم

هین مکن کین موج طوفان بلاست دست و پای آشنا امروز لا است

باد قهرست و بلای شمع کش جز که شمع حق نمی‌یابد خمش

گفت می‌رفتم بر آن کوه بلند عاصمست آن که مرا از هر گزند

هین مکن که کوه کاهست اینکه زمان جز حبیب خویش را ندهد امان

گفت من کی پند تو بشنوده‌ام که طمع کردی که من زین دوده‌ام

خوش نیامد گفت تو هرگز مرا من بری‌ام از تو در هر دو سرا

اینکه دم سرد تو در گوشم نرفت خاصه اکنون که شدم دانا و زفت

گفت بابا چه زیان دارد اگر بشنوی یکبار تو پند پدر

همچنین میگفت او پند لطیف همچنان میگفت او دفع عنیف

نی پدر از نصح کنعان سیر شد نی دمی در گوش آن ادبیر شد

اندرین گفتن بدند و موج نیز بر سر کنعان زد او شد ریز ریز

از خسرو دهلوی است که در اینکه موضوع گفته:

ز دریای شهادت چون نهنگ لا برآرد سر تیمم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش

در تفسیر روح البیان در توجیه آیه از صاحب نصوص چنین نقل میکند که گفته: مقصود از (دریای شهادت) قول مؤمنین است که گویند (اشهد)

صفحه : ۲۶۳

و (چون نهنگ لاـ برآرد سر) آن ارتفاع (لا) است، و مقصود از تیمم دو ضربت است یکی (الّا) و دیگر ضربت (اللّه) و مقصود از (نوح) زبانست و از (فم) کشتی و طوفان که تلفظ میکند (بان لا اله الّا اللّه) و وقتی مؤمن گفت (اشهد ان لا اله الّا اللّه) (لا) سرش را از دریای شهادت بلند میکند و بر زبان طوفان واقع میگردد پس بر او واجب میگردد دو ضربت و وقتی اینکه دو ضربت یعنی (الّا اللّه) واقع کردید نجات یابد لکن اگر دو ضربت را نزد و کافر شد و ساعتی توقف نمود در بحر طوفان غرق خواهد گردید.

[پایان]

صفحه : ۲۶۴

[سوره هود (۱۱): آیات ۴۴ تا ۴۹]

اشاره

وَ قِيلَ يا أَرْضُ ابلَعِي ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقلِعِي وَ غِيضَ الماءُ وَ قُضِيَ الأَمرُ وَ استَوَت عَلَى الجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعداً لِلقَومِ الظّالِمِينَ (۴۴) وَ نادى نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابنِي مِن أَهلِي وَ إِنَّ وَعدَكَ الحَقُّ وَ أَنتَ أَحكَمُ الحاكِمِينَ (۴۵) قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيسَ مِن أَهلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيرُ صالِحٍ فَلا تَسئَلنِ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الجاهِلِينَ (۴۶) قالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَن أَسئَلَكَ ما لَيسَ لِي بِهِ عِلمٌ وَ إِلاّ تَغفِر لِي وَ تَرحَمنِي أَكُن مِنَ الخاسِرِينَ (۴۷) قِيلَ يا نُوحُ اهبِط بِسَلامٍ مِنّا وَ بَرَكاتٍ عَلَيكَ وَ عَلى أُمَمٍ مِمَّن مَعَكَ وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُم ثُمَّ يَمَسُّهُم مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ (۴۸)

تِلكَ مِن أَنباءِ الغَيبِ نُوحِيها إِلَيكَ ما كُنتَ تَعلَمُها أَنتَ وَ لا قَومُكَ مِن قَبلِ هذا فَاصبِر إِنَّ العاقِبَةَ لِلمُتَّقِينَ (۴۹)

صفحه : ۲۶۵

[ترجمه]

و گفته شد ای زمین آب خود را فرو بر ای آسمان آبی را که فرو گذارده‌ئی بازگیر و شدت آب فرو نشست و حکم قهر الهی انجام یافت و کشتی (نوح) بر کوه جودی قرار گرفت و گفته شد هلاکت باد بر جماعت ستمکاران [۴۴]

و نوح پروردگار خود را خواند و گفت ای پروردگار من پسرم از اهل من است و همانا وعده تو حق است و تو حکم کننده‌ترین حکم کنندگانی [۴۵]

خدا (در پاسخ نوح) فرمود ای نوح پسر تو از اهل تو نبود زیرا که او دارای عمل ناشایسته بود و از من مپرس چیزی را که بآن علم نداری و همانا من تو را موعظه میکنم (و منع میکنم) از اینکه از جاهلین بوده باشی [۴۶]

نوح گفت پروردگار من بتو پناه میگیرم از اینکه از تو چیزی سؤال کنم که بآن علم ندارم اگر تو مرا نیامرزی و رحم نکنی از زیانکاران میباشم [۴۷]

خطاب شد ای نوح بسلامتی از ما فرود آی و برکات بر تو و جماعتیکه با تو میباشند و امتهائیکه بزودی آنها را از حیات دنیا متمتع و بهره‌مند میگردانیم سپس از جانب ما بآنها عذاب دردناک برسد [۴۸]

اینکه حکایت از خبرهای غیب است که از طریق وحی بتو رسانیدیم و قبلاً نه تو و نه قوم تو نبودند که آنرا بدانید (ای رسول بر اذیت و ستمکاری کفار) صبر نما و بدان که عاقبت نیکو مخصوص بپرهیزکاران است [۴۹]

.

صفحه : ۲۶۶

(توضیح آیات)

وَ قِيلَ يا أَرضُ ابلَعِي ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقلِعِي وَ غِيضَ الماءُ پس از آنکه آب تمام روی زمین را گرفت از مصدر جلال احدیت بزمین خطاب میرسد ای زمین (ابلعی) آب خود را فرو بر و ای آسمان (اقلعی) نگاه دار باران خود را.

و آیه اخبار است از نداء کردن بزمین و آسمان مثل نداء کردن بعقلاء و اینکه طور بیان دلالت دارد بر کمال اقتدار و عزّت و کمال انقیاد و مطیع بودن اینکه اجرام ثقیله در امر تکوینی بدون امتناع مثل اینکه گویا اینها عقلاء میباشند صاحب تمیز و گویا میشناسند جلال و عظمت الهی را و منقاد و مطیع گردیده و بفوریت امتثال امر مینمایند (بلع) عبارت از نشف و (اقلاع) بمعنی امساك و نگاه داشتن (و غیض الماء) و باین نداء آب از زمین کم گردید.

(وَ قُضِيَ الأَمرُ) مقصود آنکسیکه در ازل حکم کرد بر هلاکت کافرین و اشرار و تقدیر نمود در عالم قضاء بغرق گردیدن آنها همانا واقع گردید، اشاره به اینکه که آنچه خدای تعالی در ازل در عالم قضاء تقدیر کرده بطور حتم و یقین واقع خواهد شد (لا رادّ لقضائه و لا مانع من نفوذ حکمه) چون وعده الهی در هلاکت کافرین منجز گردید.

وَ استَوَت عَلَى الجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعداً لِلقَومِ الظّالِمِينَ کشتی بر کوه جودی مستقر گردید و آن کوهی است در موصل یا شام و (بعدا) نصب بعدا بر مصدریت است گفته میشود بعدا (اذا بعد بعیدا) بطوری که امید برگشتن نباشد، و اشاره ببعد بسیار دور است که هلاکت و اضمحلال ظالمین است یعنی گفته شد بقوم نوح دور گردید از رحمت و مغفرت ای جماعت ستمکاران.

صفحه : ۲۶۷

در مجمع گفته اینکه آیه از حیث فصاحت و عجائب بلاغت بدرجه و بقدری از کلام بشر دور است که کلام بشر نه مقارن او است و نه نزدیك بآن و در وجه دوری آن چند وجه است ۱- فرموده بعض از کلماتش (خرج مخرج الامر) یعنی مثل کسی ماند که امر کند بشخص عاقل و اینکه طور امر نمودن ادل دلیل است بر افتقار موجودات و مطیع بودن آنها.

۲- بعضی از خصوصیات آن حسن تقابل معنی و ترکیب الفاظ و مجسم نمودن حال واقعه. ۳- دیگر حسن بیان در ترکیب کردن الفاظ. ۴- دیگر ایجاز یعنی اختصار بدون اخلال در بیان الی غیر ذلك از وجوه اعجاز که متدبرین و آنهائیکه عارف بکلام عرب میباشند میدانند.

بروایتی کفار قریش خواستند با قرآن معارضه کنند چهل روز از خوردن نان و گوشت و خمر خودداری نمودند که باین وسیله بتوانند آیه‌ئی مثل قرآن بیاورند وقتی خواستند بر عمل اقدام نمایند باین آیه رسیدند (یا أَرضُ ابلَعِي تا آخر) آنگاه بعضی ببعض دیگر گفتند اینکه بکلام بشر شباهت ندارد و آنچه کرده بودند واگذاشتند و متفرق گردیدند.

[پایان] وَ نادى نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابنِي مِن أَهلِي وَ إِنَّ وَعدَكَ الحَقُّ وَ أَنتَ أَحكَمُ الحاكِمِينَ پس از آنکه کار طوفان بپایان رسید و کفار و اشقیاء همه غرق گردیدند که از جمله آنها کنعان پسر نوح بود که از جمله هلاکشدگان گردید و چون قبلا خدای تعالی باو وعده داده بود که خودش و اهلش و مؤمنین را نجات دهد وقتی نوح دید پسر صلبیش غرق گردید در مقام پرسش برآمد نه اینکه خواسته باشد بخدا اعتراض نماید شاید میخواسته حکمت آنرا بداند اینکه بود که در مقام مناجات با پروردگارش گفت ای پروردگار من پسر من از اهل من بود و وعده تو حق است که بمن وعده دادی که اهلم را نجات دهی پس چه حکمت جلوگیر شد که پسر من هلاك گردید تو حکم کننده‌ترین تمام حکم کنندگانی.

صفحه : ۲۶۸

قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيسَ مِن أَهلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيرُ صالِحٍ نوح پس از مناجات و سؤال از حکمت غرق گردیدن کنعان با امید نجات او نظر بوعده‌ئی که قبلا باو داده شده بود که اهلش نجات می‌یابند گویا از مصدر جلال احدی جواب سخط آمیز بنوح میرسد که او از آن

اهلیکه من وعده نجات آنها را بتو دادم نبود او بر غیر دین و ملّت تو بود زیرا که عملش غیر صالح بود تعلیل در آیه که او از اهل تو نبود زیرا چون عملش غیر صالح بود از اهل تو بشمار نمیرفت، ارشاد بر اینکه است که قرابت و اهل بودن واقعی در دین است نه در نسب و دلیل بر اینکه در دین با تو نبود اینکه است که فرموده عمل او غیر صالح بود زیرا که دین از عمل صالح جدا نمیگردد.

فَلا تَسئَلنِ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَن تَکُونَ مِنَ الجاهِلِینَ (فلا تسئلن) بکسر نون و با (یا) متکلم هر دو قرائت شده یعنی از من سؤال مکن آنچه را که بآن علم نداری و کنه آنرا نمیدانی یعنی حکمت آنرا نمیدانی و ذکر سؤال دلیل بر اینکه است که نداء نوح پیش از غرق شدن کنعان بوده و خدای تعالی چنین اظهار مینماید که سؤال از چیزی که کنه و حقیقت آنرا نمیدانی جهل است پس از آن نوح را موعظه فرموده که دیگر چنین سؤال و امثال آنرا نکن زیرا که آن از عمل مردمان نادان است.

[طبرسی] قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَن أَسئَلَکَ ما لَیسَ لِی بِهِ عِلمٌ وَ إِلّا تَغفِر لِی وَ تَرحَمنِی أَکُن مِنَ الخاسِرِینَ وقتی نوح دید مورد خطاب و عتاب گردید بنای استغاثه گذاشت و بطور خضوع و تذلل طلب عفو میکند و اظهار مینماید که از روی ندانسته‌گی از تو سؤال نمودم و اگر مرا نیامرزی و ترحم ننمانی از زیان کاران میگردم.

قِیلَ یا نُوحُ اهبِط بِسَلامٍ مِنّا وَ بَرَکاتٍ عَلَیکَ وَ عَلی أُمَمٍ مِمَّن مَعَکَ پس از آنکه کار طوفان بپایان رسید بنوح گفته شد، گوینده که بود بقولی ملک بود که از جانب خدا بنوح تحیت گفت که از شر کفار و ایذاء آنها خلاص

صفحه : ۲۶۹

گردیدی و خودت و اهلت و مؤمنین از غرق نجات یافتید و بسلامت بخشکی هبوط نمودی، و بقولی اینکه سلام که اشاره بسلامتی است و تحیت از خود حق تعالی بود و بقرینه آیات بالاـ و سؤال و جوابیکه بین نوح و پروردگارش حکایت شده میتوان گفت قول دوم بواقع نزدیکتر است که از مصدر جلال احدیت بنوح چنین تحیت شده باشد.

خلاصه بنوح خطاب میرسد از دریا و طوفان از کشتی بخشکی خودت و جماعتی از مؤمنین که با تو هستند بسلامت و برکاتیکه بر تو و امت تو است فرود آی و (من) در (ممن معک) تبیین است و برکات جمع برکت است یعنی خیر بر تو و امّت تو ثابت است.

وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُم ثُمَّ یَمَسُّهُم مِنّا عَذابٌ أَلِیمٌ و نیز خیر و برکت بر گروهی از فرزندانی که از پس اینها میآیند که ما آنها را در دنیا متمتع و برخوردار میگردانیم پس از آن بآنها میچشانیم عذاب الیم را بواسطه نافرمانی آنها.

مفسرین گفته‌اند اینکه سلام و تحیت شامل کسانی است که در کشتی با نوح بودند و فرزندان آنها از مؤمنین تا قیامت که همه مؤمنین مشمول سلام و تحیت میباشند و نیز عذاب شامل میگردد کافرین را و اولادان آنها را که کافرند تا روز قیامت.

تِلکَ مِن أَنباءِ الغَیبِ نُوحِیها إِلَیکَ ما کُنتَ تَعلَمُها أَنتَ وَ لا قَومُکَ مِن قَبلِ هذا تلک از اسماء اشاره و ظاهرا اشاره بهمین قصص و داستان و آیاتی است که در حکایت طوفان نوح بیان شده و اینها مطالبی بود که بطور وحی بسوی تو فرستادیم و اینکه اخبار را نمیدانستی تو و نمیدانستند قوم تو تا اینکه تو را مطلع گردانیدیم.

فَاصبِر إِنَّ العاقِبَةَ لِلمُتَّقِینَ شاید تنبیه باین باشد که خدای تعالی خواسته تو را بداستان انبیاء و مردمان زمان پیش آگاه گرداند که ببینی در هر زمانی چه مردمان اشراری بوده‌اند

صفحه : ۲۷۰

و پیمبران را چقدر اذیت مینمودند و آن بزرگواران جفاهائی را که بآنها وارد مینمودند تحمل میکردند تو نیز ای رسول بر آزار آن کفار صبر و بردباری نما و بدان که عاقبت نیکو برای متقین و پرهیزکاران است همچنانیکه خوبی برای حضرت نوح و مؤمنین شد.

صفحه : ۲۷۱

[سوره هود (۱۱): آيات ۵۰ تا ۶۰]

اشاره

وَ إِلى عادٍ أَخاهُم هُوداً قالَ يا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن إِلهٍ غَيرُهُ إِن أَنتُم إِلاّ مُفتَرُونَ (۵۰) يا قَومِ لا أَسئَلُكُم عَلَيهِ أَجراً إِن أَجرِيَ إِلاّ عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَ فَلا تَعقِلُونَ (۵۱) وَ يا قَومِ استَغفِرُوا رَبَّكُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَيهِ يُرسِلِ السَّماءَ عَلَيكُم مِدراراً وَ يَزِدكُم قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُم وَ لا تَتَوَلَّوا مُجرِمِينَ (۵۲) قالُوا يا هُودُ ما جِئتَنا بِبَيِّنَةٍ وَ ما نَحنُ بِتارِكِي آلِهَتِنا عَن قَولِكَ وَ ما نَحنُ لَكَ بِمُؤمِنِينَ (۵۳) إِن نَقُولُ إِلاَّ اعتَراكَ بَعضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ قالَ إِنِّي أُشهِدُ اللّهَ وَ اشهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمّا تُشرِكُونَ (۵۴)
مِن دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لا تُنظِرُونِ (۵۵) إِنِّي تَوَكَّلتُ عَلَى اللّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُم ما مِن دَابَّةٍ إِلاّ هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلى صِراطٍ مُستَقِيمٍ (۵۶) فَإِن تَوَلَّوا فَقَد أَبلَغتُكُم ما أُرسِلتُ بِهِ إِلَيكُم وَ يَستَخلِفُ رَبِّي قَوماً غَيرَكُم وَ لا تَضُرُّونَهُ شَيئاً إِنَّ رَبِّي عَلى كُلِّ شَيءٍ حَفِيظٌ (۵۷) وَ لَمّا جاءَ أَمرُنا نَجَّينا هُوداً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ نَجَّيناهُم مِن عَذابٍ غَلِيظٍ (۵۸) وَ تِلكَ عادٌ جَحَدُوا بِآياتِ رَبِّهِم وَ عَصَوا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمرَ كُلِّ جَبّارٍ عَنِيدٍ (۵۹)
وَ أُتبِعُوا فِي هذِهِ الدُّنيا لَعنَةً وَ يَومَ القِيامَةِ أَلا إِنَّ عاداً كَفَرُوا رَبَّهُم أَلا بُعداً لِعادٍ قَومِ هُودٍ (۶۰)

صفحه : ۲۷۲

[ترجمه]

و بسوى جماعت عاد هود برادر آنها را فرستاديم گفت اى قوم من خدا را عبادت كنيد براى شما غير از او خدائى نيست و شما (در عبادت بتها) نيستيد مگر دروغ گويان [۵۰]

اى جماعت من از شما اجر و مزدى نميطلبم نيست پاداش من مگر بر آنكسيكه مرا آفريده آيا چرا تعقل نميكنيد [۵۱]

اى قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش نمائيد و بسوى او بازگشت كنيد تا از آسمان بر زراعت شما باران پيوسته بفرستد و بر قوّت شما بيفزايد و اعراض نكنيد در حاليكه گنهكار باشيد [۵۲]

گفتند اى هود تو براى ما معجزه‌ئى نياوردى و ما از قول تو الهان خودمان را ترك نميكنيم و ما بتو ايمان نداريم [۵۳]

و ما نميگوئيم در باره تو مگر اينكه بعضى از خدايان ما تو را آسيب رسانيده‌اند هود گفت من خدا را شاهد ميگيرم و شما هم شهادت دهيد كه همانا من برىء ميباشم از آنچه را كه شما (براى خدا) بغير او شريك ميآوريد [۵۴]

و آنچه كيد داريد بدون مهلت در باره من تمام كنيد [۵۵]

زيرا كه توكل و اعتماد من بر خدا است كه پروردگار من و پروردگار شما است جنبنده‌ئى نيست مگر اينكه موى پيشانى او بدست قدرت او است همانا پروردگار من براه راست خواهد بود [۵۶]

پس اگر شما از حق رو بگردانيد من بر آنچه فرستاده شده‌ام شما را تبليغ نمودم و پروردگار من بجاى شما جماعتى را غير از شما قرار ميدهد و هيچگونه بخدا ضررى نميرساند زيرا كه پروردگار من بر هر چيزى نگهبانست [۵۷]

و چون امر ما (بر عذاب) آمد هود و آنهائيكه با او بودند برحمت خودمان نجات داديم و آنان را از عذاب سخت رهانيديم [۵۸]

و قبيله عاد بآيات پروردگارشان جحود و انكار كردند و رسولان را مخالفت نمودند و تابع گرديدند هر جبّار سركشى را [۵۹]

و آنها در اینکه دنیا و در روز قیامت گرفتار لعنت گردیدند آگاه باش که قبیله عاد کافر شدند پروردگارشان را آگاه باش که قبیله عاد قوم هود از رحمت خدا دورند [۶۰]

صفحه : ۲۷۳

(توضیح آیات)

وَ إِلی عادٍ أَخاهُم هُوداً قالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَکُم مِن إِلهٍ غَیرُهُ إِن أَنتُم إِلّا مُفتَرُونَ قوله تعالی (وَ إِلی عادٍ) در تقدیر (و ارسلنا الی عاد) و عطف است بر (ارسلنا الی نوح) و (الی) متعلق بفعل محذوف است و هود اسم است و منصوب بفعل محذوف و هود ع از قبیله عاد بود مثل اینکه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از قبیله قریش بشمار میرفت، و از (اخاهم) برادر نسبی قوم مقصود است نه برادر دینی.

هود (ع) وقتی بپیمبری مبعوث گردید همین طوری که دأب و روش تمام پیمبران بوده اول مردم را بیکتا پرستی دعوت مینمودند و گوش‌زد بشر میکردند که اله و خالق و پرورش دهنده شما همان خدای واحد احد است و اینکه شما بتها و غیر آنها را اله و مؤثر در عالم میدانید جز افتراء و دروغ بستن بر آنها چیز دیگری نیست.

خدای تعالی هود را برسالت بعادیان فرستاد و مسکن آنها میان شام و یمن جائی بود که آنرا احقاف مینامیدند و اهل آنجا دارای باغ و بستان و زراعت و اشجار فراوان بودند و چون آنها با هود ع مخالفت نمودند آنچه داشتند بباد فناء رفت.

یا قَومِ لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ أَجراً إِن أَجرِیَ إِلّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی خدای تعالی در اینکه آیه نقل قول هود را مینماید که بقومش گفت ای جماعت من بر رسالتم از شما مزدی و اجری طلب نمی‌نمایم پاداش من نیست مگر بر آنکسی که مرا آفریده (فطر) بمعنی شکافتن است قوله تعالی (إِذَا السَّماءُ انفَطَرَت) و نیز قوله تعالی (هَل تَری مِن فُطُورٍ) یعنی آسمان شکافته گردید و بیان آن در سوره (انفطار) گذشت که گویا خدای تعالی عدم را میشکافد و از عدم موجودات

صفحه : ۲۷۴

را بیرون میآورد.

خلاصه هود برای اینکه عادیان توهّم نکنند که هود ببهانه رسالت و پیمبری میخواهد از طرف آنها ثروت و مالی بدست آرد اینکه بود که مثل بعضی از پیمبران دیگر که اول برای رفع چنین گمانی میگفتند ما از شما اجر و مزدی نمیخواهیم پاداش ما بر آنکسی است که ما را آفریده و مأمور گردیده‌ایم که شما را از کجروی بطریق راست خدا پرستی تبلیغ نمائیم.

أَ فَلا تَعقِلُونَ چرا شما عقل خدا داده خود را بکار نمی‌اندازید و فکر کنید و تعقل نمائید تا اینکه بارشاد عقلتان بفهمید که اینکه بتهائیکه شما پرستش میکنید آنها لایق پرستش نمیباشند.

چنانچه دانشمندان گفته‌اند قوّه عقل و فکر بزرگترین فیض سبحانی و منبع قدرتهای بیکران خدائی است و آن منشأ الهامات و مصدر فیوضات ربّانی است و اولیاء از راه عقل و تفکر داخل عوالم علوی شده‌اند و تفکر عمیق و مدید در تشکلات و تظاهرات عالم آفاقی و انفسی نموده‌اند و امور را بعقل زیرک خود زیر و رو کرده تا اینکه آغاز و انجام موجودات را بقدر طاقت بشریت بوجدان پاک خود شناخته و علی الدوام رو بکمال انسانیّت بالا میروند، اینکه است که گفته‌اند (تفکر ساعهٔ خیر من عبادهٔ ستین سنهٔ).

وَ یا قَومِ استَغفِرُوا رَبَّکُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ یُرسِلِ السَّماءَ عَلَیکُم مِدراراً وَ یَزِدکُم قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُم وَ لا تَتَوَلَّوا مُجرِمِینَ (یرسل) در محلّ جزم است در جواب امر (توبوا) و کسره او برای التقاء ساکنین است (مدرارا) بر وزن مفعال مأخوذ از درّ است.

ظاهرا چون آن جماعت دارای اشجار و زراعت و قوی هیکل بودند هود خواسته آنها را تشویق نماید بتوبه و استغفار و ایمان اینکه است که گفته ای جماعت از پروردگارتان طلب آمرزش نمائید و از شرک بوحدت باز آئید و خدای یکتا را

صفحه : ۲۷۵

بپرستید که اگر چنین کردید آسمان برای شما پی در پی میبارد و حاصل شما زیاد میگردد و مقصود از آسمان ابر است زیرا که عرب طرف بالا را سماء میگوید و نیز اگر توبه کنید و بازگشت بخدا نمائید بر قوّتتان افزوده میگردد و از حق تعالی اعراض نکنید در حالیکه گناهکار باشید.

شاید هود میخواهد بعادیان بفهماند و آنان را متذکر گرداند که تمام موجودات قشون حق تعالی و زیر فرمان اویند با دوستان خدا دوست و با دشمنان او دشمنند و منتظر فرمانند اگر شما رو بخدا آرید و از گناهان گذشته توبه کنید همه موجودات دوست شما میگردند پس منافع و سعه مال و قوّت جسمانی شما افزوده خواهد گردید، قوله تعالی در سوره اعراف آیه ۹۴ (وَ لَو أَنَّ أَهلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحنا عَلَيهِم بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ وَ لكِن كَذَّبُوا فَأَخَذناهُم بِما كانُوا يَكسِبُون).

قـالُوا يـا هُودُ ما جِئتَنا بِبَيِّنَةٍ وَ ما نَحنُ بِتارِكِي آلِهَتِنا عَن قَولِكَ وَ ما نَحنُ لَكَ بِمُؤمِنِينَ اینکه آیه مقول قول عادیان است که در پاسخ هود ع که آنان را نصیحت مینمود که خدای یکتا را پرستش نمائید تا بر قوت شما بیفزاید گفتند ای هود ما پیرو تو نمیگردیم بدو جهت یکی برای اثبات پیمبری خودت بینه یعنی معجزه و دلیل نیاورده‌ئی و نیستیم ما ترک کنندگان عبادت خدایان خود و نیستیم ما گرویدگان بآنچه تو میگوئی، شاید میخواستند بگویند سخن تو اینکه قدر نزد ما اهمیت ندارد که بحرف تو ما خدایان خود را واگذاریم و تابع تو گردیم.

إِن نَقُولُ إِلَّا اعتَراكَ بَعضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ قالَ إِنِّي أُشهِدُ اللّهَ وَ اشهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمّا تُشرِكُونَ مِن دُونِهِ (ان) نافیه است یعنی قوم هود ع باو گفتند ما در باره تو نمیگوئیم مگر اینکه تو بخدایان ما بد گفته‌ئی بعضی از خدایان ما بتو ضرر رسانیده‌اند یعنی تو را دیوانه نموده‌اند.

صفحه : ۲۷۶

شاید مقصود آنها اینکه بوده اینکه تو ادعاء پیمبری میکنی از روی جنون و دیوانگی است و در اثر نسبت بدی که بخدایان ما داده‌ئی عقلت زائل گردیده هود ع در پاسخ آنها گفت من خدا را گواه میگیرم و نیز شما را شاهد میآورم که من از آنچه شما برای خدا شریک قرار میدهید بیزارم.

فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لا تُنظِرُونِ هود گویا بجماعت عادیان میگوید آنچه میخواهید در باره من کید و مکر خود را بکار بیندازید و مرا مهلت ندهید و همه دست بدست هم بدهید و در ضرر و ایذاء بمن هیچ فرو گذار نکنید اگر چه بظاهر امر است لکن در معنی نهی و تهدید است مثل قوله تعالی (اعمَلُوا ما شِئتُم) و انظار در (لا تنظرون) بمعنی امهال است یعنی مرا مهلت ندهید و هر چه از دستتان بر میآید در باره من اجراء کنید إِنِّي تَوَكَّلتُ عَلَى اللّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُم ما مِن دَابَّةٍ إِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها (ناصیة) موی پیشانی است، همانا اتکاء و امید من بر خدا است که او پروردگار من و پروردگار شما است که جنبنده‌ئی نیست مگر اینکه خدا موی پیشانی او را گرفته.

اشاره بقاهریت و قدرت و استیلاء او است بر تمام اشیاء و حیوانات یعنی هر ذی حیاتی مقهور قهر او و تحت فرمان او است (هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ) اینکه آیه جواب مقاله فاسد کافرین است که هود خدا را بر صدق گفتار خود گواه میگیرد.

از بعض مفسرین نقل شده که گفته اینکه هود یک تنه در مقابل جباران و اهل بطش و سطوت و شوکت و قوّت که بخون او تشنه

بودنـد اینکه همه مبالغه نموده که جمع شویـد و در هلاکت من اتفاق کنیـد و مرا مهلت ندهید در صورتی که عادهٔ هر طور ضـرری که میخواسـتند در باره او اجراء کننـد میتوانسـتند و با اینحال انـدک صـدمه و ضـرری نتوانسـتند باو بزننـد اینکه از جمله معجزات او بشمار میآید [منهج]

صفحه : ۲۷۷

إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (صِراطٍ مُستَقِیمٍ) چون راه مستقیم نزدیک‌ترین راه است بسوی مقصود اینکه است که هود بقوم خود خبر میدهد که پروردگار من بر راه مستقیم است و ظاهرا مقصود هود چنین بوده که هر کس خواهد نزدیک بجوار قرب الهی گردد بـایستی از راه توحیـد و آن راهی که بارشاد رسولان و پیمبران راه نمائی میکننـد پیش برود تا بقرب الهی نائل گردد نه از طریق بت پرستی و شرک که بعد و دوری میافزاید.

از بحر الحقایق نقل میکننـد که گفته (صـراط مسـتقیم) آن راهی است که بحق تعالی منتهی گردد نه بغیر او چنانچه گفته (وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ المُنتَهی).

فَإِن تَوَلَّوا فَقَد أَبلَغتُکُم ما أُرسِلتُ بِهِ إِلَیکُم هود ع پس از آنکه در تبلیغ رسـالت وظیفه خود را بـدرستی انجام داد بجماعت عادیان گفت همانا من بر آنچه مأمور گردیدم و بر آن فرستاده شده بودم بدرستی بشما رسانیدم.

وَ یَستَخلِفُ رَبِّی قَوماً غَیرَکُم وَ لا تَضُرُّونَهُ شَیئاً إِنَّ رَبِّی عَلی کُلِّ شَیءٍ حَفِیظٌ از انوار نقل کرده‌اند که گفته جمله (یستخلف) استیناف است بوعیـد که حق تعالی شـما را هلاک میگردانـد و جماعت دیگری بجای شـما میگـذارد و شـما هرگز باو نتوانید ضـرر برسانید، شاید مقصود هود اینکه بوده که قدرت ندارید بمن یا بدین خدا ضرری رسانید اعمال بدتان بخودتان بازگشت خواهد نمود زیرا که پروردگار من بر همه چیز نگهبان است افعال و اعمال همه را بخوبی میداند و مطابق آن مجازات مینماید.

وَ لَمّا جاءَ أَمرُنا نَجَّینا هُوداً وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَهٍٔ مِنّا وَ نَجَّیناهُم مِن عَذابٍ غَلِیظٍ اینکه آیه خبر میدهـد که هنگامیکه حکم عذاب برای عادیان صادر گردید هود [ع] و مؤمنینی که با او بودند برحمت خودمان نجات دادیم و آنها را از عذاب

صفحه : ۲۷۸

سخت رهائی دادیم.

و طبرسی گفته (عذاب غلیظ) آن سمومی بود که در بینی آنها وارد میشد و از دبر آنان خارج میگردید و عضوهای آنها را پاره پاره مینمود، و بقولی مقصود از (نجینای) دوم نجات هود و مؤمنین است از عذاب آخرت.

[پایان] وَ تِلکَ عادٌ جَحَدُوا بِآیاتِ رَبِّهِم وَ عَصَوا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمرَ کُلِّ جَبّارٍ عَنِیدٍ (تلک) اشاره بآثار آنها و قبور آنها است پس از آن کلام را استینـاف نمود و در وصف عـاد فرموده آنهـا جحود و انکـار نمودنـد آیـات پروردگارشان را و با رسولان مخالفت نمودند (رسل) جمع رسول است و مخالفت کردن یک رسول مخالفت نمودن با تمام رسولان است و تابع گردیدند امر جبّار عنیدی را یعنی تابع امر رؤساء گردیدند که آنها را بمخالفت و تکذیب نمودن پیمبران وادار میکردند وَ أُتبِعُوا فِی هذِهِ الدُّنیا لَعنَهً وَ یَومَ القِیامَهِٔ أَلا إِنَّ عاداً کَفَرُوا رَبَّهُم أَلا بُعداً لِعادٍ قَومِ هُودٍ (و اتبعوا) عطف بآیه بالا (و تلک عاد) در مقام مـذمّت آنها است و اشاره به اینکه که عمل خودشان که با پیمبران مخالفت نمودنـد و تابع اشـرار و رؤسای خود گردیدنـد لعنت در دنیا و آخرت برای خود ایجاب نمودند، ای رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم آگـاه بـاش که عادیـان چون بپروردگـار خود کـافر گردیدنـد خود را در منتهـای دوری از رحمت خـدا و عـذاب دائمی واقع گردانیده‌انـد، و در تقـدیر (بربهم) است و حرف جرّ حـذف گردیده و تکرار (الا) اشاره بشدت و منتهـای دوری آنها است از رحمت و گوینـد اینکه دعاء بر ضـرر است و هلاکت آنها دلیل بر اینکه است که آنها مستوجب عـذابی

بودند که بآنها وارد گردید و قطع گردیدن امر آنها و حث بر دیگران که بدانند مخالفت با رسولان چه سوء خاتمه‌ئی در بر دارد.

صفحه : ۲۷۹

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۱ تا ۶۸]

اشاره

وَ إِلی ثَمُودَ أَخاهُم صالِحاً قالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَکُم مِن إِلهٍ غَیرُهُ هُوَ أَنشَأَکُم مِنَ الأَرضِ وَ استَعمَرَکُم فِیها فَاستَغفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ (۶۱) قالُوا یا صالِحُ قَد کُنتَ فِینا مَرجُوًّا قَبلَ هذا أَ تَنهانا أَن نَعبُدَ ما یَعبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفِی شَکٍّ مِمّا تَدعُونا إِلَیهِ مُرِیبٍ (۶۲) قالَ یا قَومِ أَ رَأَیتُم إِن کُنتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِن رَبِّی وَ آتانِی مِنهُ رَحمَةً فَمَن یَنصُرُنِی مِنَ اللّهِ إِن عَصَیتُهُ فَما تَزِیدُونَنِی غَیرَ تَخسِیرٍ (۶۳) وَ یا قَومِ هذِهِ ناقَةُ اللّهِ لَکُم آیَةً فَذَرُوها تَأکُل فِی أَرضِ اللّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَیَأخُذَکُم عَذابٌ قَرِیبٌ (۶۴) فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا فِی دارِکُم ثَلاثَةَ أَیّامٍ ذلِکَ وَعدٌ غَیرُ مَکذُوبٍ (۶۵)
فَلَمّا جاءَ أَمرُنا نَجَّینا صالِحاً وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ مِن خِزیِ یَومِئِذٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ القَوِیُّ العَزِیزُ (۶۶) وَ أَخَذَ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیحَةُ فَأَصبَحُوا فِی دِیارِهِم جاثِمِینَ (۶۷) کَأَن لَم یَغنَوا فِیها أَلا إِنَّ ثَمُودَ کَفَرُوا رَبَّهُم أَلا بُعداً لِثَمُودَ (۶۸)

صفحه : ۲۸۰

[ترجمه]

و بسوی قبیله ثمود برادر آنها صالح را فرستادیم گفت ای قوم خدا را عبادت کنید شما را الهی غیر او نیست او شما را از زمین پدید آورده و در زمین زندگانی داده پس از او طلب آمرزش کنید و بسوی او بازگشت نمائید همانا پروردگار من نزدیک است و اجابت کننده دعوات [۶۱]
گفتند ای صالح تو قبلا در ما سبب امیدواری ما بودی آیا ما را نهی میکنی از آنچه پدران ما پرستش مینمودند براستی ما از آنچه تو ما را بسوی او میخوانی در شک و ریب (و تهمت) میباشیم [۶۲]
صالح گفت اگر من با حجتی از طرف پروردگارم باشم و بمن رحمتی عطاء کرده باشد (یعنی رسالت) و من نافرمانی کنم پس زیاد نمیکنید شما بر من مگر زیان کاری [۶۳]
ای جماعت اینکه شتر خدا است که برای شما آیت و معجزه است بگذارید در زمین خدا چرا کند و باو ضرری نرسانید (که اگر باو ضرر رسانیدید) بزودی عذاب شما را فرا میگیرد [۶۴]
شتر را پی کردند و کشتند صالح گفت تا سه روز دیگر شما در خانه‌های خود تمتع ببرید اینکه وعده‌ئی است که دروغ نیست [۶۵]
چون امر ما آمد صالح و مؤمنانی که با او بودند برحمت خودمان از خواری آنروز نجات دادیم همانا پروردگار تو توانا و غالب است [۶۶]
و آنها را که ستم کردند صیحه آسمانی آنها را فرا گرفت و در خانه‌های خود صبح کردند در حالیکه مردگان بودند [۶۷]
گویا در آن خانه‌ها نبودند آگاه باش قوم ثمود بپروردگارشان کافر شدند آگاه باش که از رحمت خدا دوری است برای قوم ثمود [۶۸]

.

صفحه : ۲۸۱

(توضیح آیات)

وَ إِلی ثَمُودَ أَخاهُم صالِحاً قالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّه ما لَکُم مِن إِلهٍ غَیرُهُ هُوَ أَنشَأَکُم مِنَ الأَرضِ پس از حکایت هود ع و جماعت عاد و هلاکت آنها در اثر کفرشان شروع مینماید بداستان صالح [ع] و قوم ثمود.

یعنی ما بسوی ثمود برادر آنها صالح [ع] را فرستادیم برادر نسبی نه برادر دینی و صالح [ع] از اهل همان ثمودیان بود همان طوری که هود نیز از اهل عادیان بود و همان طوری که پیمبران در اول بعثت مردم را بیکتا پرستی دعوت مینمودند و از شرک آنان را منع میکردند صالح ع نیز گفت ای قوم من خدا را عبادت و پرستش نمائید برای شما اله و خالقی غیر از او نیست او است که شما را از زمین آفریده گفت از زمین آفریده برای اینکه آدم ابو البشر [ع] از خاک سرشته شده بود یا نظر به اینکه که عنصر غالب انسان خاک است.

وَ استَعمَرَکُم فِیها فَاستَغفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- بقولی (استَعمَرَکُم) من العمر، مثل اینکه گفته شود (عمر الرجل یعمر عمرا) بفتح عین و سکون میم یعنی زندگی کرد زمان طولانی، و مثل اینکه گفته میشود (و استعمره اللّه) یعنی ابقاه اللّه، خدا عمر آنها را طولانی گردانید و چون باب استفعال برای تعدیه است معنی آیه چنین میشود که خدا شما را در زمین عمر زیاد و بقاء طولانی داد که گویند عمر هر یک از ثمودیان سیصد سال تا هزار سال میکشیده.

۲- بقول دیگر شاید مقصود از (استعمرکم) عمارت باشد یعنی آباد کردن که بعضی گفته‌اند (استعمرکم) دلالت دارد بر وجوب عمارت کردن در زمین یعنی امر کرد شما را بر عمارت کردن در زمین اینکه است که کاشفی در معنی (استعمرکم)

صفحه : ۲۸۲

گفته شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منزلهای مجلل منزّه ساختید و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید.

[پایان] چون اینکه قدر پروردگار شما در باره شما احسان کرده شما از گناهان خود پشیمان گردید و طلب عفو و بخشش از مقام کبریائی او بنمائید یعنی ایمان بیاورید تا گناهان شما بخشوده شود و رو باو آرید تا از کرمش شما را بپذیرد زیرا که او نزدیک است و دعای خوانندگان را میشنود و هر جا مطابق مصلحت باشد اجابت مینماید گویند شهر ثمود در وادی قرای میان مدینه و شام بوده و شهر عاد در یمن و هود در یمن آنها را دعوت مینمود.

قالُوا یا صالِحُ قَد کُنتَ فِینا مَرجُوًّا قَبلَ هذا أَ تَنهانا أَن نَعبُدَ ما یَعبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفِی شَکٍّ مِمّا تَدعُونا إِلَیهِ مُرِیبٍ گویند چون صالح در میان قوم ثمود بود و او را بدرستی و پاک دامنی و صداقت بین خود میشناختند چنانچه هر پیمبری از بین جماعتیکه او را بخوبی میشناختند و او را دانا و خیر خواه و امین میدانستند انتخاب میشد برای اینکه او را بخوبی بشناسند و نسبت بوی گمان بد نبرند با اینحال چون دعوت پیمبران بر خلاف عادت و رویه قومشان بود زیر بار نمیرفتند و نسبت ناروا بآن بزرگواران میدادند.

آیه (یا صالِحُ الخ) مقول قول ثمودیان است که پس از آنکه صالح آنها را بیکتا پرستی دعوت مینماید گفتند ای صالح [ع] ما قبلا بتو امیدوار بودیم که کارهای مشکل ما را اصلاح نمائی (أ تنهینا) بهمزه استفهام که در موقع تعجب آرند گفتند آیا تو ما را نهی مینمائی از پرستش آنچه را که آباء ما پرستش مینمودند و همانا ما در شک هستیم از آنچه تو میخوانی ما را بسوی آن شکّی در تهمت افکنده.

قالَ يا قَومِ أَ رَأَيتُم إِن كُنتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّي وَ آتانِي مِنهُ رَحمَةً فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ اللّهِ إِن عَصَيتُهُ فَما تَزِيدُونَنِي غَيرَ تَخسِيرٍ صالح [ع] در پاسخ ثموديان گفت اى قوم من خبر دهيد مرا كه اگر بوده

صفحه : ۲۸۳

باشم من از طرف پروردگارم بر بينه و حجت و معجزه‌ئى و خدا مرا از نزد خود پيمبرى داده باشد.

يعنى اگر من با مقام نبوّت و معجزه‌ئى كه بدست من داده امر خدا را در وظيفه‌ئى كه بايد انجام دهم و شما را براه حق هدايت نمايم عصيان بنمايم و مخالفت كنم كى است كه بتواند مرا يارى كند و از عذاب خدا نجات بدهد و بر من نميافزائيد شما مگر خسران و زيان كارى، بقولى مقصود صالح اينكه بوده كه اگر بوظيفه‌ئى كه از طرف پروردگارم دارم عمل نكنم و عذر شما را بپذيرم كه بدين آبائتان باشيد من مانند كسى ميگردم كه يكباره زيان كند پس از آن زيانش بر زيانش بيفزايد بطور مبالغه و يا اينكه شما زياد نميكنيد مرا غير از بينائى بزيان كارى خودتان.

وَ يا قَومِ هذِهِ ناقَةُ اللّهِ لَكُم آيَةً فَذَرُوها تَأكُل فِي أَرضِ اللّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأخُذَكُم عَذابٌ قَرِيبٌ پس از آنكه قوم ثمود از صالح ع معجزه خواستند و گفتند بايستى از اينكه كوه ناقه‌ئى يعنى شتر ماده آبستنى با اينكه خصوصيات و با چنين شكلى بيرون بياورى و بدعاى صالح [ع] ناقه‌ئى آبستن همان طورى كه خواسته بودند از كوه بيرون آمد و وضع حمل نمود و بچه‌ئى آورد تفصيل آن در سوره اعراف است صالح گفت اى قوم من اينكه ناقه خدا است، و اينكه نسبت ناقه را بخدا ميدهد با اينكه تمام شترها و تمام موجودات مال خدا و در تحت قيوميت و اقتدار اويند براى اينكه است كه آن شترى بود كه بدون اسباب عادى از كوه بيرون آمد و معجزه صالح [ع] بود.

خلاصه صالح در مقام اندرز و خيرخواهى گفت اى قوم من اينكه ناقه خدا است بگذاريد در زمين خدا بخورد و چرا كند و باو سوء و ضررى نرسانيد كه اگر چنين كرديد بزودى عذاب شما را فرا ميگيرد.

صفحه : ۲۸۴

فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا فِي دارِكُم ثَلاثَةَ أَيّامٍ ذلِكَ وَعدٌ غَيرُ مَكذُوبٍ با اينكه صالح بقوم ثمود گفته بود كه بناقه اذيت نرسانيد كه مبتلا بعذاب خواهيد گرديد ناقه را پى كردند (فعقروها) گويند عقر بمعنى قطع برگ است گفته‌اند اهل ثمود آبى داشتند براى معاششان صالح ع امر نمود كه چشمه آب روزى براى ناقه باشد و در عوض شير بدهد و روزى براى اهل قريه و بيان آن در سوره اعراف و سوره قمر شده است، آنها ناقه را كشتند گفته‌اند وقتى ناقه را كشتند بچه او بالاى كوه رفت و سه نعره كشيد وقتى خبر بصالح رسيد بآنها گفت شما تا سه روز ديگر در منزلهاى خود متمتع ميگرديد يعنى زندگى ميكنيد و از حيات بهره ميبريد يعنى بيش از سه روز بيشتر زنده نيمانيد، بعضى گفته‌اند كه مقصود از دار محلّ سكونت آنها است و بقولى دار حيات دنيا مراد است و اينكه وعده‌ئى است كه دروغ نيست يعنى اينكه قضاء حتمى و محقق الوقوع است.

فَلَمّا جاءَ أَمرُنا نَجَّينا صالِحاً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ مِن خِزيِ يَومِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ القَوِيُّ العَزِيزُ (يومئذ) دو طور قرائت شده جماعتى (يومئذ) بفتح ميم خواندند و باقى قراء بكسر ميم قرائت نموده‌اند.

خداى تعالى برسولش خبر ميدهد كه چون امر ما آمد صالح و مؤمنينى كه با او بودند برحمت خود از عذاب و رسوائى نجات داديم اى رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم همانا پروردگار تو قوى و غالب است.

وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيحَةُ فَأَصبَحُوا فِي دِيارِهِم جاثِمِينَ اهل ثمود پس از سه روز بصيحه آسمانى هلاك گرديدند.

كاشفى از زاد المسير در داستان صيحه چنين نقل كرده كه در آن سه روز كه وعده حيات داشتند در خانه‌هاى خود ساكن شده

قبرها كندنـد و منتظر عـذاب بودنـد چون روز چهارم آفتاب طالع شـد و عـذاب نيامـد از منازل بيرون آمـده يكديگر را ميخواندند و استهزاء ميكردند كه ناگاه جبرئيل بصورت اصلى خويش پايش

صفحه : ۲۸۵

نمودار شـدن جبرئيـل براى ثموديان و صـيحه آسـمانى بر زمين و سـر بر آسـمان پرهاى خود را از مشـرق تا مغرب پاهاى وى زرد و بالهايش سبز و دندانهاى سـفيد و برّاق پيشانى با جلا و نورانى و رخسارى برافروخته و موى سـر وى سـرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشـيد و قوم ثمود آن حال را مشاهـده نمودنـد و روى بمساكن نموده بقبرها درآمدند جبرئيل نعره زد كه (موتوا عليكم لعنة اللّه) بيكبار همه بمردند و زلزله در خانه‌ها افتاده سقف‌ها بر ايشان فرود آمد.

كَأَن لَم يَغنَوا فِيها أَلا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُم أَلا بُعداً لِثَمُودَ ثموديان چنان با خاك يكسان گشـتند كه گويا هرگز نبوده‌انـد، و ظاهرا خطـاب برسول صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم است كه آگـاه باش كه اهل ثمود بپروردگارشان كافر گرديدنـد آگاه باشـيد كه بعـد و دورى است از رحمت خدا براى ثمود (الّا) دوم شايد تأكيد اول باشد و شايد اول خطاب برسول صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم است و دوم بمؤمنين يـا اول اشـاره بكفر آنهـا است كه عـذاب آنها را ايجاب نموده و دوم خبر از دورى و محروميت آنها است در قيامت از رحمت و مغفرت الهى.

صفحه : ۲۸۶

[سوره هود (۱۱): آيات ۶۹ تا ۸۰]

اشاره

وَ لَقَد جاءَت رُسُلُنا إِبراهِيمَ بِالبُشرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَن جاءَ بِعِجلٍ حَنِيذٍ (۶۹) فَلَمّا رَأى أَيدِيَهُم لا تَصِلُ إِلَيهِ نَكِرَهُم وَ أَوجَسَ مِنهُم خِيفَةً قالُوا لا تَخَف إِنّا أُرسِلنا إِلى قَومِ لُوطٍ (۷۰) وَ امرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِكَت فَبَشَّرناها بِإِسحاقَ وَ مِن وَراءِ إِسحاقَ يَعقُوبَ (۷۱) قالَت يا وَيلَتى أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعلِي شَيخاً إِنَّ هذا لَشَيءٌ عَجِيبٌ (۷۲) قالُوا أَ تَعجَبِينَ مِن أَمرِ اللّهِ رَحمَتُ اللّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيكُم أَهلَ البَيتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳)

فَلَمّا ذَهَبَ عَن إِبراهِيمَ الرَّوعُ وَ جاءَتهُ البُشرى يُجادِلُنا فِي قَومِ لُوطٍ (۷۴) إِنَّ إِبراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوّاهٌ مُنِيبٌ (۷۵) يا إِبراهِيمُ أَعرِض عَن هذا إِنَّهُ قَد جاءَ أَمرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُم آتِيهِم عَذابٌ غَيرُ مَردُودٍ (۷۶) وَ لَمّا جاءَت رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِم وَ ضاقَ بِهِم ذَرعاً وَ قالَ هذا يَومٌ عَصِيبٌ (۷۷) وَ جاءَهُ قَومُهُ يُهرَعُونَ إِلَيهِ وَ مِن قَبلُ كانُوا يَعمَلُونَ السَّيِّئاتِ قالَ يا قَومِ هؤُلاءِ بَناتِي هُنَّ أَطهَرُ لَكُم فَاتَّقُوا اللّهَ وَ لا تُخزُونِ فِي ضَيفِي أَ لَيسَ مِنكُم رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸)

قالُوا لَقَد عَلِمتَ ما لَنا فِي بَناتِكَ مِن حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعلَمُ ما نُرِيدُ (۷۹) قالَ لَو أَنَّ لِي بِكُم قُوَّةً أَو آوِي إِلى رُكنٍ شَدِيدٍ (۸۰)

صفحه : ۲۸۷

[ترجمه]

چون فرشـتگان براى مژده بسوى ابراهيم آمدنـد گفتند بر تو سـلام و سـلامتى است، ابراهيم در پاسخ گفت سـلام بر شـما است پس

ابراهيم بدون درنگ گوساله‌ئی کباب کرده نزد آنها آورد [۶۹]
وقتی دید دست بسوی آن دراز ننمودند متوحش گرديد و در نفس خود از آنها ترسيد ملائکه گفتند نترس ما بسوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم [۷۰]
و زن ابراهيم ايستاده بود پس بخنديد رسولان او را باسحاق مژده دادند و بعد از اسحق بيعقوب [۷۱]
ساره زن ابراهيم گفت ای عجبا من اولاد ميآورم در حاليکه پيره زنم و شوهرم شيخ و پير است و همانا اينکه امر عجيبی است [۷۲]
ملائکه گفتند آيا از امر خدا تعجب ميکنی در صورتی که رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بيت است حقيقةً او ستوده و بزرگوار است [۷۳]
وقتی از دل ابراهيم ترس زائل گرديد و بشارت فرزند را شنيد راجع بقوم لوط و در نجات آنها با فرشتگان گفتگو کرد [۷۴]
زيرا که ابراهيم بسيار بردبار و آه کشنده و رجوع کننده بخدا بود [۷۵]
ملائکه گفتند ای ابراهيم از اينکه درخواست بگذر زيرا که امر پروردگار تو بر عذاب آنها آمده و محققا بر آنها عذابی ميآيد که ردّ شدنی نيست [۷۶]
و چون رسولان ما نزد لوط آمدند لوط بآمدنشان دل تنگ و اندوهگين گرديد و گفت بر من اينکه روز سختی است [۷۷]
و جماعت بشتاب بسوی لوط هجوم آوردند، و آنان کسانی بودند که قبلا آن اعمال قبيح را ميکردند، لوط گفت ای گروه من اينها دختران منند و آنها برای شما از مردها پاکيزه‌ترند و از خدا بترسيد و مرا نزد مهمانهايم رسوا نکنيد يا شرمنده نسازيد آيا بين شما مرد رشيدی نيست [۷۸]
قوم او گفتند همانا تو ميدانی که ما را در دختران تو حقی نيست و تو ميدانی ما چه ميخواهيم و چه اراده داريم [۷۹]
لوط گفت ای کاش مرا بر منع شما اقتداری بود يا از شرّ شما بسوی رکن محکمی پناه ميبردم [۸۰]

.

صفحه : ۲۸۸

(توضيح آيات)

وَ لَقَد جاءَت رُسُلُنا إِبراهِيمَ بِالبُشری قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَن جاءَ بِعِجلٍ حَنِيذٍ واو (و لقد) آيه را عطف بآيه پيش داده، و لام تأکيد (لقد) برای نزديک گردانيدن ماضی است بحال يعنی پس از هلاکت قوم هود [ع] و قوم صالح [ع] در زمان ابراهيم رسولان ما با بشارت نزد ابراهيم [ع] آمدند (رسل) جمع رسول است، بعضی گفته‌اند آنها جبرئيل و ميکائيل و اسرافيل بودند، بقول ديگر جبرئيل با دو فرشته ديگر برای مژده دادن ابراهيم [ع] بفرزند از ساره آمده بودند و چون ابراهيم ع از ساره فرزند نداشت و ساره عقيم و نازا بود و کنيزی داشت بنام هاجر او را بابراهيم بخشوده بود ابراهيم [ع] با او خلوت کرد هاجر باسماعيل حامله شد و اسماعيل از او متولد گرديد ساره وقتی چنين ديد ناراحت شد ابراهيم مأمور گرديد که هاجر را با اسماعيل ببرد در زمين مکه و آنوقت زمين مکه بيابان لم يزرع و بی آب و گياه بود وقتی ابراهيم برگشت شايد بپاداش احسانيکه ساره در باره ابراهيم [ع] کرده بود که کنيزش را باو بخشوده خداوند بحکم اينکه (هَل جَزاءُ الإِحسانِ إِلَّا الإِحسانُ) در پيری و فرسودگی خواست باو اولادی کرامت نمايد و دل او خوش گردد اينکه بود که فرشتگان برای مژده دادن ساره را باسحاق و عذاب قوم لوط بصورت مردان خوش صورت نزد ابراهيم آمدند و بر ابراهيم سلام کردند که دلالت بر سلامتی دارد و ابراهيم ع گفت سلام بر شما باد و چون اول نشناخت آنها را که ملائکه‌اند و چنانچه عادت و سجيّه ابراهيم [ع] مهمان نوازی بود فورا گوساله‌ئی بريان کرده نزد آنها آورد فَلَمّا

رَأی أَیدِیَهُم لا تَصِلُ إِلَیهِ نَکِرَهُم وَ أَوجَسَ مِنهُم خِیفَةً قالُوا لا تَخَف إِنّا أَرسَلنا إِلی قَومِ لُوطٍ وقتی ابراهیم [ع] دیـد فرشـتگان که بصورت مردانی نمودارند دست دراز

صفحه : ۲۸۹

نمیکننـد که غـذا بخورنـد بنـا بر قولی فهمیـد که اینهـا بشـر نیسـتند و چون مـأموریت آنـان را نمیـدانست اینکه بود که ترسـید وقتی فرشـتگان فهمیدنـد ابراهیم از آنهـا ترسـید خـود را معرفی نمودنـد و گفتنـد ای ابراهیم [ع] نـترس مـا برای عـذاب قوم لوط فرسـتاده شده‌ایم.

وَ امرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِکَت فَبَشَّرناها بِإِسحاقَ وَ مِن وَراءِ إِسحاقَ یَعقُوبَ وقتی فرشتگان خود را بابراهیم شناساندند ساره ایستاده بود پس خندید در اینکه خنده ساره برای چه بوده چند قول از مفسرین نقل شده.

۱- خنده او از روی فرح بود چون دید ترس ابراهیم (ع) از فرشتگان برطرف گردید.

۲- از هلاکت اهل فساد و طغیان که ملائکه گفتند ما برای عذاب قوم لوط گماشته شده‌ایم مسرور گردید و خندید.

۳- خنده او از روی تعجب بود که چگونه ابراهیم با آن قوت و مرتبه رسالت از چند نفر ناشناس ترسید و با اینکه خدم و حشم بسیار داشت.

۴- از عکرمه نقـل میکننـد که گفته (ضـحکت) بمعنی حاضت است و از او است (ضـحک الشـجر اذا سال صـمغها) یعنی در آنحال سـاره فـورا حـائض گردیـد (پایـان) و همیـن معنی چهـارم بحقیقت نزدیـک‌تر است زیرا که زن پیر عقیم نـازا حیض ببینـد از تعجب خنده‌آور است.

خلاصه ملائکه ساره را بشارت میدهنـد باسـحاق و از پشت او یعقوب، مفسـرین گفته‌انـد تخصـیص دادن مژده فرزنـد را بساره برای اینکه بوده که زنها علاقه‌شان باولاد زیادتر است خصوصا پس از آنکه ابراهیم [ع] از هاجر که کنیز خود ساره بود پسری آورده مثل اسماعیل [ع] و آن رقابت طبیعی او بهیجان آمده در اینکه موقع جای داشت که بساره مژده اولاد داده شود.

صفحه : ۲۹۰

قالَت یا وَیلَتی أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هـذا بَعلِی شَیخاً إِنَّ هذا لَشَیءٌ عَجِیبٌ گفته‌اند الف در (یا ویلتی) بدل از یاء اضافه است یعنی ای وای بر من مثـل یـا عجبا و یا لهفا، و شـیخا منصوب و حال است و عامل در آن معنی اشاره است مقول قول ساره زن ابراهیم ع اسـت که وقتی که فرسـتادگان مژده فرزنـد بوی دادنـد گفت ای وای بر من چگونه زایش میکنم که پیر زن عقیم میباشم و اینکه شوهر من ابراهیم ع پیر مرد است و چنین کاری بسیار عجیب مینماید.

گوینـد در آنوقت سـاره نود یـا نود یـا نود و نه سـال از عمرش گذشـته بود و ابراهیم ع صـد و بیست یـا صـد و دوازده سـال از عمر شریفش گذشـته، و بقول دیگر سـاره در آنوقت هفتـاد و هشت سـال داشت و ابراهیم صـد سال و تعجب ساره برای اینکه بود که بر خلاف عادت است که زن عقیم هشتاد ساله یا نود ساله اولاد آورد نه اینکه از قدرت خدا تعجب کرده باشد.

قـالُوا أَ تَعجَبِینَ مِن أَمرِ اللّهِ رَحمَتُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیکُم أَهلَ البَیتِ پس از اینکه ساره اظهار تعجب کرد ملائکه بهمزه تعجب که برای جحـد و انکار آورنـد تعجب ساره را ردّ کردند و گفتند آیا از امر خدا و حکم او تعجب میکنی در حالیکه رحمت خدا و برکات او بر شـما اهل بیت است ساره علاوه بر اینکه زوجه ابراهیم بود دختر عمّ او نیز بوده و از قرائن آیات میتوان اسـتفاده نمود که از زنهای فاضلـه آن زمان بشمار میرفته و از اینجا معلوم میشود که آن رحمت و برکاتیکه شامل او گردید و از اهل بیت ابراهیم شمرده شده نه فقط برای اینکه بود که زن ابراهیم بود بلکه برای قومیت و فضیلت او است که مورد رحمت و برکات حق تعالی گردید.

إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ دو اسم از اسماء الحسنى است (حميد) بر وزن فعيل بمعنى مفعول است بعضى گفته‌اند بمعنى فاعل است يعنى حمد گرديده شده و (مجيد) يعنى كريم.

[ابو الفتوح]

صفحه : ۲۹۱

فَلَمّا ذَهَبَ عَن إِبراهِيمَ الرَّوعُ وَ جاءَتهُ البُشرى يُجادِلُنا فِي قَومِ لُوطٍ گفته‌اند (يجادلنا) يا جواب (لمّا) است كه براى حكايت حال مضارع واقع شده يا در سياق جواب بمعنى ماضى است مثل جواب (لو) و يا دليل جواب محذوفست مثل (اجترء على خطابنا) (اى شرع فى جدالنا) و يا متعلق است بجواب و قائم مقام او مثل (اخذ و اقبل يُجادِلُنا فِي قَومِ لُوطٍ) [منهج] پس از آنكه ترس از فرشتگان از ابراهيم برطرف گرديد و مژده فرزند اسحق نام و از پس او يعقوب بوى داده شد راجع بعذاب قوم لوط با فرشتگان مجادله نمود، ظاهرا مقصود از مجادله در اينجا نزاع و انكار نيست زيرا كه شأن پيمبرى اولو العزم مثل ابراهيم خليل الرحمان نيست كه در حكم خدا جدال و انكار نمايد بلكه با ملائكه مباحثه مينمود و مقصود سؤال از خود لوط و كسانش و مؤمنينى بود كه با او بودند كه حال آنها در موقع فرود عذاب چگونه ميشود زيرا كه آنها در ميان قومند اگر عذاب آيد البته آنها را فرا ميگيرد ملائكه گفتند ما آنها را از بين جماعت بيرون خواهيم آورد و شايد غرض ابراهيم ع تبين و توضيح حال قوم لوط بوده كه آيا عذاب آنها قضاى حتمى است تبديل برحمت نخواهد گرديد يا تبديل برحمت ميشود.

إِنَّ إِبراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوّاهٌ مُنِيبٌ از جمله محسنات ابراهيم ع چنين بود كه بسيار حليم و بردبار و مهمان نواز بود و بحال فقراء و بينوايان مهربان و بسوء حال و بدبختى عاصيان متأسف و بسيار براى حرمان و ابتلاء آنان بعذاب از سوز دل آه ميكشيد، از اينجا معلوم ميشود كه مجادله او با ملائكه از روى شفقت ببندگان خدا بوده باميد اينكه شايد تيز مثل قوم يونس توبه كنند و عذابشان بخشوده شود.

يا إِبراهِيمُ أَعرِض عَن هذا إِنَّهُ قَد جاءَ أَمرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُم آتِيهِم عَذابٌ غَيرُ مَردُودٍ مقول قول فرشتگانست كه اى ابراهيم از اينكه سؤال خوددارى نما همانا

صفحه : ۲۹۲

امر پروردگارت بر عذاب آنان صادر گرديده و محققا عذاب آنها را ميگيرد و ردّ شدنى نخواهد بود.

وَ لَمّا جاءَت رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِم وَ ضاقَ بِهِم ذَرعاً وَ قالَ هذا يَومٌ عَصِيبٌ (ذرع) بمعنى صدر يعنى سينه است و نصبش براى تميز است و كنايه است از شدت انقباض لوط وقتى كه فرشتگان آمدند و چون آنها بصورت بشر و با روهاى خوش و جوانهاى زيبا با لباسهاى عالى بخانه او آمدند و اول لوط نفهميد ملكند از بى‌باكى قوم انديشه نمود كه مبادا متعرض آنها گردند و گويند جماعت با او شرط نموده بودند كه اشخاص غريب بخانه خود نبرد اينكه بود كه گفت (هذا يوم عصيب) اينكه روز بر من سخت است.

وَ جاءَهُ قَومُهُ يُهرَعُونَ إِلَيهِ وَ مِن قَبلُ كانُوا يَعمَلُونَ السَّيِّئاتِ جماعت فجار وقتى ملائكه را كه براى عذاب آنها آمده بودند بصورت جوانان وجيه ديدند گمان كردند بشرند و بخانه لوط هجوم آوردند زيرا كه آنها عملهاى بد از لواط و كبوتر بازى و صفير زدن و امثال چنين عملهاى ناشايسته مينمودند اينكه بود كه بلوط گفتند مهمانهاى را از خانه خود بيرون كن بگمان اينكه با آنها لواط كنند و گويند لوط آنها را بپنهانى بخانه خود برد لكن زنش بقوم خبر داد كه چنين جوانهاى امردى بخانه ما آمده‌اند.

قالَ يا قَومِ هؤُلاءِ بَناتِي هُنَّ أَطهَرُ لَكُم فَاتَّقُوا اللّهَ وَ لا تُخزُونِ فِي ضَيفِي لوط از روى ناچارى كه مبادا متعرض مهمانهاى او گردند گفت اى قوم من اينها دختران منند و اينها طاهر و پاكيزه‌اند براى شما از خدا بترسيد و مرا نزد مهمانهايم رسوا و شرمنده نكنيد لوط

دو دختر بیش نداشت یکی بنام (زعورا) و دیگری بنام (رثیا) و چون دید قوم بخانه او هجوم آوردند برای اینکه نزد مهمانها شرمنده نگردد راضی شد که دو دختر خود را بدو نفر بزرگ و مهتر آنها تزویج کند در صورتی که قبلا دختران او را میخواستند بگیرند و چون فاسق بودند قبول نکرده بود.

صفحه : ۲۹۳

و بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود لوط از (بناتی) دخترهای مؤمنین امتش بودند که چون هر پیمبری بمنزله پدر امّت است دخترهای امّت را نسبت بخود داده أَ لَیسَ مِنکُم رَجُلٌ رَشِیدٌ آیا بین شما جماعت (بی‌حمیت) مرد رشید با تعصب و غیرت‌مند یافت نمیگردد که شما را از چنین اعمال ناشایسته منع نماید.

قالُوا لَقَد عَلِمتَ ما لَنا فِی بَناتِکَ مِن حَقٍّ وَ إِنَّکَ لَتَعلَمُ ما نُرِیدُ جماعت فجار گفتند ای لوط تو بخوبی میدانی که ما حاجتی بدخترهای تو نداریم و همانا البته میدانی که ما چه اراده‌ئی داریم یعنی مقصود ما آن مردان و جوانان خوش صورتی میباشد که در خانه تو آمده‌اند و میخواهیم آنها را بدست ماها بدهی که آن عمل قبیح را بآنها انجام دهیم.

قالَ لَو أَنَّ لِی بِکُم قُوَّةً أَو آوِی إِلی رُکنٍ شَدِیدٍ لوط مستأصل شد و گفت کاشکی بر دفع شما قوتی داشتم و گفته‌اند جواب لو محذوف است یعنی اگر مرا در نفس خود قوتی بود همانا شرّ شما را دفع میکردم یا پناه میگرفتم برکن محکم یعنی عشیره و قبیله‌ئی که مرا از شرّ شما محفوظ دارند.

گویند لوط درب خانه را محکم بسته بود فسّاق دیوار را شکافتند و خواستند وارد خانه او گردند اینکه بود که مضطرب گردید وقتی ملائکه اضطراب او را دیدند گفتند نترس ما رسولان پروردگاریم و برای عذاب اینکه قوم مأمور گردیده‌ایم.

در منهج از احادیث صحیح نقل میکند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده

(رحم اللّه اخی لوطا کان یأوی الی رکن شدید)

یعنی لوط بخدا پناه گرفت و خدا او را یاری کرد زیرا که ملجأ درماندگان و پناه عاجزان جز درگاه او نیست [پایان]

صفحه : ۲۹۴

[سوره هود (۱۱): آیات ۸۱ تا ۹۰]

اشاره

قالُوا یا لُوطُ إِنّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُوا إِلَیکَ فَأَسرِ بِأَهلِکَ بِقِطعٍ مِنَ اللَّیلِ وَ لا یَلتَفِت مِنکُم أَحَدٌ إِلاَّ امرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصِیبُها ما أَصابَهُم إِنَّ مَوعِدَهُمُ الصُّبحُ أَ لَیسَ الصُّبحُ بِقَرِیبٍ (۸۱) فَلَمّا جاءَ أَمرُنا جَعَلنا عالِیَها سافِلَها وَ أَمطَرنا عَلَیها حِجارَةً مِن سِجِّیلٍ مَنضُودٍ (۸۲) مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ وَ ما هِیَ مِنَ الظّالِمِینَ بِبَعِیدٍ (۸۳) وَ إِلی مَدیَنَ أَخاهُم شُعَیباً قالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَکُم مِن إِلهٍ غَیرُهُ وَ لا تَنقُصُوا المِکیالَ وَ المِیزانَ إِنِّی أَراکُم بِخَیرٍ وَ إِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ مُحِیطٍ (۸۴) وَ یا قَومِ أَوفُوا المِکیالَ وَ المِیزانَ بِالقِسطِ وَ لا تَبخَسُوا النّاسَ أَشیاءَهُم وَ لا تَعثَوا فِی الأَرضِ مُفسِدِینَ (۸۵)

بَقِیَّتُ اللّهِ خَیرٌ لَکُم إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ وَ ما أَنَا عَلَیکُم بِحَفِیظٍ (۸۶) قالُوا یا شُعَیبُ أَ صَلاتُکَ تَأمُرُکَ أَن نَترُکَ ما یَعبُدُ آباؤُنا أَو أَن نَفعَلَ فِی أَموالِنا ما نَشؤُا إِنَّکَ لَأَنتَ الحَلِیمُ الرَّشِیدُ (۸۷) قالَ یا قَومِ أَ رَأَیتُم إِن کُنتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِن رَبِّی وَ رَزَقَنِی مِنهُ رِزقاً حَسَناً وَ ما أُرِیدُ أَن أُخالِفَکُم إِلی ما أَنهاکُم عَنهُ إِن أُرِیدُ إِلاَّ الإِصلاحَ مَا استَطَعتُ وَ ما تَوفِیقِی إِلاّ بِاللّهِ عَلَیهِ تَوَکَّلتُ وَ إِلَیهِ أُنِیبُ (۸۸) وَ یا قَومِ لا یَجرِمَنَّکُم

شِقاقِی أن یُصِیبَکم مِثلُ ما أَصابَ قَومَ نُوحٍ أو قَومَ هُودٍ أو قَومَ صالِحٍ وَ ما قَومُ لُوطٍ مِنکم بِبَعِیدٍ (۸۹) وَ استَغفِرُوا رَبَّکم ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ (۹۰)

صفحه : ۲۹۵

[ترجمه]

ملائکه گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار توایم اینکه کفار نخواهند بتو رسید در پاره‌ئی از شب کسان خود را بیرون ببر و احدی از شما پشت سر خود را ننگرد مگر زن تو که میرسد باو آنچه بآنها (از عذاب) رسید و وعده عذاب صبح است آیا صبح نزدیک نیست [۸۱]

چون امر قهر ما بعذاب آمد بالای شهر را از پی ویران گردانیدیم (یعنی شهر را سرنگون و وارونه کردیم) و بر شهر آنها سنگهائی از گل پخته شده در پی بارانیدیم [۸۲]

نزد پروردگارت نشان دار بود و چنین عذابی از ستمکاران دور نیست [۸۳]

و بسوی مدین برادر آنها شعیب را فرستادیم گفت ای گروه من خدا را عبادت کنید برای شما خدائی جز او نیست و از کیل و میزان کم نکنید من شما را توانگر می‌بینم (یعنی محتاج نیستید) و بر شما میترسم از روزی که عذاب بشما احاطه نماید و شما را فرا گیرد [۸۴]

ای قوم من در کیل و وزن مراعات عدل نمائید و اجناس مردم را تباه نکنید و در زمین حرکت نکنید در حالیکه فساد کننده باشید [۸۵]

نفعیکه از راه حلال خدا بشما میرساند بهتر است اگر قول مرا باور دارید و من بر شما نگهبان نیستم [۸۶]

گفتند ای شعیب آیا نماز تو بتو امر نموده که ما آنچه را که پدران ما پرستش مینمودند ترک کنیم یا آنکه در مالهای خود آنچه میخواهیم عمل نکنیم همانا تو بردبار و رشیدی [۸۷]

شعیب گفت ای جماعت مرا خبر دهید اگر از طرف پروردگارم حجتی باشد و مرا از نزد خود روزی نیکو (یعنی نبوّت یا مال حلال بی‌خیانت) داده باشد روا باشد که مخالفت امر او را نمایم و نمیخواهم با شما مخالفت کنم بر آنچه شما را بآن نهی میکنم و مراد من نیست مگر اصلاح شما

صفحه : ۲۹۶

آن اندازه‌ئی که توانائی دارم و مرا توفیقی نیست مگر بخدا و بر او است اتکاء و امید من و بسوی او بازگشت میکنم [۸۸]

ای قوم من ستیزه کاری من شما را بر اینکه ندارد که بشما برسد مثل آنچه را که بقوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید و زمان قوم لوط از شما دور نیست (یعنی در زمان و مکان بشما نزدیکند) [۸۹]

و از پروردگار خود طلب آمرزش کنید و بسوی او بازگشت نمائید همانا پروردگار من بخشنده و دوست توبه کننده‌گان است [۹۰]

.

صفحه : ۲۹۷

(توضيح آيات)

قـالُوا يـا لُوطُ إِنّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوا إِلَيكَ فَأَسرِ بِأَهلِكَ بِقِطعٍ مِنَ اللَّيلِ ملائكه وقتى اضـطراب لوط را مشاهـده نمودنـد و با اينكه بصورت مردان امردى بر او نمودار شـده بودند گفتند اى لوط نترس ما بشـر نيستيم ما فرشتـه و رسولان پروردگار تو ميباشـيم و براى عـذاب كردن اينكه جماعت آمده‌ايم هرگز دست آنها بتو نميرسد وقتى لوط فهميد كه آنها ملائكه‌اند درب خانه را باز نمود اشـقياء آمدنـد در خانه لوط و خواسـتند ملائكه را بگيرنـد گوينـد جبرئيل پر خود را بصورت آنها زد كور شدنـد و بيرون رفتند و بديگران گفتند كه مهمانهاى لوط ساحرند ما را سحر كردند حذر كنيد.

پس از آن فرشـتگان بلوط گفتند خودت با اهل خود در پاره‌ئى از شب بيرون رويد (فَأَسرِ بِأَهلِكَ) دو طور قرائت شده (بهمزه قطع و بهمزه وصل) يعنى ببر اهل خودت را (بقطع) در يك قسمت از شب يعنى نصف شب.

وَ لا يَلتَفِت مِنكُم أَحَدٌ يعنى بايد كه واپس نگردد از شما احدى.

إِلَّا امرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُها ما أَصابَهُم إِنَّ مَوعِدَهُمُ الصُّبحُ (إِلَّا امرَأَتَكَ) دو طور قرائت شده برفع (تا) و بنصب آن يعنى ببر اهل خودت را مگر زنت را كه نبر بـدرستيكه ميرسـد بـاو آنچه ميرسـد بقومت يعنى هلاك ميشود با آنها چون كافره است، و روايت شـده كه لوط سؤال كرد كه موقع هلاكت قوم چه وقت است ملائكه گفتند صبح لوط چون از آنها بسيار دل تنگ بود گفت ميخواهم زود از آنها نجات يابم ملائكه گفتند (أَ لَيسَ الصُّبحُ بِقَرِيبٍ) آيا صبح نزديك نيست.

صفحه : ۲۹۸

فَلَمّـا جاءَ أَمرُنا جَعَلنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمطَرنا عَلَيها حِجارَةً مِن سِـجِّيلٍ مَنضُودٍ مُسَوَّمَـةً عِنـدَ رَبِّكَ وَ ما هِيَ مِنَ الظّالِمِينَ بِبَعِيـدٍ حق تعالى خبر ميدهـد وقتى امر بعـذاب قوم لوط صادر گرديـد قرار داديم بالاى آنرا زير و زير آنرا بالا، گويند جبرئيل جناح خود را زير زمين كرد و بلند نمود بطوريكه صداى مرغان را اهل آسـمان مى‌شنيدند و بطورى بالا برد كه نزديك بآسمان رسيد و برگردانيد و باضافه سنگهـائى از گـل پخته نشـان كرده شـده بر شـهر آنـان ريزش كرد و آن سـنگهاى عـذاب دور از سـتمكاران نيست يعنى هر ظـالمى بالاخره مبتلا بعذاب خواهد گرديد و اينكه تهديد و وعيد است براى كفار.

[طبرسـى] وَ إِلى مَديَنَ أَخاهُم شُعَيباً قالَ يا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن إِلهٍ غَيرُهُ وَ لا تَنقُصُوا المِكيالَ وَ المِيزانَ (وَ إِلى مَديَنَ) عطف بآيه بالاـ است در معنى (و لقـد ارسـلنا الى مـدين) گفته‌انـد مـدين نـام قبيله‌ئى است و بقولى مـدين إبن ابراهيم برادر آنها بود در نسب و شعيب إبن يرون إبن نويت إبن مدين إبن ابراهيم است.

پس از داسـتان چند نفر از پيمبران يعنى نوح و هود و صالح و لوط عليهم السّـلام در مقام بيان شـرح كيفيت تبليغ شعيب ع برآمده و در شـرح حال او فرموده شعيب (ع) برادر آنها ظاهرا برادر نسبى قوم بوده نه برادر دينى آنها كه او نيز مثل باقى پيمبران اول بعثت در مدين مردم را بيكتا پرستى دعوت نمود و گفت خدا را عبادت كنيد و براى شما الهى جز او نيست و در كيل و وزن كم نكنيد.

إِنِّي أَراكُم بِخَيرٍ وَ إِنِّي أَخافُ عَلَيكُم عَذابَ يَومٍ مُحِيطٍ الخ شعيب در مقام خيرخواهى بقوم خود ميگويد من مى‌بينم شما صاحب مال و ثروتيـد هيـچ محتاج نيستيـد كه بخواهيـد بكم فروشـى و خيانت بمردم مالى بدست آريد اى قوم كم فروشـى نكنيد كيل و وزن را تمام بدهيد و من بر شما ميترسم

صفحه : ۲۹۹

از عـذاب روز محيط يعنى روز كه بر شـما احاطه پيـدا ميكنـد عـذاب و شـما هيچ راه مفر و گريزگاهى نداريد يا روز كه همه با هم

جمعيد يعنى روز قيامت.

بَقِيَّت‌اللّهِ خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ‌وَ ما أَنَا عَلَيكُم بِحَفِيظٍ يعنى اگر شما كم فروشى نكنيد و بهمان اندازه‌ئى كه از معامله حلال بدست شما ميآيد قناعت نمائيد بهتر است براى شما تا اينكه بكم فروشى منافع شما زيادتر گردد اگر ايمان داريد يعنى اگر خدا را رازق ميدانيد آنچه از حلال براى شما ميماند آن نافع‌تر خواهد بود و من نگهبان شما نيستم كه بتوانم شما را از عذاب حفظ نمايم.

و بعضى از مفسرين گفته‌اند كه شعيب مأمور بجهاد نبود اينكه بود كه گفت همين قدر موظفم كه شما را بآنچه خير شما است تبليغ نمايم و من نگهبان شما نيستم.

قالُوا يا شُعَيبُ أَ صَلاتُكَ تَأمُرُكَ أَن نَترُكَ ما يَعبُدُ آباؤُنا أَو أَن نَفعَلَ فِي أَموالِنا ما نَشؤُا إِنَّكَ لَأَنتَ الحَلِيمُ الرَّشِيدُ از كمال الدين از حضرت باقر ع نقل كرده‌اند كه فرموده اول كلامى كه حضرت قائم [ع] وقت ظهور ناطق بآن ميگردد همين آيه است (بَقِيَّت‌اللّهِ خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ) بعد ميفرمايد

(انا بقية اللّه و حجته و خليفته عليكم)

و بر آن حضرت سلام نميكند سلام كننده‌ئى مگر اينكه ميگويد

(السّلام عليك يا بقية اللّه فى ارضه)

آن جماعت در پاسخ نصايح شعيب (ع) بطور استهزاء و سخريه گفتند اى شعيب آيا نماز تو بتو امر كرده كه ما بايد آنچه پدران ما پرستش مينمودند آنرا واگذاريم و پرستش ننمائيم (او ان) عطف است بر (ما) موصوفه در (ما يعبد) يا اينكه نمازت تو را امر نموده كه ما آنچه ميخواهيم در مالهاى خود تصرف ننمائيم همانا تو شخصى هستى حليم يعنى بردبار و رشيد و بگمان خود طريق هدايت را يافته‌ئى شايد از روى سخريه بشعيب چنين نسبت ميدادند يعنى تو بگمان خود طريق رشد را پيدا نموده‌ئى در صورتى كه چنين نيست و ما تو را شخص بردبار

صفحه : ۳۰۰

رشيدى نمى‌بينيم.

قالَ يا قَومِ أَ رَأَيتُم إِن كُنتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنهُ رِزقاً حَسَناً مقول قول شعيب است در پاسخ گفتار آن جماعت و انكار آنها بر ترک بت پرستى و كم‌فروشى بهمزه استفهام انكارى گفته اى جماعت من خبر دهيد مرا كه اگر من از طرف پروردگارم شاهد و بينه و حجتى بر صدق گفتارم داشته باشم و روزى نيكو و كرامتى از نبوّت و رسالت و مال و جاه و حكمت و علم بمن عطاء نموده روا باشد كه امر خدا را اطاعت نكنم، و بقول خود آنها كه گفتند تو (حليم و رشيدى) معلوم ميشود شعيب ع از كرامتهاى جسمانى باضافه از آن مراتب باطنى صاحب قوّت و قدرت و استيلاء و جاه و جلال نيز بوده، و ظاهرا حضرتش همين نعمتها را بينه و حجت بر آنها براى اثبات نبوتش بشمار ميآورد و گفته آيا با اينكه همه نعمتهائيكه بمن عطاء شده آيا روا است كه من در وحى او خيانت كنم.

وَ ما أُرِيدُ أَن أُخالِفَكُم إِلى ما أَنهاكُم عَنهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الإِصلاحَ مَا استَطَعتُ‌وَ ما تَوفِيقِي إِلّا بِاللّهِ و من اراده ندارم كه شما را نهى كنم از چيزى و خودم مرتكب آن گردم مقصود و مراد من نيست مگر اصلاح و ارشاد بسوى سعادت و فضيلت شما يعنى من موظفم كه آنچه صلاح و رستگارى شما در آن است آنرا بقدريكه استطاعت دارم بشما بگويم و شما را ارشاد نمايم و من در مراعات حقوق و انجام دادن وظيفه نبوت و ارشاد يافتن شما بشايسته گى موفق نميگردم مگر بلطف و يارى حق تعالى.

از بعض مفسرين است كه در آنجا شعيب ع در جواب كفار سه مطلب را خواسته بآنها تذكر دهد كه در امر بمعروف و نهى از منكر سه مطلب را بايد مراعات نمود اهم و اعلاى آن (حق اللّه) است كه نعمتهاى خدا را تذكر ميدهد دوم حق نفس خود كه واعظ غير

متعظ نباشد آنچه امر ميكند بديگران اول خودش انجام دهد بعد بديگران امر كند سوم (حقوق النّاس) است كه از روى دانستگى و فهميده‌گى بديگران امر كند يا نهى نمايد.

صفحه : ۳۰۱

عَلَيهِ تَوَكَّلتُ وَ إِلَيهِ أُنِيبُ شعيب [ع] پس از ارشاد و نصايح جماعت گفته اتكاء و اعتماد من بر پروردگار من است و بازگشت من بسوى او است يعنى مبدء و پيدايش من از او است و نيز بازگشت من بسوى او است و ميخواهد بآنها تذكر بدهد كه شما بايد چنين باشيد كه اولا اتكاء و اميد شما بپروردگارتان باشد و روى اميدتان نيز بسوى او باشد و تصديق بمعاد بنمائيد كه اگر چنين باشيد ديگر پيرامون شهوات نميگرديد و پرستش را مخصوص بپروردگار عالم ميگردانيد و به كم فروشى بنوع خود ظلم و تعدى روا نميداريد.

وَ يا قَومِ لا يَجرِمَنَّكُم شِقاقِي أَن يُصِيبَكُم مِثلُ ما أَصابَ قَومَ نُوحٍ أَو قَومَ هُودٍ أَو قَومَ صالِحٍ وَ ما قَومُ لُوطٍ مِنكُم بِبَعِيدٍ شعيب در مقام تهديد و انذار قوم خود برآمده كه ستيزگى من با شما وادارتان نكند كه مخالفت نمائيد و برسد بشما مثل آنچه از عذاب بقوم نوح و قوم هود و قوم صالح رسيد و داستان لوط و عذاب قوم او از شما دور نيست يا مقصود اينكه است كه زمان او از شما دور نيست.

وَ استَغفِرُوا رَبَّكُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَيهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ باز شعيب در مقام نصيحت و اندرز ميگويد اى جماعت از پروردگار خود طلب آمرزش كنيد و بازگشت باو نمائيد همانا پروردگار من مهربان و دوست بندگان خودش ميباشد.

صفحه : ۳۰۲

[سوره هود (۱۱): آيات ۹۱ تا ۱۰۵]

اشاره

قالُوا يا شُعَيبُ ما نَفقَهُ كَثِيراً مِمّا تَقُولُ وَ إِنّا لَنَراكَ فِينا ضَعِيفاً وَ لَو لا رَهطُكَ لَرَجَمناكَ وَ ما أَنتَ عَلَينا بِعَزِيزٍ (۹۱) قالَ يا قَومِ أَ رَهطِي أَعَزُّ عَلَيكُم مِنَ اللّهِ وَ اتَّخَذتُمُوهُ وَراءَكُم ظِهرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِما تَعمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) وَ يا قَومِ اعمَلُوا عَلى مَكانَتِكُم إِنِّي عامِلٌ سَوفَ تَعلَمُونَ مَن يَأتِيهِ عَذابٌ يُخزِيهِ وَ مَن هُوَ كاذِبٌ وَ ارتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُم رَقِيبٌ (۹۳) وَ لَمّا جاءَ أَمرُنا نَجَّينا شُعَيباً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيحَةُ فَأَصبَحُوا فِي دِيارِهِم جاثِمِينَ (۹۴) كَأَن لَم يَغنَوا فِيها أَلا بُعداً لِمَديَنَ كَما بَعِدَت ثَمُودُ (۹۵)

وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسى بِآياتِنا وَ سُلطانٍ مُبِينٍ (۹۶) إِلى فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمرَ فِرعَونَ وَ ما أَمرُ فِرعَونَ بِرَشِيدٍ (۹۷) يَقدُمُ قَومَهُ يَومَ القِيامَةِ فَأَورَدَهُمُ النّارَ وَ بِئسَ الوِردُ المَورُودُ (۹۸) وَ أُتبِعُوا فِي هذِهِ لَعنَةً وَ يَومَ القِيامَةِ بِئسَ الرِّفدُ المَرفُودُ (۹۹) ذلِكَ مِن أَنباءِ القُرى نَقُصُّهُ عَلَيكَ مِنها قائِمٌ وَ حَصِيدٌ (۱۰۰)

وَ ما ظَلَمناهُم وَ لكِن ظَلَمُوا أَنفُسَهُم فَما أَغنَت عَنهُم آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ مِن شَيءٍ لَمّا جاءَ أَمرُ رَبِّكَ وَ ما زادُوهُم غَيرَ تَتبِيبٍ (۱۰۱) وَ كَذلِكَ أَخذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ القُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِمَن خافَ عَذابَ الآخِرَةِ ذلِكَ يَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِكَ يَومٌ مَشهُودٌ (۱۰۳) وَ ما نُؤَخِّرُهُ إِلّا لِأَجَلٍ مَعدُودٍ (۱۰۴) يَومَ يَأتِ لا تَكَلَّمُ نَفسٌ إِلّا بِإِذنِهِ فَمِنهُم شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ (۱۰۵)

صفحه : ۳۰۳

[ترجمه]

قوم او گفتند ای شعیب ما بسیاری از آنچه را که تو میگوئی نمی‌فهمیم و بدرستیکه ما تو را در بین خود ضعیف می‌بینیم و اگر بملاحظه طائفه تو نبود سنگسارت میکردیم و تو نزد ما ارجمند نمیباشی [۹۱]

شعیب گفت ای قوم من آیا طائفه من نزد شما عزیزترند از خدا که او را پشت سر انداختید همانا پروردگار من بآنچه میکنید احاطه دارد [۹۲]

ای قوم من بکنید هر کاریکه میخواهید و من نیز عمل کننده‌ام بزودی خواهید دانست کی است که وی را عذابی میآید که او را خوار و رسوا گرداند و بزودی میفهمید دروغگو کیست و منتظر باشید بدرستیکه من هم با شما در انتظارم [۹۳]

و چون عذاب ما آمد شعیب و مؤمنینی که با او بودند برحمت خودمان نجات دادیم و صیحه آسمانی کسانی را که ستم نمودند گرفت پس گشتند همه در مکانهای خود مرده‌گان [۹۴]

آنان چنان هلاک گردیدند که گویا هرگز نبوده‌اند آگاه باش که اهل مدین (از رحمت خدا) دور شدند همان طوری که اهل ثمود دور شدند [۹۵]

و بتحقیق که موسی را با آیات و نشانه‌های قدرت خودمان و معجزات ظاهر فرستادیم [۹۶]

بسوی فرعون و اشراف قوم او پس پیروی کردند فرمان فرعون را و در امر فرعون هیچ رشد و هدایتی نبود [۹۷]

فرعون در قیامت تابعین خود را بآتش میکشاند و بد ورودگاهی است که وارد میگردند [۹۸]

و فرعونیان در اینکه دنیا لعنتی بر خود باقی گذاشتند و بد عطائی است که در قیامت برای آنان آماده شده [۹۹]

و اینهائیکه گفته شد

صفحه : ۳۰۴

از خبرهای دهها و شهرهائی است که بر تو حکایت کردیم که بعضی از آن شهرها هنوز باقی میباشد و بعضی تباه گردیده [۱۰۰]

و ما بآنها ستم ننمودیم بلکه آنها خودشان بنفس خود ستم نمودند و آن آلهه‌ئیکه بغیر خدا میخواندند کفایت عذاب از آنها ننمودند وقتی که امر پروردگار تو آمد و بر آنان زیاد ننمود مگر هلاکت را [۱۰۱]

اینکه چنین است گرفتن پروردگار تو وقتی که اهل قریه‌ها را بگیرد در حالیکه آنها ستمکار باشند همانا گرفتن پروردگار دشوار و دردآور است [۱۰۲]

و در اینهائیکه گفته شد هر آینه آیت و نشانه است برای کسیکه از عذاب آخرت بترسد روز قیامت روزی است که همه مردم در آن جمع کرده میشوند (و جزای اعمال خود را) مشاهده مینمایند [۱۰۳]

و ما آنروز مشهود را عقب نمیاندازیم مگر برای مدت شمرده شده [۱۰۴]

روز که بیاید قیامت کسی تکلم نمیکند مگر باذن خدا و بعضی از اهل محشر شقی و گنهکارند و بعضی سعید و سعادتمندند [۱۰۵]

.

صفحه : ۳۰۵

(توضیح آیات)

قالُوا يا شُعَيبُ ما نَفقَهُ كَثِيراً مِمّا تَقُولُ وَ إِنّا لَنَراكَ فِينا ضَعِيفاً وَ لَو لا رَهطُكَ لَرَجَمناكَ وَ ما أَنتَ عَلَينا بِعَزِيزٍ پس از آنكه شعيب در تبليغ و اندرز آن جماعت مبالغه نمود آنها يا از روى عناد و ضدّيت يا براى اينكه گوش بسخنان شعيب نميدادند كه بفهمند چه ميگويد يا واقعا اينكه قدر از فطرت اصليه‌شان كه بر توحيد است دور افتاده بودند و در لجن‌زار طبيعت و موهوم پرستى فرو رفته بودند كه سخنان شعيب را كه با آنها در مقام نصيحت ميگفت خداى يكتا را بپرستيد ادراك نمى‌نمودند با اينكه پيغمبر ما صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده كه شعيب خطيب انبياء بوده، اينكه بود كه ميگفتند ما بسيارى از گفتار تو را نميفهميم و همانا ما در باره تو بد بين ميباشيم و تو در نظر ما ضعيف و بى‌مقدارى اگر براى قوم و عشيره تو نبود هر آينه تو را سنگسار مينموديم زيرا كه تو در نظر ما عزت و شرافتى ندارى.

مراعات نمودن عشيره و قوميت او ميشود براى اينكه بوده كه آنها مردمان متمول و شايد از رؤساء و زور داران بوده‌اند كه از آنها ميترسيدند اذيتى بشعيب وارد نمايند يا براى اينكه بوده كه در دين و بت پرستى و اعمال ناشايسته از كم فروشى و غير آن موافق آنها بوده‌اند.

قالَ يا قَومِ أَ رَهطِي أَعَزُّ عَلَيكُم مِنَ اللّهِ وَ اتَّخَذتُمُوهُ وَراءَكُم ظِهرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِما تَعمَلُونَ مُحِيطٌ شعيب بهمزه استفهام كه در مورد تعجب ميآورند در پاسخ آنها ميگويد اى قوم من آيا عشيره من نزد شما عزيزترند از خدا ميخواهد بآنان تذكر دهد كه خدا آنكسى است كه حيات و ممات و روزى و جان شما بيد قدرت او است چگونه شما از روى نفهمى عشيره و كسان مرا از خدا عزيزتر ميدانيد.

اشاره به اينكه كه نسبت من بخدا و پروردگار جهانيان زيادتر از عشيره و قوم

صفحه : ۳۰۶

من است زيرا كه من رسول و فرستاده او ميباشم براى اينكه شما را هدايت نمايم عشيره مرا مورد نظر خود گرفتيد و امر خدا را پشت سر انداختيد و همانا بايد بدانيد كه پروردگار من بر تمام اعمال و اقوال و گفتار و كردار شما محيط است يعنى شما و اعمال شما تحت احاطه و قيوميت او است (وَ ما يَعزُبُ عَن رَبِّكَ مِن مِثقالِ ذَرَّةٍ فِي الأَرضِ وَ لا فِي السَّماءِ) سوره يونس آيه ۶۲، و در سوره سبأ آيه ۳ نظير اينكه آيه هست.

وَ يا قَومِ اعمَلُوا عَلى مَكانَتِكُم إِنِّي عامِلٌ سَوفَ تَعلَمُونَ مَن يَأتِيهِ عَذابٌ يُخزِيهِ مقول قول شعيب [ع] است كه پس از آنكه وظيفه خود را انجام داد و كلام او در گوش سنگين اهل مدين فرو نرفت و بناى اذيت و انكار نسبت باو گذاشتند در مقام تهديد و اعراض از آنها برآمده و گفت اى جماعت من شما بر حالت و هيئت خود آنچه خواهيد از اعمال زشت عمل كنيد همانا من نيز بوظيفه خود عمل ميكنم بزودى ميدانيد (مَن يَأتِيهِ عَذابٌ يُخزِيهِ) من موصوله يعنى كيست كه بر او عذابى ميآيد كه او را رسوا و هلاك ميگرداند (وَ مَن هُوَ كاذِبٌ) (من) دوم عطف بر (من) اول است يعنى وقتى عذاب آمد آنوقت شما رسوا ميگرديد و ميفهميد چه كسى دروغگو بود (وَ ارتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُم رَقِيبٌ) انتظار بكشيد تا موقع عذاب شما بيايد من هم با شما منتظرم.

(رقيب) بر وزن فعيل بمعنى راقب است چون رحيم، يا بمعنى مراقب چون عشير يا بمعنى مرتقب چون رفيع، از امام رضا ع روايت شده

(ما احسن الصبر و انتظار الفرج اما سمعت قول العبد الصالح (و ارتقبوا انى معكم رقيب)

. [منهج الصادقين].

وَ لَمّا جاءَ أَمرُنا نَجَّينا شُعَيباً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيحَةُ فَأَصبَحُوا فِي دِيارِهِم جاثِمِينَ وقتى امر ما بر عذاب آنها وارد گرديد شعيب ع و مؤمنينى كه با او بودند برحمت خودمان از عذاب نجات داديم يعنى آنهائيكه بتوفيق و كرم ما سعادت

صفحه : ۳۰۷

ایمان یافته بودند نجات یافتند و آنهائیکه بنفس خود ستم نموده بودند و مطیع رسول حق تعالی نگردیدند آنان را صیحه آسمانی گرفت و در منزلهای خود همگی مردند (کَأَن لَم یَغنَوا فِیها) چنان آنان نابود و مضمحل گردیدند که گویا هرگز اقامت ننموده بودند.

أَلا بُعداً لِمَدیَنَ کَما بَعِدَت ثَمُودُ آگاه باشید که دوری از رحمت خدا برای اهل مدین است همان طوری که برای ثمود دوری بود از رحمت خدا، و شاید چون اهل ثمود و مدین هر دو بصیحه هلاك گردیدند از اینکه جهت بین آنها در بعد از رحمت خدا جمع نموده.

و باید دانست که اعمال و انکار خود کفار و مشرکین چنین عذابها و هلاکت و دوری از رحمت خدا را ایجاب نموده نه اینکه خدای رحمن که از روی رحمت و کرم انسان را آفریده و اینکه همه نعمتها در دست رس او گذاشته خواسته باشد بمخلوقات ضعیف خود عذاب نماید اینها باختیار خود را در مورد عذاب دنیوی و اخروی قرار دادند.

وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلطانٍ مُبِینٍ در بسیاری از آیات داستان حضرت موسی ع و فرعون و کرده‌های او آمده لکن در هر جائی خصوصیات و مزایائی در آن تضمین شده در اینجا چون حکایات و داستان چند نفر از انبیاء برده شده و زمان حضرت موسی ع پس از آنها بوده اینکه است که از آن نیز یادآور شده و با خصوصیات دیگری که در او است.

حق تعالی در اینکه آیه خبر میدهد که ما موسی [ع] را با آیات که گویند (با) در اینجا بمعنی (مع) است یعنی موسی را مع آیات و معجزات و سلطنت و استیلائی که بسیار معجزات او ظاهر و هویدا بود فرستادیم، از زجاج نقل میکنند که گفته سلطان مشتق از سلیط است و سلیط بمعنی روغن زیت است که از آن چراغ می‌افروزند و چون مردم بروشنائی حجت خدا هدایت یافتند از اینکه جهت او را

صفحه : ۳۰۸

سلطان نامیده.

إِلی فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمرَ فِرعَونَ وَ ما أَمرُ فِرعَونَ بِرَشِیدٍ موسی را بسوی فرعون و گروه اشراف قوم او فرستادیم و آنها تابع امر فرعون گردیدند (امر) را دو طور تفسیر کرده‌اند میشود مقصود از امر فرعون قول و کلام او باشد که بجماعت امر مینمود با موسی مخالفت نمائید، و بقول دیگر در اینجا (امر) بمعنی فعل است که آنها تابع اعمال سوء فرعون گردیدند زیرا که در نظر آنها فرعون شخص با اقتداری مینمود و گمان میکردند فرعون چنین قدرتی دارد که بتواند آنها را از عذاب نجات بدهد دیگر ندانستند که در متابعت فرعون رشد و سعادتی برای آنها تأمین نخواهد گردید.

یقدم قومه یوم القیمهٔ فاوردهم النار و بئس الورد المورود همین طوری که فرعونیان در دنیا تابع او گردیدند در قیامت نیز فرعون پیش قدم آنها است و آنها را در جهنّم وارد میگرداند و بد ورود و فرودگاهی است برای آنها (فاوردهم) را بصیغه ماضی آورده با اینکه هنوز قیامت واقع نگردیده چنانچه بسیاری از آیات که راجع بعذاب کفار و جهنّم و نعمتهای بهشتی که بمؤمنین وعده داده همین طور است که بصیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد آورده و مفسرین گفته‌اند چون امر قیامت محقق الوقوع است گویا واقع است و اهل عربیت هر محقق الوقوعی را بلفظ ماضی استعمال میکنند.

آری همین طوری که در بعضی از آیات تصریح فرموده جهنّم و بهشت الان واقع است مثل قوله تعالی (وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالکافِرِینَ) و نیز از آیات دیگر معلوم میشود که آنچه واقع شده و میشود تماما در علم حضوری حق تعالی و عالم قضاء و لوح

محفوظ ثابت است اگر ثابت نبود چگونه پيمبران خبر ميدادنـد مخصوصا از حكايت معراج رسول اكرم صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم كه در اخبار رسيده كه امّت من در قيامت چنين و چنانند معلوم ميشود كه در معراج عالم قيامت را كه در جاى خودش ثابت است بحضرتش ارائه دادند.

صفحه : ۳۰۹

وَ أُتبِعُوا فِي هـذِهِ لَعنَةً وَ يَومَ القِيامَةِ بِئسَ الرِّفدُ المَرفُودُ آيه اشاره ببدبختى و خذلان آنها دارد كه گروهان فرعون كه تابع او گرديدند بد عطيه‌ئى است كه براى خود اندوخته گردانيدند، و از إبن عباس نقل ميكنند كه گفته (الرِّفدُ المَرفُودُ) آن لعنت پس از لعنت است يعنى فرعونيان لعنت دنيا و پس از آن لعنت آخرت را براى خود مهيا گردانيدند.

ذلِكَ مِن أَنباءِ القُرى نَقُصُّهُ عَلَيكَ مِنها قائِمٌ وَ حَصِيدٌ (ذلك) از اسـماء اشاره است يعنى اينكه خبر از اخبار قريه‌هاى هلاك شـده است قصه آنرا بر تـو ميخـوانيم بعضـى از آن قريه‌هـا بر پـا است و برخى از آن مفقـود است مثـل زراعت درو كرده شـده يعنى اينكه داسـتانهائى كه بعضـى از آنها را در اينكه آيات بر تو اى رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قصه خوانى نموديم و عذابهائى كه بر امم پيشينيان در اثر مخالفت دامن‌گير آنها گرديد و ويران گرديدن منزلهاى آنان بعضى آثار خرابى آنها بر پا است و بعضى ديگر مفقود گرديده و اثرى از آنها پديدار نيست.

وَ ما ظَلَمناهُم وَ لكِن ظَلَمُوا أَنفُسَهُم فَما أَغنَت عَنهُم آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ مِن شَيءٍ لَمّا جاءَ أَمرُ رَبِّكَ وَ ما زادُوهُم غَيرَ تَتبِيبٍ خداى جليل پس از داستان پيمبران و عذابهائى كه بر قوم و عشيره آنها وارد گرديده بپيمبرش اظهار مينمايد كه بايد خودت و امت بدانيـد كه مـا بر آنها سـتم ننموديم لكن خودشان بر خود ظلم نمودنـد زيرا همان طورى كه گفته شـد عمل آنها و تكـذيبشان عـذاب را ايجاب نمود يعنى خود بـدست خود عـذاب بر خود مهيا نمودنـد و خدايان آنها كه آنها را ميخواندند بغير از خدا و چشـم اميـد بآنها داشـتند موقعيكه عذاب آنان را فرا گرفت آنان را بى‌نياز ننمودند يعنى وقتى كه حكم عذاب آنها صادر گرديد الهان آنها قدرت نداشتند عذاب را از آنها دفع نمايند و بر آنها زياد نكردند مگر هلاكت را.

وَ كَذلِكَ أَخذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ القُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ چنين بود گرفتن پروردگار تو وقتى كه عذاب فرا گرفت اهل دهها و قريه‌ها

صفحه : ۳۱۰

را، واو (و هى) حاليه است يعنى مشـمول عـذاب گرديدن آنان در حال و موقعى واقع گرديد كه آنها سـتمكار بودند كه در آن حال عـذاب آنهـا را فرا گرفت و همانا گرفتن پروردگار تو دردناك و شديـد است، البته معلوم است عـذابى كه از روى سـخط و غضـب پروردگار بروز نمايد بسيار سخت و ناگوار خواهد بود (نعوذ باللّه من سخط الجبار).

إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِمَن خافَ عَذابَ الآخِرَةِ ذلِكَ يَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِكَ يَومٌ مَشهُودٌ (ذلك) اشاره بعذاب دنيوى است، آيت بمعنى نشانه و علامت است يعنى همانا در اينكه عـذابهائى كه بپاداش اعمال كفار آنان را فرا گرفت نشانه و علامت و نمونه است از عذاب قيامت براى كسانيكه از عذاب آخرت ترسناكند.

آيه دو صـفت آخرت را در اينجـا معرفى مينمايـد: اول (يـوم مجمـوع) مجمـوع اسم مفعـول است يعنى آخرت روزى است كه مردم جمع گرديده ميشوند اكثر مفسرين گفته‌اند آخرت روزى است كه تمام افراد بشر را با هم در صعيد واحد جمع ميگردانند.

و از ظـاهر بيـان بعضـى از مفسـرين چنين برميآيـد كه مقصود از (مجموع) مجموع اعمـال و افعـال مردمـان و مخلوط بودن و ممزوج گرديـدن اول بـا آخر و آخر بـا اول و مخلوط بودن كـل ببعض و بعض بكـل و آن حساب اعمال آنها است از جهت ايمان و كفر و

طاعت و معصیت و بالجمله از حیث سعادت و شقاوت.

و همانا واضح است که یک عمل از یک انسان ارتضاع میشود از کلّ اعمال سابق آن و مرتبط بحالات باطنه او است، و نیز جمیع اعمال آینده او مرتبط بحالات قلبیه او است و نیز عمل یک نفر نسبت بکسانیکه با اویند از افراد نوع او از حیث تأثیر و تأثر مدخلیت دارد، و همچنین اعمال اولین نسبت بآخرین و آخرین نسبت باولین همه جمع میشود.

[پایان] بوجه دیگر ممکن است گفته شود مجموع چنانچه از ظاهرش چنین

صفحه : ۳۱۱

مینماید صفت روز است و شاید مقصود اینکه باشد که روز آخرت روزی است که جامع و حاوی تمام روزهای عمر انسانی است که انسان در آن روز آنچه خالق متعال در او بالقوه گذارده بود بالفعل گردیده زیرا وقتی انسان مراتب سیر خود را باتمام رسانید و جامع مراتب وجود لائق بخودش گردید بایستی عالم او نیز عالم تام و تمام باشد یعنی فعلیات و کمالات تمام عوالم ما دون که از او گذشته و فعلیاتی که از هر یک از آنها بدست آورده در وی مندرج گردد اینکه است که آنچه دیده و شنیده و در خود اندوخته نموده تماما نزد او حاضر میگردد آنوقت است که میگوید ای وای بر من اینکه چه کتابی است که (لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها) خلاصه بدلیل قوله تعالی که در سوره تغابن آیه ۹ در وصف روز قیامت فرموده (یَومَ یَجمَعُکُم لِیَومِ الجَمعِ) یعنی آن روزی که شما را جمع میکند برای روز جمع که جمع را صفت یوم قرار داده.

و میتوان گفت عالم قیامت بمناسبت جامعیت انسان عالم تام و تمامی است و جامع عوالمی است که روحانیّت بر جسمانیّت آن غلبه دارد اینکه است که در کلام مجید فرموده (وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ لَو کانُوا یَعلَمُونَ) و بمناسبت اینکه آخر مرتبه کمال انسانی است آنرا آخرت نامیده.

و اینکه مشهودش خوانده (وَ ذلِکَ یَومٌ مَشهُودٌ) شاید بمناسبت اینکه باشد که در آنروز تمامی پرده‌ها و حجاب‌ها برداشته میشود و هر فردی را تمام خلایق مشاهده مینمایند و باطنها ظاهر میگردد اینکه است که در وصف آنروز فرموده (وَ شاهِدٍ وَ مَشهُودٍ) دیگر پرده و حجابی نیست هر کسی در آنروز هم شاهد است که همه چیز بر او مکشوف میگردد و هم مشهود خلق میگردد.

در کتاب معاد و آخرین سیر بشر راجع باین موضوع اندازه‌ئی توضیح داده شد بآن جا رجوع داده شود.

وَ ما نُؤَخِّرُهُ إِلّا لِأَجَلٍ مَعدُودٍ یَومَ یَأتِ لا تَکَلَّمُ نَفسٌ إِلّا بِإِذنِهِ فَمِنهُم شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ یعنی ما آنروز را از روی حکمت و مصلحت عقب می‌اندازیم تا وقت شمرده

صفحه : ۳۱۲

شده که محدود و معین است، و نیز در وصف روز آخرت است که آنروز بروز جمع و روز مشهود معرفی فرموده روزی که بیاید آنروز که هیچ نفسی یعنی نفری تکلم نمیکند مگر باذن حق تعالی، اینکه آیه نظیر آنجا است که گفته (هذا یَومُ لا یَنطِقُونَ وَ لا یُؤذَنُ لَهُم فَیَعتَذِرُونَ) و بعضی از مردم در آن روز شقی و گنهکارند و بعضی سعید و سعادتمندند.

خلاصه در آیه سه طور میتوان توجیه نمود.

۱- آنطوریکه اکثر مفسرین تفسیر نموده‌اند مقصود از قوله تعالی (یَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ) روزی است که خداوند تمام افراد بشر را در صعید واحد با هم جمع میگرداند و میتوان اینکه قول را تأیید گردانید بقوله تعالی در سوره واقعه در آیه ۴۹ فرموده (قُل إِنَّ الأَوَّلِینَ وَ الآخِرِینَ لَمَجمُوعُونَ إِلی مِیقاتِ یَومٍ مَعلُومٍ) که دلالت صریح دارد بر اینکه تمام افراد بشر در آن روز معین با هم جمعند

۲- مقصود از (یَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ) آنطوریکه از بعضی از مفسرین نقل شده مجموع اعمال و افعال و حالات افراد بشر باشد نسبت

بخودشان از حالات جسمانی آنها و آنچه مربوط بروحیه آنها است و آنچه نسبت بدیگران دارند که در روز قیامت همه با هم جمع میگردد و کلمه (مجموع) که اسم مفعول است و ظاهرا صفت یوم است مشعر بر اینکه معنی است.

۳- شاید مقصود از (یوم مجموع) که ظاهرا مجموع صفت روز است اشاره باین باشد که روز آخرت روزی است که جامع و حاوی و نتیجه تمام ایام حیات انسانی است یعنی روز قیامت روزی است که آنچه خدای متعال در ابتداء خلقت در انسان بالقوه نهاده در آن روز بفعلیت و نتیجه میرسد و مؤید اینکه توجیه قوله تعالی است که در وصف آن روز در سوره تغابن آیه ۹ فرموده (یَومَ یَجمَعُکُم لِیَومِ الجَمعِ) یعنی روز که خدا مردم را جمع میگرداند برای روز جمع که نام آن روز را یوم جمع گذارده، و نیز در سوره المعارج آیه ۴ (تَعرُجُ المَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ إِلَیهِ فِی یَومٍ کانَ مِقدارُهُ خَمسِینَ أَلفَ سَنَةٍ) چنانچه یکی از توجیهاتی که مفسرین گفته‌اند

صفحه : ۳۱۳

مقصود اینکه است که از اول پیدایش دنیا تا قیامت پنجاه هزار سال است و بنا بر اینکه معنی اینکه طور میشود که روز قیامت مجموعه‌ایست از تمام حیات دنیوی انسانی (و اللّه العالم باسرار کلامه).

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۳]

اشاره

فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُم فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ (۱۰۶) خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ (۱۰۷) وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الجَنَّةِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیرَ مَجذُوذٍ (۱۰۸) فَلا تَکُ فِی مِریَةٍ مِمّا یَعبُدُ هؤُلاءِ ما یَعبُدُونَ إِلّا کَما یَعبُدُ آباؤُهُم مِن قَبلُ وَ إِنّا لَمُوَفُّوهُم نَصِیبَهُم غَیرَ مَنقُوصٍ (۱۰۹) وَ لَقَد آتَینا مُوسَی الکِتابَ فَاختُلِفَ فِیهِ وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقَت مِن رَبِّکَ لَقُضِیَ بَینَهُم وَ إِنَّهُم لَفِی شَکٍّ مِنهُ مُرِیبٍ (۱۱۰)
وَ إِنَّ کُلاًّ لَمّا لَیُوَفِّیَنَّهُم رَبُّکَ أَعمالَهُم إِنَّهُ بِما یَعمَلُونَ خَبِیرٌ (۱۱۱) فَاستَقِم کَما أُمِرتَ وَ مَن تابَ مَعَکَ وَ لا تَطغَوا إِنَّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (۱۱۲) وَ لا تَرکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن أَولِیاءَ ثُمَّ لا تُنصَرُونَ (۱۱۳)

صفحه : ۳۱۴

[ترجمه]

آنانکه بدبخت شدند در آتش دوزخند فریاد سخت و ناله زار میزنند [۱۰۶]

در حالیکه مادامیکه آسمان و زمین بر پا است در جهنّم جاویدانند مگر آنچه خدای تو خواهد از زیاد کردن عذاب آنها یا تبدیل گردانیدن بعذاب دیگر حقیقهٔ پروردگار کننده هر عملی است که بخواهد [۱۰۷]

اما کسانیکه سعادتمند گردیدند مادامیکه آسمان و زمین بر پا است در بهشت جاویدند مگر آنچه را پروردگار تو خواهد از زیاد کردن نعمت یا تبدیل آن که عطایش غیر محدود و غیر منقطع است [۱۰۸]

پس ای رسول تو در آنچه اینکه مشرکین پرستش میکنند در شک مباش که گمراهی است و اینها پرستش نمیکنند مگر آنچه را که از پیش پدران آنها پرستش مینمودند و همانا ما آنچه سهم آنان از عذاب است کاسته نمیگردانیم (یعنی حق آنها را بالتمام میدهیم) [۱۰۹]

و ما بموسى كتاب عطا نموديم (بنى اسرائيل) در آن اختلاف كردند و اگر نبود كلمه‌ئى كه از طرف پروردگار تو پيشى گرفته بود همانا بين آنها حكم كرده شده بود و آنها (از نبوّت تو يا از قرآن) در شكند و تهمت ميزنند [۱۱۰]

و بدرستى كه پروردگار تو البته جزاى اعمال اختلاف كننده‌گان را بطور وافى خواهد داد و خدا بآنچه ميكنند دانا است [۱۱۱]

اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بر آنچه مأمورى استقامت نما و بايد استقامت نمايند آنهائيكه از كفر برگشته و با تو ايمان آورده‌اند و از فرمان خدا سركشى ننمايند همانا او بآنچه ميكنيد بينا است [۱۱۲]

و بايد مؤمنين اندك ميلى نكنند بسوى كسانى كه بخود و غير خودشان ستم كردند پس بشما آتش جهنّم اصابت نمايد و براى شما بغير خدا دوستانى نيست كه عذاب را از شما باز دارد پس شما يارى گرديده نميشويد [۱۱۳]

.

صفحه : ۳۱۵

(توضيح آيات)

اشاره

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النّارِ لَهُم فِيها زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ پس از بيان اجتماع مردم در روز جمع در مقام بيان حال و گذارش آنها است كه بعضى از آنها شقى و بدبخت و مبتلا بعذاب جحيم‌اند و بعضى سعادت‌مند و نيكبخت ميباشند، اشقياء در آتش فرياد ميكشند (زفير) مأخوذ از زفر و بمعنى شدت است و گويند شهيق صدائى است كه از اندرون بيرون ميآيد با كشش نفس و صداى جهنميان را تشبيه نموده بصداى حمار كه در وصف آن است كه (إِنَّ أَنكَرَ الأَصواتِ لَصَوتُ الحَمِيرِ) بعضى گفته‌اند (زفير) تشبيه بصداى اول خر است و شهيق بآخر صداى او است.

كاشفى از حقايق سلمى و او از شقيق بلخى نقل نموده كه گفته علامت سعادت پنج چيز است: ۱- نرمى دل ۲- بسيارى گريه ۳- نفرت از دنيا ۴- كوتاهى امل ۵- شرمناكى. و نشانه شقاوت هم پنج است: ۱- سختى دل ۲- خشكى چشم ۳- رغبت بدنيا ۴- طول امل ۵- بى‌حيائى. شيخ ابو سعيد خراز گفته حق سبحانه و تعالى در اينكه سوره دو كار عظيم بيان كرده: يكى سياست جبارى و سطوت قهّارى كه دمار از روزگار كفار برآورده، و ديگر حكم ازلى كه بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ يافته، و حضرت رسالت پناه از هيبت آن خبر و سطوت اينكه حكم فرموده

(شيّبتنى سورة هود)

.

آن يكى را از ازل لوح سعادت بركنار وين يكى را تا ابد داغ شقاوت بر جبين

عدل او ميراند او را سوى اصحاب الشمال فضل او ميخواند اينكه را سوى اصحاب يمين

[پايان] خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ اشقياء در جهنّم جاويدانند ماداميكه آسمان و زمين برپا است مگر آنچه خداى تو خواهد از تبديل عذاب آتش بعذاب زمهرير.

صفحه : ۳۱۶

اگر گفته شود در صورتی که در قیامت آسمان و زمین تبدیل گردیده چگونه خلود اهل جهنّم و اهل بهشت را ببقاء آسمان و زمین منوط گردانیده.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- اینکه تمثیل و مثلی است بین اعراب که وقتی دوام چیزی را خواستند بیان کنند میگویند تا آسمان و زمین بر پا است، و نیز در عرف در مورد مبالغه بر دوام گویند مادامیکه آسمان و زمین برپا است اینکه طور است.

راغب در مفردات گفته [الخلود تبرّی الشیئی من اعتراض الفساد و بقائه علی الحالهٔ التی هو علیها و کلّ ما یتباطأ عنه التغییر و الفساد تصفه العرب بالخلود کقولهم للاثاقی خوالد و ذلک لطول مکثها لا لدوام بقائها یقال خلد یخلد خلودا قال تعالی (لَعَلَّکُم تَخلُدُون)«۱».

[پایان] ۲- در آخرت نیز زمین و آسمان میباشد زیرا هر چه بالای تو است آسمان تو است و آنچه تحت تو است زمین تو است.

۳- عالم آخرت نیز زمین و آسمان دارد بدلیل قوله تعالی (یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَیرَ الأَرضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ) سوره ابراهیم ۴۸، که همین زمین و آسمان دنیا تبدیل میگردد بزمین و آسمان آخرت و همین طوری که انسان در آخرت فانی نمیگردد عالم او نیز فناء پذیر نمیباشد.

و نیز قوله تعالی در مقول قول بهشتیان (وَ قالُوا الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعدَهُ وَ أَورَثَنَا الأَرضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الجَنَّةِ حَیثُ نَشاءُ فَنِعمَ أَجرُ العامِلِینَ) سوره زمر آیه ۷۴

---

(۱) خلود بمعنی مبرّا بودن چیزی است از عارض شدن فساد بر او و باقی ماندن او بر همان حالیکه برای او بوده و هر چیزیکه دور است از او تغییر و فساد توصیف میکند عرب آنرا بخلود مثل قول آنها که سه پایه‌ها را خوالد گویند (الاثاقی) جمع ثقیه است بضم همزه و آن سنگی است که دیگ را بر آن میگذارند و سنگ و دیگ را اثقیان نامند، و اینکه خالد گفته‌اند برای اینکه است که مکث آن طولانی است نه برای او است قوله تعالی (شاید شما مخلّد گردید) زمر آیه ۷۴

صفحه : ۳۱۷

إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ طبرسی در اینجا بیانی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا ترجمه مینمائیم گفته (الا) ظاهرا استثناء از خلود از عذاب نار و از خلود در نعیم بهشت است برای اینکه اهل آتش فقط بآتش معذب نمیگردند بلکه بانواع عذاب معذب میگردند بلکه بعضی از عذابهای آنها غلیظتر است و آن سخط خدا و اهانت بآنها است و همچنین برای اهل بهشت غیر از نعمتهای بهشتی انواع نعمتها است و بعضی از نعمتها بزرگتر است و آن (رضوان اللّه) و اکرام او است و اینکه است مقصود از استثناء.

و بقولی مقصود از استثناء خلود اشقیاء بجهت آنستکه از اشقیاء کسانی میباشند که اهل توحید و ایمانند و برای ایصال ثواب که مستحق آن بودند از جهنّم داخل بهشت میگرداند، و (ما) بمعنی (من) است یعنی هر کس را که خدا بخواهد، و نیز مقصود از استثناء از (سعداء) عدم خلود آنها است در بهشت و معنی (خالِدِینَ فِیها إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ) آن وقتی است که آنها را داخل جهنّم میکنند

پیش از آنکه آنها را داخل بهشت گرداند قوله تعالی (لابِثِینَ فِیها أَحقاباً) و قتاده گفته پروردگار برای ما بیان نموده که مردم برای گناهشان قسمتی از آتش بآنها میرسد پس از آن بتفضل الهی داخل بهشت میگردند و آنها کسانی میباشند که وعید آتش در آنان نفوذ میکند و بشفاعت شافعین از جحیم خارج میگردند.

[پایان] و از مفسرین توجیهات دیگری در آیه (إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ) نقل شده لکن همان طوری که ذات متعال در باره خودش برسولش خبر میدهد که (إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ) همانا پروردگار تو آنچه اراده کند کننده است (لا راد لقضائه و لا تبدیل لحکمه) آنچه مشیتش بر آن تعلق گرفته خواهد نمود چه مانعی دارد که گفته شود اگر چه قسم یاد نموده که کفار در جهنّم جاویدانند لکن مسلما عذاب همه یکطور نیست شاید راجع بدرجات عذاب آنها و نیز نعمتهای سعداء تفاوت

صفحه : ۳۱۸

بسیار است و استثناء راجع بمراتب و درجات سعداء و درکات اشقیاء است.

و شاید معنی آیه چنین باشد که اشقیاء در جهنّم مدت بسیاری معذبند مگر اینکه خدا بخواهد عذاب را از آنها کم کند یا بردارد که استثناء از خلود در جهنّم نباشد بلکه از عذاب بعضی از آنها باشد نه همه آنها زیرا که بین آنها تفاوت بسیار است و نیز نسبت بسعداء که در بهشت جاویدانند لکن آن اندازه‌ئی که خواهد نسبت بدرجات آنها نعمت میدهد اینکه است که فرموده:

وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الجَنَّةِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیرَ مَجذُوذٍ و امّا خوشبختان پس در بهشتند در حالیکه جاویدانند مگر آنچه بخواهد پروردگار تو چه (عَطاءً غَیرَ مَجذُوذٍ) یعنی عطاء آنها بقدریکه خدا بخواهد غیر منقطع است لکن کم و زیاد آن بسته بمشیت الهی است بهر کس خواهد هر چه خواهد میدهد.

خلاصه دو طور میتوان آیه را توجیه نمود: اول گفته شود که استثناء راجع بخلود باشد چنانچه متبادر بذهن میشود و اشقیاء را تعمیم دهیم که هم شامل کفار و مشرکین بشود و هم مؤمنینی که اهل توحیدند از عصات که تمام اینها در جهنّم معذبند الّا اینکه اهل توحید در جهنّم و عذاب مخلّد نیستند چنانچه در احادیث بسیار است که گنهکاران در جهنّم میروند لکن نجات میابند و نسبت بنعمتهای بهشتی نیز راجع بدرجات آنها است که درجات هر یک بسته بمشیت الهی است بر هر کس بخواهد زیاد میکند.

دوم- استثناء از نار باشد و مقصود چنین باشد که کفار و مشرکین در جهنّم مخلدند مگر اینکه عذاب آنها بسته بمشیت الهی است که اگر بخواهد نسبت ببعضی عذاب را برمیدارد یا تخفیف میدهد، و اللّه العالم باسرار کلامه.

صفحه : ۳۱۹

فَلا تَکُ فِی مِریَةٍ مِمّا یَعبُدُ هؤُلاءِ ما یَعبُدُونَ إِلّا کَما یَعبُدُ آباؤُهُم مِن قَبلُ وَ إِنّا لَمُوَفُّوهُم نَصِیبَهُم غَیرَ مَنقُوصٍ پس از آنکه در آیه بالا بیان حال اشقیاء و سعداء را نمود خطاب برسول است و مقصود امّت او می‌باشند که در شک مباش از آنچه مشرکین پرستش مینمایند اینها از روی جهالت و بیخردی تابع آباء خود گردیده‌اند و اینها عبادت نمیکنند مگر بآنوجهی که آباء آنها عبادت میکردند بدون اینکه در پرستش مأخذ دیگری داشته باشند کور کورانه تابع پیشینیان خود گردیده‌اند و تو متأسف مباش ما آنچه نصیب آنها است از عذاب بتمام و کمال بآنها میدهیم و چیزی از آن کم نمیکنیم وَ لَقَد آتَینا مُوسَی الکِتابَ فَاختُلِفَ فِیهِ شاید برای تشفی دل رسولش باشد که پس از بیان حال و اعمال کفار و مشرکین و اینکه آنها بهمان رویه آباء خود باقی میباشند و وعد و وعید تو در دل سنگین آنان تأثیر نمیکند از اینکه جهت غمگین و متأسف مباش در همه زمانها مردم همین طور بوده‌اند و با اینکه ما بموسی کتاب تورات عطاء نمودیم (با آن همه معجزات) آنها در کتاب اختلاف کردند.

وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقَت مِن رَبِّکَ لَقُضِیَ بَینَهُم و اگر نبود آن کلمه یعنی آن حکمی که از پروردگار تو سبقت گرفته بر مهلت کفار و

آزمايش آنها كه عذاب و مجازات آنها را عقب اندازيم همانا در همين عالم نيز كلمه عذاب بر آنها جارى ميگرديد (وَ إِنَّهُم لَفِي شَكٍّ مِنهُ مُرِيبٍ) يعنى كفار هميشه در شك و گمانند گمانى در تهمت انداز.

از بعض مفسرين است كه در توجيه آيه گفته (الارابة) القاء شك است در قلب و اينكه شك را بمريب توصيف نموده از قبيل قول او است (ظِلًّا ظَلِيلًا) و (حِجاباً مَستُوراً) (وَ حِجراً مَحجُوراً) و فائده آن تأكيد معنى شك است.

وَ إِنَّ كُلًّا لَمّا لَيُوَفِّيَنَّهُم رَبُّكَ أَعمالَهُم إِنَّهُ بِما يَعمَلُونَ خَبِيرٌ (ان) مخففه از مثقله است، و حفص كه يكى از قراء است مثقله (انّ)

صفحه : ۳۲۰

خوانده (و لمّا) گويند در اصل لمن ما بوده در هم ادغام شده و نون قلب بميم گرديده، و ما بمعنى (الّذين) است و كسائى (لما) را مخففه خوانده و لام آن براى قسم است و تنوين (كلّا) عوض مضاف اليه است و (ما) زائده است و آيه در تقدير چنين ميشود (و ان كلهم و اللّه ليوفينهم) يعنى بحقيقت از اينهائى كه اختلاف كردند يا غيراينها قسم بخدا كه تمام آنها را پاداش اعمالشان را بالتمام پروردگار تو ميدهد (ان خيرا فخير و ان شرا فشر) زيرا كه او بآنچه ميكنند آگاهست.

فَاستَقِم كَما أُمِرتَ وَ مَن تابَ مَعَكَ وَ لا تَطغَوا إِنَّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِيرٌ پس از بيان اينكه امت موسى در تورات اختلاف كردند و آنها بر قوانين و دستورات تورات عمل ننمودند و در شك افتادند بپيمبر اكرمش امر ميفرمايد كه (فاستقم) تو بايد بآنچه مأمور ميگردى استقامت و پايدارى نمائى (و من) عطف است به (فاستقم) يعنى تو بر آنچه مأمورى استقامت نما و نيز كسانيكه با تو توبه كرده‌اند يعنى آنهائيكه ايمان آورده‌اند و از كفر و شرك بازگشت بايمان نموده‌اند آنها نيز بايد در دين استقامت نمايند و طغيان نكنيد همانا خداى تعالى بآنچه عمل ميكنيد بينا است.

از رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم روايت ميكنند كه فرموده

(شيّبتنى سورة هود)

وقتى از حضرتش سؤال ميشود ذكر انبياء و عذابهائى كه بر قومش وارد شده تو را اينكه قدر ناراحت گردانيد فرمود نه بلكه آيه (فَاستَقِم كَما أُمِرتَ).

بعضى گفته‌اند كه حقيقة استقامت وفاء نمودن بتمام حقوق است و ملازم بودن بر صراط مستقيم يعنى در تمام حركات و سكنات و گفتار افكار و غير اينها مشى و حركات بطور اعتدال و حد وسط واقع گردد.

در تفسير روح البيان از بحر العلوم نقل ميكند كه استقامت بر تمام حدود خدا بآن طورى كه امر نموده بر آن استقامت نمائيد گويا از عهده بشر خارج است اينكه است كه رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده

(شيبتنى سورة هود)

و هرگز بر اينكه استقامت

صفحه : ۳۲۱

طاقت نميآورد مگر كسيكه مؤيّد گرديده بمشاهدات نوريه قويّه و آثار صادقه و ثابت گرديدن بر آن.

تا آنجا كه گفته شيخ شهير مالهدائى در نفائس المجالس گفته استقامت ميسر نميگردد مگر بايفاء حق هر مرتبه‌ئى از شريعت، و طريقت و حقيقت، رعايت حق شريعت عدالت در احكام است و استقامت در مرتبه طبيعت برعايت شريعت است، در هر مرتبه نفس برعايت طريقت است، و در مرتبه روح برعايت معرفت است، و در مرتبه سرّ برعايت معرفت و حقيقت است و مراعات اينكه امور در غايت صعوبت است اينكه است كه رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده

(شیّبتنی سورهٔ هود)

و کمال انسانی بتکمیل اینکه مراتب است نه باظهار خوارق، و حکایت شده که بشیخ ابی سعید گفتند فلانی روی آب راه میرود گفت ماهی و ضفدع نیز روی آب راه میروند و باو گفتند فلانی در هوا پرواز میکند گفت طیور نیز همین طورند گفتند فلانی در آن واحد بشرق و غرب عالم میرود گفت شیطان هم چنین است باو گفتند کمال نزد تو چیست گفت اینکه است که در ظاهر با خلق باشد و در باطن با حق، و بدان که جبلی نفوس اعوجاج از طریق استقامت است مگر کسیکه اختصاص یابد بعنایت ازلی و جذبه الهیه، جامی گفته:

سالکان بی‌کشش دوست بجائی نرسند سالها گر چه در اینکه راه تک و پوی کنند

[پایان] وَ لا تَرکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن أَولِیاءَ ثُمَّ لا تُنصَرُونَ پس از امر باستقامت و پایداری رسول بر آنچه مأمور گردیده و نیز مؤمنین که بدست او توبه نموده‌اند که آنها نیز بایستی باوامر الهی و نواهی عمل نمایند و بر قوانین شرع مطهر بطور شایستگی پای داری و استقامت نمایند بمؤمنین نهی فرموده که بر آنکسانی که ظالم و ستمکارند اعتماد ننمائید تا آنکه آتش بشما مس نماید شاید (فَتَمَسَّکُمُ النّارُ) اشاره باین باشد که شما وقتی با آنها تماس نمائید تماس گرفتن با آنان تماس با آتش را ایجاب مینماید و وقتی آتش بشما اصابت نمود غیر از خدا کسی نیست شما را یاری کند و از آتش نجات یابید.

صفحه : ۳۲۲

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۴ تا ۱۲۳]

اشاره

وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیلِ إِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکری لِلذّاکِرِینَ (۱۱۴) وَ اصبِر فَإِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ (۱۱۵) فَلَو لا کانَ مِنَ القُرُونِ مِن قَبلِکُم أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنهَونَ عَنِ الفَسادِ فِی الأَرضِ إِلاّ قَلِیلاً مِمَّن أَنجَینا مِنهُم وَ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا ما أُترِفُوا فِیهِ وَ کانُوا مُجرِمِینَ (۱۱۶) وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهلِکَ القُری بِظُلمٍ وَ أَهلُها مُصلِحُونَ (۱۱۷) وَ لَو شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا یَزالُونَ مُختَلِفِینَ (۱۱۸)

إِلاّ مَن رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُم وَ تَمَّت کَلِمَةُ رَبِّکَ لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجمَعِینَ (۱۱۹) وَ کُلاًّ نَقُصُّ عَلَیکَ مِن أَنباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الحَقُّ وَ مَوعِظَةٌ وَ ذِکری لِلمُؤمِنِینَ (۱۲۰) وَ قُل لِلَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ اعمَلُوا عَلی مَکانَتِکُم إِنّا عامِلُونَ (۱۲۱) وَ انتَظِرُوا إِنّا مُنتَظِرُونَ (۱۲۲) وَ لِلّهِ غَیبُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ إِلَیهِ یُرجَعُ الأَمرُ کُلُّهُ فَاعبُدهُ وَ تَوَکَّل عَلَیهِ وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۱۲۳)

صفحه : ۳۲۳

[ترجمه]

(ای رسول) در دو طرف روز نماز را بپای دار و در اول شب همانا نیکوئیها بدیها را میبرد و اینکه تذکر و اندرزی است برای پند گیرندگان [۱۱۴]

و صبر کن بحقیقت خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمیگرداند [۱۱۵]

پس چرا در قرنهای پیشین از شما کسانی نبودند که صاحب خرد باشند که از فساد نمودن در زمین نهی نمایند (که ما آنها را هلاک ننمائیم) مگر کمی از آنها را که نجات دادیم و آنهائیکه ستمکار بودنـد پیروی کردند چیزی را که بآن متنعم بودند و آنان جماعت گنهکاران (و کافر بپروردگار بودند) [۱۱۶]

و پروردگار تو چنین نبود که بظلم و ستم اهل دهی یا شهری را هلاک گرداند در حالیکه اهلش صالح باشند [۱۱۷]

و اگر پروردگار تو میخواست مردم را بر یک ملّت قرار میداد، و آنها همیشه در اختلافند [۱۱۸]

مگر کسـی را که پروردگار تو رحم کرده و برای همین تمکین و اختیار آنها را آفریـده و کلمه پروردگارت تمام شد که البته جهنّم را از جن و انس همه آنها را پر میگردانیم [۱۱۹]

و هر چه از خبر رسولان بر تو میخوانیم آنچیزی است که بآن قلب تو را ثابت میگردانیم و در اینکه سوره بتو حق آمـده یعنی آنچه راست و درست است و برای مؤمنین پندی و یادبودی است [۱۲۰]

ای رسول (ص) بآنهائیکه ایمان نیاورده‌اند بگو بر حالتی که بر آن متمکن هستید عمل کنید همانا ما نیز عمل کنندگانیم [۱۲۱]

و انتظار کشید ما هم منتظریم [۱۲۲]

و ملک خـدا و مخصوص بخـدا است آنچه در آسـمانها و زمین غائب است و بازگشت تمام امور و کلّ آن بسوی او است پس او را عبـادت و پرسـتش کن و بـاو توکـل نمـا (یعنی بـاو اعتمـاد و اتکـاء کن) و پروردگار تو غافل و ساهی و بی‌خبر نیست از آنچه عمل میکنند (یعنی او عالم باعمال و رفتار و کردار آنها است [۱۲۳]

.

صفحه : ۳۲۴

(توضیح آیات)

وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیلِ طبرسی در اینجا بیانی دارد برای توضیح مختصری از آنرا ترجمه مینمایم:

و (زلف) گفته شـده که اول ساعـات شب است (طرفی النهـار) نمـاز صبـح و مغرب است (و زلفـا من الليـل) نمـاز عشـاء است و آن ساعاتی است که نزدیک بآخر روز است (من ازلفه) (و صـلاة الغدوة) نماز صبح است (و صـلاة العشـیة) نماز مغرب است (و صـلاة الزلف) نمـاز عشـاء، و اینکه بیـان ظهر و عصـر نشـده برای اینکه است که (طرفی النهـار) شامـل ظهر و عصـر میگردد زیرا که آن دو طرف اخیر نهـار و پس از زوال است قوله تعـالی (أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمسِ إِلی غَسَقِ اللَّیلِ) و دلوک زوال ظهر است، و بعضـی (زلفا) بدو ضـمه قرائت نموده‌اند إِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ بقولی نمازهای پنجگانه حسـناتی است که سیئات را میبرد یعنی پاک میگرداند و از علی ع روایت میکنند که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده امیدوارترین آیه‌ئی که در قرآن است همین آیه است (ذلِکَ ذِکری لِلذّاکِرِینَ) (ذلـک) یا اشاره است بامر باسـتقامت و بپا داشـتن نماز یا اشاره باین قسـمت آخر است که حسـنات سیئـات را میبرد، و در اینهـا موعظه است برای آنهـائیکه میپذیرنـد (وَ اصبِر) امر است که صبر کن بر امتثال آنچه مأمور گردیـده‌ئی و بازدار خود را از آنچه بآن نهی شده‌ای (فَإِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ) اینکه آیات مشتمل است بر استقامت و بپای داشتن نماز و خودداری نمودن از آنچه نهی شده و رکون و اعتماد بظلمه ننمودن و غیر اینها از طاعات.

[پایـان] فَلَو لا کانَ مِنَ القُرُونِ مِن قَبلِکُم أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنهَونَ عَنِ الفَسادِ فِی الأَرضِ الـخ (لولا) بمعنی (هلا) و در مقام توبیخ و سـرزنش است یعنی چرا در قرنها و زمانهای پیشین از شما مثل زمان هود و لوط و صالح و غیر اینها از آنهائیکه بعذاب

صفحه : ۳۲۵

هلاک گردیدند صاحبان عقل و تدبیر نبودند که مردم را از فساد در زمین و طغیان نهی کنند (الّا قلیلا) استثناء از نفی است یعنی از اینکه کسان نبودند مگر کمی مثل انبیاء و عده اندکی از مؤمنین از آنکسانیکه آنها را از اهل فساد یا از عذاب نجات دادیم و ستمکاران پیروی کردند آنچیزی را که متنعم بودند در آن یعنی متابعت دلخواه خود کرده بودند.

وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهلِکَ القُری بِظُلمٍ وَ أَهلُها مُصلِحُونَ یعنی دأب و سنّت پروردگار تو ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر اینکه جاری نشده که اهل شهرها و جماعتی را هلاک گرداند و عذاب استیصالی بر آنها فرود آورد در حالیکه اهل آن مصلح و خیّر باشند، اشاره به اینکه که چگونه ممکن است خدای عادل مهربان بر اشخاص بی گناه عذاب بفرستد زیرا که آن ظلم است و ستم نمودن منافی با عدل است و ساحت قدس الهی منزه و مبراء از اینکه نسبتها است.

وَ لَو شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا یَزالُونَ مُختَلِفِینَ، إِلّا مَن رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُم یعنی اگر مشیت و خواست الهی تعلق گرفته بود که تمام افراد بشر امت واحده باشند و همه متفق بر یک دین و ملّت گردند البته قدرت داشت که آنها را باجبار با هم متفق بدین حق گرداند لکن چون اجبار منافی با تکلیف است تکلیف باید از روی اختیار انجام گیرد تا اینکه بر اطاعت مستحق ثواب و بر مخالفت مستوجب عقاب گردند اینکه است که هر فردی برویه خود دینی و آئینی برای خود اختیار میکند و همیشه با هم اختلاف دارند بعضی بر حق و بعضی بر باطلند مگر کسیرا که پروردگار تو باو رحم کرده باشد و او را ارشاد بحق نماید.

و چون نسبت لطف حق از جهت آفرینش بهمه موجودات و افراد بشر یکسانست و ترجیح بلا- مرجح قبیح است اینکه است که آنکسانیکه مورد ترحم الهی واقع میگردند باید برای خصوصیتی باشد که از باقی امتیاز پیدا نموده‌اند و شاید مقصود کسانی باشند که عقل خدا داده خود را بکار انداخته‌اند و عمل

صفحه : ۳۲۶

و رویه آنها با تدبیر و از روی نظر و فکر انجام گرفته که چنین کسانی در مورد رحمت الهی واقع میگردند و خدای تعالی آنها را موفق میگرداند و بطریق صحیح بسوی حق هدایتشان مینماید (وَ لِذلِکَ خَلَقَهُم) یعنی از روی حکمت و نظام آفرینش آنها اینکه طور آفریده شده‌اند یعنی باختلاف خلقت شده‌اند هر کسی را رأیی و سلیقه‌ئی و روش و عملی است (ذلک) اشاره بهمان کلام اول است یعنی برای اینکه اختیار و تمکن داشته باشند آنها را امّت واحده قرار ندادیم تا اینکه محق از مبطل امتیاز پیدا نماید.

چنانچه بعیان می‌بینیم دو نفر پیدا نمیشوند که در رأی و سلیقه و طرز عمل در گفتار و کردار و رفتار مثل هم باشند، و شاید یکی از اسرار اختلاف افراد بشر از جهت اختلاف طبایع باشد و راجع بشالوده خلقت آنها که در نظام احسن اینکه طور مقرّر گردیده و منشأ آن تضادی است که بین عناصر واقع است هر مزاجی که باعتدال عناصر که مواد بدن انسان بآن تشکیل میابد نزدیکتر باشد برای قبول روح مصفّا آماده‌تر است اینکه است که گفته‌اند روح سالم در بدن سالم است.

لکن گمان نشود که طرز ساختمان بدن، انسان را از اختیار بیرون برد که گفته شود آنکسیکه شالوده خلقتش معتدل نباشد اینکه البته مفسد میگردد و صاحب رأی صحیح و سلیقه نیکو نمیگردد و اینکه منافی با اختیار است.

اینکه طور نیست درست است کسیکه دارای مزاج معتدل نباشد مایل بفساد میگردد لکن چنین نیست که اختیار از دست انسان بیرون رود چون آدم مفسد باختیار فساد میکند اینست که در مورد مجازات واقع میگردد و اصلا مناط تکلیف همین است و استحقاق از روی همین مبنا است اگر قبول حق برای همه آسان بود و همه افراد بشر با میل و رغبت ترک هواهای نفسانی میکردند و قبول حق مینمودند لایق اینکه همه کرامات نمیگردیدند، ببین ملائکه چقدر عبادت میکنند و سر سوزنی مخالفت نمینمایند و بر

عبادتشان پاداشی معلوم نیست امّا انسان

صفحه : ۳۲۷

وقتی با خود مجاهده نمود و بر خلاف میول نفسانی مطیع امر مولی گردید باندك عمل نیکی چه پاداشهای بزرگی برای وی مهیا گردیده.

وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجْمَعِينَ یعنی تمام شد کلمهٔ پروردگار تو، گویند در (لام) (لأملأن) قسم مأخوذ است یعنی قسم بپروردگار تو که همانا جهنّم را از جنّ و انس پر میگردانم.

وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ وَ جاءَكَ فِي هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی تمام خبرهای پیغمبران که بر تو خواندیم بجهة آنستکه ثابت گردانیم بآن قلب تو را و در اینکه سوره بر تو حق و راست آمده (وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ) (كلّا) بر معنی مفعول است یعنی و تمام قصص که بر تو حکایت نموده‌ایم و ما همه داستان پیمبران را بر تو میخوانیم، و (من) در (من انباء) تبیین است و برای بیان است (ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ) بیان (كلا) است یا بدل آن یعنی حکایت آنها را بر تو خواندیم تا اینکه قلب تو را مطمئن و ثابت گردانیم بحجت و دلالت یا اینکه قلب تو آرام گردد و یقین تو بیفزاید و بر ادای رسالت ثابت قدم باشی و آنچه بر تو در اینکه سوره از قصص پیمبران و حال اشقیاء و عذاب آنها و فیروزمندی سعداء و نیکی حالشان بر تو خوانده شد تماما حق و ثابت و محقق است خلافی در آنها نیست و نیز قصص انبیاء و آنچه در اینکه سوره است موعظه و پند است برای مؤمنین و تسلی است برای تو که بروش آنها از چگونگی تبلیغ و سلوك با کفار و صبر بر ایذاء آنها پیروی نمائی، و نیز برای اینکه یاد بودی باشد برای مؤمنین که بدانند کسانیکه با پیمبران مخالفت نمودند چگونه بعذاب عظیم گرفتار گردیدند.

وَ قُلْ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنّا عامِلُونَ آیه در مقام تهدید کفار برسولش خطاب نموده که بآنکسانیکه ایمان نیاورده‌اند بگو که عمل کنید بر حالتی که بر آن متمکن هستید ما نیز عمل کننده‌گانیم بر همان حالی که داریم (وَ انْتَظِرُوا إِنّا مُنْتَظِرُونَ) و انتظار ببرید

صفحه : ۳۲۸

ما نیز انتظار میبریم تا اینکه موقع پاداش عمل شما برسد، گویا اینکه خطاب در موقعی صادر گردیده که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از ایمان آوردن کفار تقریبا مأیوس شده بود.

وَ لِلّهِ غَيْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ الخ مخصوص بخدا است علم بآنچه در آسمانها و زمین از شما غائب است یعنی حقایق و آنچه در عالم واقع میگردد علم آن نزد خدا است و بازگشت تمام امور نیز بسوی او است و ای رسول (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) تو خدا را عبادت کن و بر او توکل و اعتماد نما و پروردگار تو از آنچه میکنید غافل نیست.

صفحه : ۳۲۹

سورهٔ یوسف ع

اشاره

مکیهٔ و هی مائهٔ و احدی عشرهٔ آیهٔ بالاجماع

[سوره يوسف (۱۲): آيات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
الر تِلكَ آياتُ الكِتابِ المُبِينِ (۱) إِنّا أَنزَلناهُ قُرآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُم تَعقِلُونَ (۲) نَحنُ نَقُصُّ عَلَيكَ أَحسَنَ القَصَصِ بِما أَوحَينا إِلَيكَ هذَا القُرآنَ وَ إِن كُنتَ مِن قَبلِهِ لَمِنَ الغافِلِينَ (۳) إِذ قالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يا أَبَتِ إِنِّي رَأَيتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوكَباً وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ رَأَيتُهُم لِي ساجِدِينَ (۴)
قالَ يا بُنَيَّ لا تَقصُص رُؤياكَ عَلى إِخوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيداً إِنَّ الشَّيطانَ لِلإِنسانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵) وَ كَذلِكَ يَجتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِن تَأوِيلِ الأَحادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعمَتَهُ عَلَيكَ وَ عَلى آلِ يَعقُوبَ كَما أَتَمَّها عَلى أَبَوَيكَ مِن قَبلُ إِبراهِيمَ وَ إِسحاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶)
لَقَد كانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخوَتِهِ آياتٌ لِلسّائِلِينَ (۷) إِذ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلى أَبِينا مِنّا وَ نَحنُ عُصبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۸)
اقتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطرَحُوهُ أَرضاً يَخلُ لَكُم وَجهُ أَبِيكُم وَ تَكُونُوا مِن بَعدِهِ قَوماً صالِحِينَ (۹)

صفحه : ۳۳۰

سوره يوسف ع مكّى است در مكه فرود آمده و عدد آيات او يكصد و يازده آيه است و هزار و هفتصد و سى و شش كلمه و هفت هزار و صد و شصت و شش حرف است.

[ترجمه]

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص
اينكه آيات كتابى است واضح و هويدا [۱]
همانا ما قرآن را بعربى فصيح فرستاديم كه شايد شما تعقل نمائيد [۲]
ما بسبب آنچه وحى كرديم بسوى تو در اينكه قرآن بهترين قصص را بر تو حكايت ميكنيم و اگر چه تو پيش از اينكه از غافلان بآن (حكايت) بودى [۳]
ياد كن وقتى را كه يوسف بپدرش گفت اى پدر همانا من ديدم يازده ستاره و خورشيد و ماه بمن سجده ميكردند [۴]
پدرش گفت اى پسرك من خوابت را براى برادرانت حكايت منما كه با تو مكر كنند و حيله‌ئى نمايند بدرستيكه شيطان براى انسان دشمنى است آشكارا [۵]
و اينكه چنين پروردگارت تو را بر گزيند و بتو علم تعبير خوابها بياموزد و نعمت خود را بر تو و بر آل يعقوب تمام كند همان طورى كه قبلا نعمت خود را بر پدران تو ابراهيم و اسحق تمام كرد زيرا كه پروردگار تو دانا و حكيم است [۶]
بتحقيق كه در يوسف و برادرانش نشانه‌هائى بود براى سؤال كنندگان [۷]
وقتى كه برادرانش گفتند يوسف و برادرش نزد پدر ما دوست‌ترند از ما در صورتى كه ما توانا ميباشيم همانا پدر ما در گمراهى هويدائى ميباشد [۸]
يوسف را بكشيد و بيندازيدش در زمينى تا اينكه روى پدر شما از غير شما خالى باشد و پس از آن شما از جماعت شايستگان بوده باشيد [۹]

.

صفحه : ۳۳۱

(توضیح آیات)

الر تِلکَ آیاتُ الکِتابِ المُبِینِ چنانچه در جاهای دیگر گفته شده حروف مقطعات رمز است بین خدای تعالی و رسولش و از متشابهات قرآن بشمار میرود و علم او نزد خدا است اینکه است که محوّل گردانیدن علم آنرا بخدا و راسخین فی العلم که گویند (کلٌ من عند اللّه) و در آن تصرف ننمودن اولی بنظر میآید.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند (الف) دلالت بر اللّه دارد، و (لام) بر لطیف و (راء) بر رءوف.

(تلک) یعنی اینکه آیات بزرگوار آیات کتاب روشن است، شاید مقصود از کتاب مبین لوح محفوظ یا دفتر آفرینش و عالم قضاء باشد که امرش ظاهر است یا اینکه امرش در اعجاز پدید است که از نزد خدای تعالی فرود آمده نه از گفته‌های غیر در شأن نزول سوره گفته‌اند علماء یهود ببعضی از اعراب گفتند از محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر چه بوده اینکه سوره نازل گردید إِنّا أَنزَلناهُ قُرآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ (قرآنا عربیا) حال است برای ضمیر (انزلناه) یعنی اگر قرآن عجمی بود و بلغت عرب فرود نیامده بود امر بر شما عربها مشتبه میگردید، شاید گمان میکردید که داستان یوسف ع را بشری باو آموخته و چنین کردیم که شاید شما عربها بخوانید و در حکایت عجیب آن تعقل و تدبر نمائید.

نَحنُ نَقُصُّ عَلَیکَ أَحسَنَ القَصَصِ بِما أَوحَینا إِلَیکَ هذَا القُرآنَ وَ إِن کُنتَ مِن قَبلِهِ لَمِنَ الغافِلِینَ قصص مصدر و بمعنی مقصوص است و بر وزن نقص و حسب است و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که ای رسول ما تو را بسبب وحی اختصاص دادیم بانزال نمودن اینکه سوره بر تو که مشتمل بر بدیع‌ترین اسلوب و نیکوترین بیان

صفحه : ۳۳۲

و عجیب‌ترین حکایات است زیرا که متضمن نکات بسیار و حکمتهای فراوان است اگر چه تو قبلا متوجه بآن نبودی، اشاره به اینکه که داستان یوسف ع از راه وحی بتو رسیده و بآن دانا شده‌ئی نه اینکه از جای دیگر پیدا نموده ناشی از بعض مفسرین است که گفته اینکه داستان یوسف را (احسن القصص) نامیده برای اینست که جامع مطالب بسیار و منطوی بر اسرار و نکاتی است که در باقی سوره‌ها ذکر نشده از ذکر انبیاء و صلحاء و ملائکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیر و سلوك و آداب ممالیك و طریق تجار و ذکر عقلاء و سفهاء و اختلاف حالات آدمی و مکر زنان و حیاء آنان و توحید و فقه و علم تعبیر خواب و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش و چون جامع چنین صفات نیکو است اینکه است که آنرا بنیکوتر حکایات معرفی نموده.

[پایان] و شاید داستان یوسف را اضافه بر فضیلتهائی که گفته شد چون تمام سرگذشت یوسف [ع] را از کودکی او تا آخر مقام سلطنتش بیان کرده و آن مقام گذشت و لطفش را نسبت ببرادرها که او را از پدر و برادرش جدا نمودند و در چاه انداختند و آنرا ببهای اندك فروختند و اضافه بر اینکه از جرم آنها چشم میپوشد بآنها فرمود (لا تثریب علیکم الیوم) و چقدر در باره آنها انعام نموده و در منزل خود جای داده و نیز اعجاز او از علم تعبیر رؤیا و عصمت و عفت او که زندانی شدن سالها را ایجاب نموده و باقی فضائل و محسنات اخلاقی و جسمانی آن بزرگوار تماما را بطور ترتیب و وضوح در اینکه مبارك سوره بیان فرموده اینکه است که جای دارد که اینکه داستان را (باحسن القصص) توصیف نماید.

إِذ قالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوکَباً وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ رَأَیتُهُم لِی ساجِدِینَ (إِذ قالَ یُوسُفُ) بدل (احسن القصص)

است بدل اشتمال (یا ابت) تاء تأنیث است و بکسر تاء و فتح آن هر دو قرائت شده و کسره عوض از مضاف الیه است

صفحه : ۳۳۳

و کسیکه فتحه داده الف را از ابتا حذف نموده.

از إبن عباس نقل شده که یوسف در شب قدر دید یازده ستاره و شمس و قمر از آسمان فرود آمدند و باو سجده نمودند شمس و قمر پدر و مادر او بودند و یازده ستاره برادرهای او، و بقولی شمس پدر او و قمر خاله او بود زیرا که مادر او راحیل فوت شده بود.

رؤیا از مبشراتی است که خدای تعالی اولیاء و انبیاء را پیش از القاء وحی ببعض وقایع مطلع میگرداند تا توطئه بر مهیّا گردیدن و فرا گرفتن وحی در آینده باشد اینکه است که گفته‌اند اول مبادی وحی نسبت باهل عنایت رؤیای صادقه است و در بعض روایات است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اول چیزیکه از مبادی وحی بر او ظاهر گردید رؤیای صادقه بود که در مدت شش ماه از جهت رؤیا بعضی از حقایق بر حضرتش مکشوف میگردید اینکه است که گفته‌اند رؤیای صادقه یک جزء از چهل و شش جزء نبوّت است و برای مؤمنین بعضی از اینکه قبیل رؤیاها هست و آنرا مبشرات گفته‌اند قوله تعالی (أَلا إِنَّ أَولِیاءَ اللّهِ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ لَهُمُ البُشری فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ فِی الآخِرَةِ) و در حدیث فرموده (رؤیای صادقه یک جزء از اجزاء نبوّت است.

و چنانچه دانشمندان گفته‌اند رؤیا دو قسم است: رؤیای صادقه و رؤیای کاذبه شیخ طنطاوی در تفسیرش نقلا از فارابی رؤیاء را دو قسم نموده: رؤیای صادقه و رؤیای کاذبه، و رؤیای کاذبه را هفت قسم شماره نموده و چون بیانش طولانی است اگر بخواهیم بتفصیل گفتار او را ترجمه نمائیم سخن طولانی میگردد و بنای ما بر اختصار است لکن برای وضوح مختصری از آنرا در اینجا بیان مینمائیم چنین گفته بدان رؤیاء اقسامی دارد: اول خوابی است که از غلبه خون ناشی میگردد و آن از غذاهای گرم مرطوبی و غذاهای چرب و حلوا که مهیج طبیعت است پدید میگردد و از آن بخارات حارّه رطب در دماغ تولید میشود و مرض صداع عظیم و فترت حواس را ایجاب مینماید و گاهی زیاد میگردد و در

صفحه : ۳۳۴

چشم قرمزی پدید میشود و همچنین آثار دیگری از آن نمودار میگردد و نیز وجع حلق و مرض ذات الجنب و ورم کبد و طحال تولید میگردد و خوابهای او از قبیل خون دماغ و حجامت و لعاب و امثال اینها است.

قسم دوم از خوابهای کاذبه ناشی از غلبه صفراء است که نتیجه غذاهای خشک است مثل عسل و گوشت کبش هرگاه در آن زیاد روی شود صفراء تولید میگردد و حرارت بر طبیعت غلبه میکند و بخارات صفراوی از جوف بدماغ صعود مینماید و صداع یعنی درد سر و شقیقه و کم خوابی و حرارت لمس و زردی رنگ صورت و چشم و امثال اینها را ایجاب مینماید و خوابهای او از قبیل آتش و شمس محرقه و صاعقه و جنگ و امثال اینها است.

قسم سوم رؤیائی است که ناشی از بلغم است از زیادتی غذای بارد و مرطوبی پدید میگردد و بخار رطب از آن تولید میشود و فترت در چشم و سستی مفاصل و زیادتی آب دهن و لزوجت آن و بی‌اشتهائی در اول روز و قلّت عطش و ضعف معده و سفیدی بول و کسالت و فراموشی را ایجاب مینماید و خوابهای او از قبیل باران و برف و نهر و بیابان و امثال اینها است.

قسم چهارم رؤیائی که نتیجه غلبه سودا است که آن از زیادتی غذاهای سوداوی مثل عدس، دخن، گوشت گاو، بادنجان و مرض سوداوی از اینها پدید میگردد از قبیل سستی بدن و شدت عطش و کم خوابی و گاهی مرض سوداوی غلبه پیدا میکند و جذام و جرب و خارش و فلج و سکته و خون دماغ و درد سر و مالیخولیا و امثال اینها را ایجاب مینماید و خوابهای او از قبیل چیزهای مهول و ترسناک و خیالات و ظلمت و چیزهای سیاه و سوزنده است و از هر چیزی فرار میکند و اموات را می‌بینند.

قسم پنجم قوه متخیله در دماغ مشغول میگردد بآنچه از راه حواس در ذهن او وارد شده و صور آنها مخزون گردیده و از خصوصیات اینکه قوه عجیب اینکه است که آن صور را ترکیب و تحلیل مینماید و بشکل مناسب آنها بتخیل میآورد

صفحه : ۳۳۵

مثل اینکه بتخیل او انسان بی‌سری را زنده میبیند.

قسم ششم از عمل قوه متخیله اینکه است که آنچه بر نفس از میول شهوانی غالب گردد مثل شهوت طعام و ازدواج اینکه قوه چیزهای عجیب از میول شهوانی در خواب اختراع مینماید و نزد نائم خوراکی و آشامیدنی و یاران و آنچه را خواهان بوده نزد او مینمایاند و حکایت میکند و تخیل میکند.

قسم هفتم هرگاه قوه غضبیه بر نفس غالب گردید متخیله آلات قتال و جنگ از قبیل شمشیر و تیر و نیزه بوی مینمایاند که دشمن را دفع نماید.

قسم هشتم رؤیائی است که در حال سلامتی بدن و سالم و ساکت بودن قوی و اعتدال بین اخلاط مثل خون و بلغم و سوداء و اینکه نه شهوت بهیمیه و نه غضبیه هیچ یک غالب نباشد و نیز معده از طعام پر نباشد در چنین موقعی بسا میشود که بر وی از عالم عقل وارداتی وارد میگردد و غالبا اینکه معانی در نفس مرتسم میگردد و معقول را بصورت محسوس مینمایاند.

تا آنجا که گفته (ایها الزکی) اینکه خلاصه آن چیزی است که فارابی در علم نفس و علم طب راجع باین موضوع (خواب) آورده. [پایان] آری موضوع رؤیای صادقه بما میفهماند که تمام امور از گذشته و آینده و حال همه در عالم مافوق الطبیعه و در لوح محفوظ و دفتر آفرینش و در احاطه علم حضوری حق تعالی قبل از ظهورش در عالم طبیعت باعیانها و اشخاصها بدون کم و زیاد موجودند اگر موجود نبودند چگونه انسان ولو ندرتا ببعض آنها در رؤیاء مطلع میگردید چنانچه در اینکه سوره خواب یوسف (ع) و خواب پادشاه مصر بما اینکه مطلب را کاملا میفهماند زیرا که اینها آنچه واقع و موجود بوده بصورت مناسب دیدند و لو اینکه در مدتهای بعد اثرش ظاهر گردید و با اینکه خدای تعالی انسان را جامع و حاوی و نماینده عالم وجود گردانیده با اینکه حال درهای شناسائی غیب را بروی بشر بسته و اینکه نیست مگر لطفی و رحمتی از طرف او زیرا اگر انسان آنچه در ازل برای او مقرّر شده از سعه یا ضیق مال

صفحه : ۳۳۶

و نیز از سعادت و فضیلت یا خسران و زیان یا بموقع مرگ خود و عزیزان خود مطلع میگردید ببین چه حالی داشت دیگر نه دنبال کار و عمل میرفت و نه در مقام تحصیل کمال و جاه بود و نه فضیلت و سعادتی برای خود تحصیل مینمود واقعا اگر انسان خبر از تقدیرات و واقعات داشت امور عالم طبیعت بلکه عالم انسانی فلج میگردید.

قالَ یا بُنَیَّ لا تَقصُص رُؤیاکَ عَلی إِخوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیداً إِنَّ الشَّیطانَ لِلإِنسانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ معلوم میشود حضرت یعقوب (ع) یا بفراست یا بعلم نبوّت تمام وقایع و آنچه پیش آمدنی است بر یوسف از اینکه خواب پیش بینی نمود و دانست آنچه را که در قضاء الهی بر او نوشته شده از ستم برادرها و شاید زندانی شدن یوسف و بالاخره رسیدنش بمقام کرامت و نبوّت و سلطنت و تفوق و استیلاء او بر برادرها و خاضع گردیدن آنان نزد او و معجزه او در تعبیر رؤیاء اینکه بود که از روی شفقت و آن شدت مهر و محبتی که نسبت بیوسف داشت گوید ای پسرک من خوابت را برای برادرهایت مگو که با تو حسد میورزند و کید میکنند زیرا که شیطان برای انسان دشمنی است آشکارا.

وَ کَذلِکَ یَجتَبِیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِن تَأوِیلِ الأَحادِیثِ وَ یُتِمُّ نِعمَتَهُ عَلَیکَ وَ عَلی آلِ یَعقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیکَ مِن قَبلُ إِبراهِیمَ

وَ إِسحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ و اینکه چنین پروردگارت بر می گزینـد تو را و تو را بتعبیر خوابها مطلع میگرداند و نعمت خود را بر تو و آل یعقوب تمام میکنـد چنانچه بر آباء تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده زیرا که عالم و دانا است بمصالح و در تمام امور و آنچه تقدیر نموده از روی درستی و حکمت تعیین گردانیده.

در اینجا شاید سؤالی پیش آید که اولا چنانچه از اینکه آیات میتوان استفاده نمود یعقوب (ع) و لو اجمالا میدانست که پسرانش از روی حسد در مقام ایذاء

صفحه : ۳۳۷

یوسفند و بالاخره او را از پدر جدا میکنند و مثل اینکه خودش بآنها آموخت که بگویند (اکله الذئب) او را گرگ خورده و ظاهرا عاقبت کار او و جلالت قدرش را نیز میدانست و با اینحال اینکه قدر جزع و فزع و گریه بحدّی که چشمانت سفید گردد یعنی چه.

و ثانیا نه اینکه پیمبران بلکه هر انسان کامل بایستی چنان محبّت حق تعالی در قلبش رسوخ نمایـد که دیگر محلّی برای محبّت غیر باقی نمانـد حضرت یعقوب ع با اینکه یازده پسر رشید که هر یک قویّ و نیرومند بودنـد نزد خود داشت برای یک پسر در مدت متمادی اینکه طور خود باخته گردد تا بالاخره در مقام مناجات با خدا گوید (انما اشکو بثی و حزنی الی اللّه) حزن و غم خود را با خدا شکایت میکنم ظاهرا اینها منافی با مقام نبوّت است.

[در پاسخ گوئیم] آری مقام نبوّت و ولایت بالاتر از اینکه است که دل نبی بغیر خدا تعلق داشته باشد لکن اولا احدی مطلع بر اسرار انبیاء نیست زیرا که نبی صاحب ولایت مطلقه است و ولایت کلی او را از هر خطاء و اشتباهی باز میدارد.

و ثانیا آن انـدازه‌ئی که بتوانیم مقام آن بزرگواران را بشناسیم اینکه است که معرفت حق تعالی چنان در اعماق قلبشان فرو رفته که محلی برای غیر باقی نگـذارده هر چه بیننـد آنرا بحق بیننـد بحق گوینـد بحق شـنوند و بحق عمل کنند و چون موجودات هر یک در مرتبه خود مظهر و نماینـده اوصاف الهی میباشـند اینکه است که گوئیم شاید محبّت مفرط یعقوب نسبت بیوسف نه از جهت جمال صوری او و نه از جهت فرزنـدی او و نه از جهت کمالات نفسانی و طبیعی او بوده بلکه میتوان گفت چون یوسف مظهر و نماینـده بعضـی از اوصاف جمال و جلال الهی از حسن معنوی و جمال حقیقی که یعقوب در جمال و کمال یوسف مشاهـده مینمود و در او آینه مانند بعض از اوصاف الهی را مینگریست اینکه بود که شیفته

صفحه : ۳۳۸

او شده و بی او آرام نداشت«۱» اگر فقط جمال صوری یوسف یا محبّت طبیعی او را اینکه طور شیفته گردانیده برادرها نیز هم جمال او را میدیدنـد و هم چون برادر بودنـد تا انـدازه‌ئی محبّت طبیعی بینشان بوده چطور اینکه طور بی‌رحمانه با او عمل نمودند اگر آنها نیز بچشم یعقوب او را میدیدند او را از جانشان بیشتر دوست میداشتند و هرگز اینکه طور ظلم و اذیت نسبت باو روا نمیداشتند.

لَقَد کانَ فِی یُوسُفَ وَ إِخوَتِهِ آیاتٌ لِلسّائِلِینَ آیـه ارشـاد بر اینکـه است که داسـتان یوسـف و برادران او مشـتمل بر آیـات الهیه و تفضـلات او و اینکه او است که هر یـک از بنـدگان خود را که لایـق باشـند او را بمقـام عزّت میرسانـد و او را بر اریکه جلال باوج جمال عروج میدهد.

مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند یهودیها از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از حکایت یوسف ع سؤال کردند اینکه آیه نازل شد و حضرت داستان یوسف را همان طوری که در تورات بود برای آنها بیان فرمود آنها تعجب نمودند.

و بقول دیگر اینها آیاتی است برای کسیکه سؤال بکند و کسیکه سؤال نکند، و از جمله آیات یوسف [ع] حسن و جمال او بود که خدای تعالی او را از حسن و جمال بهره داد و او را باین فضیلت تخصیص داده و بهره‌مند گردانیده حتّی اینکه گفته‌اند خدای تعالی

میان آدمیان حسن را سه قسمت نموده دو ثلث آنرا بیوسف داده و یک ثلث بهمه جهانیان.

بروایت ابو سعید خدری از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که فرموده در شب

---

(۱) شاهد بر اینکه مطلب آنستکه حدیثی رسیده که مضمونش اینکه است: یکی از سبطین [ع] در حال کودکی آمد نزد جدّش پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و عرض کرد یا رسول اللّه مرا دوست دارید، پدرم را دوست دارید، مادرم را دوست دارید، برادرم را دوست دارید! پیغمبر [ص] در جواب هر یک فرمودند بلی، سپس عرض کرد شما فرمودید دو دوستی در یک دل نمیگنجد اینها که چند دوستی شد، پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود (بنیّ حبّکم یرجع الی حب اللّه) .

صفحه : ۳۳۹

معراج چون مرا بآسمان بردند یوسف را دیدم بجبرئیل گفتم اینکه کیست گفت یوسف است گفتند یا رسول اللّه او را چگونه دیدی فرمود مثل ماه شب چهارده و گفته‌اند یوسف را بقدری نور بود که در شب تاریک نورش تابش مینمود و نیز در اوصاف جمال و تناسب اعضاء گفته‌اند که سفید رنگ، نیکو رو، جعد مو، فراخ چشم، سطبر شانه و صاعد، میان باریک و تیز بین و خرد دندان، بر طرف راست روی او خال سیاه داشت، و در میان دو چشم او علامت سفیدی بود که پنداشتی ماه تابان است وقتی میخندید نور از دندانهایش میتابید.

[ابو الفتوح] إِذ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلي أَبِينا مِنّا عامل در (اذ) فعل مضمر است مثل اذکر، و شاید عامل (اذ) (کان) در آیه بالا (لقد کان یوسف) باشد بنا بر اینکه کان تامه باشد و بمعنی (حصل) مراد باشد، لام (لیوسف) لام ابتداء است.

یعنی ای محمّد یاد کن دقتی را که برادران یوسف گفتند همانا یوسف و برادرش إبن یامین نزد پدر ما دوست‌ترند از ما، و شاید در اینجا قسم در تقدیر باشد که گفته باشند قسم بخدا که پدر ما یوسف و برادرش را از ما بیشتر دوست میدارد وَ نَحنُ عُصبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ در حالیکه ما جماعت توانا و نیرومند میباشیم و پدر ما در خطاء رفته که یوسف و برادرش که کودک و ضعیف میباشند بر ما اقویاء ترجیح داده.

آری آنها خورد سالی و ناتوانائی یوسف را میدیدند و قوت جسمانی خود را مینگریستند و خبر از گوهر ذات و روح الهی نداشتند که بفهمند پدرشان حقیقت او را مینگرد و در صورت او نور خدا را مشاهده مینماید اینکه است که دل باخته او گردیده.

برادران یوسف یازده نفر بودند یکی إبن یامین که برادر ابوینی او بود و ده نفر دیگر برادر پدری او و شش نفر از آنها که پسران خاله او نیز بودند

صفحه : ۳۴۰

و مادر آنها لیای دختر لیان دختر خاله یعقوب بود و آنها بنام یهودا، روبیل، شمعون، لاوی. ریالون، یسجر. و چهار پسر دیگر از دو سر به نام یکی زلقه و دیگری بلهه و ذان و جادوانشر. وقتی لیای فوت شد یعقوب با خواهر او راجیل ازدواج نمود و یوسف و إبن یامین از او متولد گردیدند.

اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطرَحُوهُ أَرضاً يَخلُ لَكُم وَجهُ أَبِيكُم وَ تَكُونُوا مِن بَعدِهِ قَوماً صالِحِينَ بالاخره برادرها بر خواب یوسف مطلع گردیدند و بر او حسد بردند و شاید گمان کردند که ممکن است یوسف بر ما استیلاء و تسلط یابد و باید او را بکشید یا در بیابانی او را طرح کنید که روی پدر شما برای شما خالی گردد و پس از آنکه چنین کردید توبه کنید و از جماعت شایسته گان گردید.

صفحه : ۳۴۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰ تا ۲۰]

اشاره

قالَ قائِلٌ مِنهُم لا تَقتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلقُوهُ فِی غَیابَتِ الجُبِّ یَلتَقِطهُ بَعضُ السَّیّارَةِ إِن کُنتُم فاعِلِینَ (۱۰) قالُوا یا أَبانا ما لَکَ لا تَأمَنّا عَلی یُوسُفَ وَ إِنّا لَهُ لَناصِحُونَ (۱۱) أَرسِلهُ مَعَنا غَداً یَرتَع وَ یَلعَب وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ (۱۲) قالَ إِنِّی لَیَحزُنُنِی أَن تَذهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَن یَأکُلَهُ الذِّئبُ وَ أَنتُم عَنهُ غافِلُونَ (۱۳) قالُوا لَئِن أَکَلَهُ الذِّئبُ وَ نَحنُ عُصبَةٌ إِنّا إِذاً لَخاسِرُونَ (۱۴)
فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجمَعُوا أَن یَجعَلُوهُ فِی غَیابَتِ الجُبِّ وَ أَوحَینا إِلَیهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمرِهِم هذا وَ هُم لا یَشعُرُونَ (۱۵) وَ جاؤُ أَباهُم عِشاءً یَبکُونَ (۱۶) قالُوا یا أَبانا إِنّا ذَهَبنا نَستَبِقُ وَ تَرَکنا یُوسُفَ عِندَ مَتاعِنا فَأَکَلَهُ الذِّئبُ وَ ما أَنتَ بِمُؤمِنٍ لَنا وَ لَو کُنّا صادِقِینَ (۱۷) وَ جاؤُ عَلی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قالَ بَل سَوَّلَت لَکُم أَنفُسُکُم أَمراً فَصَبرٌ جَمِیلٌ وَ اللّهُ المُستَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ (۱۸) وَ جاءَت سَیّارَةٌ فَأَرسَلُوا وارِدَهُم فَأَدلی دَلوَهُ قالَ یا بُشری هذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِما یَعمَلُونَ (۱۹)
وَ شَرَوهُ بِثَمَنٍ بَخسٍ دَراهِمَ مَعدُودَةٍ وَ کانُوا فِیهِ مِنَ الزّاهِدِینَ (۲۰)

صفحه : ۳۴۲

[ترجمه]

گوینده‌ئی از برادران گفت یوسف را نکشید اگر خواهید کاری کنید او را (بر سر راه کاروانان) در چاهی اندازید که بعضی از کاروانان او را بیابد و ببرد [۱۰]

گفتند ای پدر ما چیست تو را که ما را بر یوسف امین نمیدانی در صورتی که ما برادران بر او ناصح و مهربان میباشیم [۱۱]

فردا او را با ما بفرست که (در صحرا) بگردد و بازی کند و البته ما حافظ و نگهبان او میباشیم [۱۲]

یعقوب [ع] گفت من محزون میشوم که او را ببرید و میترسم (از او غافل گردید) و او را گرگ بخورد [۱۳]

برادرها گفتند چگونه ممکن است او را گرگ بخورد در حالیکه ما مردمان شجاع و نیرومند میباشیم (و اگر گرگ او را بخورد) ما از زیانکاران خواهیم بود [۱۴]

چون برادرها یوسف را بردند و تصمیم گرفتند که او را در ته چاه بیندازند ما بسوی یوسف وحی نمودیم که همانا وقتی میآید که تو آنها را بکار بدشان خبردار مینمائی در حالیکه آنان مشعر بآن نمیباشند [۱۵]

برادرها هنگام شام گریه کنان برگشتند [۱۶]

و گفتند ای پدر ما چون ما برای مسابقه رفتیم (و یوسف را) بر سر متاع خود گذاردیم او را گرگ خورد و تو تصدیق گفتار ما را نمیکنی اگر چه ما راستگویانیم [۱۷]

و پیراهن یوسف را بخون دروغ آلوده نمودند (و نزد پدر آوردند) یعقوب گفت بلکه اینکه عمل زشت را نفس شما در نظرتان جلوه داده (و من) صبر میکنم صبر نیکو و از خدا طلب یاری میجویم بر آنچه شما وصف میکنید [۱۸]

و کاروان آمد و کسی را فرستادند و دلو را در چاه کردند (و آنکه دلو را در چاه کرده) گفت بشما مژده میدهم که در اینجا پسری است و او را پنهان گردانیدند که سرمایه خود قرار دهند و خدا بآنچه عمل میکنند آگاهست [۱۹]

و برادرهای یوسف او را ببهاء اندك بی‌مقدار فروختند و نسبت بیوسف اظهار بی‌رغبتی نمودند [۲۰]

.

صفحه : ۳۴۳

(توضیح آیات)

قالَ قائِلٌ مِنهُم لا تَقتُلُوا یُوسُفَ وَ أَلقُوهُ فِی غَیابَتِ الجُبِّ یَلتَقِطهُ بَعضُ السَّیّارَةِ إِن کُنتُم فاعِلِینَ پس از آنکه برادرهای یوسف تصمیم گرفتند که او را یا بکشند یا بجائی روانه کنند یکی از آنها که گویند یهودا بود که از همه در سن و در جودت فهم بهتر بوده، و بقولی روبیل و بروایت علی بن ابراهیم لاوی بوده گفت یوسف را نکشید و او را در قعر چاهی بیفکنید که بعضی از گذرندگان او را بیابند و او را بمحلّ دیگر ببرند و بالاخره رأی همه آنها بر همین قرار گرفت.

و در اینکه آن چه چاهی بوده بقول قتاده آن چاه در بیت المقدس بوده و بروایت وهب در زمین اردن و بروایت کعب میان مدین و مصر و برأی مقاتل بر سر سه فرسخی از منزل یعقوب ع واقع گردیده.

ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین ع چنین روایت کرده که عادت یعقوب اینکه بود که هر روز گوسفندی میکشت و بفقراء تصدق مینمود و خود و عیال خود نیز میخوردند اتفاقا شب جمعه سائل مؤمن روزه داری از در خانه او گذر نمود و طعامی خواست اهل یعقوب با اینکه طعام نزد آنها بود باو ندادند آن فقیر چون مأیوس برگشت و از شدت گرسنگی گریه کرد و صبر نمود و حمد الهی بجای آورد و روز دیگر روزه گرفت از اینکه جهت خدای تعالی او را بفراق یوسف مبتلا گردانید.

[منهج] قالُوا یا أَبانا ما لَکَ لا تَأمَنّا عَلی یُوسُفَ وَ إِنّا لَهُ لَناصِحُونَ أَرسِلهُ مَعَنا غَداً یَرتَع وَ یَلعَب وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ پس از آنکه رأی برادرها بر اینکه استوار گردید که یوسف را ببرند و در چاهی بیندازند و با هم مشورت نمودند که چگونه بپدرشان بگویند و یوسف عزیزش را از وی بگیرند و چون میدانستند پدرشان بآنها اطمینان ندارد اینکه بود

صفحه : ۳۴۴

که آمدند نزد او و از روی شفقت بولدی گفتند ای پدر چه سبب دارد که نسبت بیوسف بما اطمینان نداری در صورتی که ما خیرخواه و ناصح او میباشیم او را فردا با ما بفرست که تفریح و گردش کند گویا مقصودشان اینکه بوده که اگر از ما برادرها میترسی ما ناصح و خیرخواه او میباشیم و اگر از آفت دیگری میترسی (و انّا له لحافظون) بنون ثقیله و لام تأکید و جمله اسمیه کلام خود را مؤکّد گردانیده‌اند که ما چون اقویا هستیم او را حفظ مینمائیم.

قالَ إِنِّی لَیَحزُنُنِی أَن تَذهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَن یَأکُلَهُ الذِّئبُ وَ أَنتُم عَنهُ غافِلُونَ از اینکه آیه چنین برمیآید که حضرت یعقوب کید برادرها را نسبت بیوسف میدانسته و نخواسته بروی خود بیاورد و صریحا بگوید مطمئن بر شما نیستم اینکه بود که باشاره بآنها میفهماند که از بردن شما یوسف را من محزون میگردم زیرا که بشما مطمئن نیستم و میترسم گرگ او را بخورد و شما مواظبت او را ننمائید برای اینکه باو علاقه ندارید.

قالُوا لَئِن أَکَلَهُ الذِّئبُ وَ نَحنُ عُصبَةٌ إِنّا إِذاً لَخاسِرُونَ گویا آنها خسران و زیانکاری خود را بزبان خود اظهار مینمایند که اگر ما او را رها کنیم و مراقب او نباشیم که مبادا گرگ او را بخورد و گرگ او را بخورد همانا ما از جماعت زیانکاران میباشیم چگونه ممکن است چنین امری واقع گردد با اینکه ما ده نفر از اقویاء و نیرومندانیم، پسران یعقوب باین طور مکر و تدلیس نمودند تا اینکه خواهی نخواهی پدرشان را برای بردن یوسف ع حاضر گردانیدند.

فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجمَعُوا أَن يَجعَلُوهُ فِي غَيابَتِ الجُبِّ جواب (لمّا) از آيه محذوف است يعنى (فعلوا به ما فعلوا) كردند باو آنچه كردند، قال الراغب (و اجمعت كذا اكثر ما يقال فيما يكون جميعا يتوصل اليه بالفكرة نحو فاجمعوا امركم و شركائكم الى ان قال و يقال اجمع المسلمون على كذا اجتمعت آراؤهم عليه.

[پايان]

صفحه : ۳۴۵

و در مجمع البيان گفته اجمعوا يعنى تمامشان تصميم گرفتند كه يوسف را در قعر چاه بيندازند زيرا كسيكه بخواند يك خواننده‌ئى را بسوى چيزى گفته نميشود انّه اجمع عليه پس گويا (اجمعوا) از اجتماع دواعى اخذ گرديده [پايان] آيه از حكايت كيفيت بردن يوسف را براى اينكه او را در چاه بيندازند و زجرى كه در بين راه و هنگام القاء در چاه بر او وارد نمودند ساكت است ظاهرا بوضوح آن گذارده يا از بس مطلب دل خراش و تعجب‌آور است كه بى‌رحمانه يك طفل معصوم بى‌گناه پيمبرزاده را بدون جهت و فائده‌ئى كه از آن عايد برادرها بشود او را از پدر بگيرند و ببرند و در چاه اندازند بسيار عجيب است.

خلاصه داستان بردن يوسف و بچاه انداختن او را آن طورى كه مفسرين با كم و بيشى كه در بيان آنها هست چنين گفته‌اند پس از آنكه بهر ترتيبى بود يعقوب را پسرانش براى بردن يوسف حاضر گردانيدند يعقوب [ع] همان شب از مفارقت يوسف ناله‌ها نمود و خوابش نبرد صبح حاضر برفتن شدند سر يوسف را شانه نمود، بآن عطر زد، لباسهاى خوب باو پوشانيد و پيراهن جدّش ابراهيم را تعويذ او نموده بگردن او بست و در زنبيلى براى او دو قرص نان و قدرى زيتون و مقدارى شير و آب نهاده بشمعون سپرد و گفت ممكن است يوسف در بين راه گرسنه و تشنه شود بر تشنگى و گرسنگى طاقت ندارد يوسف خيلى شاد و مسرور شده پدرش را وداع نمود، يعقوب يوسف را در سينه خود فشرده گريه نمود و بفرزندان خود گفت مرا مذمّت نكنيد من در اينكه پسر آثار جدم ابراهيم و پدرم اسحق را مينگرم و بجدائيش طاقت ندارم، يعقوب بخيال يك روز فراق اينكه طور نگران بود غافل از اينكه سالها بفراقش مبتلا خواهد گرديد برادرها در نهايت احترام او را برداشته از نزد پدر غائب گرديدند همينكه از معموره دور شدند عداوت خود را بيوسف آشكار كردند و او را بزمين زدند و شروع باذيت نمودند، يوسف بهر يك از برادران پناه ميبرد آنهم او را ميزد و اذيت مينمود

صفحه : ۳۴۶

يوسف ديد در صدد قتل او هستند شروع بگريه نمود پدر خود را ميخواند و ميگفت اى پدر بيا ببين پسرهايت چه بلائى بسر يوسف آورده و در نهايت شدت گريه كرد هيچيك از برادران باو رحم ننمودند (روئيل) او را بزمين زد خواست او را بكشد يوسف گفت اى برادر مرا مكش روئيل گفت فرزند راحيل بيننده خواب توئى بگو خورشيد و ماه و ستارگان تو را حفظ كنند يوسف يهودا را صدا زد رحم بدل يهودا افتاد گفت اى برادران با من چنين عهدى نكرده بوديد عهد ما اينكه بود كه يوسف را بچاه اندازيم يا خودش هلاك ميگردد يا عابرين او را ميبرند و از شرّ او خلاص ميشويم آنها را اينكه طور راضى نمود و روئيل را از كشتن يوسف منصرف گردانيد يوسف را بسر چاهى آوردند طنابى بكمرش بستند و او را بچاه انداختند يوسف دست خود را بديوار چاه گرفته گريه مينمود هر قدر گريه و زارى نمود برادران گوش ندادند دستهاى او را از كنار چاه رد نموده او را بچاه انداختند قبل از رسيدن به ته چاه طناب را بريدند تا يكسره به ته چاه بيفتد و هلاك گردد ته چاه آب بود يوسف بطرفى رفته در كنار آب روى تخته سنگى قرار گرفت اينكه است كه خداى تعالى كه در اينكه آيه (فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ) تا آخر داستان انداختن يوسف را در چاه خبر ميدهد.

كه چون برادران يوسف را بردند سر چاهى رسيدند همه برادران براى انداختن يوسف را به ته چاه جمع شدند وقتى يوسف به ته

چاه رسید آنوقت باو وحی فرستادیم (لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمرِهِم هـذا وَ هُم لا يَشعُرُونَ) ضمیر مخاطب راجع بیوسف است، در زمان کودکی بوی وحی شد همان طوری که بموسی و عیسی وحی شد، و بنون ثقیله و لام که متضمن قسم است فرموده البته برادرانت را خبردار میکنی بآنچه در باره تو کردند و آنها مشعر نیستند.

و شاید اینکه وحی متضمن بشارت باشد بعاقبت امر او و خلاصی او از چاه و تفوق و استیلاء او بر برادرها و اینکه آنها مشعر نیستند که تو یوسفی زیرا که جلالت شأن تو آنها را مبهوت گردانیده، خلاصه خدای جلیل در ته چاه یوسف را از

صفحه : ۳۴۷

از طریق لطف مطمئن و دل خوش میگرداند که تو از اینکه چاه بتخت سلطنتی خواهی رسید و برادرانت مثل بنده خائن جانی در حضور تو بسجده ذلت و مسکنت می‌افتند (إِنَّ مَعَ العُسرِ يُسراً) اینکه است که بوی وحی رسید ای یوسف تو از اینکه بلاء خلاص خواهی شد و پس از نجات برادران بسوی تو آیند و تو آنها را از اینکه ظلمی که بتو کرده‌اند خبردار خواهی نمود و آنان تو را نشناسند.

[توضیح] موقع انداختن یوسف را در چاه ده برادرش حاضر بودند فقط برادر ابوینی او إبن یامین با آنها نبود هنگام عصر یهودا سر چاه آمد صدا زد ای یوسف زنده‌ئی یا مرده‌ئی یوسف گفت تو کیستی گفت یهودا احوالت چطور است، یوسف گفت چگونه باشد حال شخصی که از پدرش جدا افتاده و برادرانش بر او ستم کرده و از وطنش آواره نموده ته چاه گرسن و غمگین مانده نه مثل زندگان روی زمین است و نه مثل مردگان در زیر زمین بعد یوسف بشدت گریه کرد و یهودا هم گریه نمود بعد از آن یوسف گفت ای یهودا هر میتی را وصیتی است وصیّت من با تو اینکه است که هر وقت بجوانی نظر کردی جوانی مرا در نظر آری، هر جا یتیمی یا غریبی دیدی غریبی مرا بیاد آور، ظلمی را که برادرانم بمن کردند بپدرم خبر مده، یهودا بشدت گریه کرد برادرها صدای گریه او را شنیدند آمدند او را مذمّت نمودند و سنگی روی چاه انداختند یوسف در آنوقت دوازده ساله بود سه روز در چاه ماند یهودا مخفیانه برای او غذا میآورد بعد برادران بزغاله‌ئی را کشتند و پیراهن یوسف که از بدنش کنده بودند چند جای آنرا پاره نمودند و بخون بزغاله آغشته گردانیده شبانه گریان نزد پدر آمدند.

[مأخوذ از تفسیر کشف الحقایق] وَ جاءُوا أَباهُم عِشاءً يَبكُونَ قالُوا يا أَبانا إِنّا ذَهَبنا نَستَبِقُ وَ تَرَكنا يُوسُفَ عِندَ مَتاعِنا فَأَكَلَهُ الذِّئبُ وَ ما أَنتَ بِمُؤمِنٍ لَنا وَ لَو كُنّا صادِقِينَ خلاصه پسران یعقوب موقع عشاء که یا مقصود آخر روز بوده یا اول مغرب

صفحه : ۳۴۸

یا موقع نماز عشاء برمیگردند و نزد پدر میآیند در حالیکه گریه میکردند گریه دروغی تا اینکه امر را بر پدرشان مشتبه گردانند و پدرشان آنها را در گفتارشان که یوسف را گرگ خورده تصدیق نماید.

و گفتند ای پدر ما یوسف را نزد اثاثیه خود گذاردیم و در دویدن از یکدیگر سبقت میگرفتیم و از یوسف غافل گردیدیم گرگ او را پاره نمود و اگر چه ما از راستگویانیم لکن تو از شدّت محبتی که بیوسف داری ما را تصدیق نمینمائی راغب در مفردات گفته (اصل السبق التقدم فی السیر نحو (و السابقات سبقا) و الاستباق التسابق قال (انّا ذهبنا نستبق) (و استبقا الباب).

[پایان] اصل سبق بمعنی پیشی گرفتن در حرکت است مثل قوله تعالی (فَالسّابِقاتِ سَبقاً) و استباق بر وزن افتعال بمعنی سبقت گرفتن هر یک بر دیگری است خلاصه آنها پس از آن عمل فجیع که کردند برگشتند نزد پدر و پیراهن یوسف را که بخون بزغاله خونین کرده بودند با آه و ناله دروغی نزد یعقوب هجرت کشیده آوردند.

وَ جاءُوا عَلی قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ (الکذب) بالفتح و الکسر مصدر و بمعنی اسم فاعل است و برای مبالغه در اینجا استعمال شده.

قالَ بَل سَوَّلَت لَکُم أَنفُسُکُم أَمراً فَصَبرٌ جَمِیلٌ وَ اللّهُ المُستَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ یعقوب گفت چنین نیست که شما میگوئید بلکه نفسهای شما آراسته گردانیده و مطلب بزرگی را در نظرهای شما آسان گردانیده (تسویل) مأخوذ از سؤال است و بمعنی استرخا یعنی مطلب بزرگی که هلاکت یوسف باشد را در نظر شما آسان و کوچک گردانیده و کار من صبر نیکو است و از خدا یاری میخواهم.

گفته‌اند پس از اینکه واقعه یعقوب آرام نداشت شبانه روز گریه میکرد و بروایتی هر صبح یعقوب از خانه بیرون میآمد و بصحرا میرفت و در حوالی کنعان میگشت و میگفت ای پسر من ای فرزند دل بند من و

(یا قرّة عینی)

ای نور

صفحه : ۳۴۹

چشم رمد دیده من

(و یا ثمرة فؤادی)

ای میوه دل پر داغ من

(یا فلذة کبدی)

ای پاره جگر خون شده من

(بایّ بئر طرحوک)

آیا تو را در کدام چاه انداختند

(بای سیف قتلوک)

بکدام شمشیر تو را هلاک گردانیدند

(بایّ بحر غرقوک)

بکدام دریا تو را غرق گردانیدند

(و فی ایّ ارض دفنوک)

بکدام بقعه از زمین تو را دفن نمودند سرگشته در وادی میگشت و آب حسرت از دیده میبارید و بسوزیکه آتش در افلاک زده مینالید جبرئیل رسید و باو گفت

(ابکیت الملائکة ببکائک)

بگریه تو فرشتگان گریانند و مقدسان ملاء اعلا را بناله آورده‌ئی یعقوب گفت:

جان غم فرسوده دارم چون ننالم آه آه درد آلوده دارم چون نگریم زار زار

بروایتی تا سه روز جبرئیل در چاه مونس یوسف بود و او را تسلی میداد و باو امر بصبر مینمود و باو مژده‌ها میداد چون خواست از وی جدا شود یوسف از وحشت و بیکسی خود بنالید جبرئیل گفت ای یوسف اینکه دعا را بخوان تا از چاه نجات یابی

(یا صریخ المستصرخین یا غوث المستغیثین یا مفرج کرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی و لا یخفی علیک شیئی من امری)

[منهج الصادقین] وَ جاءَت سَیّارَةٌ فَأَرسَلُوا وارِدَهُم فَأَدلی دَلوَهُ گفته‌اند که یوسف تا سه روز در قعر چاه ماند روز چهارم کاروانی از مصر نزد چاه آمدند و آنها جماعتی بودند که از مدین بمصر میرفتند و آب‌کش خود را نزد چاه فرستادند و گویند (وارد آنها) یعنی

آنكسـی كه برای آب كشـی مهيـا بود و وی بنـام مالـك بن زعر خزاعی و از اهل مـدين بود بسـر چاه آمـد و دلو را در چاه فرو برد بيوسف وحی رسـيد كه در دلو بنشين كه اينكه دلو برای تو در چاه آمده، بقولی مالك در كشـيدن و سـنگينی دلو حيران ماند بچاه نگريست آنماه را در دلو مشاهده نمود اينكه بود كه گفت:

صفحه : ۳۵۰

قـالَ يـا بُشْرى هـذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَـةً وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِما يَعمَلُونَ بقولی بشـری نام صاحب مالك بوده كه گفته ای بشـری در بيرون آوردن بار سنگين مرا كمك كن و مالك و آن جماعت يوسف را پنهان داشتند كه متاع تجارتی آنها باشد، و بقولی ضمير (اسروه) راجع ببرادران يوسف است كه آنها امر او را پنهان داشـتند و گفتند اينكه غلام ما است كه از ما گريخته او را بخريد (وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِما يَعمَلُونَ) و خـدا دانا است بآنچه آنها نسـبت ببرادر خود ميكننـد وَ شَرَوهُ بِثَمَنٍ بَخسٍ دَراهِمَ مَعدُودَةٍ وَ كانُوا فِيهِ مِنَ الزّاهِدِينَ برادران يوسف بثمن انـدك ناچيز او را فروختنـد و بطوری وانمودند كه اينكه غلام ما است لكن گريز پا است، و شايد گفته‌اند كه جسور و نافرمـان هم هست از بعضـی از روايات نقل ميكننـد كه روزی يوسف صورت خود را در آينه ديـد و از جمال خود تعجب نمود و با خود گفت اگر من بنـده بودم بهای من بی حـد و انـدازه بود اينكه بود كه خـدای تعالی باو نمايانـد و چنين شد كه او را بثمن بخس معدود فروختند.

گويند چون برادران يوسف بنام غلامی يوسف را فروختند گفتند اينكه غلام گريز پا است او را در غل و زنجير ببنديد كه فرار نكند اينكه بود كه او را بغل و زنجير بسـتند و بر شتری نشانيدند و غلام سياهی را موكّل او گردانيدند در بين راه چشمش بقبر مادرش كه در مقابر آل اسـحق بود افتاد خود را از بالای شتر بزمين انداخت و بر سر قبر مادر بنای گريه و ناله گذارد و بمادر درد دل ميكرد كه چه جفاها كشـيدم آن غلام سـياه كه موكل او بود وقتی ديد يوسف روی شتر نيست و سر قبری نشسته گمان كرد ميخواهد فرار كند او را گرفت و بصورت يوسف سـيلی زد و صورت او خون آلوده گرديد و گفت ميخواستی فرار كنی خواجه‌گانت راست گفتند كه تو گريز پـائی يوسف چيزی نگفت و قطرات اشك از چشـمانش سـرازير گرديـد در اينكه حال هوا تيره و تار گرديـد و رعـد و برق وزيدن گرفت گفتند چه شد ما در اينكه روز گناهی نكرده بوديم غلام گفت از شومی عمل

صفحه : ۳۵۱

من چنين شـد و من بـاين غلاـم عبرانی سـيلی زدم و او آهی از دل بركشـيد در آن حال اينكه طور شـد مالك بغلام گفت ای بيعقل چگونه با غل و زنجير ميتوانست فرار كنـد مالك گفت ای غلام چرا از شتر بزير آمـده بودی يوسف گفت من سـر ستيز و پای گريز ندارم بقبر مادرم رسيدم بی‌اختيار شدم، خلاصه وقتی فهميدند اينكه بلا از جهت ستمی بود كه بيوسف وارد نمودند مالك و غلام و باقی كاروانان دور او را گرفتند كه ببخش و دعاء كن كه عذاب رفع شود يوسف دعاء كرد هوا آرام شد.

صفحه : ۳۵۲

[سوره يوسف (۱۲): آيات ۲۱ تا ۲۹]

اشاره

وَ قالَ الَّذِی اشتَراهُ مِن مِصـرَ لامرَأَتِهِ أَكرِمِی مَثواهُ عَسـی أَن يَنفَعَنا أَو نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ كَذلِكَ مَكَّنّا لِيُوسُفَ فِی الأَرضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِن تَأوِيلِ

الأحادِيثِ وَ اللّهُ غالِبٌ عَلى أمرِهِ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ (۲۱) وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيناهُ حُكماً وَ عِلماً وَ كَذلِكَ نَجزِي المُحسِنِينَ (۲۲) وَ راوَدَتهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيتِها عَن نَفسِهِ وَ غَلَّقَتِ الأَبوابَ وَ قالَت هَيتَ لَكَ قالَ مَعاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحسَنَ مَثوايَ إِنَّهُ لا يُفلِحُ الظّالِمُونَ (۲۳) وَ لَقَد هَمَّت بِهِ وَ هَمَّ بِها لَو لا أَن رَأى بُرهانَ رَبِّهِ كَذلِكَ لِنَصرِفَ عَنهُ السُّوءَ وَ الفَحشاءَ إِنَّهُ مِن عِبادِنَا المُخلَصِينَ (۲۴) وَ استَبَقَا البابَ وَ قَدَّت قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَ أَلفَيا سَيِّدَها لَدَى البابِ قالَت ما جَزاءُ مَن أَرادَ بِأَهلِكَ سُوءاً إِلّا أَن يُسجَنَ أَو عَذابٌ أَلِيمٌ (۲۵)
قالَ هِيَ راوَدَتنِي عَن نَفسِي وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِن أَهلِها إِن كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَت وَ هُوَ مِنَ الكاذِبِينَ (۲۶) وَ إِن كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَت وَ هُوَ مِنَ الصّادِقِينَ (۲۷) فَلَمّا رَأى قَمِيصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قالَ إِنَّهُ مِن كَيدِكُنَّ إِنَّ كَيدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸) يُوسُفُ أَعرِض عَن هذا وَ استَغفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الخاطِئِينَ (۲۹)

صفحه : ۳۵۳

[ترجمه]

و آن کسیکه در مصر یوسف را خرید بزنش گفت مقام او را گرامی دار شاید بما نفع بخشد یا او را فرزند بگیریم و اینکه طور ما یوسف را در زمین تمکن دادیم و برای اینکه بوی علم تعبیر خواب بیاموزیم و خدا بر امر خود غالب است و لکن بیشتر مردم نمیدانند [۲۱]

و چون یوسف بحدّ رشد و کمال رسید باو حکمت و علم عطاء نمودیم و اینکه چنین پاداش میدهیم نیکوکاران را [۲۲]

و درخواست یوسف را آنزنی که او در خانه او بود و درها را بست و باو گفت مهیا شو من برای تو آماده‌ام یوسف گفت من بخدا پناه میبرم او پروردگار من است نیکو منزلی برای من مهیّا نموده حقیقهٔ او ستمکاران را رستگار نمیگرداند [۲۳]

و همانا (زلیخا زن عزیز مصر) بیوسف میل کرد و یوسف نیز بوی میل کرده بود اگر یوسف ندیده بود برهان پروردگارش را همچنین ثبات دادیم یوسف را تا از او سوء و فحشاء را بگردانیم او از بندگان خالص ما است [۲۴]

یوسف و زلیخا بدرب خانه شتافتند و پیراهن یوسف از پشت بدرید و در آن حال شوهر آنزن را دم درب یافتند زلیخا گفت چیست پاداش کسی که بخواهد با اهل تو عمل سوئی بنماید مگر اینکه او را زندان کنی یا او را مجازات سخت نمائی [۲۵]

یوسف گفت اینکه زن خودش با من قصد مراوده نمود و در آنجا شاهدی از اهل خود آنها شهادت داد و گفت اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده زلیخا راست میگوید و یوسف از دروغگویانست [۲۶]

و اگر پیراهنش از عقب دریده شده یوسف راست میگوید و زلیخا از دروغگویانست [۲۷]

وقتی شوهر زن دید پیراهن یوسف از عقب دریده بزنش گفت همانا اینکه از کید و مکر شما زنها است و همانا کید شما زنها بزرگ است [۲۸]

یوسف از اینکه قضیه اعراض نما و بزن گفت برای گناه خود طلب آمرزش کن زیرا که تو از خطا کنندگانی [۲۹]

صفحه : ۳۵۴

(توضیح آیات)

وَ قالَ الَّذِي اشتَراهُ مِن مِصرَ لِامرَأَتِهِ أَكرِمِي مَثواهُ عَسى أَن يَنفَعَنا أَو نَتَّخِذَهُ وَلَداً پس از آنکه مالك یوسف را خرید و بمصر آورد

گويند آنوقت پادشاه مصر ديان بن وليد عميلقى بود و او از اولاد عملاق بن لاوى بن سام بن نوح بود، و بقول بعضى او بيوسف ايمان آورد و پس از او پادشاهى بقابوس بن مصعب افتاد كه فرعون زمان موسى بود يوسف او را بايمان دعوت كرد او نپذيرفت و زمام امور مملكت خود را بدست قطغير يا اطفير مصرى داده بود و قطمير نظر ببزرگى مقامش نزد سلطان و منزلتش او را عزيز مينامیدند.

خلاصه مالك وقتى نزديك بمصر رسيد بيوسف امر كرد كه خود را شستشو كند و لباسهاى فاخر باو پوشانيد و داخل مصر گرديد اهل مصر بديدن جمال يوسف متحير ماندند مردم دسته دسته بر سر او جمع شدند مالك روزى را براى فروش يوسف تعيين نمود آن روز ازدحام غريبى شد (راعيل) زن عزيز مصر كه بنام (زليخا) مشهور بود يوسف را ديد و باو محبّت پيدا كرد و در زبان عرب بوزير فرعون مصر عزيز ميگفتند.

در كتب تاريخ گفته‌اند هنگاميكه يوسف را براى فروش عرضه دادند قيمت او بحدّى رسيد كه بوزن او دفعه‌ئى نقره، دفعه‌ئى طلا، دفعه‌ئى مرواريد ميدادند باين قيمت گزاف عزيز مصر يوسف را خريد و در منزل خود صاحب اختيار نمود و چون عزيز مصر اولاد نداشت او را پسر خود ناميد و در خانه خود برد اينكه است كه در آيه فرموده آنكسيكه يوسف را خريد بخانه خود برد و بزنش سفارش نمود كه او را در منزل نيكوئى جاى ده و گرامى دار شايد نفع ببخشد ما را يا او را بجاى فرزند بگيريم.

صفحه : ۳۵۵

وَ كَذٰلِكَ مَكَّنّا لِيُوسُفَ فِي الأَرضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِن تَأوِيلِ الأَحادِيثِ اينكه چنين ما يوسف را در زمين تمكن داديم و او را از چاه نجات داديم (و لنعلمه) عطف بر مضمر است و در تقدير (ليتصرف فيها) از بعض مفسرين است كه اينكه تمكن براى دو نتيجه است يكى او را تمكن داديم تا اينكه عدل را بپاى دارد و امور مردم را تدبير نمايد و ديگر آنكه معانى كتابهاى خدا و احكام آنرا بداند و نيز بداند تعبير خوابهائى را كه امور آينده را مينماياند تا اينكه مستعد گردد و بتدبير امور مشغول شود و باصلاح آن اقدام نمايد پيش از رسيدن وقت آن.

وَ اللّهُ غالِبٌ عَلي أَمرِهِ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ برادران يوسف خواستند او را نابود و ناچيز گردانند و او را ببهاى ناچيز فروختند و خدا خواست يوسف را بر سرير عزت بنشاند و حكم خدا و امر او غالب بر هر امرى است كه اراده نموده لكن اكثر مردم نميدانند.

وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيناهُ حُكماً وَ عِلماً وَ كَذٰلِكَ نَجزِي المُحسِنِينَ وقتى يوسف برشد رسيد كه گويند اول آن هيجده سالگى است باو دو فضيلت بزرگ عطاء شد يكى حكمت، و شايد مقصود از حكم در اينجا قوت عقل نظرى و عقل عملى باشد زيرا كه كمال انسان در قوت اينكه دو فضيلت است كه يوسف در اينكه جهت بحدّ كمال رسيده، و شايد مقصود تعبير رؤياء باشد كه اينكه فضيلت را از خصوصيات او بشمار آورده و همين طورى كه بيوسف علم و حكمت عطاء نموديم همين طور نيكوكاران را جزاء و پاداش نيكو ميدهيم.

وَ راوَدَتهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيتِها عَن نَفسِهِ وَ غَلَّقَتِ الأَبوابَ وَ قالَت هَيتَ لَكَ (مراوده) از راد يرود مشتق گرديده و بمعنى رفتن و آمدن براى چيزى يعنى زليخا زن عزيز با يوسف از روى مكر بسيار رفت و آمد ميكرد كه او را بفريبد و از او تمتع ببرد.

از إبن عباس روايت ميكنند كه از جمله مراوده زليخا اينكه بود كه بيوسف

صفحه : ۳۵۶

ميگفت چه موى نيكوئى دارى يوسف ميگفت اول چيزيكه در خاك پراكنده ميشود و ميريزد مو است، ميگفت اى يوسف چه صورت قشنگى دارى يوسف ميگفت (احسن الخالقين) آنرا در رحم مادر نقش بسته، ميگفت اى يوسف حسن روى تو مرا لاغر

گردانیده یوسف میگفت شیطان تو را بر اینکه داشته، میگفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زده اینکه آتش را بلطفت فرو نشان یوسف میگفت اگر آبی بر آتش تو زنم بآتش جهنّم سوخته شوم گفت برخیز و باندرون آنخانه برو که بسیار تشنه‌ام و غرضش اینکه بود که وقتی برود از پس او برود و مرادش را حاصل نماید یوسف گفت کسی در خانه رود که صاحب خانه باشد من مملوکم و مالك چیزی نیستم گفت ای یوسف در آنجا بستر عزیز افراشته در آنجا در آی و مراد مرا حاصل کن گفت چگونه خود را مستحق دوزخ گردانم و منزل خود را در بهشت از دست بدهم، گفت ای یوسف با من در آی در اینکه پرده کسی را راه نیست یوسف گفت خدای من بر همه اسرار و خفیات مطلع است چگونه از او پوشیده میشود زلیخا گفت دست بر دل من نه تا اطمینان یابم گفت عزیز بآن اولی‌تر است گفت من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و من زن تو شوم یوسف گفت چگونه از عذاب و عقاب دوزخ خلاص یابی.

از سدی و اسحق روایت شده که مراوده زلیخا بیوسف اینکه بود که خود را می‌آراست و بر وی عرضه مینمود و وی را بخود دعوت میکرد گاهی ترغیب و گاهی ترهیب و میگفت ای یوسف بحسن و جمال من نمینگری یوسف میگفت چگونه بچیزی نگرم که عنقریب در خاك پوسیده شود، گفت مشاهده مویهای مجعّد من نمیکنی گفت چه فائده که با خاك آمیخته خواهد شد چون نزد یوسف می‌نشست یوسف روی از او برمیگردانید چون از تداویر مراوده عاجز شد در حیله دیگری شروع نمود خانه‌ئی بساخت و در و دیوار و زیر و بالای آنرا آینه نصب نمود و صورت خود و یوسف را در آن نقش کرد که هر دو با هم معانقه مینمودند چون تمام شد از یوسف خواهش کرد که در اندرون آنخانه در آی

صفحه : ۳۵۷

و ببین هرگز مثل آنرا دیده‌ئی یوسف بالتماس او چون در آنخانه در آمد زلیخا در عقب او روان شد (وَ غَلَّقَتِ الأَبوابَ) و دربها را محکم بست و آن هفت خانه توی هم بود و در هر یک دری داشت زلیخا دربها را بست (وَ قالَت هَیتَ لَکَ) و گفت پیش من آی و بشتاب که من برای توام، اینکه کلمه اسم فعل است و برای تبیین آرند چون لام (سقیا لك) چون یوسف اینکه کلمه بشنید گفت (معاذ اللّه) بخدا پناه میگیرم (انّه ربی احسن مثوای) زیرا که پروردگار من منزل مرا نیکو قرار داده نزدیك بارگاه قدس و مرا منزلت عالی و درجه رفیع داده چگونه در حق او عاصی شوم و باین عمل قبیح اقدام نمایم و یا اینکه عزیز تربیت کننده من است چگونه حق او را رعایت ننمایم و دست خیانت بناموس او دراز کنم و همانا خداوند ستمکاران را رستگار نمیگرداند.

[منهج الصادقین] وَ لَقَد هَمَّت بِهِ وَ هَمَّ بِها لَو لا أَن رَأی بُرهانَ رَبِّهِ همانا زلیخا بیوسف میل نمود و یوسف میل بزلیخا کرده بود اگر یوسف برهان پروردگارش را ندیده بود.

سؤال- اهتمام یوسف بزلیخا چنانچه از آیه استفاده میگردد ظاهر آن با مقام عصمت منافات دارد زیرا که مقام عصمت آنطوریکه جماعت امامیّه قائلند مانع از هر خلافی است حتّی اینکه میل و اراده بامر قبیح منافی با مقام عصمت است صدوق [ره] در عیون الاخبار روایت میکند که مأمون از امام رضا ع همین مطلب را سؤال میکند امام ع در پاسخ آیه را اینکه طور قرائت میکند (لقد همت به و لو لا ان رأی برهان ربّه لهمّ بها) و لقد

حدثنی ابی عن ابیه الصادق ع انه قال (همت بان تفعل و همّ بان لا یفعل فقال المأمون للّه درك یا ابا الحسن)

بنا بر اینکه روایت معنی آیه چنین میشود اگر نبود که یوسف دید برهان پروردگارش را همانا میل کرده بود بزلیخا.

یعنی اگر نبود مقام عصمت الهی و لمعه نبوّت یوسفی که حائل شد میان یوسف و سبب خشم الهی و نیز اگر نبود وی را مرتبه کشف حقایق که لازمه مقام

صفحه : ۳۵۸

نبوّت است یوسف باعتبار مقام بشریت با اینکه همه وسائل و اسبابیکه مهیج شهوات انسانی است از وفور غریزه شهوت جوانی و جمال و آراسته‌گی زلیخا و چنین عاشق دل باخته ملکه مصر و در مقام و منزلت سلطنتی با اینکه تشریفات و گسترد گی رختخواب حریر و دیباج بدون ترس و هراس در منزل امن و امان عادهٔ محال است انسان بتواند خودداری کند و میل نکند لکن چون یوسف (رأی) دید رؤیت یوسف البته رؤیت دل و درک حضور و رؤیت مقام عظمت و کبریائی بوده و کسی که چنین باشد چگونه ممکن است عمل قبیحی اراده نماید چنانچه در بعضی از تفاسیر گفته شده مقصود از رؤیت رؤیت قلب و درک حضور است نه جهات دیگر خلاصه با اینکه همه اسباب قوی چیزی نفس او را نگاه نداشت مگر اصل توحید و ایمان بلکه محبّت الهی که وجودش را پر کرده و قلبش را از غیر حق تعالی اشغال نموده و برای غیر محلی باقی نگذارده بود، و مؤید اینکه توجیه آخر آیه است که فرموده: كَذلِكَ لِنَصرِفَ عَنهُ السُّوءَ وَ الفَحشاءَ إِنَّهُ مِن عِبادِنَا المُخلَصِينَ اشاره به اینکه که اینکه چنین ما نمودیم باو برهان را برای اینکه از او بدی و فحشاء را برگردانیم زیرا که او از بنده‌گان خالص ما بود، آیه خبر میدهد چون یوسف از بنده‌گان خالص ما بود همین خلوص و مقام عصمت او بود که از فحشاء و کار قبیح بلکه از اراده نمودن بآن او را باز داشتیم نه اینکه اراده کرده باشد و برهانی از خارج دیده باشد چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند که جبرئیل بانگ بر او زد یا صورت یعقوب را دید یا چیز دیگری مانع او گردیده تمام اینها اشتباهست.

بعضی از مفسرین گفته اشعری مذهبان در باره یوسف سخنانی گفته‌اند که نه قلم را یاری تحریر و نه زبان را قوّه تقریر است با اینکه خداوند در همین سوره بعصمت او شهادت میدهد زیرا که یوسف بنده صبور متقی پرهیزکار بود و خدای تعالی او را برای عبودیت خود خالص گردانیده و بوی علم و حکمت عطاء

صفحه : ۳۵۹

نموده و او را از محسنین بشمار آورده با اینکه اوصاف چگونه ممکن است مایل بامر قبیح گردد یا چنانچه بعضی گفته‌اند کار قبیحی را اراده کند هرگز چنین نخواهد بود، قول صحیح همانست که دانشمندان از مفسرین گفته‌اند که برهان پروردگار نور عصمت الهی و لمعه نبوّت یوسفی بود که حائل گردید میان یوسف و خشم خداوندی و یوسف بقوت نبوّت و فتوت خود را نگاه داشت.

وَ استَبَقَا البابَ وَ قَدَّت قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَ أَلفَيا سَيِّدَها لَدَى البابِ قالَت ما جَزاءُ مَن أَرادَ بِأَهلِكَ سُوءاً إِلّا أَن يُسجَنَ أَو عَذابٌ أَلِيمٌ یوسف پیشی گرفت بسوی درب برای فرار، حرف جر که (الی) باشد حذف شده زیرا که (استبقا) بمعنی ابتداء است یوسف خواست از دست زلیخا فرار کند رو بگریز نهاد و زلیخا از عقب او روان شد و پشت پیراهن او را گرفت پشت پیراهن یوسف پاره شد.

از کعب الاحبار روایت میکنند که یوسف بهر دری که میرسید قفل آن درب باز میشد تا اینکه بدرب آخر رسیدند در آنجا عزیز مصر را پشت درب یافتند چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که چیزی در بین آنها است که هر دو آشفته‌اند زلیخا پیشی گرفت و خواست خود را تبرئه کند بعزیز گفت چیست پاداش کسیکه خواهد باهل تو عمل بد کند مگر اینکه او را زندان کنی یا او را در مورد شکنجه و عذاب دردناک در آوری.

قالَ هِيَ راوَدَتنِي عَن نَفسِي وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِن أَهلِها إِن كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ الخ یوسف گفت او از نفس من درخواست نمود و من امتناع نمودم در آنهنگام کسی از وابستگان زلیخا حاضر و او شخصی با فراست بود شهادت داد و گفت اگر گریبان پیراهن یوسف از جلو دریده بدانید که زلیخا راست میگوید و یوسف از دروغگویان است و اگر پیراهنش از عقب دریده یوسف راست میگوید و زلیخا از دروغگویان است.

و در اینکه شهادت دهنده چه کسی بود چند قول است:

صفحه : ۳۶۰

بقولی مرد حکیم دانشمندی با عزیز دم درب نشسته بودنـد او اینکه طور شـهادت داد، و بقولی پسـر عموی خود زلیخا بود، و بقول دیگر که از طریق اهل بیت و بعضی از اهل تسنن رسیده بچه‌ئی بود در گهواره و از کسان خود زلیخا بود که بزبان آمد و اینکه طور شهادت داد.

فَلَمّا رَأی قَمِیصَه‌ُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قال‌َ إِنَّه‌ُ مِن کَیدِکُن‌َّ إِن‌َّ کَیدَکُن‌َّ عَظِیم‌ٌ وقتی عزیز مصر دید پیراهن یوسف از عقب دریده فهمید که زلیخا خطاء کار است گفت اینکه از کید شما زنها است زیرا که کید شما زنها بزرگ است.

بعضـی از مفسـرین گفته‌انـد که کیـد زنها از کیـد شـیطان بزرگ‌تر است زیرا که کید زنان زود در دل می‌نشـیند و تأثیر میکند، و از بعض علماء نقل شـده که گفته ترس من از زنان زیادتر از ترس من است از شـیطان زیرا که خداونـد کید شـیطان را آنجا که فرموده (إِن‌َّ کَیدَ الشَّیطان‌ِ کان‌َ ضَعِیفاً) ضـعیف شمرده و کید زن را بزرگ بشمار آورده آنجا که فرموده (إِن‌َّ کَیدَکُن‌َّ عَظِیم‌ٌ) همانا کید زنها بزرگ است.

یُوسُف‌ُ أَعرِض عَن هذا وَ استَغفِرِی لِذَنبِک‌ِ إِنَّک‌ِ کُنت‌ِ مِن‌َ الخاطِئِین‌َ وقتی عزیز زن خود را خطاء کار یافت رو بیوسف نمود و گفت ای یوسف تو از اینکه قضیه اعراض نما، و رو بزلیخا کرد و گفت و (استَغفِرِی لِذَنبِک‌ِ) طلب آمرزش کن برای گناهت بدرستیکه تو از خطاء کاران هستی.

صفحه : ۳۶۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۰ تا ۳۵]

اشاره

وَ قال‌َ نِسوَةٌ فِی المَدِینَةِ امرَأَت‌ُ العَزِیزِ تُراوِدُ فَتاها عَن نَفسِه‌ِ قَد شَغَفَها حُبًّا إِنّا لَنَراها فِی ضَلال‌ٍ مُبِین‌ٍ (۳۰) فَلَمّا سَمِعَت بِمَکرِهِن‌َّ أَرسَلَت إِلَیهِن‌َّ وَ أَعتَدَت لَهُن‌َّ مُتَّکَأً وَ آتَت کُل‌َّ واحِدَةٍ مِنهُن‌َّ سِکِّیناً وَ قالَت‌ِ اخرُج عَلَیهِن‌َّ فَلَمّا رَأَینَه‌ُ أَکبَرنَه‌ُ وَ قَطَّعن‌َ أَیدِیَهُن‌َّ وَ قُلن‌َ حاش‌َ لِلّه‌ِ ما هذا بَشَراً إِن هذا إِلّا مَلَک‌ٌ کَرِیم‌ٌ (۳۱) قالَت فَذلِکُن‌َّ الَّذِی لُمتُنَّنِی فِیه‌ِ وَ لَقَد راوَدتُه‌ُ عَن نَفسِه‌ِ فَاستَعصَم‌َ وَ لَئِن لَم یَفعَل ما آمُرُه‌ُ لَیُسجَنَن‌َّ وَ لَیَکُوناً مِن‌َ الصّاغِرِین‌َ (۳۲) قال‌َ رَب‌ِّ السِّجن‌ُ أَحَب‌ُّ إِلَی‌َّ مِمّا یَدعُونَنِی إِلَیه‌ِ وَ إِلّا تَصرِف عَنِّی کَیدَهُن‌َّ أَصب‌ُ إِلَیهِن‌َّ وَ أَکُن مِن‌َ الجاهِلِین‌َ (۳۳) فَاستَجاب‌َ لَه‌ُ رَبُّه‌ُ فَصَرَف‌َ عَنه‌ُ کَیدَهُن‌َّ إِنَّه‌ُ هُوَ السَّمِیع‌ُ العَلِیم‌ُ (۳۴)

ثُم‌َّ بَدا لَهُم مِن بَعدِ ما رَأَوُا الآیات‌ِ لَیَسجُنُنَّه‌ُ حَتّی حِین‌ٍ (۳۵)

صفحه : ۳۶۲

[ترجمه]

زنان مصر در مقام ملامت زلیخا برآمدند و گفتند زن عزیز شیفته غلام خود شده حب‌ّ یوسف در اعماق دل او فرو رفته و ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم [۳۰]

وقتی زلیخا ملامت آنها را شنید آنها را دعوت نمود و مجلسی آراسته گردانید و برای آنها بالش و متکائی بگسترد و بدست هر یک از آنـان کـاردی داد (برای اینکه نارنـج یـا ترنجی پاره کننـد) و بیوسف گفت بر اینکه زنان بیرون آی وقتی زنان مصـر او را دیـدند (زبان بتکبیر گشودنـد) و بجای ترنج دسـتهای خود را بریدند و گفتند حاش للّٰه اینکه پسـر بشـر نیست بلکه نیست اینکه مگر فرشـته بزرگواری [۳۱]

زلیخا وقتی دید زنها اینکه طور از خود بی‌خود شدند و شـیفته یوسف گردیدند گفت اینکه همان است که شما مرا ملامت میکردید و مـن خـودم بـا او مراوده نمـودم و از نفس او تقاضـا نمـودم و او عفت ورزیـد و اگر آنچه بـاو امر مینمـایم نکنـد البته او را بزنـدان می‌اندازم و هر آینه او از خار شدگان خواهد گردید [۳۲]

یوسف (در مقـام مناجـات) گفت پروردگار من زنـدان دوست‌تر است نزد من از آنچه اینها مرا بسوی آن میخواننـد و اگر تو کیـد و مکر اینکه زنان را از من نگردانی بآنها میل مینمایم و از جاهلین میگردم [۳۳]

و پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنها را از او بگردانید زیرا که او شنوا و دانا است [۳۴]

پس از آنکه بر آنها پاک دامنی یوسف ظاهر گردید رأی آنها بر اینکه قرار گرفت که تا مدتی یوسف را زندانی کنند [۳۵]

.

صفحه : ۳۶۳

(توضیح آیات)

وَ قالَ نِسوَةٌ فِی المَدِینَهِٔ امرَأَت‌ِالعَزِیزِ تُراوِدُ فَتاها عَن نَفسِهِ قَد شَغَفَها حُبًّا پس از آنکه خبر مراوده زلیخا با یوسف و عشق او بین مردم شهر مصـر شایع گردیـد زنهای رؤساء در اجتماعاتشان زبان بمذمت زلیخا باز نموده که زن عزیز با غلام خودش مراوده پیدا نموده و عـاشق و بی‌قرار او گردیـده و چنان محبت غلام در باطن قلب او فرو رفته که بی‌قرار شـده (شـغاف قلب) بمعنی باطن دل است یعنی محبّت یوسف در باطن قلب او داخل شده.

در مفردات گفته (شغفها حبّا) ای اصاب شغاف قلبها ای باطنه. [پایان] گویند زلیخا در محبّت یوسف چنین بود که هر چه غیر او بود فراموش کرده بود بطوریکه نمی‌شـنید مگر ذکر او و نمیشناخت جز حسن او و نظر نمیکرد باحدی غیر از او و از شدت عشق او شبها خواب نمیرفت مگر انـدکی و غـذا نمیخورد مگر بقـدر سـد رمق و نفس نمیکشـید مگر بـذکر او و هر چیزی را یوسف نـام مینهاد و وقتی خون میگرفت قطرات خون او که بزمین میچکید یوسف یوسف نوشـته بود وقتی سـر بلند میکرد سـتارگان را بنگرد میدید اسم یوسف بر سـتارگان نوشـته شـده و همیشه عـاشق و آله و در محبّت یوسف متحیر و سرگشـته بود اینکه بود که زنهای مصـر در مقام مذمّت زلیخا گفتند عشق یوسف در باطن قلبش فرو رفته.

إِنّـا لَنَراها فِی ضَـلالٍ مُبِینٍ و همانا ما زلیخا را می‌بینیم که در گمراهی هویـدا واقع است نظر به اینکه که شأن و مقام او بالاتر از اینکه است که چنین ملکه مصر با غلام و زر خرید خود عشق بازی نماید و شاید میگفتند زن عزیز باین عمل خود و شوهرش را مفتضح و بی‌آبرو میگرداند.

صفحه : ۳۶۴

فَلَمّا سَـمِعَت بِمَکرِهِنَّ أَرسَـلَت إِلَیهِنَّ وَ أَعتَدَت لَهُنَّ مُتَّکَأً وَ آتَت کُلَّ واحِدَهٍٔ مِنهُنَّ سِکِّیناً وَ قالَـت ِاخرُج عَلَیهِنَّ وقتی زلیخا مکر آنها را که در خفـای او او را مـذمّت و سـرزنش مینمودنـد شـنید آنان را دعوت نمود و مجلسـی آراسـته گردانیـد از بالش و متکاء، و شاید

مقصود از متکاء آن کرسی سلطنتی باشد که مخصوص بسلاطین و وزراء آن زمان بوده و انواع و اقسام خوراکیها و میوه جات را مهیا گردانید و برای هر نفری از مدعوین کاردی در دست رس آنها گذارد و وقتی مجلس مهیا گردید و بانوان رؤساء آمدند در حینی که مشغول پاره کردن فاکهه یا گوشت شدند گفت ای یوسف بر اینکه بانوان بیرون آی و چون یوسف بنده بود از اطاعت کردن چاره نداشت از روی ناچاری بیرون آمد.

فَلَمّا رَأَینَهُ أَکبَرنَهُ وَ قَطَّعنَ أَیدِیَهُنَّ وَ قُلنَ حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَراً إِن هذا إِلّا مَلَکٌ کَرِیمٌ

بقول شاعر (ز خلوتخانه آن گنج نهفته برون آمد چو گلزار شکفته)

وقتی بانوان او را دیدند جمالش در نظر آنها بزرگ نمودار گردید بطوری که از خود بی‌خود شدند و محو جمال او گردیدند و شیفته دیدار او شده خود را فراموش کردند و عوض اینکه گوشت یا ترنج را ببرند دستهای خود را بریدند و از شدت بهت هیچ نفهمیدند که دست خود را میبرند و گفتند (حاش للّه) اصل آن حاشا است الف برای تخفیف حذف شده و خدا را تکبیر نمودند و جمال و جلال یوسف ع بقدری در نظرشان بزرگ جلوه نمود که گفتند حاشا که اینکه بشر باشد بلکه اینکه ملک بزرگواری است بصورت انسانی جلوه نموده.

قالَت فَذلِکُنَّ الَّذِی لُمتُنَّنِی فِیهِ وَ لَقَد راوَدتُهُ عَن نَفسِهِ فَاستَعصَمَ وَ لَئِن لَم یَفعَل ما آمُرُهُ لَیُسجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصّاغِرِینَ وقتی زلیخا چنین حالی از بانوان مصری دید خود را در عشق یوسف ذیحق دانست بآنها اعتراض نمود و گفت اینکه آنست که من در عشق او خود باخته شده‌ام

صفحه : ۳۶۵

و با او مراوده نموده و تمتع از او میخواستم و شما مرا در غیاب مذمّت نمودید و نسبت گمراهی و کج روی بمن دادید و او عصمت خود را نگاه داشت و خواهش مرا نپذیرفت و همانا اگر آنچه باو امر میکنم نکند و با لام تأکید و نون ثقیله کلام خود را مؤکّد میگرداند که البته او را بزندان می‌اندازم تا اینکه از خوارشدگان باشد.

شیخ طنطاوی در تفسیر جواهر راجع بآیه بیانی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا در اینجا ترجمه مینمایم:

بدان اینکه قصه را ذکر نکرده برای اینکه جمال یوسف را بشناسی یا فقط بفهمی زنان مصر دستهای خود را بریدند کلّا نه چنین است بلکه اینکه آیات نشانه‌ئی است ببیان اعلا و درجات ابهی و انسان را مایل میگرداند بسوی پند گرفتن و موعظه است برای کسب علم و اخلاق، همانا جمال محبوب است و مردم وقتی از جمال غافل گردیدند جهّالند همانا جمال صورت و وجاهت دختران و بچه پسران را عموم مردم و خواص آنرا میشناسند و جمال رجال و نساء معروف و مشهور است و آن بین عامه و خاصه ظاهر است. و لکن در اینجا جمالی است اجل و حسنی است اعلا و بهجتی است ارقی و او جمال هذه الدنیا و بهجت آن بلکه جمال خدا آن جمالیکه تجلی کرده در وجود آسمانها و زمین و اینکه جمالی است که از جهّال محجوب گردیده و از آن بزرگان حکماء و خواص آنها بهره میبرند که از اینکه جمال بدیع همیشه در دنیا در بهجت و سرورند و وقتی زنها از صورت یوسف عقلشان مستور گردید و دستهای خود را بریدند در حالیکه یوسف مخلوقی است در عالم چه چیز است گمان تو نسبت بکسیکه رموز عالم را بفهمد و بر بعضی از اسرار و عجائب آن مطلع گردد و آنها کسانی میباشند که چیزی می‌بینند (که جای دارد از شدت بهت) گردنهای خود را قطع نمایند زیرا که (مرتبه) دون آن اولو الالباب را متحیر میگرداند آیا چنین کسانی حق دارند که عمر خود را صرف نمایند در عجائب عالم

صفحه : ۳۶۶

و ثروت و مال خود را صرف کنند برای اینکه از آن تمتع ببرند و راحت خود را بذل کنند در درس آن، آنهایند که براستی و صدق خالص گردیده شده‌اند، آنهایند که بحقیقت و از روی صدق عاشق حقند، آنها کسانی میباشند که بجمال حقیقی نظر میکنند، آنان کسانی هستند که بوصال فائز گردیده‌اند، آنهایند رجال، آنها کسانی میباشند که بکثرت فکر و عمل قلب خود را قطع کرده‌اند و بدن خود را بصدمه انداخته‌اند و چنین کسانی در محبّت اکتفاء نکرده‌اند ببریدن دستهایشان زیرا که اینکه محبّت دانی و ناچیز است و کجا توان مقایسه نمود دانی را بعالی. [پایان] قالَ رَبِّ السِّجنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدعُونَنِی إِلَیهِ وَ إِلّا تَصرِف عَنِّی کَیدَهُنَّ أَصبُ إِلَیهِنَّ وَ أَکُن مِنَ الجاهِلِینَ یوسف وقتی سخن زلیخا را شنید در مقام مناجات گفت پروردگارا زندان دوست‌تر است برای من از آنچه اینکه زنها مرا بآن میخوانند و اگر کید و مکر آنان را از من نگردانی ممکن است بآن مایل گردم و در جماعت جهّال داخل شوم یوسف بآن حقیقت روحانی خود میدانست که زندان یک صدمه جسمانی است که ببدن لطیفش وارد میآید لکن آن عمل قبیح زنا اگر واقع شود روحش را لکه‌دار میگرداند و بآن درجه عصمت و نبوّت او لطمه میزند اینکه بود که زندان را ترجیح داد و اظهار مینماید که آن نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا بآن میخوانند.

مفسرین بدلالت ضمیر (یدعوننی) و ضمیر (کیدهنّ) که هر دو دلالت بر جمع دارد گفته‌اند پس از آن خواتین مصر که در آن مجلس حاضر بودند با آنکه هر یک شیفته جمال یوسف گشته دور او را گرفتند و هر یک با کمال عشوه‌گری که مخصوص بعضی از زنها است و میخواستند او را بفریبند زبان بملامت و سرزنش او گشودند و گفتند ای یوسف چرا از جوانی و طراوتی که بر دل خانم عزیز مصر حکومت میکند استفاده نمیکنی اینکه زندگی با شکوه، اینکه کاخ مجلل

صفحه : ۳۶۷

اینکه خانم عاشق که مجذوب و فانی در تو گشته دیگر چه میخواهی آیا سزاوار است که خانم عزیز مصر در عشق تو بسوزد و وعده وصل بوی ندهی اینکه همه وسائل خوشبختی که برای تو مهیا است برای احدی نیست.

و ما متفقا صلاح تو را در اینکه میدانیم که دست از اینکه خشکی بی‌مورد برداری و آنچه دلخواه خانم است انجام دهی تا در زندگی کامیاب گردی و اگر خواستی دست از اینکه خشکی برنداری بخشم خانم عزیز مصر گرفتار میشوی و سر انجام بزندان و ذلت گرفتار میگردی.

در کتابی بنام پرتوی از جمال انسانیّت گفته: خانمهای دست بریده بطبیعت حال مطالبی از اینکه قبیل برای نرم کردن یوسف گفتند، اما فرزند یعقوب چشمان با حیاء و حق بینش را فرو هشته و در اعمال دل خود فرو رفته و بسخنان فریبنده گرم بانوان که با لحن عاشقانه و با ناز و عشوه مخصوص اداء میشود گوش میدهد اما دل نمیدهد و نمیتواند دل بدهد زیرا دل خود را در جای دیگر گرو گذاشته در همین لحظه که گوشش بگفته خانمها است مرغ دلش در محیط لا مکان و صوامع ملکوت و عالم صفا و نور در پرواز است و از قلب پاک و روح ملکوتی خود آهنگ دل‌نوازی را میشنود و از کنگره عرش صفیری بگوش دلش میرسد آن آهنگ و صفیر تمام دلش را تصرف کرده.

بانوان دل باخته و دنیادار سرگرم دل بری و عشوه‌گری و سخنان فریبنده و عاشقانه‌اند اما متوجه نیستند که در داخل وجود فرزند یعقوب دستگاه گیرنده‌ئی هست که آهنگهائی را از آن سوی اینکه عالم و از پشت پرده طبیعت میگیرد و اساسا دل یوسف اینجا نیست که سخنان آنان در آن نفوذ کند.

هرگز حدیث حاضر و غائب شنیده‌ئی من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بانوان مصر عاشق و دل باخته یوسف هستند امّا نمیدانند و نتوانند بدانند که اینکه جوان کنعانی هم عاشق است و عشق او از عشق آنان بسی سوزنده‌تر و جاذبه معشوق وی بسیار قوی‌تر است و در همین حال که آنان سخنان فریبنده

صفحه : ۳۶۸

میگویند او در حال جذبه است و جان و عقلش بسوی دیگری مجذوب گشته و آهنگ غیبی و ملکوتی قلب و روانش را سخت مشغول کرده است.

یوسفا حقیقت انسانیّت و گوهر ذات بشریت شایسته آنست که همیشه از نور حقیقت و حقیقت نور مشعشع و برافروخته باشد و پلیدیهای عالم پست مادّه هیچگاه او را آلوده نگرداند عزیزا دل آگاه و جان پاک تو که از نور نبوّت و الهامات غیبی پرتو گرفته و میگیرد و در اعماق چاه از آن برخوردار بوده است بسی عزیزتر و ارجمندتر از آنست که بسخنان پوچ و آلوده کننده اینکه بانوان غافل و سرمست توجه کند استقلال روح و صفای دل و عزت نفس و نور ایمان گرانبهاترین سرمایه‌ئی است که جهان بشریت میتواند داشته باشد و اکنون تو از اینکه سرمایه پر ارزش بقدر کافی بهره‌مند میباشی اینکه دنیای کثیف و آلوده و اینکه آب و رنگ زود گذر و بی‌ارزش و اینکه جهان گذران را بگذار برای اهلش برای آنانکه از آگاهی دل و صفای باطن و لذت ایمان بی‌خبرند.

[پایان] از حقایق سلمی نقل میکنند که گفته حق سبحانه باین آیه مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در رویت مخلوقی باین مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق باید از هیچ بلاء و عناء متألم نشوید. [بیت]

گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد بیداد تو سهل است فراموش توان کرد

[پایان] در تفسیر کاشفی از صاحب وسیط که او بسند خود از جابر انصاری چنین نقل میکند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود جبرئیل فرود آمد و گفت خدا تو را سلام میرساند و میگوید حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی آفریدم و حسن تو را از نور عرش گرفتم (و ما خلقت خلقا احسن منک) یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال، در شهود جمال یوسفی فقط دستها بریده شد و در شهود کمال محمدی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زنّارها قطع گردید. [بیت]

صفحه : ۳۶۹

از حسن روی یوسف دست بریده سهل است در پای دلبر ما سرها بریده باشد

از عایشه نقل میکنند که در وصف حضرت رسالت پناه [ص] گفته [شعر]

زنان مصر بهنگام جلوه یوسف ز روی بیخودی از دست خویش بریدند

مقرّر است که دل پاره پاره میکردند اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند

فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ وقتی یوسف از روی حقیقت و خلوص نیّت با قلب پاک و بی‌آلایش با خدای خود مناجات نمود و درخواست کرد که شرّ زنها را از او بگرداند و اظهار نمود که من شکنجه زندان را بیشتر دوست میدارم از آنچه مرا بآن دعوت مینمایند و اگر تو کید آنان را از من نگردانی همانا بمقتضای طبیعت بشری با اینکه وسائل مادّی ممکن است میل کنم بسوی آنها آنوقت بوده باشم از جهّال و تباه روزگاران اینکه است که خدای تعالی در اینکه آیه خبر میدهد که

پروردگارش مدعو او را اجابت نمود و كيد زنها را از او گردانيد زيرا كه او شنوا است و صدائى و ندائى از او مخفى نيست و عالم و دانا است بر آنچه صلاح امور است.

ثُمَّ بَدا لَهُم مِن بَعدِ ما رَأَوُا الآياتِ لَيَسجُنُنَّهُ حَتّى حِينٍ فاعل در (بدا لهم) مضمر است و مفسر آن (ليسجننه) يعنى پس از آنكه بر آنها كه شايد مقصود عزيز مصر و بزرگان مملكت باشد برائت يوسف و خدعه زليخا بدلالت دريده شدن پيراهن يوسف از عقب و اظهار خود زليخا در حضور خواتين مصرى ثابت گرديد و شيوع پيدا نمود رأى آنها بر اينكه قرار گرفت كه يك مدت كوتاهى يوسف عزيز را زندانى كنند و اينكه رأى ظاهرا اول از ناحيه زليخا صادر شده كه بلكه يوسف زجر زندان بكشد و بر اينكه عمل قبيح حاضر گردد، و شايد عزيز مصر با اينكه بدرستى براى او برائت يوسف معلوم شده بود خواست براى حفظ آبرو كه مردم يوسف را خائن بدانند و نيز اينكه حرف از دهن مردم بيفتد كه زن عزيز عاشق غلام خود شده رأى آنها بر اينكه قرار گرفت كه چند صباحى يوسف را زندانى كنند اينكه بود كه عزيز مصر امر كرد يوسف را بزندان ببرند

صفحه : ۳۷۰

[سوره يوسف (۱۲): آيات ۳۶ تا ۴۲]

اشاره

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجنَ فَتَيانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّي أَرانِي أَعصِرُ خَمراً وَ قالَ الآخَرُ إِنِّي أَرانِي أَحمِلُ فَوقَ رَأسِي خُبزاً تَأكُلُ الطَّيرُ مِنهُ نَبِّئنا بِتَأوِيلِهِ إِنّا نَراكَ مِنَ المُحسِنِينَ (۳۶) قالَ لا يَأتِيكُما طَعامٌ تُرزَقانِهِ إِلاّ نَبَّأتُكُما بِتَأوِيلِهِ قَبلَ أَن يَأتِيَكُما ذلِكُما مِمّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكتُ مِلَّةَ قَومٍ لا يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ هُم بِالآخِرَةِ هُم كافِرُونَ (۳۷) وَ اتَّبَعتُ مِلَّةَ آبائِي إِبراهِيمَ وَ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ ما كانَ لَنا أَن نُشرِكَ بِاللّهِ مِن شَيءٍ ذلِكَ مِن فَضلِ اللّهِ عَلَينا وَ عَلَى النّاسِ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَشكُرُونَ (۳۸) يا صاحِبَيِ السِّجنِ أَ أَربابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيرٌ أَمِ اللّهُ الواحِدُ القَهّارُ (۳۹) ما تَعبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاّ أَسماءً سَمَّيتُمُوها أَنتُم وَ آباؤُكُم ما أَنزَلَ اللّهُ بِها مِن سُلطانٍ إِنِ الحُكمُ إِلاّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاّ تَعبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ ذلِكَ الدِّينُ القَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ (۴۰)

يا صاحِبَيِ السِّجنِ أَمّا أَحَدُكُما فَيَسقِي رَبَّهُ خَمراً وَ أَمَّا الآخَرُ فَيُصلَبُ فَتَأكُلُ الطَّيرُ مِن رَأسِهِ قُضِيَ الأَمرُ الَّذِي فِيهِ تَستَفتِيانِ (۴۱) وَ قالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنهُمَا اذكُرنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنساهُ الشَّيطانُ ذِكرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجنِ بِضعَ سِنِينَ (۴۲)

صفحه : ۳۷۱

[ترجمه]

و با يوسف دو غلام پادشاه داخل زندان گرديدند يكى از آنها گفت من در خواب ديدم خمر ميفشردم و آن ديگرى گفت من در خواب ديدم طبق نانى روى سرم بود و مرغان هوا آنرا بمنقار ميربودند ما را بتعبير آن آگاه گردان همانا ما تو را از نيكوكاران مى‌بينيم [۳۶]

يوسف گفت شما را خبردار ميكنم بتأويل رؤياتان پيش از اينكه طعام شما را بياورند و پيش از اينكه تعبير آن بر شما بيايد (و بآن آگاه گرديد) و اينكه از آن چيزهائى است كه پروردگار من بمن آموخته همانا من ترك كردم دين قومى را كه بخدا ايمان ندارند و بآخرت نيز كافرند [۳۷]

و تابع گردیدم ملت آباء خودم را ابراهیم و اسحق و یعقوب و نشاید ما را اینکه برای خدا چیزی را شریک قرار بدهیم و اینکه توحید از فضل خدا است بر ما و بر مردم و لکن بیشتر افراد بشر شکر گذار نیستند [۳۸]

ای دو رفیق زندانی من آیا خدایان متفرق بهتر است یا خدای واحد قهّار [۳۹]

پرستش نمیکنید شماها مگر اسمهائی را که شما و پدرهایتان نام‌گذاری کرده‌اید آن بتها را و فرو نفرستاده خدا بپرستش آنها هیچ حجتی و حکم بعبادت نیست مگر برای خدا، امر فرموده که عبادت نکنید مگر او را اینکه است دین و آئین محکم راست و لکن بیشتر مردم نمیدانند [۴۰]

ای دو رفیق زندانی من یکی از شما که ساقی شراب شاه بوده برمیگردد بمنصب خود و آن دیگر او را بدار میزنند و مرغان هوا مغز سر او را میبرند و در قضاء الهی گذشته آنچه را که از آن سؤال نمودید [۴۱]

یوسف بآن یکنفری که گمان میکرد نجات می‌یابد گفت وقتی نزد پادشاه رسیدی مرا بیاد آور وقتی بیرون رفت شیطان یاد یوسف را از نظر او برد و بسلطان تذکر نداد و یوسف چند سال در زندان ماند [۴۲]

.

صفحه : ۳۷۲

(توضیح آیات)

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجنَ فَتَیانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانِی أَعصِرُ خَمراً وَ قالَ الآخَرُ إِنِّی أَرانِی أَحمِلُ فَوقَ رَأسِی خُبزاً تَأکُلُ الطَّیرُ مِنهُ نَبِّئنا بِتَأوِیلِهِ إِنّا نَراکَ مِنَ المُحسِنِینَ بعضی از مفسرین گفته‌اند پس از آنکه بانوان مصری سخن زلیخا را شنیدند که با یوسف مراوده نموده و یوسف امتناع کرده و مراد او را برنیاورده و او را ملامت کردند و دیدند آنچه یوسف را نصیحت کردند که رام شود فائده نبخشید بزلیخا گفتند صلاح در اینکه است که چند روزی او را بزندان افکنی تا سختی زندان را ببیند و حاضر شود اینکه بود که زلیخا نزد عزیز آمد و گفت اینکه غلام کنعانی مرا رسوا نموده و مردم نسبتهای بد بما میدهند خوب است چند روزی او را بزندان افکنی که مردم بدانند او خطا کار است و عزیز نزد شاه رفت و درخواست نمود که یوسف را بزندان افکند.

و دو نفر از غلامان شاه یکی ساقی او بنام یونا یا منو و دیگری طبّاخ بنام حجله یا مجلب بود اینکه دو نفر باتهام اینکه خواستند زهر خورد سلطان بدهند زندانشان کردند.

مفسرین گفته‌اند چون یوسف در زندان با زندانیان محبّت مینمود از حال آنان پرسش میکرد و بعیادت بیماران آنها میرفت و میگفت دل تنگ نباشید صبر کنید خدا شما را بزودی فرج میدهد آنها از زیبائی و خلق نیکوی او خوشحال بودند باو گفتند ای جوان تو کیستی که اینکه قدر نیکی گفت من یوسف إبن یعقوب صفی اللّه بن اسحق ذبیح اللّه بن ابراهیم خلیل اللّه، زندانبان گفت ای پیمبر زاده (و اللّه) اگر میتوانستم تو را رها مینمودم اکنون در خدمت آنچه بتوانم میکنم و زندانیان همه روز نزد او میآمدند و با او اظهار محبّت میکردند و او آنها را موعظه و اندرز مینمود.

صفحه : ۳۷۳

یوسف بآنها گفت ای یاران در محبّت بمن افراط نکنید هر کس بمن محبت ورزید از او محنت دیدم، عمه‌ام مرا دوست میداشت و میخواست مرا نزد خود نگاه دارد کمربندی که از ابراهیم ع بوی میراث رسیده بود بکمر من بست در حالیکه خواب بودم و مرا برای اینکه یک سال نزد او بمانم مرا متهم بدزدی گردانید زیرا که در عرف اینها پاداش دزدی چنین بود، و پدرم مرا دوست داشت

بمحنت برادران افتادم و مرا بچاه انداختند، و زلیخا مرا دوست داشت بزندانم انداخت.

خلاصه آن طوری که مفسرین گفته‌اند زندانیان با او رفاقت نموده و هر روز میآمدند و خوابهای خود را برای وی نقل مینمودند شبی آن دو نفر ساقی و طباخ هر یک خوابی دیدند آمدند نزد یوسف یا راستی خواب دیده بودند یا دروغ میگفتند، بقولی ساقی راست گفته بود و طباخ دروغ گفت.

آیه خبر میدهد که یکی از آنها گفت من یدم خمر میفشردم و دیگری گفت من دیدم بالای سرم طبق نان است و مرغان می‌ربودند ای یوسف ما را بتعبیر آن خبردار نما زیرا که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم یوسف [ع] گفت قالَ لا یَأْتِیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلّا نَبَّأْتُکُما بِتَأْوِیلِهِ قَبْلَ أَنْ یَأْتِیَکُما ذلِکُما مِمّا عَلَّمَنِی رَبِّی بقولی مرجع ضمیر (تأویله) ممکن است طعام باشد و مقصود چنین بوده که مقام او را بشناسند و نصایح او را بپذیرند، و شاید مرجع ضمیر چنانچه از آیه متبادر میشود تعبیر خواب آنها باشد که بزودی خواب شما را تعبیر میکنم.

یوسف چون نخواست اول تعبیر خواب آنها را قبل از آنکه بوظیفه خود که تبلیغ بیگانه پرستیدن و توحید است برای آنها بیان کند اینکه بود که اول بآنها وعده میدهد که من پیش از آنکه موقع غذای شما برسد تعبیر خوابتان را بشما خبر میدهم و اینکه تعبیر خواب از آن چیزهائی است که پروردگار من بمن تعلیم گردانیده و مرا عالم بتعبیر رؤیا کرده و شما را خبردار میکنم.

صفحه : ۳۷۴

إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ اشاره به اینکه که چون من مشرک نبودم که بغیر خدای واحد احد کسی را یا چیزی را با خدا شریک گردانم بلکه موحد بودم و نیز بمعاد و سرای آخرت ایمان داشتم چون چنین بودم یعنی ایمان بخدا و روز جزاء داشتم خداوند تفضلا بمن علم تعبیر خواب عنایت فرموده و مرا بر اسراری مطلع گردانیده.

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِی إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ ما کانَ لَنا أَنْ نُشْرِکَ بِاللّهِ مِنْ شَیْءٍ ذلِکَ مِنْ فَضْلِ اللّهِ عَلَیْنا و چون اینکه نحو از علوم لدنی خارج از علوم عادی است که بکسب و تدریس و آزمودن بدست آید یوسف میخواهد زندانیان را بمنشأ علم خود آگاه نماید و نیز معجزه خود را اظهار کند که چون من عبادت بت نکردم و تابع ملت آباء کرام خود ابراهیم و اسحق و یعقوب که اینها یکتا پرست و موحِّد بودند گردیدم خداوند بمن تفضل نموده و مرا بچیزهائی آگاه گردانیده که دیگران چون عبادت بت نمودند از علوم بی‌نصیب گردیدند و اینکه ما را موفق گردانیده که برای خدا شریک قرار ندادیم اینکه نیز بتفضل و فضل او بود که ما را حفظ نموده وَ عَلَی النّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَشْکُرُونَ ممکن است در توجیه آیه گفته شود اینکه فرموده (ما کانَ لَنا أَنْ نُشْرِکَ بِاللّهِ مِنْ شَیْءٍ ذلِکَ مِنْ فَضْلِ اللّهِ عَلَیْنا وَ عَلَی النّاسِ) نه اینکه مقصود چنین باشد که ما را مجبور گردانیده بر اینکه بر خدا شریک قرار ندهیم بلکه مقصود اینکه است که ما را موفق گردانیده بر یکتا پرستی و توحید خدای تعالی و اینکه اظهار نعمت و لطف الهی است که خواسته زندانیان را حاضر کند که گوش بنصایح او بدهند و بپذیرند.

و نیز قوله تعالی (وَ عَلَی النّاسِ) شاید مقصود اینکه باشد که فضل خدای تعالی بر تمام افراد بشر اینکه است که همه را بفطرت توحید که فرموده (فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها) آفریده و اینکه فضل و رحمتی است بر تمام مردم و بعضی

صفحه : ۳۷۵

آن فطرت خدا داده‌ئی خود را بمتابعت آباء و اجداد خود پوشیده‌اید.

در مفردات گفته (فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها) فاشارة منه تعالی الی ما فطر ای ابدع و رکز فی النّاس من معرفته تعالی و فطرة اللّه هی ما رکز فیه من قوته علی معرفة الایمان و هو المشار الیه بقوله (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللّهُ). [پایان] یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ

أَربابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيرٌ أَمِ اللّهُ الواحِدُ القَهّارُ یوسف [ع] پیش از اینکه تعبیر رؤیاء آن دو نفر زندانیان را بنماید شروع بتبلیغ نموده و گفت ای دو رفیق زندانی من آیا خدایان متفرق که شماها پرستش میکنید بهتر است یا خدای واحد قهار.

گفته‌اند مقصود از (ارباب متفرقون) تمامی بتها و معبودانی بودند که مشرکین آنها را مربّی عالم و مدبر کون میدانستند از خورشید و آتش و ملائکه و کواکب و غیر اینها از صنمهائی که مشرکین آنها را میساختند و قبله‌گاه خود قرار میدادند و برای هر بتی از اینها فضیلت مخصوصی قائل بودند و او را منشأ اثر میدانستند اینکه است که فرموده آیا اینهائیکه اشیاء متفرق پراکنده‌اند که هر یک را باعتباری اله و مدبر کون میدانید بهترند یا خدای واحد قهار.

اینجا ظاهرا حضرت یوسف [ع] خواسته ارشاد بعقل نماید که شما رجوع بعقل خودتان بنمائید که بحکم عقل اشیاء متفرق که هر یک در وجود و بقاء محتاج باشیاء دیگری است و بخودی خود نه وجودی برای آنها متصور است و نه بقائی توانند داشت آیا چنین اربابی که بگمان شما قابل پرستشند بهترند یا خدای واحد که بهیچ وجه تعدد نه در ذات او و نه در صفات حقیقه او و نه در الوهیت او تصور ندارد و نیز مستغنی از غیر است و قهار است که قاهر و غالب بر تمام ممکنات است (وَ هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ) تمام ممکنات در مقابل قهاریت او ناچیزند (کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلّا وَجهَهُ) آیا چنین خدائی را بایستی پرستش نمود یا موجوداتیکه سرتاسر پا محتاج بغیرند و ابدا قابل پرستش نمیباشند و مقهور

صفحه : ۳۷۶

قهر پدید آورنده خودشانند.

چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند چون مشرکین معتقد بودند که خدای تعالی اجل و بلندتر از آن است که عقل ما و فهم ما باو احاطه نماید اینکه است که برای ما ممکن نیست باو توجه نمائیم و بعبودیت باو تقرب جوئیم و در حضور او خاضع گردیم اینکه است که ببعض مخلوقات شریفه که در نظر آنها در نظام عالم مؤثر میباشند توجه میکنیم و آنها را عبادت میکنیم و شفیع خود میگردانیم که بواسطه آنها باو تقرب جوئیم. [پایان] آری مسلما هیچ عاقلی بتها و صنمها را و نیز آنچه مخلوق است آفریننده عالم قرار نمیدهد بلکه گمان میکنند راهی برای شناسائی خالق و موجد عالم ندارند که توجه باو نمود و روی دل باو آرند و باو عرض حاجت نمایند و ندانسته‌اند چنانچه فرموده (هُوَ مَعَکُم أَینَ ما کُنتُم) و قوله تعالی در سوره بقره آیه ۱۰۹ (فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ) و امثال اینکه آیات دلالت دارد که هر کسی بفطرت خدا داد خود راه مخصوص بشناسائی مبدء خود دارد اگر توجه باو نماید عرض حاجت او را میشنود و بحکم (ادعُونِی أَستَجِب لَکُم) اگر اقتضاء کند حاجت او را روا مینماید.

ما تَعبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلّا أَسماءً سَمَّیتُمُوها أَنتُم وَ آباؤُکُم ما أَنزَلَ اللّهُ بِها مِن سُلطانٍ إِنِ الحُکمُ إِلّا لِلّهِ برای رفع توهّم مشرکین که بتهائی که میپرستیدند برای اینها مقام و منزلتی نزد خدا تصور مینمودند و گمان میکردند که هر یک از خدایانشان مربّی قسمتی از عالم میباشند حضرت یوسف میخواهد بآنها بفهماند که شما مشرکین در اشتباهید زیرا که عبادت نمیکنید مگر اسم بی‌مسمائی را که خداوند باینها هیچ سلطنتی نداده و کسی را در مملکت با خود شریک نگردانیده و اینکه گوئید اله آسمان یا اله زمین یا اله دریاها یا اله آب و باد و غیر اینها تماما یک لفظی بی‌معنی و بی‌حقیقت است خدا با اینها حجت و دلیلی قرار نداده که بتوانید برای اینان سلطنتی قائل گردید (إِنِ الحُکمُ إِلّا لِلّهِ) نیست حکمی و نه

صفحه : ۳۷۷

سلطنتی و نه غالبیت و قاهریتی مگر اینکه مخصوص بخدا است.

أَمَرَ أَلّا تَعبُدُوا إِلّا إِیّاهُ ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ آیه متفرع بر مطالب جلو است که چون برای غیر خدا از بتها و آنچه را که باسم بر آن اله

نهاده‌اید دلیلی ندارید و برای اینها سلطنتی نیست اینکه است که مبدء عالم امر نموده و حکم کرده که عبادت و پرستش منمائید مگر او را و همین است دین پاینده و استوار که در عبادت و پرستش کسی را با او شریک نگردانید وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ لا یَعلَمُونَ شاید اشاره باین باشد که چون اکثر مردم فهمشان از محسوسات بالاتر نمیرود و مایل بمحسوساتند اینکه است که آن فطرت خدا دادهشان را که بر توحید استوار گردیده و بفطرت مایل بحقند و گمان میکنند راهی باو ندارند یا او را مانند جسمی شاید تصور میکنند اینکه است که بتی برای خود درست کرده و در حاجتهایشان باو روی میآورند که نزد خدا شفیع آنها گردند.

در اصول کافی بسند متصل از هشام بن حکم روایت میکند که او از ابا عبد اللّه ع از اسماء اللّه و اشتقاق آن سؤال میکند که اللّه مشتق از چیست حضرت فرموده ای هشام (اللّه) مشتق از اله و الاله یقتضی مألوها و اسم غیر مسمی است کسیکه اسم را عبادت کند غیر از مسمی (فقد کفر) او کافر است و چیزی را عبادت ننموده و کسیکه اسم و معنی را عبادت کند او نیز کافر است زیرا که دو چیز را عبادت نموده و کسیکه معنی را عبادت کند دون اسم اینکه توحید است، آیا ای هشام فهمیدی، هشام گوید (زدنی) امام فرموده برای خدا نود و نه اسم است و کلّ آنها غیر از اویند و اگر اسم مسمّی باشد هر یک از اینها الهند لکن (اللّه) را معنائی است که اینکه اسماء بر او دلالت دارند و تمام اینها غیر او میباشند ای هشام (الخبز) اسم است برای مأکول، و (ماء) اسم است برای مشروب، و (ثوب) اسم است برای ملبوس، و نار اسم است برای محرق الی آخر [پایان] در معنی اینکه حدیث دو وجه تفسیر شده: علامه مجلسی [ره] در مرآت العقول

صفحه : ۳۷۸

گفته مراد امام ع اینکه است کسیکه عبادت کند لفظ را غیر از معنی او کافر است و صاحب وافی گفته مقصود اینکه است که عبادت نکنید لفظ یا مفهوم لفظ را بلکه عبادت کنید مسمی را یعنی آنچیزی را که مقصود از لفظ است او را عبادت کنید.

و در حدیث رابع از احادیث اربعین هاشمیه راجع بمعنی اینکه حدیث و مقصود از آن تا اندازه‌ئی بحث نموده‌ایم.

و خلاصه آن اینکه است در اسماء اللّه که مشتقاتند سه چیز ملحوظ است یکی الفاظ مثل لفظ (اللّه) و دیگر معنی ذهنی و مفهوم آن که تصور میشود یعنی معبود بحق، و دیگر آن مسمی و مصداق حقیقی آن که لفظ و مفهوم ذهنی آن معنائی است که دال بر آن و مرآت آن است.

شاید مقصود حدیث اینکه باشد کسیکه فقط لفظ (اللّه) یا باقی اسماء اللّه را یا مفاهیم ذهنی آنها را بدون فهم و شناسائی مسمّی و حقیقت عبادت کند او کافر است زیرا که مفهوم ذهنی خود را عبادت نموده نه حقیقت را و کسیکه لفظ و مفهوم آنرا مرآت خارج قرار دهد و بگفتن لفظ (اللّه) توجه بمعبود بحق نماید چنین کسی مؤمن است.

مثلا از جمله اسماء اللّه که مشتقاتند (الواحد) است کسیکه عبادت کند معنی (الواحد) را باعتبار صفت واحدیت یعنی فقط اینکه حیثیت را ملاحظه نماید اینکه کافر است و چیزی را عبادت نکرده زیرا که فقط مفهوم ذهنی خود را عبادت نموده و واحد باعتبار مفهوم ذهنی صفت زائد بر ذات است لکن باعتبار مصداق عین ذات او تعالی است و چنین است باقی اسماء اللّه زیرا که در ذات حق تعالی حیثیات زائد بر ذات نیست لکن کسیکه ملاحظه نکند ذات را باعتبار حیثیتی از حیثیات و مفهومی از مفاهیم بلکه عبادت کند مسمّی و مصداق خارجی حقیقی را باعتبار واقع گردیدن اسماء اللّه بر آن و اسماء را مرآت جلال و جمال الهی قرار دهد چنین کسی مؤمن حقیقی و موحد است.

صفحه : ۳۷۹

یا صاحِبَیِ السِّجنِ أَمّا أَحَدُکُما فَیَسقِی رَبَّهُ خَمراً وَ أَمَّا الآخَرُ فَیُصلَبُ فَتَأکُلُ الطَّیرُ مِن رَأسِهِ حضرت یوسف پس از تبلیغ زندانیان شروع

مینمایـد بتأویل رؤیای آن دو نفر که یکی از شـما مقصود آن کسـی است که ساقی ملک بود و اینکه طوری که گویند گفته بود در خواب دیـدم سه خوشه انگور میفشـردم بـاو گفت تو تا سه روز دیگر بر سـر کار خود میروی و بآن دیگر که طباخ بود گفت تا سـه روز دیگر تو را از زندان بیرون میبرند و بدار میزنند و مرغان هوا مغز سر تو را میخورند.

از عبـد اللّه بن مسـعود نقل میکننـد که گفته چون زندانیان اینکه را شـنیدند پشـیمان شدند و گفتند ما خواب ندیدیم خواستیم تو را امتحان کنیم اینکه بود که یوسف گفت:

قُضِیَ الأَمرُ الَّذِی فِیهِ تَستَفتِیانِ آنچه شـما سؤال و جواب شـنیدید حکم او و تقدیر آن در قضای الهی گذشـته و تخلف‌پذیر نخواهد بود. پس از سه روز مسـتخدمین آمدنـد و آن دو نفر را از زندان بیرون بردند وَ قالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنهُمَا اذکُرنِی عِندَ رَبِّکَ فَأَنساهُ الشَّیطانُ ذِکرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجنِ بِضعَ سِنِینَ یوسف موقع بیرون بردن آن یک نفر ساقی که دانست نجات می‌یابد گفت نزد سلطان میروی مرا بیاد سـلطان بیاور، شـیطان کلام یوسف و سفارش او را از یاد ساقی برد و یوسف مدت هفت سال یا کمتر یا زیادتر (بضع سنین) بین سه سال و نه سال است، از کلی نقل شده دوازده سال یوسف در زندان ماند اگر چه آیه مشعر باین است که چون یوسف از مخلوق اسـتعانت خواست و برای پیمبران روا نیست که بغیر خـدا از کسـی طلب یاری کنند عمل او چنین ایجاب نمود که شـیطان یاد یوسف را از ذهن آن ساقی ببرد.

و در معـالم التنزیـل از حسن بصـری نقـل میکنـد که گفته روزی جبرئیل بزنـدان آمـد یوسف او را شـناخت و گفت یا اخ المرسـلین چیست که می‌بینم تو را

صفحه : ۳۸۰

که در منزل گنهکاران آمدهئی جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین حضـرت ربّ العالمین تو را سـلام میرساند و میگوید شـرم نداری که آدمی را سـبب خلاصی خود میدانی و باو استشفاع میکنی بعزّت و جلالم که تو را چند سال در زندان میگذارم یوسف گفت آیا در اینکه حـال از من راضـی هست یا نه جبرئیل گفت آری از تو خوشـنود است یوسف گفت اکنون که او راضـی است از هیـچ چیزی باک ندارم [کاشفی]

پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین

[مثنوی] لکن نمیشود اینکه را علت و سـبب مـدت مانـدن یوسف در زنـدان گرفت زیرا که ظـاهرا آیه اخبـار است بر اینکه یوسـف مـدتی در زنـدان ماند و نمیشود گفت ماندن یوسف در زندان پاداش سـفارش او بساقی باشد زیرا که اینکه خلافی بلکه ترک اولی نیز نبود تا اینکه مستحق مجازات گردد حکمت چنین بوده و ظاهرا مقدمه رسیدن او بمقام سلطنت باشد، و اللّه العالم باسرار کلامه.

صفحه : ۳۸۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۳]

اشاره

وَ قالَ المَلِکُ إِنِّی أَری سَبعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأکُلُهُنَّ سَبعٌ عِجافٌ وَ سَبعَ سُنبُلاتٍ خُضرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ یا أَیُّهَا المَلَأُ أَفتُونِی فِی رُءیایَ إِن کُنتُم لِلرُّءیا تَعبُرُونَ (۴۳) قالُوا أَضغاثُ أَحلامٍ وَ ما نَحنُ بِتَأوِیلِ الأَحلامِ بِعالِمِینَ (۴۴) وَ قالَ الَّذِی نَجا مِنهُما وَ ادَّکَرَ بَعدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُم

بِتَأوِيلِهِ فَأَرسِلُونِ (۴۵) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفتِنا فِي سَبعِ بَقَرات سِمان يَأكُلُهُنَّ سَبعٌ عِجافٌ وَ سَبعِ سُنبُلاتٍ خُضرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ لَعَلِّي أَرجِعُ إِلَى النّاسِ لَعَلَّهُم يَعلَمُونَ (۴۶) قالَ تَزرَعُونَ سَبعَ سِنِينَ دَأَباً فَما حَصَدتُم فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلّا قَلِيلاً مِمّا تَأكُلُونَ (۴۷) ثُمَّ يَأتِي مِن بَعدِ ذلِكَ سَبعٌ شِدادٌ يَأكُلنَ ما قَدَّمتُم لَهُنَّ إِلّا قَلِيلاً مِمّا تُحصِنُونَ (۴۸) ثُمَّ يَأتِي مِن بَعدِ ذلِكَ عامٌ فِيهِ يُغاثُ النّاسُ وَ فِيهِ يَعصِرُونَ (۴۹) وَ قالَ المَلِكُ ائتُونِي بِهِ فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارجِع إِلى رَبِّكَ فَسئَلهُ ما بالُ النِّسوَةِ اللاّتِي قَطَّعنَ أَيدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قالَ ما خَطبُكُنَّ إِذ راوَدتُنَّ يُوسُفَ عَن نَفسِهِ قُلنَ حاشَ لِلّهِ ما عَلِمنا عَلَيهِ مِن سُوءٍ قالَتِ امرَأَةُ العَزِيزِ الآنَ حَصحَصَ الحَقُّ أَنَا راوَدتُهُ عَن نَفسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقِينَ (۵۱) ذلِكَ لِيَعلَمَ أَنِّي لَم أَخُنهُ بِالغَيبِ وَ أَنَّ اللّهَ لا يَهدِي كَيدَ الخائِنِينَ (۵۲) وَ ما أُبَرِّئُ نَفسِي إِنَّ النَّفسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳)

صفحه : ۳۸۲

[ترجمه]

و پادشاه گفت من در خواب دیدم هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آن گاوهای فربه را خوردند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشك (كه خوشه‌هاى خشك خوشه‌هاى سبز را نابود ميكردند) اى جماعت مرا از تعبير خوابم آگاه نمائيد اگر تعبير خواب ميدانيد [۴۳]

آن جماعت گفتند اینکه از خوابهای بیهوده است و ما بتعبیر چنین خوابهائی دانا نیستیم [۴۴]

و از آن دو نفر زندانی آنکسیکه نجات یافته بود پس از مدتی (سفارش یوسف را) بیاد آورد و گفت من شما را خبردار میکنم بتعبیر اینکه خواب مرا بفرستید (نزد یوسف تا از او تعبیر بخواهم) [۴۵]

ای یوسف ای کسیکه راست گوئی برای ما بیان نما هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را میخوردند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشك شايد من برگردم بسوى مردم و آنها بتعبير خواب دانا گردند [۴۶]

يوسف گفت هفت سال زراعت ميكنيد بعادت خود پس آنچه درو كرديد در خوشه خود بگذاريد (و محفوظ داريد) مگر كمى از آنرا كه ميخوريد [۴۷]

پس از آن هفت سال سخت میآید که آنچه را در انبارها دارید میخورید مگر کمی از آنرا که نگاه میدارید برای بذر [۴۸]

پس میآید بعد از گذشتن سالهای سختی سالی که فریاد رسیده میشود مردمان و در آن سال میوه‌جات فراوان شود [۴۹]

و پادشاه گفت او را نزد من بیاورید وقتی رسول آمد نزد یوسف یوسف گفت برگرد بسوی ملك و بگو چه بود حال آن زنهائی که دستهای خود را بریدند همانا پروردگار من بکید و مکر آنان دانا است [۵۰]

پادشاه بزنان مصری گفت چه بود حال شما وقتی که کام از یوسف میجستید زنهای مصر گفتند (حاش للّه) ما از او هیچ عمل بدی ندیدیم (در آن هنگام) زن عزیز مصر گفت الان حقیقت آشکار گردید من با او از نفس او مراوده نمودم و هر آینه او از جمله راستگويان

صفحه : ۳۸۳

است [۵۱]

یوسف گفت خواستم عزیز مصر بداند که در غیاب او خیانت ننمودم و خداوند هدایت نمیکند کید کنندگان را [۵۲]

یوسف گفت نمیخواهم خود را تبرئه کنم زیرا که نفس امر کننده ببدی است مگر کسی را که پروردگار من رحم کرده باشد همانا

پروردگار من آمرزنده و مهربان است [۵۳]

(توضیح آیات)

.

وَ قالَ المَلِکُ إِنِّی أری سَبعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأکُلُهُنَّ سَبعٌ عِجافٌ وَ سَبعَ سُنبُلاتٍ خُضرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ سمان جمع سمین و عجاف جمع عجفاء و بمعنی مهزول و لاغر، در مجمع البیان گفته (لا یجمع اقل علی فعال الّا هذا) و قیاس در جمعش العجف بضم عین و سکون جیم است کالحمراء و الخضراء و البیضاء علی حمر و خضر و بیض [پایان] بطوریکه مفسرین گفته‌اند وقتی که مدت محنت یوسف بپایان رسید و در حکمت الهی مقرّر شده بود از زندان نجات یابد ملک ریّان خوابی دید و گفت دیدم هفت گاو فربه که از جوی خشکی بیرون آمدند و هفت گاو لاغر آن گاو فربه را میخوردند و بخوردن آنها هیچ شکمهای آنها زیاد نمیشد و دیدم هفت خوشه سبزتر و تازه که دانه‌های آن منعقد شده بود و هفت خوشه دیگر خشک که موقع درو آنها رسیده و آن خوشه‌های خشک بر آن خوشه‌های سبز نارس پیچیده و آن خوشه‌های خشک خوشه‌های تر را در خود پوشانیدند.

و اینکه آیه اینکه قسمت دوم را ذکر نفرموده شاید بوضوح واگذارده بقرینه آن هفت گاو لاغر که گاوهای فربه را نابود مینمودند آن هفت خوشه خشک خوشه‌های سبز را در زیر خود میگرفتند.

یا أَیُّهَا المَلَأُ أَفتُونِی فِی رُءیایَ إِن کُنتُم لِلرُّءیا تَعبُرُونَ ملک ریّان پس از رؤیای خود بآن جماعت که شاید رؤساء و بزرگان مملکت

صفحه : ۳۸۴

خود بودند میگوید ای جماعت دانشمندان من خوابی دیده‌ام رؤیای مرا تعبیر نمائید اگر شما بتعبیر خواب عالم هستید.

در مفردات گفته اصل عبر بمعنی تجاوز از حالی بحالی است و عبور اختصاص دارد بتجاوز و گذشتن از آب بشناوری یا کشتی یا غیر آن، تا آنجا که گفته (و التعبیر) مختص بتعبیر الرؤیا (و هو العابر من ظاهرها الی باطنها نحو: ان کنتم للرؤیا تعبرون).

[پایان] یعنی تعبیر اینکه است که رؤیاء را از ظاهرش بباطنش عبور دهد.

قالُوا أَضغاثُ أَحلامٍ وَ ما نَحنُ بِتَأوِیلِ الأَحلامِ بِعالِمِینَ آن جماعت وقتی عاجز ماندند از تعبیر گفتند اینها خوابهای شوریده است و ما باین خوابها عالم نیستیم ملک ریّان متحیر گردید چون ظاهرا بفراست میدانست که اینکه از خوابهای شوریده نبوده زیرا که بطوریکه تجربه شده خوابهائی که از اضغاث و احلام بشمار میرود غالبا آن خوابهای پراکنده و صور مختلفه درهم ریخته از تخیلات و غیر مضبوط است و رؤیای صادقه بیشتر آنخوابهای مضبوط واضح جلی است که نزد بیننده آن چنان واضح است که گویا ببیداری دیده و در ذهن او مستقر است.

و اینکه از آیه چنین برمیآید که پادشاه از آن جماعت قومش در تعبیر خوابش استعانت میجوید فهمیده میشود که اینکه از خوابهای پریشان نبوده است اینکه است که در تعبیر آن حدیث میکند.

وَ قالَ الَّذِی نَجا مِنهُما وَ ادَّکَرَ بَعدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُم بِتَأوِیلِهِ فَأَرسِلُونِ (امّة) بمعنی جماعت است و در اینجا مقصود از جماعت مدتی از زمان است یعنی ساقی ملک که آن یکی از آن دو نفر رفیق زندانیان یوسف بودند و آن کسی بود که یوسف از او استعانت جست که او را بیاد ملک بیاورد و شیطان از یاد او ببرد آن شخص وقتی سلطان را در تعبیر خوابش متحیر دید یوسف بیادش آمد و گفت من شما را بتعبیر خواب خبردار میکنم مرا بزندان بفرستید چون بزندان رفت گفت

صفحه : ۳۸۵

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفتِنا فِي سَبعِ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأكُلُهُنَّ سَبعٌ عِجافٌ وَ سَبعِ سُنبُلاتٍ خُضرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ لَعَلِّي أَرجِعُ إِلَى النّاسِ لَعَلَّهُم يَعلَمُونَ ساقى بزندان رفت و تعبير خواب شاه را سؤال نمود و گفت اى يوسف اى راستگو ما را خبردار نما از تعبير خواب سلطان كه هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را خوردند و هفت خوشه خشك و هفت خوشه سبز الى آخر.

قالَ تَزرَعُونَ سَبعَ سِنِينَ دَأَباً فَما حَصَدتُم فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلّا قَلِيلًا مِمّا تَأكُلُونَ، ثُمَّ يَأتِي مِن بَعدِ ذلِكَ سَبعٌ شِدادٌ يَأكُلنَ ما قَدَّمتُم لَهُنَّ إِلّا قَلِيلًا مِمّا تُحصِنُونَ يوسف گفت هفت گاو سمين فربه و نيز هفت خوشه سبز و تازه عبارت از هفت سال پر نعمت و بركت ميباشد و هفت سال نعمت فراوان ميگردد و هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشك عبارت از هفت سال قحطى و خشك سالى است پس در آن سالهاى فراوانى و بركت طبق معمول زراعت كنيد و گندمها را چيده و همان طور با خوشه نگهدارى كنيد مگر آنقدريكه احتياج داريد از خوشه بيرون آوريد و مصرف نمائيد و ما بقى آنرا همان طور در سنبل بگذاريد تا فاسد نگردد (زيرا اگر حبوبات را پاك كنيد و بگذاريد فاسد ميگردد) و پس از گذشتن هفت سال فراوانى هفت سال شدت و قحطى ميرسد و آن حبوبات جمع شده را بقدر سدّ رمق بخوريد مگر مقدار كمى كه براى تخم و بذر نگاه داريد.

ثُمَّ يَأتِي مِن بَعدِ ذلِكَ عامٌ فِيهِ يُغاثُ النّاسُ وَ فِيهِ يَعصِرُونَ پس از آن سالى ميآيد كه خداى تعالى بفرياد مردم ميرسد و ميشود (يغاث) مشتق از غيث باشد نه از غوث يعنى بر آنها باران ميبارد و در آن سال بفشرند آنچه فشردنى است مثل انگور و زيتون و امثال اينها و اينكه كنايه از زيادتى نعمتها و فاكهه و حبوبات است كه پس از سختى فراوانى است، و بقولى مقصود از (يعصرون) دوشيدن شير است از پستان گاوها و گوسفندان (إِنَّ مَعَ العُسرِ يُسراً) فضل و احسان الهى چنين است كه پس از هر سختى راحتى است و پس از

صفحه : ۳۸۶

هر مصيبت و بلائى آسايشى است وقتى يوسف تعبير خواب را بيان نمود ساقى سلطان بازگشت و تعبير را براى شاه گفت، گفته‌اند وقتى ساقى نزد سلطان رسيد جماعتى از وزراء و اركان دولت جمع بودند در آن مجلس عام ساقى گفته‌هاى يوسف را باز گفت سلطان تعبير را پسنديد و گفت اينكه شخص دانشمند حكيم عاقل را نزد من آريد.

وَ قالَ المَلِكُ ائتُونِي بِهِ فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارجِع إِلي رَبِّكَ فَسئَلهُ ما بالُ النِّسوَةِ اللّاتِي قَطَّعنَ أَيدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيدِهِنَّ عَلِيمٌ پادشاه گفت او را نزد من بياوريد وقتى رسول نزد يوسف آمد كه پادشاه تو را بحضور طلبيده يوسف امتناع نمود و خواست اول بى گناهى خود را ثابت كند بعد از زندان خارج گردد.

اينكه بود كه برسول گفت برگرد بسوى مولاى خود و بگو چه بود حال آن زنهائى كه دستهاى خود را بريدند و ادب نگاه داشت و نخواست اسم زليخا را بياورد كه مبادا بعزيز مصر توهين شود و خواست بشهادت زنهاى ديگر كه شاهد قضيه بودند بى گناهى خود را ثابت كند و خدا را شاهد گرفت كه بكيد و مكر آنها گواهست.

قالَ ما خَطبُكُنَّ إِذ راوَدتُنَّ يُوسُفَ عَن نَفسِهِ قُلنَ حاشَ لِلّهِ ما عَلِمنا عَلَيهِ مِن سُوءٍ سلطان پس از اينكه خبر بفرمود تا زنان را كه در آن مجلس مهمان زليخا بودند جمع نمود زليخا را نيز آوردند ملك بزنها گفت وقتى كه يوسف را بطرف خودتان دعوت كرديد حال شما چگونه بود آيا از طرف يوسف بشما ميل و رغبتى بود و خيانتى از او ديده شد زنان بعفّت و عصمت حضرت يوسف [ع] اقرار نموده گفتند خداوند از هر عيب منزه است (حاش للّه) ما در يوسف هيچ خيانت و گناهى نديديم زليخا نيز حاضر بود و چون ديد زنها شهادت بر پاكى يوسف دادند زليخا زن عزيز مصر نيز اعتراف نمود.

صفحه : ۳۸۷

قالَتِ امرَأَةُ العَزِيزِ الآنَ حَصحَصَ الحَقُّ أَنَا راوَدتُهُ عَن نَفسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقِينَ زن عزیز گفت الآن حق در مرکز خود قرار گرفت من با او مراوده نمودم و از او کام دل خواستم و همانا یوسف از هر عمل قبیحی مبراء است و او از راستگویان است.
ذلِكَ لِيَعلَمَ أَنِّي لَم أَخُنهُ بِالغَيبِ وَ أَنَّ اللّهَ لا يَهدِي كَيدَ الخائِنِينَ ملک ریان بیوسف خبر داد که زنها بپاکی تو و گناه خودشان اعتراف نمودند یوسف گفت اینکه درخواست من برای اینکه بود که عزیز مصر بداند که من در غیاب او باو خیانت ننمودم و حرمت تربیت او را نگاه داشتم همانا خداوند هدایت نمیکند کید و مکر خیانت کننده گان را.
وَ ما أُبَرِّئُ نَفسِي إِنَّ النَّفسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ظاهرا در اینجا یوسف خواسته در مقام شکر گذاری اظهار کوچکی و حقارت نفس خود و کرم و بخشش پروردگار خود را بنماید اینکه است که اظهار میکند که من نمیخواهم خود را ستایش نمایم بپاکی و بگویم من دارای چنین نفس پاکی بودم که خود را از خیانت و عمل ناشایسته باز داشتم زیرا که نفس آدمی وادار کننده ببدی است مگر کسی را که خدا باو ترحم نماید و او را از گناه باز دارد زیرا که او آمرزنده خطیئات و مهربان است.
آری تمام خیرات و خوبیها از طرف حق تعالی است و نیز هر نعمت و احسانی از خوان کرم و از چشمه فیض بی‌پایان او تراوش نموده ممکن فی حدّ ذات خود (لیس) است و باو (ایس) است.
از اینجا تا اندازه‌ئی از آن مقام بلند حضرت یوسف و آن مرتبه قدس و درجه نبوت و اتکاء و توکل و بردباری او ظاهر میگردد، ببین چه نفس قدسی میخواهد که پس از اینکه مدتی در زندان مبتلا بوده حال که راه فرجی برای او پیش آمده و سلطان وقت او را برای تعبیر خوابش خواسته آیا اگر یوسف دارای چنین نفس مطمئنه‌ئی نبود و از مردمان عادی بود آیا ممکن بود تعبیر

صفحه : ۳۸۸

خواب را برای ساقی بگوید یا اینکه میگفت مرا از زندان بیرون ببرید تا خودم نزد سلطان تعبیر خواب بگویم زیرا چه مانعی داشت ساقی تعبیر خواب را برای ملک بگوید و باز یوسف در زندان بماند.
و نیز در مرتبه ثانی که در طلبش آمدند باز از بیرون رفتن از زندان اباء نمود و خواست بی‌گناهی و عفت خود را ثابت گرداند در صورتی که ممکن بود بلکه احتمال قوی داشت که زنهائی که در مجلس زلیخا دست خود را بریدند برای خوش آمدن زلیخا اقرار بپاک دامنی یوسف نکنند و خود زلیخا نیز عجیب مینماید که در مقابل پادشاه بی‌عفّتی خود و خیانت بشوهرش عزیز مصر را اظهار نماید و اگر اینان اعتراف بگناهشان نمیکردند یوسف در زندان میماند و ظاهرا یوسف باکی نداشت اگر چه مدت دیگر نیز در زندان بماند.
آری اینکه چنین حکایات و قصص پیمبران درس عبرت بما میآموزد برای اینکه بدانیم که سنّت الهی بر اینکه جاری شده که کسی بمرتبه و مقامی نمیرسد مگر پس از اینکه در بوته امتحان واقع گردد منتهی الامر آزمایش هر فردی بقدر استعداد و تحمل وی است البته آزمایش اشخاص بزرگ بقدر بزرگی و قوّت عزم و درجه استعداد آنها است اگر کسی قدری در حکایت پیمبران و اشخاص برجسته سیر کند درجه هر کسی را بقدر آزمایش و درجه صبر و متانت نفس آنها تا اندازه‌ئی میتواند تشخیص دهد قوله تعالی (تِلكَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم عَلي بَعضٍ) سوره بقره آیه ۲۵۴.

صفحه : ۳۸۹

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۴ تا ۶۴]

اشاره

وَ قالَ المَلِکُ ائتُونِی بِهِ أَستَخلِصهُ لِنَفسِی فَلَمّا کَلَّمَهُ قالَ إِنَّکَ الیَومَ لَدَینا مَکِینٌ أَمِینٌ (۵۴) قالَ اجعَلنِی عَلی خَزائِنِ الأَرضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ (۵۵) وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الأَرضِ یَتَبَوَّأُ مِنها حَیثُ یَشاءُ نُصِیبُ بِرَحمَتِنا مَن نَشاءُ وَ لا نُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ (۵۶) وَ لَأَجرُ الآخِرَةِ خَیرٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ (۵۷) وَ جاءَ إِخوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَیهِ فَعَرَفَهُم وَ هُم لَهُ مُنکِرُونَ (۵۸)
وَ لَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم قالَ ائتُونِی بِأَخٍ لَکُم مِن أَبِیکُم أَ لا تَرَونَ أَنِّی أُوفِی الکَیلَ وَ أَنَا خَیرُ المُنزِلِینَ (۵۹) فَإِن لَم تَأتُونِی بِهِ فَلا کَیلَ لَکُم عِندِی وَ لا تَقرَبُونِ (۶۰) قالُوا سَنُراوِدُ عَنهُ أَباهُ وَ إِنّا لَفاعِلُونَ (۶۱) وَ قالَ لِفِتیانِهِ اجعَلُوا بِضاعَتَهُم فِی رِحالِهِم لَعَلَّهُم یَعرِفُونَها إِذَا انقَلَبُوا إِلی أَهلِهِم لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ (۶۲) فَلَمّا رَجَعُوا إِلی أَبِیهِم قالُوا یا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الکَیلُ فَأَرسِل مَعَنا أَخانا نَکتَل وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ (۶۳) قالَ هَل آمَنُکُم عَلَیهِ إِلّا کَما أَمِنتُکُم عَلی أَخِیهِ مِن قَبلُ فَاللّهُ خَیرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ (۶۴)

صفحه : ۳۹۰

[ترجمه]

و پادشاه گفت یوسف را بیاورید که او را از خاصان خود گردانم پس چون یوسف را آوردند با او تکلم کرد گفت ای یوسف امروز تو نزد ما با جاه و منزلت و امین خواهی بود [۵۴]
یوسف گفت خزینه‌های زمین را بدست من قرار بده همانا که من نگاهدارنده دارائی هستم و بطریق مصرف آن دانا میباشم [۵۵]
و همچنین که شاه را بر او مهربان کردیم ما یوسف را در زمین مصر تمکن دادیم که در هر جا بخواهد فرمان فرما باشد همین طور میرسانیم برحمت خود کسیرا که بخواهیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمیگردانیم [۵۶]
و هر آینه اجر آخرت بهتر است برای آنهائیکه ایمان آوردند و بودند که پرهیز میکردند [۵۷]
و برادرهای یوسف آمدند بمصر و بر یوسف داخل گردیدند و یوسف آنها را شناخت و آنها یوسف را نشناختند [۵۸]
و چون غلّه آنها را داد (پس از سؤال از برادرش و جواب آنها) گفت آن برادر ابی خود را نزد من آرید آیا نمی‌بینید که من کیل شما را تمام دادم و بهترین میزبان شما بودم [۵۹]
و اگر او را نیاورید دیگر برای شما نزد من غلّه‌ئی نیست و نزدیک من نیائید [۶۰]
گفتند بزودی پدرش را راضی میکنیم و او را میآوریم [۶۱]
یوسف بغلامانش گفت متاع آنها را دربار آنها بگذارید وقتی بسوی اهلشان رفتند متاع خود را بشناسند و شاید باز برگردند [۶۲]
و چون برادرها بسوی پدرشان برگشتند گفتند ای پدر ما از ما غله را منع کرد برادر ما را با ما بفرست تا اینکه پادشاه غله بما بدهد و همانا ما حافظ و نگهبان او میباشیم [۶۳]
یعقوب گفت آیا بر شما مطمئن گردم همانطوری که قبلا بر برادر او بشما مطمئن شدم و خدا بهترین حفظ کنندگان است و او رحم کننده‌ترین رحم کنندگان است [۶۴]
.

صفحه : ۳۹۱

(توضیح آیات)

لا- كه‌وَ قالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي وقتی امانت و درستکاری یوسف برای سلطان معلوم شد گفت بروید و یوسف را بیاورید تا اینکه او را مخصوص بخود و مباشر امور سلطنتی گردانم.

گویند پادشاه امر کرد لباسهای فاخر و اسبهای مزیّن حاضر نمودند و امر کرد وزراء و امراء بزندان بروند و با جلال او را نزد بارگاه آورند وقتی که یوسف آمد سلام کرد و سلطان را تحیت گفت ملك او را احترام نمود و در کنار خود نشانید وقتی با او سخن گفت یوسف با زبان عربی جواب داد گفت اینکه چه زبانی است یوسف گفت اینکه زبان عموی من اسماعیل است پس از آن بزبان عبرانی با او تکلم نمود شاه پرسید اینکه چه زبانی است یوسف گفت اینکه زبان پدران من است از وهب نقل میکنند که گفته سلطان هفتاد زبان میدانست بهر زبانی که با یوسف سخن میگفت او بهمان زبان باو جواب میداد، گویند یوسف در آنوقت سی ساله بود ملك در حال یوسف نگریست و حداثت و غریزه علم او را مشاهده نمود و از روی تعجب بوزراء گفت اینکه همان است که خواب مرا تعبیر نمود و گفت ای یوسف میخواهم از زبان خودت خواب مرا تعبیر کنی یوسف گفت اول خواب تو را بتفصیل بگویم که چه دیدی و چگونه دیدی سلطان گفت بگو گفت ای ملك تو هفت گاو سفید روشن رو و فربه‌ئی دیدی که رود نیل را شکافته و بیرون آمدند پستانها پر از شیر و تو در آنها نظر میکردی ناگاه دیدی آب نیل بزمین فرو رفت و از میان گل هفت گاو لاغر بیرون آمدند خاکی رنگ شکمها بپشتشان چسبیده پستانهای آنها بی‌شیر هر یك دندانها و پنجه‌هائی داشتند مثل سگان و خرطومهائی داشتند مثل سباع و آن گاوهای لاغر با آن گاوهای فربه ور آمیختند و آنها را دریدند و استخوانهایشان را شکستند و مغز استخوانهای آنها را مکیدند و تو تعجب میکردی پس هفت خوشه سبز تازه از زمین برآمد

صفحه : ۳۹۲

و هفت دیگر سیاه و خشك بعد از آن بادی وزیدن گرفت و خوشه‌های سیاه را بر آن خوشه‌های سبز زد و آتش از آن بیرون آمد و آن خوشه‌های سبز را سوزانید خواب تو اینکه بود سلطان گفت (و اللّه) چنین بود و اینکه تو گفتی از خواب من عجیب‌تر است گویا اینکه دفعه واقعه را تو دیده‌ئی و همه را درست گفتی و من بعضی از آنرا فراموش کرده بودم اکنون بخاطرم آمد.

و تعبیر آنها را همانطوریکه گفته شد بیان نمود ملك گفت ای صدیق روزگار و ای درست کردار در اینکه کار رأی تو چه اقتضاء میکند تا بر آن عمل کنیم یوسف گفت صلاح اینکه است که بفرمائی هر گندم و جو که در مملکت تو هست جمع کنی و آنچه در خزینه داری خرج زراعت کنی و چند برابر آن عائد تو خواهد گردید و چون موقع درو میرسد بفرمائی درو کنند و با خوشه در انبار بگذارند تا از آفت محفوظ ماند و دانه آن برای آدمیان باشد و کاه آن برای حیوانات و در اینکه هفت سال فراوانی آنچه عاید شود یك پنجم آنرا برای قوت آن سال مصرف نمائی و باقی را برای سالهای قحطی ذخیره کنی و مردم از اطراف عالم میآیند و از تو طعام میخواهند و آنچه ذخیره کرده‌ئی آنچه خواهی بفروش و خزینه تو پر از زر و پول گردد. [منهج الصادقين]لا كه فَلَمّا كَلَّمَهُ قالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنا مَكِينٌ أَمِينٌ پس از آنکه ملك ریان علم و جلال و بزرگواری یوسف در نظرش بزرگ آمد و گفته بود یوسف را بیاورید که او را از خواص خود گردانم وقتی حضورا و بفراست و نیز از گفتار او جلالت قدر او را بهتر شناخت گفت ای یوسف تو امروز نزد ما صاحب جاه و منزلت میباشی آنچه رأی تو است راجع بصلاح دید مملکت بکن زیرا که تو امین هستی.

قالَ اجْعَلْنِي عَلى خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ وقتی یوسف دید سلطان باو تمکن داد و او را در امور سلطنتی امین گردانید گفت خزائن زمین یعنی خزینه‌های مصر را بمن بسپار زیرا که من حفیظم که

صفحه : ۳۹۳

ثروت مملکت را حفظ میکنم و هم علیمم که مصرف آنرا بطور صلاح دید مصرف مینمایم.

و معلوم است که مقصود یوسف از اینکه خواهش سلطنت و مقام دنیوی نبوده بلکه مقصودش چنین بوده که در اینکه چند ساله فراوانی حبوبات را در خزینه جمع‌آوری نماید که در سالهای قحطی مردم از بی‌قوتی تلف نشوند.

وَ کَذلِکَ مَکَّنّا!! لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنها حَیْثُ یَشاءُ گویا آیه تذکر میدهد که همانا اینکه چنین ما یوسف را در زمین تمکن و قدرت و استیلاء دادیم پس از آنکه وی را در چند موقع در مورد آزمایش قرار دادیم و او را مبتلا گردانیدیم دفعه‌ئی بکید برادران که او را بچاه انداختند و بپول اندک بی‌مقدار وی را فروختند، و بار دیگر بمکر زلیخا او را بزندان مبتلا گردانیدیم و در تمام حالات صابر و راضی بود و کلامی یا عملی که خلاف رضای خدای تعالی باشد از او صادر نگردید.

خلاصه عکس العمل چنین است که برادران خواستند او را ذلیل و نابود گردانند و زلیخا برای اینکه یوسف اطاعت امر او را ننمود بزندانش انداخت خدای غالب قاهر چنان قوّت و قدرتی باو عنایت نمود که برادرها بلکه همه از اهل مصر و شهرهای اطراف در موقع قحطی طوق بندگی بگردن انداخته و در مقابل او اظهار ذلت و مسکنت نمودند.

نُصِیبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَ لا نُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ آیه بنیکوکاران وعده میدهد و اول رحمت خود را معلّق بر مشیت میگرداند که هر کس را بخواهیم مشمول رحمت خود میگردانیم و آخر آیه (وَ لا نُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ) مشعر بر اینکه است که نیکوکارانند که مشمول رحمت میگردند وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ جمله حالیه (وَ کانُوا یَتَّقُونَ) اشاره باین است که کسانیکه ایمان آورده‌اند در حالیکه متقی و پرهیزکارند اجر آخرت و مقامات اخروی برای آنها نیکوتر

صفحه : ۳۹۴

است از منافع دنیا.

از اینکه آیه میتوان چنین استفاده نمود که اگر چه رحمت حق تعالی عام است و هر یک از نیکوکاران بقدر حصّه خود از آن نصیبی عایدشان میگردد لکن بین مشمولین رحمت ایزدی مراتبی است که هر نیکوکاری را بمناسبت نیکوکاری نصیبی از رحمت عاید وی خواهد گردید و مؤمنین اگر چه در آخرت مشمول رحمتند از جهت ایمانشان لکن اجر آخرت و رحمت خاص الهی نصیب مؤمنی است که با تقوی باشد، بعضی از مفسرین بقرینه جمله حالیه (وَ کانُوا یَتَّقُونَ) اجر آخرت را اختصاص داده‌اند بمؤمن با تقوی لکن ظاهرا اینکه درست نیست نمیشود گفت که مؤمن و لو عاصی باشد بالمره از اجر آخرت بی‌نصیب است در صورتی که اول آیه رحمت خود را معلّق بر مشیت نموده، آری البته اجر کامل و رحمت وافر نصیب کسی میگردد که ایمانش با تقوی توأم گردیده باشد.

مفسرین گفته‌اند پس از آنکه پادشاه زمام مملکت را بعهده یوسف ع واگذارد امر کرد تخت و تاج برای او مهیّا نمودند و انگشتر خود را بیوسف داد یوسف گفت با تخت و انگشتر پایه سلطنت تو را آباد مینمایم امّا تاج لباس ما نیست پادشاه گفت برای کرامت و فضیلت باید آنرا بر سر گذاری یوسف بر تخت سلطنتی نشست و امراء و وزراء و اعیان مملکت همه مطیع او گردیدند و عزیز مصر را معزول گردانید پس از مدتی شوهر زلیخا مرد پادشاه بیوسف امر کرد که زلیخا را بگیرد همینکه با او ملاقات کرد دید باکره است یوسف گفت ای زلیخا چه بود که مرا بآن عمل دعوت میکردی زلیخا گفت ای یوسف مرا معذور دار من زن جوانی بودم و شوهرم آثار مردی نداشت غریزه جوانی مرا بچنین عملی وادار نمود گویند یوسف از زلیخا دارای دو اولاد بنام (افرایم) و (مینا) گردید، یوسف درب خزینه را باز کرد و مشغول زراعت گردید تا وقتی که سالهای قحطی پیش آمد، برادران یوسف از پدرشان اذن گرفتند و برای تهیه غذا بمصر نزد یوسف رفتند.

صفحه : ۳۹۵

وَ جاءَ إِخوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيهِ فَعَرَفَهُم وَ هُم لَهُ مُنكِرُونَ برادران یوسف بمصر آمدند و بحضور یوسف رسیدند یوسف آنها را شناخت و آنها یوسف را نشناختند.

مفسرین گفته‌اند برادران یوسف پس از رسیدن در گوشه و محلیکه مراجعین میایستادند توقف نمودند و چون مدتهائی بود که از یوسف جدا شده بودند و او را در لباس سلطنتی در منتهای جلال و شکوه دیدند او را نشناختند زیرا که یوسف بالمرّه از نظر آنان محو شده بود یوسف آنها را بحضور طلبید بزبان عبری با آنها صحبت کرد و گفت شما چه کسانید و کار و شغل شما چیست و برای چه در اینجا آمده‌اید من در باره شما بدگمان شده‌ام گفتند ما جماعتی از اهل شام میباشیم خودمان حشم داریم قحطی بما رسیده برای تحصیل طعام آمده‌ایم یوسف گفت بلکه جاسوس میباشید میخواهید از اوضاع داخلی مملکت مطلع گردید گفتند از اینکه تهمت بخدای تعالی پناه میبریم ما همه فرزندان یک پدر هستیم پدر ما پیر مرد و پیمبری است از پیمبران خدا اسمش یعقوب است یوسف گفت چند برادر هستید گفتند دوازده برادر بودیم یکی هلاک شده گفت اینجا چند نفر هستند گفتند ده نفر، یوسف گفت برادر یازدهمین شما کو گفتند نزد پدر ما است و بجای آن برادرش که فوت شده باعث تسلی پدرمان است یوسف گفت بر صدق سخن شما چه کسی شهادت میدهد گفتند ای پادشاه ما غریب هستیم کسی در اینجا ما را نمیشناسد گفت یکی از شما نزد من گرو بمانید بقیه بروید و آن برادر دیگر را نزد من آرید تا صدق گفتار شما معلوم گردد، پسران یعقوب بناچاری قبول نمودند و قرعه زدند بنام شمعون درآمد او را نزد یوسف گذاردند و رفتند وَ لَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم قالَ ائتُونِی بِأَخٍ لَكُم مِن أَبِيكُم أَ لا تَرَونَ أَنِّی أُوفِی الكَيلَ وَ أَنَا خَيرُ المُنزِلِينَ الخ قال فی المجمع جهاز البيت متاعه و جهّزت فلانا هيأت جهاز سفره و منه جهاز المرئة. و قال الراغب الجهاز ما يعدّ من متاع و غيره و التجهيز حمل

صفحه : ۳۹۶

ذلک او بعثه پس جهاز بمعنی آماده کردن اسباب سفر آنها است.

چون یوسف کیل هر یک از برادران را تمام!! داد سفارش نمود که آن برادر پدری و مادری خودمان را بیاورید آیا نمی‌بینید که من کیل را تمام بشما میدهم و من بهترین مهمان داران میباشم و اگر آن برادر خود (إبن یامین) را نیاورید دیگر کیل برای شما نیست یعنی دیگر بشما گندم نمیدهم و نزدیک من نیائید یعنی بمصر نیائید.

قالُوا سَنُراوِدُ عَنهُ أَباهُ وَ إِنّا لَفاعِلُونَ گفتند در آوردن او و گرفتن او از پدرش حیله میکنیم و ویرا نزد شما میآوریم وَ قالَ لِفِتيانِهِ اجعَلُوا بِضاعَتَهُم فِی رِحالِهِم لَعَلَّهُم يَعرِفُونَها إِذَا انقَلَبُوا إِلی أَهلِهِم لَعَلَّهُم يَرجِعُونَ یوسف برای اینکه حتما برادرها برگردند و إبن یامین برادر ابوینی او را بیاورند بمدیران و غلامانی که حافظ غلّه بودند گفت متاعیکه اینها برای خرید غله آورده‌اند مخفیانه دربار آنها بگذارید شاید باین واسطه (فضل و بخشش ما را بدانند) و بزودی برگردند و إبن یامین را بیاورند.

فَلَمّا رَجَعُوا إِلی أَبِيهِم قالُوا يا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الكَيلُ فَأَرسِل مَعَنا أَخانا نَكتَل وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ پسران یعقوب برگشتند و برای پدرشان حکایت را نقل کردند و گفتند ای پدر اگر إبن یامین را با ما نفرستی سلطان ما را از خود میراند و بما کیل نمیدهد برادرمان را با ما بفرست تا کیل ما را زیاد کند و همانا ما بجدیت از او محافظت میکنیم و نمیگذاریم صدمه و مشقتی بر او وارد گردد.

قالَ هَل آمَنُكُم عَلَيهِ إِلّا كَما أَمِنتُكُم عَلی أَخِيهِ مِن قَبلُ فَاللّهُ خَيرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِينَ یعقوب گفت آیا من بشما اطمینان پیدا کنم همانطوریکه پیش از اینکه بر برادر او (یوسف) اطمینان نمودم همانا خدا بهترین حفظ کنندگان است و او رحم کننده‌ترین رحم کنندگان است.

صفحه : ۳۹۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۵ تا ۷۶]

اشاره

وَ لَمّا فَتَحُوا مَتاعَهُم وَجَدُوا بِضاعَتَهُم رُدَّت إِلَيهِم قالُوا يا أَبانا ما نَبغِي هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّت إِلَينا وَ نَمِيرُ أَهلَنا وَ نَحفَظُ أَخانا وَ نَزدادُ كَيلَ بَعِيرٍ ذلِكَ كَيلٌ يَسِيرٌ (۶۵) قالَ لَن أُرسِلَهُ مَعَكُم حَتّى تُؤتُونِ مَوثِقاً مِنَ اللّهِ لَتَأتُنَّنِي بِهِ إِلّا أَن يُحاطَ بِكُم فَلَمّا آتَوهُ مَوثِقَهُم قالَ اللّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶) وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدخُلُوا مِن بابٍ واحِدٍ وَ ادخُلُوا مِن أَبوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغنِي عَنكُم مِنَ اللّهِ مِن شَيءٍ إِنِ الحُكمُ إِلّا لِلّهِ عَلَيهِ تَوَكَّلتُ وَ عَلَيهِ فَليَتَوَكَّلِ المُتَوَكِّلُونَ (۶۷) وَ لَمّا دَخَلُوا مِن حَيثُ أَمَرَهُم أَبُوهُم ما كانَ يُغنِي عَنهُم مِنَ اللّهِ مِن شَيءٍ إِلّا حاجَةً فِي نَفسِ يَعقُوبَ قَضاها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلمٍ لِما عَلَّمناهُ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ (۶۸) وَ لَمّا دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ آوى إِلَيهِ أَخاهُ قالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلا تَبتَئِس بِما كانُوا يَعمَلُونَ (۶۹)

فَلَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم جَعَلَ السِّقايَةَ فِي رَحلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا العِيرُ إِنَّكُم لَسارِقُونَ (۷۰) قالُوا وَ أَقبَلُوا عَلَيهِم ما ذا تَفقِدُونَ (۷۱) قالُوا نَفقِدُ صُواعَ المَلِكِ وَ لِمَن جاءَ بِهِ حِملُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲) قالُوا تَاللّهِ لَقَد عَلِمتُم ما جِئنا لِنُفسِدَ فِي الأَرضِ وَ ما كُنّا سارِقِينَ (۷۳) قالُوا فَما جَزاؤُهُ إِن كُنتُم كاذِبِينَ (۷۴)

قالُوا جَزاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ كَذلِكَ نَجزِي الظّالِمِينَ (۷۵) فَبَدَأَ بِأَوعِيَتِهِم قَبلَ وِعاءِ أَخِيهِ ثُمَّ استَخرَجَها مِن وِعاءِ أَخِيهِ كَذلِكَ كِدنا لِيُوسُفَ ما كانَ لِيَأخُذَ أَخاهُ فِي دِينِ المَلِكِ إِلّا أَن يَشاءَ اللّهُ نَرفَعُ دَرَجاتٍ مَن نَشاءُ وَ فَوقَ كُلِّ ذِي عِلمٍ عَلِيمٌ (۷۶)

صفحه : ۳۹۸

[ترجمه]

برادرهای یوسف وقتی بار خود را باز نمودند و متاع خود را که بازگشته بود بآنها دیدند گفتند ای پدر دیگر چه میخواهیم اینکه متاع ما است که بما برگشته و گندم برای اهل خود میآوریم و برادرمان را حفظ میکنیم و یک بار شتر (از غله) زیاد میکنیم و اینکه کیل کم است و از ما حاکم مضایقه نمیکند [۶۵]

یعقوب گفت هرگز من او را نمیفرستم مگر اینکه پیمان ببندید!! باسم خدا که او را برگردانید مگر بلائی بر شما نازل گردد چون یعقوب از آنها پیمان گرفت گفت خدا بر آنچه میگوئیم گواهست [۶۶]

و گفت ای پسرهای من از یک دروازه مصر داخل نشوید از دربهای متفرق وارد گردید و من از شما چیزی از قضاء الهی دفع نمیکنم هیچ حکمی نیست مگر آنچه را خدا بخواهد بر او توکل نمودم و باید بر او توکل کنند توکل کنندگان [۶۷]

و چون برادران یوسف آنطوریکه پدرشان امر کرده بود وارد مصر گردیدند چیزی نبود که از تقدیرات خدا از آنها دفع کند مگر حاجتی که در نفس یعقوب بود از شفقت بر اولاد که او را ظاهر گردانید و آنها را بآن امر نمود زیرا که یعقوب صاحب علم و دانش بود بآن دانشی که از طریق وحی باو آموخته بودیم و لکن بیشتر مردم نمیدانند که ت!! دفع قضاء نمیکند [۶۸]

چون برادرها بر یوسف وارد شدند

صفحه : ۳۹۹

برادرش إبن یامین را نزد خود جای داد و بوی گفت من برادر توام و بآنچه برادرها کردند محزون مباش [۶۹]

و چون بار قافله آنها را مهيا نمود!! بامر يوسف پيمانه را دربار برادر او گذاردند پس چون از شهر بيرون رفتند ندا كننده‌ئى گفت اى صاحبان قافله شما دزديد [۷۰]

رو كردند و گفتند چه چيزى مفقود شده [۷۱]

گفتند پيمانه سلطان و هر كس بياورد يك بار شتر براى وى ضمانت ميكنيم [۷۲]

برادران يوسف گفتند بخدا قسم همانا شما ميدانيد ما نيامديم كه در زمين فساد كنيم و ما از دزدان نبود!! يم [۷۳]

گفتند پاداش شما چيست اگر از دروغگويان باشيد [۷۴]

گفتند پاداش كسى كه پيمانه را دربار او بيابيد اينكه طور ما دزدان را جزاء ميدهيم (يعنى دزد را غلام صاحب مال ميكنيم) [۷۵]

اول ببار برادرها شروع كردند پيش از بار إبن يامين پس از آن از بار برادرش پيمانه را بيرون آوردند اينكه طور ما اينكه كيد را بيوسف آموختيم زيرا كه در دين پادشاه جايز نبود برادرش را نگاه دارد (و در آن مملكت جزاى دزد را زدن و عذاب ميدانستند نه استرقاق) مگر بخواست خدا (كه برادران يوسف بگويند جزاى دزد استرقاق است) بلند ميكنيم درجات هر كس را كه بخواهيم و بالاى دست هر دانائى داناترى هست كه درجه او بلندتر است [۷۶]

.

صفحه : ۴۰۰

(توضيح آيات)

وَ لَمّا فَتَحُوا مَتاعَهُم وَجَدُوا بِضاعَتَهُم رُدَّت إِلَيهِم قالُوا يا أَبانا ما نَبغِي هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّت إِلَينا وقتى پسرهاى يعقوب بكنعان برگشتند و بارهاى خود را باز نمودند ديدند متاعيكه براى خريدارى غلّه بمصر برده بودند بسوى آنها برگردانيده شده از روى تعجب گفتند اى پدر ما (ما نبغى) چه چيز از احسان ملك زياده بر اينكه مى‌طلبيم كه غله بما فروخته و متاع ما را بما با غله برگردانيده ما بايستى بسبب احسانيكه بما نموده اطاعت او را بنمائيم و بسوى او برگرديم كه براى اهل و عيالمان طعام بياوريم.

وَ نَحفَظُ أَخانا وَ نَزدادُ كَيلَ بَعِيرٍ و حفظ ميكنيم برادرمان را و كيل شترى زياده بر اينكه كيل بستانيم زيرا اينكه گرفته‌ايم براى معاش ما كافى نيست.

ظاهرا چون برادران يوسف عزيز مصر را كه برادرشان بود بسيار شخص بزرگوارى يافتند و احسان او را در باره خودشان بدون حدّ انتظار ديدند و شخصيت او در نظرشان بزرگ آمد اينكه بود كه جديت ميكردند كه هر چه بشود زودتر إبن يامين را با خود ببرند گفتند اى پدر إبن يامين را با ما بفرست ما هم او را محافظت ميكنيم و هم كيل غله‌ئى براى او زيادتر ميگيريم.

قالَ لَن أُرسِلَهُ مَعَكُم حَتّى تُؤتُونِ مَوثِقاً مِنَ اللّهِ لَتَأتُنَّنِي بِهِ إِلّا أَن يُحاطَ بِكُم فَلَمّا آتَوهُ مَوثِقَهُم قالَ اللّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكِيلٌ يعقوب گفت هرگز إبن يامين را با شما نمى‌فرستم مگر اينكه پيمان محكمى ببنديد، شايد مقصودش چنين بوده كه قسم بخدا بخوريد كه او را بدرستى محافظت نموده و بمن برگردانيد مگر اينكه يك بليّه و آفتى بشما برسد پس از آنكه پيمان محكم از آنها گرفت گفت خدا بر آنچه ما ميگوئيم شاهد و كيل ما است

صفحه : ۴۰۱

وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدخُلُوا مِن بابٍ واحِدٍ وَ ادخُلُوا مِن أَبوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ يعقوب بپسرهايش امر مينمايد كه از يك دروازه داخل نگرديد بلكه از درهاى متفرق وارد شويد و بقولى مقصود از باب واحد طرق مختلفه مراد است و اكثر مفسرين گفته‌اند مقصود يعقوب عدم

اصابت چشم بد بوده زیرا که آنان پسرهای یک پدر بودند و تمامشان بلند قد و شجاع و نیرومند و بتمام جهات از باقی امتیاز داشتند و باضافه مردم فهمیده بودند که اینها مورد نظر سلطان واقع گردیده‌اند باین جهات ممکن است در مورد حسد رؤساء و دیگران واقع گردند و چنانچه در علم روان شناسی گفته‌اند چشمی که از روی حسد کسی را بنگرد تأثیر بد در آن ایجاب مینماید.

شیخ طنطاوی در تفسیرش از کتاب اشارات إبن سینا نقل میکند که گفته نفس را بواسطه چشم و غیر آن آثاری است که در خارج تأثیر میکند و اینکه آثار یا ضار است یعنی ضرر میرساند!! یا نافعه است که نفع میرساند و عمل چشم و اصابت آن که مأخوذ از (عان یعین) است از همین آثار است.

و خود طنطاوی گفته ای انسان زکی اگر تو بدانی آنچه را که پیشینیان و علمای عصر حاضر راجع باین مطلب گفته و تدوین کرده‌اند در امریکا و در اروپا در علوم نفسیه از آثار مغناطیسیه در تنویم و غیر آن بدهشت میافتی و بقلت علم انسان عالم میگردی.

و امروز در زمین مردمی هستند که مریض را بیک لمس یا بدفعاتی شفاء میدهند و اینکه علم بتمرین و دروس بسیار تحصیل میشود و مردمانی در بعضی از زمین مشهور باین علم میباشند مثل اینکه مردی کسی را بخواب مغناطیسیه میخواباند و در خواب بوی القاء میکند تقوی و صلاح و حب تدریس و ترک شرب خمر و دود و احسان نمودن!! بمردم و ترک غضب و قتل یا کشتن فلانی در وقت و ساعت معین و وقتی آن منوّم بیدار میشود چیزی از آنچه بوی القاء شده نمیداند لکن مستعدّ میگردد برای آثاریکه بوی تلقین شده و آنچه گفته در همان وقت

صفحه : ۴۰۲

معین و همان ساعت میکند و نمیداند از کجا اینکه آثار در وی نفوذ نموده و اینکه علمی است از علوم عصر حاضر.

و همین طور بعضی از پیشینیان نیز گفته‌اند و از اینجا معلوم میشود که در نفس انسان قوه‌ئی پیچیده شده که بسبب علم و تحصیل و جدیت و ریاضت گاهی اموری از وی ظاهر میگردد و گاهی بطبع بدون کسب و عمل پدیدار میشود و چشم از آنچیزهائی است که بدون درس و تعلیم اثر میکند مثل کسیکه امروز در أوبا بوسطاء الطبیعه نامیده شده یعنی در آنجا مردمانی هستند و در وقت حاضر قدرت دارند بمخاطبه ارواح وقتی بآن قوّه مغناطیسی بر آنها القاء میکنند (یعنی ارواح را تحت استیلاء خود درمیآورند و با آنها مصاحبه میکنند و بعضی دیگر قدرت دارند که ارواح را بچشم خود ببینند و آنها را (الوسیط المبصر) مینامند.

و همچنین در اینجا مردمانی هستند که نظرشان شرّ است یعنی آنان مجبولند باین قوه بر شرّ مثل اینکه انبیاء مجبولند بر خیر و شیاطین مجبور بر شرّند.

و وقتی روایت مسلم را که از إبن عباس نقل میکند که او گفته نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده

(العین حق و لو کان شیئی سابق القدر لسبقته العین)

یعنی اگر چیزی بود که بر قدر سبقت گیرد چشم بد بآن سبقت میگرفت.

و وقتی شنیدی قول رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را که بگو

(اللهم انّی اعوذ بکلمات اللّه التامات من کلّ شیطان و هامّهٔ و من کلّ عین لامّهٔ)

بدان که حضرت علاج نیافته بر اینکه بلائی که از نفوس صادر میگردد مگر بالتجاء بخالق نفوس [پایان] وَ ما أُغنِی عَنکُم مِنَ اللّهِ مِن شَیءٍ إِنِ الحُکمُ إِلّا لِلّهِ عَلَیهِ تَوَکَّلتُ وَ عَلَیهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُتَوَکِّلُونَ شاید مقصود حضرت یعقوب [ع] از اینکه توصیه که از یک درب وارد نشوید خواه همان اصابت نظر بد باشد یا جهات دیگر که بعضی گفته‌اند هر چه باشد میخواهد بآنها تذکر دهد که من باین عملی که بشما دستور میدهم شما را از خدا

صفحه : ۴۰۳

بی‌نیاز نمیکنم حکم حکم خدا است در عالم چیزی واقع نخواهد گردید مگر بخواست خدا نیست حکمی مگر بامر او و اتکاء و توکل من بر او است و باید بر او توکل نمایند توکل کنندگان یعنی وقتی خواست ایزدی بر امری تعلق گرفت چیزی جلو تقدیر او را نخواهد گرفت.

وَ لَمّا دَخَلُوا مِن حَيثُ أَمَرَهُم أَبُوهُم ما كانَ يُغنِي عَنهُم مِنَ اللّهِ مِن شَيءٍ إِلّا حاجَةً فِي نَفسِ يَعقُوبَ قَضاها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلمٍ لِما عَلَّمناهُ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ چون پسران يعقوب همان طوری که پدرشان امر نموده بود از درهای متفرق داخل مصر گرديدند امر او و عمل آنان جلوگيری از تقديرات الهی ننمود زيرا با وارد شدن آنها متفرقا متهم بسرقت صواع ملك گرديدند و إبن يامين بتهمت دزدی گرفته شد و حزن يعقوب بگرفتن إبن يامين زيادتر گرديد (الّا) در قوله تعالی (الّا حاجة فی نفس يعقوب) استثناء منقطع است يعنی شفقت يعقوب و محبّت او نسبت باولادان خود که خود را از چشم بد حفظ نمايند اينکه توجيه را ايجاب نمود (انه لذو علم) زيرا که يعقوب عالم بود بعلم لدنی که از جانب حق تعالی بتوسط وحی يا فراست باو تعليم شده بود و لکن بيشتر مردم نميدانند که تدبير انسان رفع تقدير الهی را نميکند.

وَ لَمّا دَخَلُوا عَلی يُوسُفَ آوی إِلَيهِ أَخاهُ قالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلا تَبتَئِس بِما كانُوا يَعمَلُونَ گويند وقتی برادران يوسف وارد شدند يوسف سؤال کرد اينها کيانند گفتند ما کنعانيانيم که امر فرمودی برادرمان را بياوريم و ما جديت کرديم و با پدرمان عهد و پيمان بستيم که او را برگردانيم يوسف گفت بسيار خوب کرديد و بآنها اذن جلوس داد و امر کرد شش خوان طعام آراسته گردانند و هر دو نفر برادری سر يک سفره طعام بخورند و بابن يامين گفت اسم تو چيست گفت إبن يامين گفت بچه مناسبت تو را اينکه نام نهادند گفت چون إبن يامين مصيبت زده را گويند

صفحه : ۴۰۴

و من در طفوليت مادرم راحيل فوت شد باين جهت مرا اينکه نام نهادند، وقتی هر دو برادر سر يک سفره نشستند إبن يامين تنها ماند بنای گريه گذارد بقدری گريه کرد که بيهوش گرديد يوسف او را نزد خود طلبيد و گفت چرا اينکه قدر گريه کردی گفت چون امر کردی هر دو برادر اعيانی باهم سر يک سفره غذاء بخورند يادم آمد که من هم برادر اعيانی داشتم و مفقود گرديد اگر او بود من هم برادر داشتم يوسف گفت ميخواهی من بجای برادر تو باشم بيا با من غذا بخور إبن يامين گفت کيست که برادری مثل تو داشته باشد لکن برادر من پسر يعقوب و راحيل بود وقتی در پس پرده مشغول غذا خوردن شدند چون يوسف نقاب بر صورت انداخته بود برای غذا خوردن دست دراز کرد چشم إبن يامين بدست يوسف افتاد باز بنای گريه گذارد يوسف گفت چرا گريه ميکنی گفت دست تو چقدر شبيه بدست برادر من يوسف است نميتوانم از گريه خودداری کنم اينکه بود که يوسف گفت (انا اخوك).

يوسف نقاب از چهره برداشت و گفت من برادر توام و از آنچه برادرها بما کردند محزون مباش چشم إبن يامين که بصورت يوسف افتاد دست بگردن او انداخت و آندو بقدری از شوق گريستند که از هوش برفتند إبن يامين گفت ای برادر من از تو جدا نميشوم يوسف گفت چون اينها با پدرشان پيمان بسته‌اند و قسم خورده‌اند که تو را بازگردانند بايد تمهيدی بزنيم تا بشود تو را نگاه دارم إبن يامين گفت مختاری هر چه خواهی بکن.

فَلَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم جَعَلَ السِّقايَةَ فِي رَحلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا العِيرُ إِنَّكُم لَسارِقُونَ پس از آن يوسف امر کرد جهاز کيل برادرانش را ببندند و گفت مخفيانه سقايه ملك را که گويند مشربه‌ئی بوده از زر يا نقره يا زبرجد مرصع بجواهر و آن آب خوری سلطان بود که در قحطی برای کيل آماده گذارده بود آنرا درباز إبن يامين بگذارند و چون قانون يعقوب در آنوقت چنين بود که

سارق

صفحه : ۴۰۵

را استرقاق میکردنـد وقتی برادران یوسف بار خود را بستند و اذن خروج گرفتند و عازم رفتن گردیدند و از شـهر بیرون رفتند مؤذن صدا زد و گفت ای کاروانیان همانا شـما دزدانید و یوسف دروغ نگفت که مخل بعصـمتش باشد مقصودش اینکه بود که چون شما یوسف را دزدیدید اینکه است که شما دزدانید.

از بعضـی از مفسرین است که یوسف اینکه عمل را بحکم خـدا کرد، و شایـد حکمتش اینکه بوده که محنت یعقوب بانتهاء رسد و چون عـادهٔ اللّه بر اینکه جاری است که وقتی محنت بانتهاء رسـد فرج و انبساط رو میآورد. [پایان] قالُوا وَ أَقبَلُوا عَلَیهِم ما ذا تَفقِدُونَ، قـالُوا نَفقِـدُ صُواعَ المَلِـکِ وَ لِمَن!! جـاءَ بِهِ حِمـلُ بَعِیرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِیمٌ الـخ برادران یوسف وقتی که نـداء را شـنیدند رو کردنـد بغلامان سلطان و گفتند چه چیز مفقود کرده‌اید گفتند پیمانه ملک گم شده و هر کس بیاورد من یکبار شتر ضامن میگردم بوی انعام بدهم.

!! قالُوا تَاللّهِ لَقَـد عَلِمتُم ما جِئنا لِنُفسِدَ فِی الأَرضِ وَ ما کُنّا سارِقِینَ برادران یوسف گفتند قسم بخدا همانا شـما میدانید که ما نیامده‌ایم که در زمین فساد کنیم و ما سارق نیستیم.

قـالُوا فَمـا جَزاؤُهُ إِن کُنتُم کـاذِبِینَ غلامـان یوسف گفتنـد پس چیست جزای دزد اگر شـما دروغگویان باشـید برادران یوسف گفتند جزای کسیکه صواع دربار او پیدا شود اینست که استرقاق شود ما اینطور جزاء میدهیم دزد را یعنی باسترقاق.

فَبَـدَأَ بِأَوعِیَتِهِم قَبلَ وِعـاءِ أَخِیهِ ثُمَّ استَخرَجَها مِن وِعـاءِ أَخِیهِ و خزینه داران بـامر یوسف برای رفع تهمت شـروع نمودنـد ببـاز کردن بارهای برادران پس از آن پیمانه را در بار برادر ابوینی یوسف إبن یامین یافتند و بیرون آور!! ند.

صفحه : ۴۰۶

کَـذلِکَ کِدنا لِیُوسُفَ و گویند چون در بنی اسـرائیل سـنتشان چنین بوده که سارق را استرقاق میکردند اینکه بود که گفتند هر کس صواع یعنی پیمانه نزد او پیدا شود باید او را مجازات نمود که دزدان را مجازات میکنیم یعنی باید او را استرقاق نمود.

و اینکه چنین ما (کـدنا لیوسف) اینکه کیـد عظیم را بیوسف آموختیم و بسوی او وحی نمودیم (ما کانَ لِیَأخُذَ أَخاهُ فِی دِینِ المَلِکِ) گوینـد اینکه جمله تفسیر کیـد و بیـان آنست زیرا که در دین ملک مصـر و حکم او در باره سارق اینکه بود که او را بزننـد و تعزیر نمایند مثل زنانه اینکه او را استرقاق نمایند (إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ) یعنی یوسف برادرش إبن یامین را نگرفت مگر بمشیت خدا و اذن او.

نَرفَعُ دَرَجاتٍ مَن نَشاءُ وَ فَوقَ کُلِّ ذِی عِلمٍ عَلِیمٌ یعنی هر کسی را خواستیم در علم درجات او را بلند مینمائیم عالمی نیست مگر اینکه فوق او عالم‌تری هست تا اینکه منتهی گردد علوم بسوی خـدای تعالی که بـذاته عالم است و اختصاص بمعلومی دون معلومی نـدارد تا اینکه علمش بآن انتهاء یابد.

در تأویلات نجمیه گفته (نرفع درجات من نشاء من عبادنا) به اینکه که بوی علم صـعود عطاء کنیم و او را از حضـیض بشریت بسوی ذروه عبودیت بتوفیق ربوبیت بالا ببریم (وَ فَوقَ کُلِّ ذِی عِلمٍ) که باو علم صـعود عطاء نمائیم (علیم) بجذبه‌ئی از محلّ صعود او که از علم مخلـوق صـعود کنـد بمصـعدی که صـعود نمیشود بسوی او مگر بعلم قـدیم و آن (سـیر فی اللّه و بـاللّه و الی اللّه) است و اینکه صواعی است که اوعیه انسانی وسعت آنرا ندارد. [تفسیر روح البیان]

صفحه : ۴۰۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۷ تا ۸۶]

اشاره

قالُوا إِن یَسرِق فَقَد سَرَقَ أَخٌ لَه مِن قَبلُ فَأَسَرَّها یُوسُفُ فِی نَفسِهِ وَ لَم یُبدِها لَهُم قالَ أَنتُم شَرٌّ مَکاناً وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما تَصِفُونَ (۷۷) قالُوا یا أَیُّهَا العَزِیزُ إِنَّ لَه أَباً شَیخاً کَبِیراً فَخُذ أَحَدَنا مَکانَه إِنّا نَراکَ مِنَ المُحسِنِینَ (۷۸) قالَ مَعاذَ اللّهِ أَن نَأخُذَ إِلاّ مَن وَجَدنا مَتاعَنا عِندَه إِنّا إِذاً لَظالِمُونَ (۷۹) فَلَمَّا استَیأَسُوا مِنه خَلَصُوا نَجِیًّا قالَ کَبِیرُهُم أَ لَم تَعلَمُوا أَنَّ أَباکُم قَد أَخَذَ عَلَیکُم مَوثِقاً مِنَ اللّهِ وَ مِن قَبلُ ما فَرَّطتُم فِی یُوسُفَ فَلَن أَبرَحَ الأَرضَ حَتّی یَأذَنَ لِی أَبِی أَو یَحکُمَ اللّهُ لِی وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِینَ (۸۰) ارجِعُوا إِلی أَبِیکُم فَقُولُوا یا أَبانا إِنَّ ابنَکَ سَرَقَ وَ ما شَهِدنا إِلاّ بِما عَلِمنا وَ ما کُنّا لِلغَیبِ حافِظِینَ (۸۱)
وَ سئَلِ القَریَةَ الَّتِی کُنّا فِیها وَ العِیرَ الَّتِی أَقبَلنا فِیها وَ إِنّا لَصادِقُونَ (۸۲) قالَ بَل سَوَّلَت لَکُم أَنفُسُکُم أَمراً فَصَبرٌ جَمِیلٌ عَسَی اللّهُ أَن یَأتِیَنِی بِهِم جَمِیعاً إِنَّه هُوَ العَلِیمُ الحَکِیمُ (۸۳) وَ تَوَلّی عَنهُم وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ وَ ابیَضَّت عَیناه مِنَ الحُزنِ فَهُوَ کَظِیمٌ (۸۴) قالُوا تَاللّهِ تَفتَؤُا تَذکُرُ یُوسُفَ حَتّی تَکُونَ حَرَضاً أَو تَکُونَ مِنَ الهالِکِینَ (۸۵) قالَ إِنَّما أَشکُوا بَثِّی وَ حُزنِی إِلَی اللّهِ وَ أَعلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۸۶)

صفحه : ۴۰۸

[ترجمه]

برادران یوسف گفتند اگر إبن یامین دزدی کرد برادرش یوسف نیز قبلا دزدی کرده بود یوسف سخن آنها را شنید و در دل خود مخفی گردانید و اظهار ننمود و گفت شما شرورترین مردم زمین میباشید و خدا داناتر است بآنچه (نسبت بیوسف) وصف میکنید [۷۷]

گفتند ای عزیز همانا پدر او پیر مرد بزرگ سالی است و عظیم القدر است یکی از ما را بجای او بگیر و او را رها کن [۷۸]

یوسف گفت (معاذ اللّه) بخدا پناه میبرم از اینکه کسی را بگیرم غیر از آنکه متاع خود را نزد او یافتم اگر چنین کنم از ستمکاران میباشم [۷۹]

و چون آنها از رها شدن إبن یامین مأیوس شدند در خلوتی رفتند و بزرگ آنها گفت آیا نمیدانید که پدر شما بنام خدا از شما پیمان گرفته و قبلا آنچه بیوسف تفریط نمودید و من هرگز از مصر جدا نمیشوم تا وقتی که پدرم اذن بدهد یا خدا نسبت بمن حکم نماید و او بهترین حکم کنندگان است [۸۰]

برگردید بسوی پدرتان و بگوئید پسر تو دزدی کرد و ما شهادت نمیدهیم مگر بآنچه عالم گردیده‌ایم و ما نگاهدارندگان باطن امر نمیباشیم (یعنی بظاهر اینکه طور دیدیم که پیمانه را از بار او بیرون آوردند و خبر نداریم که خودش برداشته یا دیگری درباره او گذارده)

سؤال کن از اهل دهی که ما در آن بودیم و از آن قافله‌ئی که ما در آن بودیم همانا حقیقهً ما راستگویانیم [۸۲]

یعقوب گفت بلکه آراسته شده برای شما نفسهای شما و گر نه ملك چه میدانست جزای سارق (استرقاق است) و بر من است صبر نیکو شاید خدا هر سه پسر نزد من آورد همانا او دانا و درستکار است [۸۳]

پس از آنها روی گردانید در حالیکه پر از خشم بود و گفت وا اسفا بر فراق یوسف و دو چشمش از حزن سفید گردید [۸۴]

پسران گفتند تو بقدری یاد یوسف میکنی که مریض شوی یا هلاك گردی [۸۵]

یعقوب گفت حزن و غم خود را با خدا میگویم و از خدا چیزی میدانم که شما نمیدانید [۸۶]

صفحه : ۴۰۹

(توضیح آیات)

اشاره

قالُوا إِن یَسرِق فَقَد سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِن قَبلُ فَأَسَرَّها یُوسُفُ فِی نَفسِهِ وَ لَم یُبدِها لَهُم برادران یوسف پس از آنکه پیمانه ملك از میان بار إبن یامین بیرون آمد گفتند اگر إبن یامین دزدی کرد برادرش یوسف نیز قبلا دزدی کرده بود یوسف سخن آنها را شنیده و در دل خود مخفی گردانید و بروی خود نیاورد.

قالَ أَنتُم شَرٌّ مَکاناً وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما تَصِفُونَ یوسف گفت شما از حیث منزلت و فساد دزدی شرورترید و بقرینه (و لم یبدها لهم) معلوم میشود که یوسف نظر بآن جفاهائیکه نسبت باو کرده بودند در دل خود چنین گفت نه بزبان و گفت خدا عالم‌تر است بآنچه وصف میکنید.

[سخنان مفسرین در چگونگی نسبت دزدی که بیوسف دادند]

۱- پدر و مادر او بت پرست بود بتی داشت یوسف بت او را دزدید و شکست اینکه بود که نسبت دزدی باو دادند.

۲- عادتش اینکه بود که بعضی از طعامها را مخفی مینمود که بفقراء و سائلین بدهد از اینکه جهت نسبت دزدی بوی دادند.

۳- مشهور و معروفست که وقتی راحیل مادر یوسف فوت گردید یوسف را بودیعه نزد عمه‌اش گذاردند وقتی یعقوب خواست او را بگیرد و او شش ساله بود از شدت علاقه‌ئی که بوی داشت کمربندی که از اسحق پدرش باو ارث رسیده بود در حال خواب بکمر یوسف بست که باین وسیله او را استرقاق بنماید.

در بعضی از تفاسیر است که وقتی دزدی برادران ظاهر گردید یوسف گفت مگر من اول نگفتم که شما بدزد و جاسوس شباهت دارید حالا فراست مرا دیدید بعد از آن ناظر خود را صدا زد و گفت اینکه جام را (که گویا بکهانت درست کرده بودند) بیاورید و اعمال اینها را سؤال کنید ناظر ناخن خود را بجام زد جام صدا کرد گفت جام میگوید اینکه دزدی اول عمل اینها نبود بلکه قبل از اینکه

صفحه : ۴۱۰

جوان آزادی را دزدیدند و فروختند یوسف گفت بگو دیگر چه عملی انجام دادند ناظر باز ناخن بجام زد گفت میگوید ای عزیز اینها که میگویند برادر ما را گرگ خورده و هلاك گردیده دروغ میگویند برادرشان در غربت بسلامت است و زمانی نمیگذرد که ظاهر میگردد و بآنها عملی را که انجام داده‌اند خبر میدهد یوسف گفت باز سؤال کن ناظر ناخن بر جام زد جام صدا کرد گفت ای عزیز جام میگوید دروغگوتر از اینها در روی زمین نیست بپدر خود دروغ گفتند و از آن دروغ توبه نکردند خدای تعالی آنها را نبخشیده یوسف گفت باز سؤال کن جام صدا کرد و گفت ای عزیز جام میگوید هر مصیبتی که بپدر آنها روی داده است سبب

اعمال بد اینها بوده هیچوقت پدرشان از آنها شاد نشده است برادران یوسف دیدند جام آنها را رسوا خواهد نمود و اعمالشان را بیان خواهد کرد از سر بپای یوسف بوسه زدند و گفتند تو را بخدا قسم میدهیم از اینکه سؤال نکن.

یوسف بناظر امر کرد ساکت باشـد پس از آن یوسف ببرادرانش گفت شـما بروید و إبن یامین بجزای عملش اینجا بماند آنها گفتند ای عزیز پدر ما پیر مردی است باو وعده کرده‌ایم باید او را ببریم هر چه اصرار کردند یوسف راضی نشد روئیل غضبناک گردیده و ببرادرش گفت مصر چند بازار دارد گفت ده عدد گفت شما بازارها را نگاهدارید من یک تنه در مقابل قشون شاه میجنگم یا اینکه شمـا در مقابل پادشاه بایستیـد من بازارها را نگاه میـدارم بعـد از آن گفت ای عزیز برادرمان را بما بـده و الّا اینجا فریادی میکنم که زنان حامله در مصر تماما بار بیندازند، اینکه سخن را گفت و موهای تنش سر از جامه بیرون کردند یوسف میشا بچه خودش آنجا بود اشـاره نمود که دستش را ببـدن روئیـل بزنـد تـا غضبش سـاکت گردد (در موقع غضب اولاـد یعقوب وقتی دست یکی از آنها ببـدنش میخورد غضبش ساکت میگردیـد) میشا بی‌خبر دست خود را بروئیل زد غضب وی ساکت شد روئیل گفت یقینا از اولادان یعقوب یکی در اینجا هست بعد رو برو

صفحه : ۴۱۱

سؤال و جواب شد یوسف بنگهداری إبن یامین اصـرار نمود روئیل غضب نمود یوسف بپا ایستاد و گوشهای روئیل را گرفت و او را بزمین زد و گفت شما جماعت عبری قوی‌تر از خود را نمیشناسید همینکه چنین قوتی از یوسف دیدند همه ذلیل شدند و در باره إبن یامین تضـرع و زاری نمودند. [پایان] قالُوا یا أَیُّهَا العَزِیزُ إِنّ‌َ لَه‌ُ أَباً شَیخاً کَبِیراً فَخُذ أَحَدَنا مَکانَه‌ُ إِنّا نَراک‌َ مِن‌َ المُحسِنِین‌َ برادران یوسف هر قـدر از او درخواست نمودنـد که إبن یامین را رها کنـد فائـده نبخشـید گفتنـد ای عزیز پدر او پیر مرد عظیم القدری است و از ما پیمـان گرفته که إبن یـامین را باو برگردانیم و یکی از ما را بجای او بگیر و او را رها کن همانا ما می‌بینیم که تو از نیکوکارانی و در باره ما نیکی را تمام نما و إبن یامین را رها کن.

قال‌َ مَعاذَ اللّه‌ِ أَن نَأخُذَ إِلّا مَن وَجَدنا مَتاعَنا عِندَه‌ُ إِنّا إِذاً لَظالِمُون‌َ یوسف گفت بخدا پناه میبرم از اینکه ظلم عدوانی نمائیم که بجای او کس دیگری را نگـاه داریم و اگر مـا چنین کنیم که کس بی‌گنـاه را بجـای گنهکار بگیریم همانا ما از سـتمکاران محسوب خواهیم گردید قوله تعالی (لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری) بار گناه کسی بگردن کس دیگری گذارده نمیشود.

فَلَمّا استَیأَسُوا مِنه‌ُ خَلَصُوا نَجِیًّا قال‌َ کَبِیرُهُم أَ لَم تَعلَمُوا أَن‌َّ أَباکُم قَد أَخَذَ عَلَیکُم مَوثِقاً مِن‌َ اللّه‌ِ خلاصه وقتی آنها از رها شدن إبن یامین مـأیوس شدنـد در محلی بـا هم خلوت کردنـد و بزرگ آنها که در سن بزرگ‌تر بوده روئیل یا بزرگ آنها در خرد و عقل که یهودا بوده، و از علی بن ابراهیم است که گفته آن لاوی بوده گفت آیا نمیدانیـد که پـدر شـما با شـما عهـد و پیمان بسـته و قسم بخدا یاد نمودهایـد که إبن یـامین را برگردانیـد (وَ مِن قَبل‌ُ مـا فَرَّطتُم فِی یُوسُف‌َ) و میدانیـد که قبلاـ راجع بیوسف تفریط نمودیـد (ما) در (ما فرطتم) یا زائده یا مصدریه است.

صفحه : ۴۱۲

فَلَن أَبرَح‌َ الأَرض‌َ حَتّی یَأذَن‌َ لِی أَبِی أَو یَحکُم‌َ اللّه‌ُ لِی وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِین‌َ آن برادر بزرگتر گفت من هرگز از زمین مصـر نمیروم تا اینکه پدرم بمن اذن بدهد یا خدا نسبت بمن حکمی جاری گرداند زیرا که او بهترین حکم کنندگان است.

ارجِعُوا إِلی أَبِیکُم فَقُولُوا یـا أَبانـا إِن‌َّ ابنَک‌َ سَرَق‌َ وَ مـا شَـهِدنا إِلّا بِما عَلِمنا وَ ما کُنّا لِلغَیب‌ِ حافِظِین‌َ برادر بزرگتر گفت شـما برگردید بسوی پـدرتان و بگوئیـد پسـر تو دزدی کرد و مـا شـهادت نـدادیم مگر آنچه را مشاهـده کردیم که پیمـانه ملک را از بار او بیرون آوردند اما خبر از واقع مطلب نداریم که خودش پیمانه را دزدیده و در بار خود گذارده یا کس دیگری گذارده و باو تهمت زدند.

وَ سئَلِ القَریَۀَ الَّتِی کُنّا فِیها وَ العِیرَ الَّتِی أَقبَلنا فِیها وَ إِنّا لَصادِقُونَ پسران یعقوب بپدرشان گفتند اگر باور نداری از آن قریهئی که در آن بودیم یعنی شهر مصر و کاروانی که ما در آن کاروان بودیم سؤال کن تا حقیقت مطلب بر تو معلوم گردد که ما راستگویانیم و اینکه امر واقع گردیده.

قالَ بَل سَوَّلَت لَکُم أَنفُسُکُم أَمراً فَصَبرٌ جَمِیلٌ عَسَی اللّهُ أَن یَأتِیَنِی بِهِم جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ العَلِیمُ الحَکِیمُ از آیه میتوان چنین استفاده نمود که یعقوب حرف آنها را باور ننموده و گفت بلکه نفس شما اینکه مکر را آراسته گردانیده و برای من است صبر نیکو پس از آن بآن علم لدنی و الهام ملکوتی ملهم گردید که چون غم و اندوه بمنتها رسید بزودی فرج میرسد و نیز چون البته میدانست که إبن یامین آدمی نیست که بشود گفت دزدی کرده فهمید در اینجا سری است و اینکه خدعهئی بوده که شاه خواسته باین وسیله إبن یامین را نگاه دارد نه اینکه واقعا إبن یامین دزدی کرده باشد و نیز میدانست اینکه جزاء دزد استرقاق است قانون کنعانیان است نه مصریان اینکه بود که یعقوب امید داشت که خدا همه آنها را برای او بیاورد همانا که او

صفحه : ۴۱۳

است عالم بحقیقت امور و حکیم است که تمام امور بدست قدرت او از روی حکمت و مصلحت واقع میگردد.

وَ تَوَلّی عَنهُم وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ وَ ابیَضَّت عَیناهُ مِنَ الحُزنِ فَهُوَ کَظِیمٌ در مفردات در لغت غیظ گفته (الغیظ اشد غضب و هو الحرارة التی یجدها الانسان من فوران دم قلبه، قال (قل موتوا بغیظکم) (لیغیظ بهم الکفار) و قد دعا اللّه النّاس الی امساک النفس عند اغتراء الغیظ قال (و الکاظمین الغیظ) و اذا وصف اللّه سبحانه به فانّه یراد به الانتقام قال (و انهم لنا لغائظون) ای داعون بفعلهم الی الانتقام منهم، و التغیظ هو اظهار الغیظ و قد یکون ذلک مع صوت مسموع کما قال (سمعوا لها تغیظا و زفیرا)«۱» [پایان] یعقوب وقتی اینکه خبر را شنید از فرزندانش رو گردانید و گفت وای بر اندوه و حزن من بر یوسف و از شدت حزن و غم دو چشم او سفید گردید و بقولی مشرف بر عمی شد نه اینکه بالمره کور شده باشد.

از کشاف نقل شده که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جبرئیل سؤال نمود که شدت حزن یعقوب بر فراق یوسف بچه درجه بود گفت برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت فرمود مزد او بازاء اینکه غم چه بود جبرئیل گفت اجر صد شهید.

[پایان]

---

(۱) غیظ شدت غضب است و آن حرارتی است که از فوران و شدت خون قلب پدید میگردد قوله تعالی بگو بکفار بغیظ خود بمیرید، و نیز در جای دیگر (لِیَغِیظَ بِهِمُ الکُفّارَ)من من قال (وَ الکاظِمِینَ الغَیظَ) و وقتی که خدای تعالی را اینکه طور وصف نمایند بآن انتقام را اراده نمودهاند چنانچه فرمود (وَ إِنَّهُم لَنا لَغائِظُونَ) یعنی داعی آنها از اینکه غیظشان انتقام کشیدن از آنها است، و تغیظ اظهار آن است بانتقام کشیدن و گاهی غیظ با صدا ظاهر میگردد مثل اینکه در وصف آتش جهنّم فرموده (سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً) که جهنمیان صدای غیظ و زفیر جهنّم را میشنوند.

صفحه : ۴۱۴

گویند یعقوب از وقت مفارقت یوسف تا وقت وصال او چشمش از گریه خشک نشده و پشت مبارکش خم گردیده و از اولادش اعراض نمود در حالیکه دلش از غیظ پر بود.

بروایتی حضرت رسول در فراق ابراهیم فرزندش بسیار گریه مینمود و فرمود قلب محزون میگردد و چشم گریان میشود و چیزی نمیگوییم که پروردگار خود را بسخط آورم.

قالُوا تَاللّهِ تَفتَؤُا تَذكُرُ يُوسُفَ حَتّى تَكُونَ حَرَضاً أَو تَكُونَ مِنَ الهالِكِينَ (تفتؤا) بمعنى (لا تفتؤ) است و لا در تقدير است و حرف نفى حذف شده براى اينكه مشتبه باثبات نشود زيرا اگر اثبات بود لابد بايد با لام و نون باشد و معنى (لا تفتؤ) (لا تزال) است و حرض بمعنى مرض مشرف بر هلاكت است بيعقوب گفتند قسم بخدا كه هميشه چنينى تا اينكه مريض شوى و مشرف بر هلاكت گردى.

قالَ إِنَّما أَشكُوا بَثِّى وَ حُزنِى إِلَى اللّهِ يعقوب گفت همانا من حزن و غم خود را بخدا شكايت ميكنم.

وقتى يعقوب پسرهايش يا غير آنها او را سرزنش نمودند و گفتند بخدا قسم تو هميشه در حزن يوسف ميباشى تا اينكه يا بيمار شوى يا از غم و غصه هلاك گردى يعقوب در پاسخ آنها گفت من از غم دلم بخداى خود شكايت ميكنم گويا فرموده من بشما شكايت نميكنم و كارى با شما ندارم و روى بخدا آرم و حزن و غم خود را با او شكايت ميكنم و اظهار درد دل خود را با او مينمايم و التجاء و تضرع من بسوى او است.

راز گويم بخلق خوار شوم با تو گويم بزرگوار شوم

[اعتراض]

اگر گفته شود چگونه يعقوب با اينكه جلوتر گفته بود (فصبر جميل) پس از آن گفته (يا اسفا على يوسف) و گفت (إِنَّما أَشكُوا بَثِّى وَ حُزنِى إِلَى اللّهِ)

صفحه : ۴۱۵

و چگونه صبر با شكوى جمع ميشود.

در پاسخ گفته شده اينكه نيست مگر شكايت از نفس بسوى خالق آن و اينكه طور شكايت جايز است آيا نمى‌بينى ايّوب گفت (أَنِّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنتَ أَرحَمُ الرّاحِمِينَ) و با اينكه شكواى او پروردگارش در باره او فرموده (إِنّا وَجَدناهُ صابِراً نِعمَ العَبدُ) و يعقوب ع از خدا شكايت نموده بسوى او و گريه او از او بسوى او است اينكه است كه بر اينكه شكايت نزد او معذور است زيرا كه معنى حقيقى صبر حبس نفس است و منع او از شكواى بغير خداى تعالى و اتكاء باو نه بغير او و تحمل نمودن ابتلاء و بلاء از جهت صدور او از قضاء و قدر او، زيرا كه محب هميشه دلش بسوى محبوب است و صبر بر دورى او ندارد اينكه است كه هميشه رو باو ميآورد و عرض حال و افتقار بسوى حضرت او مينمايد و لسان عشق تضرع و حكايت است چنانچه عارف گفته:

بشنو از نى چون حكايت ميكند از جدائيها شكايت ميكند

يعنى شكايت عارف واقف در صورت شكوى حكايت حال خود و تضرع و افتقار او است بسوى حبيبش، و از انس نقل شده روايتى كه نسبت بنبى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ميدهد كه فرموده مردى بيعقوب گفت چه چيز چشم تو را برد و كمرت را منحنى گردانيد گفت گريه بر يوسف چشم مرا برد و حزن برادرش إبن يامين كمرم را منحنى گردانيد جبرئيل آمد و باو گفت بغير خدا شكايت ميكنى يعقوب گفت (إِنَّما أَشكُوا بَثِّى وَ حُزنِى إِلَى اللّهِ) جبرئيل گفت خدا عالم‌تر است از تو بآنچه گفتى پس از آنكه جبرئيل رفت يعقوب داخل خانه خود شد و گفت (اى پروردگار آيا رحم ميكنى بشيخ كبيرى كه چشم او رفته و كمر او خميده برگردان بمن ريحان و گل مرا كه يك دفعه او را اشمام كنم پس از آن هر چه خواهى بكن پس از آن جبرئيل آمد و گفت اى يعقوب همانا خداى تعالى بتو سلام ميرساند و ميفرمايد مژده باد تو را كه اگر يوسف و برادرش مرده بودند براى تو زنده‌شان

میکردم تا اینکه چشم تو روشن گردد. [پایان]

صفحه : ۴۱۶

وَ أَعلَمُ مِنَ‌اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ یعقوب میگوید امیدوارم که خدا بمن رحم کند و مرا ناامید نگرداند با اینکه گفته من از طریق وحی از خدا میدانم چیزیکه شما نمیدانید از اینکه یوسف زنده است. [روح البیان] آری شاید یکی از حکمتهائی که حق تعالی اولیاء خود یا مؤمنین را مبتلا میگرداند همین باشد که آنها در موقع بلاء و مصیبات بیش از پیش روی تضرع و التجاء بسوی او گردانند و از (قاضی الحاجات) رفع بلاء بطلبند و از اینکه راه باو بیشتر توجه نموده بقرب او و جوار رحمت او نزدیک‌تر گردند و در اثر بلاها و مصیبات نفس حیوانی ضعیف میگردد و نسبت بانسان کامل هر قدر نفس حیوانی ضعیف‌تر گردید روح انسانی او قوی‌تر و محلّی‌تر میگردد و بر کمال و معرفت او افزوده میشود.

صفحه : ۴۱۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۷ تا ۹۸]

اشاره

یا بَنِیَّ اذهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیأَسُوا مِن رَوحِ اللّهِ إِنَّهُ لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ (۸۷) فَلَمّا دَخَلُوا عَلَیهِ قالُوا یا أَیُّهَا العَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهلَنَا الضُّرُّ وَ جِئنا بِبِضاعَةٍ مُزجاةٍ فَأَوفِ لَنَا الکَیلَ وَ تَصَدَّق عَلَینا إِنَّ اللّهَ یَجزِی المُتَصَدِّقِینَ (۸۸) قالَ هَل عَلِمتُم ما فَعَلتُم بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذ أَنتُم جاهِلُونَ (۸۹) قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَد مَنَّ اللّهُ عَلَینا إِنَّهُ مَن یَتَّقِ وَ یَصبِر فَإِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ (۹۰) قالُوا تَاللّهِ لَقَد آثَرَکَ اللّهُ عَلَینا وَ إِن کُنّا لَخاطِئِینَ (۹۱)
قالَ لا تَثرِیبَ عَلَیکُمُ الیَومَ یَغفِرُ اللّهُ لَکُم وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ (۹۲) اذهَبُوا بِقَمِیصِی هذا فَأَلقُوهُ عَلی وَجهِ أَبِی یَأتِ بَصِیراً وَ أتُونِی بِأَهلِکُم أَجمَعِینَ (۹۳) وَ لَمّا فَصَلَتِ العِیرُ قالَ أَبُوهُم إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَو لا أَن تُفَنِّدُونِ (۹۴) قالُوا تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ القَدِیمِ (۹۵) فَلَمّا أَن جاءَ البَشِیرُ أَلقاهُ عَلی وَجهِهِ فَارتَدَّ بَصِیراً قالَ أَ لَم أَقُل لَکُم إِنِّی أَعلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۹۶)
قالُوا یا أَبانَا استَغفِر لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ (۹۷) قالَ سَوفَ أَستَغفِرُ لَکُم رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ (۹۸)

صفحه : ۴۱۸

[ترجمه]

یعقوب گفت ای پسرهای من بروید و از یوسف و برادرش تجسس نمائید و از رحمت خدا مأیوس نباشید زیرا که از رحمت خدا مأیوس نمیگردند مگر جماعت کافرین [۸۷]
پس چون برادران یوسف وارد شدند بر او گفتند ای عزیز مصر بما و اهل ما سختی رسیده (از قحطی و فقر) و متاعی ناچیز و بی‌مقدار نزد تو آورده‌ایم پس کیل وافی بما بده و بما تصدّق نما همانا خداوند پاداش میدهد صدقه دهندگان را [۸۸]
یوسف گفت آیا میدانید از روی جهل و نادانی با یوسف و برادر او چه کردید [۸۹]
برادرهای او گفتند آیا همانا توئی یوسف گفت آری من یوسفم و اینکه برادر من است بتحقیق که خداوند بر ما منت نهاده هر که

از خدا بترسد و صبر کند همانا خدا ضایع نکند مزد نیکوکاران را [۹۰]

گفتند قسم بخدا که خداوند تو را بر ما برگزیده بدرستی همانا که ما هستیم گنهکاران [۹۱]

یوسف در جواب آنها گفت امروز هیچ سرزنش نیست بر شما خدا گناهان شما را میآمرزد و او بخشنده‌ترین رحم کننده گان است [۹۲]

اینکه پیراهن مرا ببرید و بصورت پدرم بیندازید بینا میگردد و بیائید شما بسوی من با اهل خودتان جمیعا [۹۳]

و چون کاروان از مصر حرکت کرد پدر آنها گفت بدرستیکه من می‌یابم بوی یوسف را اگر مرا تخطئه نکنید [۹۴]

گفتند قسم بخدا که تو در همان حیرت سابق میباشی [۹۵]

و چون بشیر آمد و پیراهن یوسف را بر صورت یعقوب انداخت بینائی او برگشت گفت آیا بشما نگفتم که من از جانب خدا چیزی میدانم که شما نمیدانید [۹۶]

پسران یعقوب نزد پدر آمدند و گفتند ای پدر ما طلب آمرزش کن از خدا گناه ما را بدرستیکه ما گناهکارانیم [۹۷]

یعقوب گفت بزودی از پروردگار خودم برای شما طلب آمرزش میکنم بدرستیکه او است آمرزنده و مهربان [۹۸]

.

صفحه : ۴۱۹

(توضیح آیات)

یـا بَنِیَّ اذهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیأَسُوا مِن رَوحِ اللّهِ إِنَّهُ لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ یعقوب پس از آنکه از طریق وحی یا فراست بحیات یوسف مطمئن گردید بپسرهایش گفت بروید و از یوسف و برادرش تجسس نمائید و از رحمت خدا مأیوس نباشید زیرا که از روح و رحمت خدا مأیوس نمیگردند مگر کافرین که معرفت بمقام الوهیت و فضل و کرم او ندارند.

و در مجمع البیان گفته (التحسس بحاء طلب نمودن چیزی است بحاسه یعنی از راه حواس و تجسس بجیم نظیر او است و در حدیث (لا تحسسوا و لا تجسسوا)

هر دو آمده، و بقولی معنی هر دو یکی است و نسق یکی از آن دو قسم راجع باختلاف در لفظ است مثل قول شاعر (متی ادن منه ینأ عنّی و یبعد) و بقولی التجسس بجیم بحث از عورات (و از اسرار) مردم است و بحاء استماع نمودن خبرهای مردم است.

و از إبن عباس از فرق بین آن دو قسم سؤال شد گفت از هم دور نیستند تحسس فی خیر و تجسس فی شر. [پایان] بروایتی یعقوب بیوسف نامه‌ئی نوشت باین مضمون از یعقوب اسرائیل اللّه إبن اسحق بملک مصر بدان ای ملک که ما اهل بیتی هستیم که همیشه بلاء موکل ما میباشد جدّم ابراهیم را دست و پا بسته در آتش نمرود انداختند حق تعالی او را نجات داد، کارد بر حلق اسحق نهادند خدای تعالی فداء برای او فرستاد مرا پسری بود که از همه فرزندانم او را بیشتر دوست میداشتم فرزندان من او را بصحراء بردند و پیراهن خون آلوده او را آوردند و گفتند گرگ او را خورد و من در فراق او بقدری گریستم که چشمم سفید شده و او را برادر اعیانی بود که من بوی تسلّی داشتم او را بدزدی گرفته و نزد خود نگاه داشته‌ئی ما از آن

صفحه : ۴۲۰

خاندان نیستیم که از ما دزدی صادر شود اگر اینکه فرزند مرا رها نمودی که هیچ و گر نه بر تو دعائی میکنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد و السّلام.

و قدری از پشم و روغن و کشک و امثال اینها ترتیب داده با نامه فرزندان را بطرف مصر فرستاد. [کاشفی] فَلَمّا دَخَلُوا عَلَیهِ قالُوا یا أَیُّهَا العَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهلَنَا الضُّرُّ گویند برادرها وارد مصر گردیدند و با برادری که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق رو ببارگاه یوسف آوردند و چون داخل شدند گفتند ای عزیز بما و اهل ما سختی و بینوائی و گرسنه‌گی رو آورده.

وَ جِئنا بِبِضاعَةٍ مُزجاةٍ فَأَوفِ لَنَا الکَیلَ وَ تَصَدَّق عَلَینا إِنَّ اللّهَ یَجزِی المُتَصَدِّقِینَ (مزجاة) یعنی اندک و بی‌اعتبار و مشتق از (جاز) است بمعنی سوق و دفع و از او است قوله تعالی (تزجی سحابا) و آن چیزی را گویند که از شدت قلّت و رذالت اگر بکسی دهند قبول نمیکنند.

از إبن عباس نقل میکنند که گفته چند درهم مغشوش بود که کسی او را قبول نمینمود و بعضی چیزهای دیگر بی‌مقدار.

خلاصه برادران یوسف چون داخل مصر شدند خود را بپیشگاه حضور عزیز رسانیدند و اول اظهار فقر و گرسنه‌گی و بیچاره‌گی نمودند و اظهار داشتند که ما آمده‌ایم با متاع ناچیز ناقابل، از گفتار آنها معلوم میشود که قحطی حیوانات و زراعات و دارائی آنها را بباد داده و دیگر چیز قابلی که در مقابل کیل حبوبات بیاورند در ملک آنها نبوده اینکه بود که اظهار سختی و بیچاره‌گی نمودند و گفتند بما کیل عطاء کن و بر ما تصدق نما همانا خداوند بصدقه دهندگان پاداش خیر میدهد.

مقصود آنها چنین بوده که از راه فضل و احسان بما نظر نکن بلکه بطور صدقه و احسان عطاء کن نه بازاء آنچه آورده‌ایم، ظاهرا چون یوسف دید برادرانش اینطور اظهار کوچکی و بیچارگی میکنند گریه گلوی او را گرفت

صفحه : ۴۲۱

و گفت آیا دانستید چه کردید بیوسف و برادرش آنوقت که جاهل بودید، و شاید مقصود از اینکه گفتند (تَصَدَّق عَلَینا) چهار مطلب بوده: عطاء نمودن کیل و دیگر اظهار فقر و دیگر عذرخواهی از (بضاعة مزجاة) یعنی متاع ناچیز و دیگر رها کردن إبن یامین.

غرض عمده از حکایات و قصص قرآنی اندرز و نصیحت و طریق عبادات و التجاء بمقام ربوبی است، طالب قرب حق تعالی بایستی از عمل برادران یوسف پند بگیرد که آنان با بعضی امتعه آمدند نزد یوسف و پس از آنکه متاع خود را ناچیز گرفتند بنا باظهار عجز و افتقار و تضرع گذاردند و افتقار خود را وسیله جلب نظر سلطان قرار دادند، انسان نیز بایستی در مقابل حق تعالی عباداتی بکند لکن آنرا چیزی نگیرد و اظهار فقر و ذلّت و مسکنت بنماید تا مورد الطاف الهی گردد. از یزید بسطامی نقل شده که گفته:

چهار چیز آورده‌ام شاها که در گنج تو نیست نیستی و حاجت و عجز و نیاز و افتقار

و چنانچه گفته‌اند پس از آن پسران یعقوب نامه پدرشان را که بعزیز مصر نوشته بود گوشه تخت یوسف گذارند یوسف نامه را گرفت و بوسید وقتی چشمش بخط پدرش افتاد نتوانست شکیبائی نماید و گفت قالَ هَل عَلِمتُم ما فَعَلتُم بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذ أَنتُم جاهِلُونَ یوسف گفت آیا دانستید که با یوسف و برادرش چه کردید، استفهام برای تنبّه و تذکر است وقتی که جاهل و نادان بودید، عمل آنها که نسبت بیوسف کردند معلوم است و نسبت بابن یامین گویند او را خوار و بیمقدار گردانیدند بطوریکه در مقابل آنها جرئت تکلم نداشت، ببین فتوت و جوا!! مردی بچه درجه‌ئی است که بجای اینکه در مقام پاداش عمل آنها برآید و آنان را مجازات کند در عوض گویا در مقام شفقت و نصیحت آنها است که شما عمل خود را که نسبت بیوسف و برادرش کردید در نظر آرید، پدر را زجر دادید، در مقام قتل برادرتان برآمدید، او را در چاه انداختید پس از آن بپول کمی وی را فروختید

صفحه : ۴۲۲

و برادرش إبن یامین را زجر دادید چنین کردید وقتی که جاهل و نادان بودید و قبح عاق پدر و قطع رحم را ندانستید و تابع هوای

نفس شديد (إِذ أَنتُم جاهِلُونَ) گويا بآنها چگونگى عذرخواهى را تعليم ميكند كه آنها در پيشگاه عظمت الهى براى اينكه گناه بزرگ توبه كنند و بگويند ما از روى جوانى و نادانى فريب نفس و شيطان را خورديم و چنين كرديم.

قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي قَد مَنَّ اللّهُ عَلَينا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَ يَصبِر فَإِنَّ اللّهَ لا يُضِيعُ أَجرَ المُحسِنِينَ لام (لانت) لام ابتدائى (انت) مبتداء يوسف خبر آن و جمله خبر بعد از خبر ظاهرا استفهام (ء انّك) در مقام تعجب است كه از روى تعجب گفتند آيا تو يوسفى در پاسخ گفت آرى من يوسفم (و هذا) اشاره بابن يامين كرده كه اينكه برادر من است همانا خداوند بر ما منّت گذارد و كسيكه متصف بدو صفت گردد تقوى و صبر خداوند اجر نيكوكاران را ضايع نميگرداند، گويند يوسف تاج از سرش برداشت و نقاب از صورتش باز كرد و تبسم نمود دندانهاى مثل مرواريدش ظاهر گرديد، وقتى چشم برادرها بصورت يوسف افتاد چون چنين حسن و جمالى در آنوقت منحصر باو بود او را شناختند.

و ظاهرا اشاره بدو صفت برجسته خودش بوده كه هم از عمل زنا خوددارى نمود تا آنكه منجر بزندان گرديد و ديگر در بليات صابر بود و در همه حال بظاهر و باطن چنانچه از اعمالش ظاهر است شكر گذار بود كه خواسته ببرادرهايش برساند كه خداوند در اثر اينكه دو صفت اجر نيكو يكى علم بتعبير رؤيا و ديگر سلطنت و تفوق بر شما و سايرين بمن عطاء نمود البته هر كس چنين باشد اجر و پاداش او باطل نميگردد.

قالُوا تَاللّهِ لَقَد آثَرَكَ اللّهُ عَلَينا وَ إِن كُنّا لَخاطِئِينَ پسران يعقوب وقتى يوسف را شناختند بطور شرمندگى و پشيمانى گفتند قسم بخدا كه تو را بكمال صورى و كمال معنوى از علم و حلم و تقوى و صبر خدا

صفحه : ۴۲۳

بر ما برگزيده است، اشاره به اينكه كه ما خواستيم تو را ذليل و نابود گردانيم (يَدُ اللّهِ فَوقَ أَيدِيهِم) خدا خواست كه امروز تو با اينكه جلال و كمال شاهانه بنشينى و ما مانند عبد ذليل در مقابل تو اظهار ذلّت و مسكنت بنمائيم تا اينكه بما رحم كنى و ما را از فقر و گرسنگى نجات دهى و اينكه فضل خدا است كه (تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ) و تو ببزرگى خودت با ما عمل بنما بدرستيكه ما گناهكارانيم قالَ لا تَثرِيبَ عَلَيكُمُ اليَومَ يَغفِرُ اللّهُ لَكُم وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِينَ وقتى برادران يوسف اظهار ذلت و گناهكارى خود را نمودند يوسف گفت امروز سرزنشى براى شما نيست و چون اقرار بگناه و پشيمانى خود نموديد خدا گناه شما را ميآمرزد، يوسف بآنها وعده مغفرت ميدهد و ميگويد خدا گناه شما را ميآمرزد زيرا كه او رحم كننده‌ترين رحم كنندگانست.

ببين مقام و رتبه انبياء كه در مقام بندگى چگونه خود را ناچيز ميدانند يوسف اصلا اظهار نميكند كه شما در باره من چه خطاء بزرگى كرديد كه مرا در چاه انداختيد و پس از آن مرا فروختيد و امروز من بايد از شما انتقام بكشم اصلا پاى خود را در ميان نميآورد كه من شما را يا مجازات ميكنم يا عفو مينمايم در صورتى كه در آنوقت قدرت داشت به اينكه كه هر گونه عملى كه بخواهد در باره آنها اجراء نمايد و حق هم داشته، ما بايستى عمل اولياء خدا را پيش روى خود نمائيم و پا پشت پاى آنان بگذاريم و پيش برويم، يوسف گفت شما گناهكاريد به اينكه كه خلاف امر حق تعالى كه نهى از ظلم نموده كرده‌ايد و حال كه اظهار پشيمانى و اقرار بگناه خود مينمائيد خدا ارحم الراحمين است شما را ميبخشد نميگويد من شما را مى‌بخشم ميگويد خدا شما را ميآمرزد و رحم ميكند.

از إبن عباس روايت شده كه در فتح مكه رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حلقه درب خانه كعبه را بدست گرفت و بمردميكه از ترس سپاه اهل اسلام پناه بخانه كعبه برده بودند فرمود

(الحمد للّه الذى صدق وعده و نصر عبده و حزم الاحزاب وحده)

خطاب نمود اى اهل مكه مرا رنجانيديد و مرا تكذيب نموديد و از وطنم آواره

صفحه : ۴۲۴

نمودیـد آیا امروز گمان شـما بمن چیست و گمان شـما آنست که با شـما چه خواهم کرد گفتنـد گمان خیر بتو داریم که کریمی و پسر کریمی و امروز قدرت داری ما را مستأصل گردانی و حیات ما را قطع کنی امّا اعتماد بکرم عمیم و خلق عظیم تو داریم حضرت فرمود من امروز با شـما همان میکنم که برادرم یوسف صدّیق با برادران خود کرد و گفت (لا تَثرِیبَ عَلَیکُمُ الیَومَ یَغفِرُ اللّهُ لَکُم وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ). [منهج الصادقین] اذهَبُوا بِقَمِیصِی هذا فَأَلقُوهُ عَلی وَجهِ أَبِی یَأتِ بَصِیراً وَ أتُونِی بِأَهلِکُم أَجمَعِینَ یوسف پیراهنی که از ابراهیم خلیل ع موقع انداختن او را بآتش نمرودی جبرئیل باو پوشانیده بود و یعقوب آنرا بگردن یوسف تعویذ نموده بود و بقولی همـان پیراهن را جبرئیـل در قعر چاه بیوسف پوشانیـده گفت اینکه پیراهن من را ببریـد و بصورت پـدرم بیندازیـد چشـمش روشـن میگردد و تمام اهل خودتان را نزد من بیاورید.

گوینـد یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده تو را من نزد پـدرت بردم اینکه پیراهن را بمن حواله بده ببرم شاید فرح و خوشـی اینکه پیراهن جبران غم آن پیراهن را بکنـد یوسـف پیراهن را بوی داد و اسباب راه برای پـدر و متعلقـاتش فراهم گردانیـد یهودا از مصر با برادران بیرون آمدند و رو بکنعان نمودند.

در مجمع البیان گفته یهودا معطل کاروان نشد و هفت عدد نان بکمر خود بست و سر و پای برهنه رو بکنعان نهاد و فاصله بین مصر و کنعان هشـتاد فرسخ بود و بروایت ابو عبد اللّه ده روز راه را یهودا از شدّت شعف و شادی نصف نان خورده و بسرعت تمام خود را بحوالی کنعان رسانید.

وَ لَمّا فَصَلَتِ العِیرُ قالَ أَبُوهُم إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَو لا أَن تُفَنِّدُونِ گویند وقتی کاروان از مصر بیرون آمد و بفضاء صحرا رسید باد صبا بامر الهی بوی پیراهن را بمشام یعقوب رسانید آنوقت پدر آنها یعقوب بپسرهای خود

صفحه : ۴۲۵

گفت من بوی یوسف را میشنوم اگر شما نگوئید پیر شده‌ام و بحدّ خرافت رسیده‌ام.

(تفنّد) مشتق از فند است و بمعنی ضعف رأی استعمال شده و جواب (لولا) در اینجا محذوف است (لصدقتمونی) یعنی اگر شما مرا بضعف عقل نسبت ندهید مرا تصدیق مینمائید.

قالُوا تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ القَدِیمِ و نبیره‌های یعقوب و جماعتی که حاضر بودند گفتند قسم بخدا بدرستیکه تو هنوز در گمراهی میباشـی گویا در مقام سرزنش و ملامت یعقوب خواسته‌اند بگویند پس از چهل سال که از مفقود شدن یوسف میگذرد تو در همان کج روی سابق هنوز در فکر یوسف هستی و فراق یوسف تو را از طریق عقل و دانش بیرون برده و تخیلات بر تو چیره شده و بخیال بوی یوسف بمشام تو میرسد در کجا است که تو بوی او را استشمام میکنی و اینکه نیست مگر خیال خام و واهی که او و برادرش را بر باقی اولادان خود که نیرومند و رشیدند ترجیح میدهی.

فَلَمّا أَن جاءَ البَشِیرُ أَلقاهُ عَلی وَجهِهِ فَارتَدَّ بَصِیراً قالَ أَ لَم أَقُل لَکُم إِنِّی أَعلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ وقتی یهودا خود را بسرعت بپـدر رسانیـد و پیراهن یوسف را بصورت او انداخت چشـمهای یعقوب که سـفید شده بود روشن گردید و بحاضـرین گفت آیا من بشـما نگفتم که از طریق الهام چیزی میدانم که شـما نمیدانید و مقصود او حیات یوسف و پیوسـتگی میان او و یوسف بود پس از آن تهیه راه نمودند و تمام پیوسته گان خود را از ذکور و اناث حاضر نمودند و برادران دیگر رسیدند و روی دست و پای پدر افتادند.

قـالُوا یـا أَبانَا استَغفِر لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ، قالَ سَوفَ أَستَغفِرُ لَکُم رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ گفتنـد ای پـدر ما طلب آمرزش کن برای ما گناهان ما را همانا که بودیم از خطاکاران یعقوب گفت بزودی از پروردگار خود برای شما طلب آمرزش میکنم

صفحه : ۴۲۶

زیرا که او پذیرنده توبه و مهربان است.

و گوینـد طلب آمرزش آنهـا را عقب انـداخت تـا وقت سـحر یـا شب جمعه که مظنه اجـابت بیشتر است یا برای اینکه بود که بـداند یوسف آنها را عفو کرده یا نه و صـحیح‌تر آنست که دعاء برای آنها را تأخیر انداخت تا بمصر رسیدند شب برای تهجد برخواست و پس از نماز رو بقبله ایسـتاد و یوسف را پشت سـر خود و برادران را در پشت سر یوسف و آن حضرت دعاء کرد و فرزندان او آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود.

خلاصه چون یعقوب نزدیک مصـر رسـید یوسف با ملك ریّان و تمام اشـراف مصریان با لشگر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب با فرزنـدان بر بالای تلّی آن کوکبه و آراسته‌گی را تفرج میکردنـد و تعجب مینمودنـد جبرئیل فرود آمد و بیعقوب گفت از اینکه لشـگر و تجمـل تعجب مینمـائی ببالا نگر که جنود ملك از زمین تا بفلك بفرج آمده‌انـد و بشادی تو مبتهـج و مسـرورند و در اینکه مدت از اندوه تو محزون بودند چون یوسف پدر را دید از مرکب خود پائین آمد و خواست سلام کند جبرئیل گفت بگذار او سلام کند، در روایت است که یعقوب نیز پیاده شد چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت

(السّلام علیك یا مذهب الاحزان)

و هر دو دست بگردن هم انداخته از شادی میگریستند شعر:

چه خوش حالی است روی دوست دیدن پس از عمری بیکدیگر رسیدن

شراب خوشدلی را نوش کردن بشادی دست در آغوش کردن

بکام دل زمانی آرمیدن بهم گفتن سخن وز هم شنیدن

ز دلبر حال عجز آغاز کردن ز عاشق دفتر غم باز کردن

[کاشفی]

صفحه : ۴۲۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۹ تا ۱۰۳]

اشاره

فَلَمّـا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیهِ أَبَوَیه وَ قالَ ادخُلُوا مِصـرَ إِن شاءَ اللّه آمِنِینَ (۹۹) وَ رَفَعَ أَبَوَیهِ عَلَی العَرشِ وَ خَرُّوا لَه سُـجَّداً وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأوِیلُ رُءیایَ مِن قَبلُ قَد جَعَلَها رَبِّی حَقًّا وَ قَد أَحسَنَ بِی إِذ أَخرَجَنِی مِنَ السِّجنِ وَ جاءَ بِکُم مِنَ البَدوِ مِن بَعدِ أَن نَزَغَ الشَّیطانُ بَینِی وَ بَینَ إِخوَتِی إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِما یَشاءُ إِنَّه هُوَ العَلِیمُ الحَکِیمُ (۱۰۰) رَبِّ قَد آتَیتَنِی مِنَ المُلکِ وَ عَلَّمتَنِی مِن تَأوِیلِ الأَحادِیثِ فاطِرَ السَّمـاواتِ وَ الأَرضِ أَنتَ وَلِیِّی فِی الـدُّنیا وَ الآخِرَةِ تَوَفَّنِی مُسلِماً وَ أَلحِقنِی بِالصّالِحِینَ (۱۰۱) ذلِکَ مِن أَنباءِ الغَیبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ وَ ما

كُنتَ لَدَيهِم إِذ أَجمَعُوا أَمرَهُم وَ هُم يَمكُرُونَ (۱۰۲) وَ ما أَكثَرُ النّاسِ وَ لَو حَرَصتَ بِمُؤمِنِينَ (۱۰۳)

صفحه : ۴۲۸

[ترجمه]

وقتی بر یوسف وارد شدند پدر و خاله خود را نزد خود جای داد و گفت در شهر مصر داخل گردید اگر خدا خواسته باشد در حالیکه (از قحط و هر آفتی) در امان میباشید [۹۹]

و پدر و مادرش را بر تخت نشانید و همه آنها (برای اینکه نعمت) برو افتادند و (خدا را) سجده کردند در آنحال یوسف گفت ای پدر من اینکه است تعبیر خوابی که سابق دیدم که پروردگار من آنرا ثابت و محقق گردانید و همانا که خدای بمن نیکی کرد چون مرا از زندان نجات داد و شما را از بیابان به اینکه جا آورد پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم فساد نمود همانا پروردگار من لطیف است (صاحب لطف و کرم است) بر آنچه مشیتش قرار گیرد و همانا او دانا و درستکار است [۱۰۰]

پروردگار من بمن سلطنت عطاء نمودی و بمن تعبیر خوابها را آموختی ای پدید آورنده آسمانها و زمین (یوسف) در مقام مناجات عرض میکند (خدایا) تو ولیّ نعمت منی در دنیا و آخرت مرا مسلم و تسلیم شده خود بمیران و مرا بشایسته‌گان ملحق گردان [۱۰۱]

ای محمّد (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) اینکه (داستانی بود) از خبرهای پنهان که بسوی تو وحی نمودیم و تو نزد آنها نبودی وقتی که (برادران یوسف) جمع شدند و در باره یوسف مکر میکردند [۱۰۲]

و بیشترین مردم (ایمان نمیآورند) و لو اینکه جدّیت کنی در ایمان آوردن آنها [۱۰۳]

.

صفحه : ۴۲۹

(توضیح آیات)

فَلَمّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیهِ أَبَوَیهِ وَ قالَ ادخُلُوا مِصرَ إِن شاءَ اللّهُ آمِنِینَ در اینجا کلامی حذف شده و در تقدیر (فلمّا خرج یعقوب و اهله) چون یعقوب و برادران و اولادان آنها بر یوسف وارد شدند یوسف پدر و مادرش را که گویند خاله و زن پدر او بوده نزد خود جای داد و پدر را در کنار خود گرفت و از مادر که خاله او بود پرسش نمود، برادرزادگان را نوازش کرد پس از آن گفت داخل مصر گردید در حال امن و امان و (آمنین) را معلق گردانید بمشیت الهی یعنی اگر خدا خواسته باشد شماها دیگر از تعب و رنجی راحت میباشید از إبن عباس نقل شده اینکه امنیّت آنها را معلّق بر مشیت نمود برای اینکه بود که در آن وقت مردم از ملوک مصر خائف بودند و بی‌جواز نمیتوانستند داخل مصر گردند.

وَ رَفَعَ أَبَوَیهِ عَلَی العَرشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یا أَبَتِ هـذا تَأوِیلُ رُءیایَ مِن قَبلُ قَد جَعَلَها رَبِّی حَقًّا بروایتی تخت شاهی را در میان میدان بردند و تمام اهل مصر از مرد و زن حاضر بودند وقتی یوسف بر تخت نشست تمام مردها و زنهای اهل مصر بسجده افتادند و وقتی پدر و مادر و برادران یوسف چنین دیدند بموافقت مصریان آنها هم بسجده افتادند یعقوب گفت یوسف اینها کیستند که بتو سجده کردند گفت اینها همه بنده‌گان و پرستاران منند در ایّام قحطی همه را خریده‌ام و امروز برای کرامت دیدار تو آنان را آزاد نمودم.

و بروایت دیگر جبرئیل [ع] اینکه حکایت را برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیان نمود آنحضرت از کرم یوسف تعجب نمود، دفعه دیگر که جبرئیل نزد رسول اکرم [ص] آمد گفت حق تعالی تو را سلام میرساند و میگوید از اینکه تعجب نکن بعزت و جلال خودم فردای قیامت چندان تو را اذن شفاعت دهم که بگوئی

(حسبی

صفحه : ۴۳۰

حسبی)

مرا کافی است. [منهج] و چنانچه بعضی گفته‌اند و باید همین طور هم باشد سجده یعقوب و پسرانش بیوسف سجده شکر برای خدا بوده و کرامت یوسف، و بنظر بعضی سجده تعظیم بوده نه سجده عبادت مثل سجده ملائکه برای آدم.

علی بن ابراهیم از محمّد بن عیسی بن عبید بن یقطین روایت کرده که یحیی بن اکثم از امام محمّد بن علی بن موسی الرضا [ع] مسائلی سؤال نمود که از جمله آنها یکی اینکه بود که گفت یابن رسول اللّه چگونه یعقوب و فرزندانش در صورتی که یعقوب پیغمبر بود و اولاد او همه مؤمن بودند بیوسف سجده کردند حضرت در جواب فرمود سجده یعقوب و اولادان برای یوسف نبود بلکه برای اطاعت خدا و تحیت یوسف بود مانند سجده ملائکه بآدم که برای اطاعت خدا و تحیت آدم بود، و برای نعمت مواصلهٔ یوسف بیعقوب سجده نمودند.

بعضی مفسرین از کتاب نبوت باسناده از محمّد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابی عبد اللّه ع چنین روایت کرده که وقتی یعقوب نزدیک بمصر رسید و یوسف با شوکت و کوکبه و عظمت تمام باستقبال پدر بیرون آمد چون پدر را دید قصد کرد پیاده شود امّا نظر بپادشاهی و علوّ مرتبه خود کرد و پیاده نشد چون بر پدرش سلام کرد و همدیگر را ملاقات نمودند جبرئیل نازل شد و گفت خدا میفرماید چه منع کرد تو را از پیاده شدن برای بنده صالح من با آن جلال که تو در آن بودی پهن کن دستت را یوسف چون پهن کرد دستش را از بین انگشتان او نوری خارج گردید یوسف بجبرئیل گفت اینکه نور چه بود جبرئیل گفت اینکه اینستکه از اولاد تو کسی پیغمبر نمیشود بواسطه اینکه برای پدر پیاده نشدی.

[مجمع البیان] وَ قَد أَحسَنَ بِی إِذ أَخرَجَنِی مِنَ السِّجنِ وَ جاءَ بِکُم مِنَ البَدوِ مِن بَعدِ أَن نَزَغَ الشَّیطانُ بَینِی وَ بَینَ إِخوَتِی (البدو) یعنی بادیه که محلّ سکونت یعقوب و اهل بیت او بود نظر بقوله

صفحه : ۴۳۱

تعالی (وَ أَمّا بِنِعمَهِٔ رَبِّکَ فَحَدِّث) یوسف در مقام شکرگزاری در اول مرتبه ملاقات شروع میکند باظهار نعمتهای الهی که چه‌قدر بمن احسان نموده و در اینکه آیات چند نعمت و مکرمت خدا را تذکر میدهد: اول- رؤیای مرا محقق گردانید خوابی که در چهل سال قبل دیدم بمرتبه عیان ظاهر گردانید.

دوم- بمن نیکوئی کرد وقتی که مرا از زندان بیرون آورد.

سوم- شما را از بادیه بسوی من آورد، گویند یعقوب و اولادان او در بادیه منزل داشتند و در آنجا گوسفندان خود را میچرانیدند و در زمان قحطی گوسفندان آنها از بی‌خوراکی تلف شدند، یوسف در مقام شکر گذاری از جمله نعمتهائیکه تذکر میدهد اینکه است که خداوند آنها را از اینکه سختی نجات داد و شما را از بادیه بسوی من آورد پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم بواسطه حسد افساد کرد.

و اینکه یوسف ابتداء کلام خود را نجات از زندان قرار داد نه در بیرون آمدن از چاه شاید دو جهت در نظر داشته یکی در مقام

شکر گذاری و اظهار رحمت خدای تعالی بوده و خواسته تفضلات او را اظهار نماید و دیگر برای مراعات و احترام برادرها که اگر میخواست ابتداء کلامش را بیرون آمدن از چاه قرار دهد برادرهای او در مقابل پدرشان خجل و شرمنده میشدند و بآنها توهین میشد إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِما یَشاءُ إِنَّهُ هُوَ العَلِیمُ الحَکِیمُ همانا پروردگار من لطیف است در تدبیر امور (یدبر الامور) در تمام شئونات خلقت از روی مآل اندیشی و حکمت تدبیر مینماید و هر چه را بخواهد برفق و مدارا انجام میدهد و لطف او شامل هر کسی میشود که بخواهد و کار او را آسان میگرداند و بلطف و کرم او اینکه نعمت برای ما حاصل گردید که با هم جمع شدیم زیرا که او عالم بمصالح امور و حکیم و درستکار است که هر چیزی را مطابق حکمت بجای خود قرار داده.

در مجمع گفته در کتاب نبوت باسناده از ابی عبد اللّه ع که فرموده یعقوب

صفحه : ۴۳۲

بیوسف گفت ای پسر من بگو برادرهایت چگونه با تو عمل کردند یوسف گفت ای پدر من اینکه پرسش را از من نکن یعقوب گفت تو را قسم میدهم که برای من بگوئی با تو چه کردند یوسف گفت مرا بردند سر چاه و نشانیدند و گفتند پیراهن از تنت بیرون کن من بآنها گفتم شما را قسم میدهم بحق پدرم یعقوب که پیراهن مرا نکنید و عورت مرا ظاهر نگردانید فلانی از پسران تو کارد بلند کرد و بمن گفت بکن آنوقت یعقوب صیحه‌ئی زد و بیهوش گردید وقتی بهوش آمد باز سؤال نمود ای پسر من دیگر با تو چه کردند یوسف گفت ای پدر من از تو مسئلت میکنم بخدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق که مرا از اینکه جواب معاف داری آنوقت یعقوب دیگر سؤال نکرد.

و بروایتی یوسف گفت ای پدر از من سؤال نکن که برادرها با تو چه کردند سؤال کن که خدا با تو چه کرد. [پایان] رَبِّ قَد آتَیتَنِی مِنَ المُلکِ وَ عَلَّمتَنِی مِن تَأوِیلِ الأَحادِیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ أَنتَ وَلِیِّی فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ تَوَفَّنِی مُسلِماً وَ أَلحِقنِی بِالصّالِحِینَ پس از آن یوسف در مقام مناجات و اظهار شکر گذاری از ولیّ نعمت خود برآمده و بشکرانه نعمتهای الهی اظهار میکند و میگوید ای پروردگار من بمن سلطنت عطاء نمودی و بمن تأویل احادیث یعنی علم تعبیر خواب عنایت نمودی تو پدید آورنده و آفریننده آسمانها و زمین هستی ای خدای من تو ولیّ و صاحب اختیار منی هم در دنیا و هم در آخرت بمیران مرا در حالیکه مسلمان یعنی در حالیکه تسلیم باشم و مرا بنیکوکاران ملحق گردان.

در مجمع البیان از ابو حمزه چنین روایت میکند که گفته بما رسیده است که یعقوب صد و چهل و هفت سال زندگی کرد و وقتی در مصر وارد شد بر یوسف صد و سی سال داشت و هفده سال در مصر نزد یوسف ماند، و إبن اسحق گفته یعقوب در مصر بیست و چهار سال ماند پس از آن مرد و در شام او را دفن نمودند، و سعید بن جبیر گفته که یعقوب را ببیت المقدس انتقال دادند و او را در تابوتی از ساج

صفحه : ۴۳۳

گذاردند و آنروز مصادف شد با روز که عیصو مرده بود و او با یعقوب با هم بدنیا آمده بودند یعنی دو قلو بودند و آن دو را در یک قبر گذاردند پس از اینکه جهت یهودیان مرده‌های خود را ببیت المقدس حمل مینمایند و یعقوب و عیصو با هم بدنیا آمدند یعنی از یک شکم بیرون آمدند و عمر هر کدام ۱۴۷ سال بود و در یک قبر دفن شدند پس از دفن پدر یوسف برگشت بمصر و یعقوب بیوسف وصیت کرده بود که مرا در بیت المقدس دفن کن و یوسف پس از پدرش بیست و سه سال زندگی نمود و او اول رسولی بود در بنی اسرائیل پس از آن وفات کرد و وصیت نموده بود که او را نزد قبور آبائش دفن نمایند، و بقولی او را در مصر دفن کردند و موسی استخوان او را بیرون آورد و حمل نمود ببیت المقدس و او را نزد پدرش دفن نمودند. [پایان] بروایتی از ابی

عبد اللّه ع نقل شده که یوسف دوازده ساله بود که بزندان گرفتار شد، هیجده سال در زندان ماند و پس از آنکه از زندان بیرون آمد هشتاد سال دیگر زندگانی کرد و عمر او صد و ده سال بود.

و بروایتی وقتی یوسف وفات نمود اهل مصر با هم نزاع نمودند و هر یک میگفتند ما او را در محله خود دفن میکنیم تا اینکه نزدیک بود بنزاع بکشد آنوقت قرار دادند او را در تابوتی گذارند و در رود نیل دفن کنند تا اینکه آب بر او بگذرد و بهر محلیکه میرسد خیر و برکت باشد. [منهج] ذلِکَ مِن أَنباءِ الغَیبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ وَ ما کُنتَ لَدَیهِم إِذ أَجمَعُوا أَمرَهُم وَ هُم یَمکُرُونَ (ذلک) از اسماء اشاره است و اشاره به اینکه که ای رسول اکرم [ص] اینکه حکایت یوسف از خبرهای غیب است که بتو وحی نمودیم (و اینکه حکایت و امثال آن دلیل بر اثبات نبوّت تو است) که بسوی تو از طریق وحی فرستادیم زیرا که تو در آنوقت نبودی که برادران یوسف با هم متفق الرأی شدند که یوسف را در چاه بیندازند.

صفحه : ۴۳۴

وَ ما أَکثَرُ النّاسِ وَ لَو حَرَصتَ بِمُؤمِنِینَ خطاب برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و گویا فرموده با اینکه همه دلائل و براهینی که برای اثبات رسالت تو ظاهر گردانیدیم بیشتر مردم ایمان نمیآورند و لو اینکه تو حریص باشی بایمان آوردن آنها و هر قدر هم جدیت نمائی فائده بخش نخواهد بود.

صفحه : ۴۳۵

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۱]

اشاره

وَ ما تَسئَلُهُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ إِن هُوَ إِلّا ذِکرٌ لِلعالَمِینَ (۱۰۴) وَ کَأَیِّن مِن آیَةٍ فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ یَمُرُّونَ عَلَیها وَ هُم عَنها مُعرِضُونَ (۱۰۵) وَ ما یُؤمِنُ أَکثَرُهُم بِاللّهِ إِلّا وَ هُم مُشرِکُونَ (۱۰۶) أَ فَأَمِنُوا أَن تَأتِیَهُم غاشِیَةٌ مِن عَذابِ اللّهِ أَو تَأتِیَهُمُ السّاعَةُ بَغتَةً وَ هُم لا یَشعُرُونَ (۱۰۷) قُل هذِهِ سَبِیلِی أَدعُوا إِلَی اللّهِ عَلی بَصِیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی وَ سُبحانَ اللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ المُشرِکِینَ (۱۰۸)
وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ إِلّا رِجالاً نُوحِی إِلَیهِم مِن أَهلِ القُری أَ فَلَم یَسِیرُوا فِی الأَرضِ فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم وَ لَدارُ الآخِرَةِ خَیرٌ لِلَّذِینَ اتَّقَوا أَ فَلا تَعقِلُونَ (۱۰۹) حَتّی إِذَا استَیأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم قَد کُذِبُوا جاءَهُم نَصرُنا فَنُجِّیَ مَن نَشاءُ وَ لا یُرَدُّ بَأسُنا عَنِ القَومِ المُجرِمِینَ (۱۱۰) لَقَد کانَ فِی قَصَصِهِم عِبرَةٌ لِأُولِی الأَلبابِ ما کانَ حَدِیثاً یُفتَری وَ لکِن تَصدِیقَ الَّذِی بَینَ یَدَیهِ وَ تَفصِیلَ کُلِّ شَیءٍ وَ هُدیً وَ رَحمَةً لِقَومٍ یُؤمِنُونَ (۱۱۱)

صفحه : ۴۳۶

[ترجمه]

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تو بر تبلیغ برسالت از اینکه مردم سؤال پاداش نمیکنی و نیست اینکه قرآن مگر پندی برای اهل عالم [۱۰۴]

و چه بسیار از آیات و نشانه‌های قدرت که در آسمانها و زمین است که مردم بر آن عبور میکنند در حالیکه آنها از آن آیات رو

گردانند [۱۰۵]

و اکثر آنها بخدا ایمان نمیآورند مگر اینکه مشرکند [۱۰۶]

آیا کافرین مطمئنند از اینکه بر آنها عذاب سختی از عذاب خدا فرود آید یا بغتهٔ قیامت بر پا شود و آنها آمدن آنرا ندانند [۱۰۷]

بگو ای محمّد (ص) اینکه دعوت بتوحید طریقه من است میخوانم خلق را بخدا از روی بینائی من میخوانم و میخواند بخدا هر کس که متابعت من را کرده است و خدا منزهست (از آنچه شما باو نسبت میدهید) و من از شریک آورنده‌گان برای خدا نمیباشم [۱۰۸]

و ما نفرستادیم پیش از تو مگر مردانی را که بآنها وحی میکردیم و آنها از اهل شهرها و دهها بودند آیا اینکه کفار در زمین سیر ننمودند پس نظر کنند که چگونه بود عاقبت کسانی از کفار که پیش از اینان بودند و هر آینه خانه آخرت برای اهل تقوی بهتر است آیا تعقل نمیکنند [۱۰۹]

تا آنجا که رسولان مأیوس شدند و گمان کردند که تکذیب گردیده شده‌اند (کافرین رسالت آنها را تکذیب کردند) آنها را یاری کردیم پس نجات یافت هر که را ما خواستیم و ردّ نمیشود عذاب ما از جماعت گنهکاران [۱۱۰]

و همانا در داستان انبیاء یا در قصّه یوسف عبرت و اندرزی است برای صاحبان عقل داستان یوسف (یا کلیه قصص و حکایات قرآن) داستانهائی نی...ə که بهم بافته شده باشد و لیکن تصدیق آنچیزی است که بین دو دست او است (از کتب آسمانی) و تفصیل هر چیزی است و هدایت و رحمت است برای جماعتی که ایمان آورند [۱۱۱]

صفحه : ۴۳۷

(توضیح آیات)

وَ ما تَسئَلُهُم عَلَیهِ مِن أَجرٍ إِن هُوَ إِلّا ذِکرٌ لِلعالَمِینَ اشاره بمقام رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که تو با اینکه برای رسالت و تبلیغ اجر و مزدی از آنها طلب نمیکنی، مقصود از ضمیر (تسئلهم) خواه عموم مردم باشد یا مشرکین مکه یعنی با جدیت و کوششی که در ایمان اینان داری هیچ عوضی و منفعتی از قبل آنها منتظر نمیباشی و اینکه شما را بر عمل نمودن بآن میخوانم (یعنی قرآن) آن تذکر و اندرزی است برای عالمیان که اختصاص ببعضی دون بعضی ندارد.

(الّا ذکر) اشاره است به اینکه که من بتعلیمات قرآن شما را متذکر میگردانم بآنچه در فطرت اولیه شما یعنی فطرت توحید گذارده شده و نیز شما را ارشاد مینمایم بآن فطرت اخلاقی خودتان که رجوع بوجدان خود کنید و تعلیمات قرآن را بوجدان خودتان تطبیق نمائید تا اینکه بفهمید تمام آنها مطابق است با فطرت سلیم و با آنچه در باطن خودتان مأخوذ گردیده چیزی بر خلاف فطرت توحید و فطرت اخلاقی نمیگویم میخواهم همانکه در باطن شما مخفی گردیده بمرتبه ظهور و بروز برسد و قوانین و احکام قرآن یک قانون عمومی است که برای تمام افراد بشر سودمند است زیرا که نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای جنّ و انس تماما رسول بوده نه برای یک دسته خاصّی.

وَ کَأَیِّن مِن آیَةٍ فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ یَمُرُّونَ عَلَیها وَ هُم عَنها مُعرِضُونَ در مقام سرزنش کفار است که اینها چه بسیار (آیهٔ) یعنی علامت و نشانه‌های قدرت و عظمت الهی که در آسمانها از اوضاع سماوی و منظومه شمسی و کرات و سیارات و کواکب پدیدار است و نیز آیات و علائم زمینی از گردش زمین و پدید شدن فصول اربعه زمستان، تابستان، پائیز ربیع و زنده شدن زمین پس از مردن و خشک شدن آن در ایّام شتاء که علی الدوام بر اوضاع و آثار صنع مرور

صفحه : ۴۳۸

میکنند یعنی می‌بینند و اینکه کفار و مشرکین از آن رو گردانند و اصلا فکر نمیکنند که تدبیر عالم بدست کیست چه صانع حکیمی است که بین متشتتات و متفرقات الفت داده و همه را بسوی یک نظام سوق میدهد و وحدت جهانی تشکیل می‌یابد و آنان چنان غافلند که گویا آن فطرت توحیدی که در روحیه آنها گذارده شده ضایع گردانیده‌اند.

وَ ما یُؤمِنُ أَکثَرُهُم بِاللّهِ إِلّا وَ هُم مُشرِکُونَ شاید مقصود مشرکین عرب باشند که بوجود مبدء متعال اقرار داشتند که او آفریننده ما و تمام موجودات است و با اینکه حال بتها را در نظام عالم شریک خدا میدانستند و آنها را عبادت میکردند.

و بقولی مقصود آنهائی میباشند که خدا را تشبیه بخلق مینمایند، و بقول دیگر آنان اهل کتابند که ایمان را با شرک مخلوط کرده‌اند.

أَ فَأَمِنُوا أَن تَأتِیَهُم غاشِیَةٌ مِن عَذابِ اللّهِ أَو تَأتِیَهُمُ السّاعَةُ بَغتَةً وَ هُم لا یَشعُرُونَ در مقام تهدید و توبیخ مشرکین برآمده و گویا فرموده چگونه اینها با ایمان بخدا شرک میآورند و غیر را در عبادت شریک میگردانند و نمیترسند که مبادا غاشیه یعنی فرو گیرنده و نقمت بلا و آفات یکدفعه آنها را فرا گیرد و فریاد رس برای آنها نباشد.

چنانچه در جاهای دیگر گفته شد همان طوری که توحید مراتبی دارد:

توحید در مقام ذات، توحید در مقام صفات، توحید در مقام افعال، توحید در مقام عبادت. در مقابل آن شرک نیز مراتبی دارد: شرک در مقام ذات و انکار وحدت صانع و تعدد مبدء. و شرک در مقام صفات که در صفات مخصوصه حق تعالی دیگری را شریک گرداند مثل اینکه در قدم ذاتی یا در وجوب وجود یا در وحدت حقیقیه و غیر اینها از صفاتی که مخصوص بآن ذات متعال است دیگری را سهیم گرداند، و شرک در مقام افعال که گمان شود در تدبیر عالم دیگری شریک است یا اینکه خداوند تدبیر امور عالم را محول بدیگری کرده و بیشتر مشرکین شرکشان

صفحه : ۴۳۹

راجع بهمین قسم بوده یا شرک در عبادت که ریاء و سمعه و ارائه بغیر را داخل در عبادت گرداند، از امام محمّد باقر ع روایت شد که مقصود شرک طاعت است نه شرک عبادت یعنی در معاصی اطاعت شیطان نماید و شرک در آثار که در (لا مؤثر فی الوجود الّا اللّه) شرک بیاورد یعنی انکار نماید.

قُل هذِهِ سَبِیلِی أَدعُوا إِلَی اللّهِ عَلی بَصِیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی وَ سُبحانَ اللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ المُشرِکِینَ خطاب برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که بگو راه و طریقه من اینکه است که شما را دعوت میکنم بسوی ایمان و توحید با حجت و برهان واضح.

(انا) تأکید ضمیر مستتر در (ادعو) است و (من اتبعنی) عطف بر او است یعنی من بسوی خدا مردم را میخوانم و هر کس هم که متابعت مرا کرد مردم را بسوی خدا میخواند و خدا منزه و مبرّا از شریک و نظیر و مثل و مانند است و من از مشرکین و داخل در زمره آنان نیستم.

وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ إِلّا رِجالًا نُوحِی إِلَیهِم مِن أَهلِ القُری أَ فَلَم یَسِیرُوا فِی الأَرضِ فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم خدای متعال از روی فضل و کرم در هر موقعیکه مصلحت ایجاب مینموده از طرف خود رسولی فرستاده که افراد بشر را از کج روی بطریق مستقیم توحید ارشاد نمایند و سنّت الهی بر اینکه جاری شده که از اهل شهرها فردی که لایق منصب رسالت و نبوّت باشد آنرا انتخاب نماید نه از بادیه و بیابانها و نیز انسان باشد نه ملک زیرا چادر نشین‌ها غالبا افراد بی‌خرد و کم فهمند و یکی از خصوصیات رسول اینکه است که باید در قوت عقل نظری و عقل عملی سر آمد اهل زمانش باشد تا اینکه عقلاء او را برسالت و پیشوائی خلق بشناسند و باید انسان باشد تا بشود با افراد بشر تماس نماید و آنها او را بشناسند و قول او را بپذیرند و باید مرد باشد نه زن چونکه زن نوعا عقلش نصف عقل مرد است. زنی را هجو کردند که دعوی نبوّت کرد

صفحه : ۴۴۰

اصبحت بیّتنا انثی نطوف بها و لم تزل انبیاء اللّه ذکرانا

شعر بالا را در باره سجاح کاهنه که دعوی نبوّت کرد گفته‌اند و در تفسیر کاشفی در ذیل آیه ۱۰۹ (وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ إِلّا رِجالًا) آورده.

أَ فَلَم یَسِیرُوا فِی الأَرضِ فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم همزه (افلم) همزه استفهام و ظاهرا در مقام توبیخ و سرزنش کفار اهل مکه برآمده که آیا اینها در زمین و اطراف ولایات سیر نمیکنند تا اینکه نظر کنند و از حال امم پیشین و عذابی که از قبل اعمال بدشان و کفرشان آنها را فرا گرفته عبرت گیرند و قدری بخود آیند که ممکن است بر ما نیز بغتة غاشیه‌ئی از عذاب فرا گیرد و ما را هلاک گرداند.

وَ لَدارُ الآخِرَةِ خَیرٌ لِلَّذِینَ اتَّقَوا أَ فَلا تَعقِلُونَ همزه (افلا) همزه استفهام و گویا در مقام پرسش است که در صورتی که خانه آخرت برای متقین و پرهیزکاران بهتر است از متابعت نفس و هوی و شیطان چرا فکر نمیکنید تا اینکه بدانید که دنیا دار فانی و مشوب بآلام است و آخرت محلّ باقی و پاینده و جاوید است و شخص عاقل هرگز باقی را بر فانی و نعمتهای پاینده و دائمی را بر لذائذ خیالی ترجیح نخواهد داد.

حَتّی إِذَا استَیأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم قَد کُذِبُوا جاءَهُم نَصرُنا آیه برسولش خبر میدهد و اشاره به اینکه که جماعت پیشین چنین بودند که دعوت پیمبران را قبول نمینمودند مثل قوم عاد و ثمود و فرعونیان و پیمبران دیگر و آنها هر قدر در تبلیغ پافشاری مینمودند کمتر اثری نمیدیدند تا بحدیکه از هدایت آنها مأیوس میشدند و هر قدر آن بزرگواران در تبلیغ و ارشاد بیشتر پافشاری میکردند اهل زمانشان در انکار و جحود بیشتر مبالغه مینمودند تا اینکه مخالفت آنها بحد یأس میرسید و پیمبران از هدایت یافتن کافرین مأیوس مشدند خداوند پیمبران را یاری مینمود و عذاب بر قوم وارد میگردید.

صفحه : ۴۴۱

فَنُجِّیَ مَن نَشاءُ وَ لا یُرَدُّ بَأسُنا عَنِ القَومِ المُجرِمِینَ و نجات داده شد هر کس را که میخواستیم از رسولان و تابعین و کسانی که ایمان آورده بودند و عذاب ما از جماعت گنهکاران ردّ نخواهد شد اشاره به اینکه که عذاب پاداش و لازمه کفر آنها است که دامن‌گیر آنها میشود اینکه است که عمل آنها محفوف بعذاب است و گر نه خدای رءوف مهربان که جهان و جهانیان را از روی کرم و فضل آفریده نمیخواهد بنده ضعیف خود را عذاب نماید لکن همان کفر و اعمال قبیح است که جهنّم و عذاب را ایجاب میکند.

لَقَد کانَ فِی قَصَصِهِم عِبرَةٌ لِأُولِی الأَلبابِ راغب گفته (اصل العیر تجاوز من حال الی حال فاما العبور فیختص بتجاوز الماء) تا آنجا که گفته (و الاعتبار و العبرة بالحالة التی یتوصل بها من معرفة المشاهد الی ما لیس بمشاهد قال تعالی (إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبرَةً). [پایان] و ضمیر در (فی قصصهم) یا راجع بانبیاء است که از جمله حکایت یوسف و برادران او است یا مخصوص بیوسف و قصص او است که جمله را مؤکّد میگرداند بلام تأکید و قد تحقیقی که همانا در قصّه یوسف که نظر باهمیت آن او را احسن القصص نامیده عبرت و پندی است که صاحبان عقل و دانش از اینکه حکایت مطالب بسیار و اسراری بدست میآورند ظلم برادرها و صبر یعقوب و یوسف و تقوی و پاکدامنی یوسف و خودداری از خیانت و صبر در زندان و باقی مصائبی که برادرها بیوسف وارد نمودند و دیدند چه عاقبت وخیمی و چه ذلّتی در پی آن پدید گردید عاقل میداند که هر عملی را اثری و پاداشی است و از اعمال بد خودداری مینماید.

ما کانَ حَدِیثاً یُفتَری وَ لکِن تَصدِیقَ الَّذِی بَینَ یَدَیهِ وَ تَفصِیلَ کُلِّ شَیءٍ وَ هُدیً وَ رَحمَهً لِقَومٍ یُؤمِنُونَ قرآن از اخبار دروغ نیست که رسول بخدا افتراء زده باشد و نسبت بخدا

صفحه : ۴۴۲

بدهد لکن تصدیق کننده باقی کتب آسمانی است و بیان کننده هر چیزی است همان طوری که فرموده (لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ) و نیز قرآن هدایت و راه نماینده سالکان بسوی حق و رحمت و بخشش است برای کسانیکه مؤمن موحّد باشند.

اینک جزء دوازدهم از تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن بپایان رسید بقلم کمترین خادمه‌ئی از خدّام ام آل رسول و کوچکترین ذرّه‌ئی از ذراری بتول و امهٔ من اماء اللّه تعالی در روز جمعه پنجم ماه رمضان ۱۳۹۲ هجری قمری مطابق با ۱۳۵۱ شمسی الحمد للّه اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطیبین الطاهرین و لعنهٔ اللّه علی اعدائهم اجمعین

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».